

پرچم

دارنده و نویسنده احمد کسروی

بایاری خدا و همدستی و پاکدلی چکاری که نتوان کرد.

اینسالی که باز میشود برای ما سال استواری و ریشه‌داری خواهد برد.
گمراهیها بتکان آمده و نادانیها بخود جنبیده . خدا را سپاس که کوششهای ما کارگر افتاده . خدارا سپاس که میدان بزرگتری برای نیرو ورزیهای ما گشاده گردیده .

مردمی تاخود نیك نباشند از جهان نیکی نخواهند دید.
(از گفته‌های دارنده پرچم)



در میان دوسال

سال کهنی بپایان میرسد و سال نوی آغاز می‌یابد

آیا درسال ۱۳۲۳ جنك پایان خواهد یافت ؟ ..

سال ۱۳۲۲ پایان می‌یابد . یکسالی چه نیك وچه بدگذشته است . ماهم باید ازآن چشم پوهیم و دراندیشه آینده باشیم .

آیا درسال ۱۳۲۳ جنك پایان خواهد یافت ؟! آیا این سختیها که جهان‌دچار است ازمیان‌خواهد برخاست ؟!

بسیاری ازسران آمریکا وانگلیس انجام جنك باآلمانرا بسال ۱۹٤٤ نویدمیدادند،آیا این نویدراست خواهد درآمد ؟..

بارها نوشته‌ایم این کار خامیست که ما در ایران بنشینیم و از روی آگاهیهای بسیارکمی که میداریم سخن از آینده جنك رانیم وبه‌پیش‌بینی‌ها پردازیم . چه باید کرد که امروز بیشتر گفتگوها از این زمینه‌است . انبوه مردم‌ازفشارزندگانی که درنتیجه جنك پیدا شده بتنك آمده‌اند ودر آرزوی پایان یافتن آن می‌باشند .

باید گفت : جنك دوره آخرخودرا می‌پیماید‌ونتیجه‌آن روشن گردیده. این خونریزیها با شکست آلمان پایان خواهد یافت .

مستر چرچیل نخست وزیر انگلیس دوهفته پیش گفتاری درپارلمان انگلیس راند که می‌توان گفت حال جنك ودولتهای جنگجورا درپایان سال ۱۳۲۲ باجمال باز نمود . (خلاصه آن گفتار دراین شماره آورده شده)

دراین گفتار مستر چرچیل سخن از توانایی لشگری آلمان رانده از اینکه پایان‌جنك‌را پیش‌بینی کند خودداری‌نمود واین نویدرا که سال۱۹٤٤ آخرین سال جنك باشد بتوده انگلیس نداد .

ازاین رفتارنخست وزیرانگلیس توان فهمید که آلمان هنوزتواناست وباهمه شکستهای پیاپی که درروسیه وآفریقا وایتالیا خورده ومیخورد و با همه گزندهایی که ازبمباران‌هوایی‌انگلیس‌وآمریکا می‌بینند هنوزسررشته‌را گم نکرده وازپاافتادنش نزدیك نمی‌باشد .

ولی ازآنسو چنانکه دانسته شده آلمانها ازنفت و بنزین درفشارند واین‌نچیزیست که مابحساب‌نیاوزیم وازنتیجه‌آن‌چشم‌پوشیم . گفتگوی‌آشتی که بافنلاندیان پیش‌آمده ، اگرهم‌به‌نتیجه‌ای نرسد ، همان گفتگو دلیلست. که فنلاندیان ازفیروزی آلمان نومید شده شکست اورا پیش‌بینی میکنند .

چیزیست بسیار آشکار : آلمانها هرچند نیرومند باشند به‌تنهایی‌در برابر سه‌دولت بزرك‌آماده ـ همچون‌انگلیس وروس وآمریکا ـ ایستادگی نخواهندتوانست . یکی ازهمدستان‌آلمان ایتالیا بود که بسیار پوچ‌درآمد. دیگری ژاپونست که بسیار دور میباشد وخود گرفتار چینیهاست .

بااینحال زمان پایان جنك‌را ـ که دوراست یا نزدیك ـ نتوان [illegible] .

آنچه توان‌دانست اینست که درسال ۱۳۲۳ بسختی جنك‌افزوده [illegible] و ویرانیهابیشتر خواهد گردید .



در این هنگام که سال‌نو فرا میرسد درودهای برادرانه بهمهٔ‌یاران ، ازدور ونزدیك ، ارمغان میگردانم .

برادران ، سال پایان‌یافته در تاریخ ما سال نشانداری‌بود ،واینکه‌فرامیرسدنشاندارترخواهدبود.

برادران ، توده‌ها در جنگند ما نیز در جنك میباشیم . توده‌ها بایکدیگر میجنگند وما باگمراهیها ونادانیها می‌جنگیم . جنك توده‌ها فروخواهدنشست وجنك ما سالها خواهد پایید.

برادران ، این جنك بخواست خداست ودل استوار دارید که فیروزی با ما خواهد بود .

احمد کسروی

اکنون که‌آن سال آغاز می‌یابد ازیکسودرجبهه‌های روسیه حمله‌های بسیار سختی آغاز شده وبگفته‌سران آن توده این حمله‌ها باید آینده جنك را روشن گرداند . ازیکسو انگلیس وآمریکا برای حمله‌بزرگی باروپا و باز کردن جبهه تازه دیگری‌آماده میگردند وبگفته خودشان این حمله بسیار سخت خواهد بود.

ازسوی دیگر دربهار وتابستان‌هواصاف‌تروآماده‌تر بوده حمله‌های هوایی بسختی‌های‌خود خواهد افزود . رویهمرفته سال۱۳۲۳ درتاریخ‌جنك سال بنامی خواهد گردید .

یکی‌ازچیزهایی که پایان جنك‌را نزدیك‌خواهد گردانیدپیوستن‌ترکیه بانگلیس وامریکاست . این گفتگو امروزها درمیانست ولی چنین وانموده میشود که هنوز تصمیمی بمیان‌نیامده و گفتگو به‌نتیجه‌ای‌نرسیده. لیکن‌چون گفتگوهای سیاسی همیشه دو رو دارد : یکی برای بیرون دادن و دیگری برای نهانداشتن ، اینست نتوان دانست نتیجه چه‌بوده وازز‌یرپرده چه‌بیرون خواهد آمد .

آنچه ما میدانیم ترکیه چون در دروازه اروپا جاگرفته و استانبول وبغازهای آنرادردست میدارد جایگاهش بسیار سخت است ودراینهنگام که حال چنین گردیده‌ترکها ناچارند بپاس آینده خود پیروی ازسیاست‌انگلیس وآمریکا نمایند ودلهای‌سررشته‌داران‌آن دو توده‌را دردست‌دارند.. ترکیه در این‌باره تاریخ‌درازی‌دارد واین‌سیاست‌درترکیه‌چیز تازه‌ای نیست .

ازاینرو گمان بیشتر بآنست که ترکیه بزودی بجنك درآید وجبهه‌ای نیز دربرابر آلمان ازآنسو گشاده گردد . این چیزیست که ماگمان می‌بریم واگر راست درآید گذشته ازآنکه میدان تازه‌ای‌برای جنك وخونریزی‌از این‌راه برپا خواهد گردید دربالکان تکان‌های سختی‌پدید خواهدآورد. دربالکان گذشته ازسیاستهای دولتهای بزرك ، چون چند دولت کوچکی‌در آنسرزمین جاگرفته‌اند خود اینان یك‌رشته همچشمیها و دشمنیهای تاریخی باهم دارند ودراینهنگام آنها نیز بمیان خواهد آمد واز هرسو کار جنك و خونریزی بالاخواهد گرفت .

بااینحال سال۱۳۲۳را سال‌بسیار بدی نتوان دانست . اینسال با همه جنگها وخونریزیها وویرانیهاکه دربرخواهد داشت با نایابی خوار وبار و فراوانی بیماریها توام نخواهد گردید . ما امیدمندیم چنانکه سال ۱۳۲۲ بهتر ازسال ۱۳۲۱ بود اینسال ۱۳۲۳ بهتر ازهردوی آنها باشد .

وحشیگریهای مراغه‌وتبریز

چنانکه بسیاری ازخوانندگان میدانند درمراغه وتبریز و میاندواب دربهمن ماه گذشته وحشیگریهایی رخداده . ما میخواستیم چیزی دراین باره ننویسیم وبهتر میدانستیم که قضیه از راه قانونی دنبال‌شود ویکایك اشرار شناخته گردیده محرکین بیرون افتند . ولی چون اشرارومحرکین‌ایشان که می‌بینندچندجرم بزرگی‌مرتکب شده‌اندودیریا زود گرفتار کیفرهای سخت قانونی خواهند گردید ازراه هوچیگری درآمده بروزنامه‌های تهران نوشته‌ها می‌نویسند وپرده‌کشیها بجرایم خودمی کنند ، واین‌نوشته‌هادریکی دوروزنامه چاپ‌شده دیگران نیزچگونگی را ازمامیپرسند اینست لازم میدانیم داستانرا چنانکه بوده وبماآگاهی رسیده بنویسیم .

نخست بایددانست که‌دراین وحشیگری‌محرکین‌بسیاری بوده‌اند وچنانکه دانسته‌ایم چندتن ازحاجیهای مقدس‌انبار دار تبریز - از آنهاییکه نوشته‌های پرچم‌همچون نیش بدلشان فرورفته - ازچندی پیش صدهزار ریال پول‌جمع آورده بوده‌اند که‌دراینراه صرف کرده اند ، وما نامهای چندتن ازپول‌دهندگانرا نیزدانسته‌ایم : ولی‌چون این کارها درپرده انجام‌گرفته وهنوزدلیل اثبات‌مآبدست نیفتاده از آن‌بخشها صرف‌نظر می کنیم. اینها درمیان بازپرس وتعقیب دانسته خواهدشد وحاجیهای روسیاه بدادگاه کشیده‌خواهند شد .

داستان‌اینست که‌ازآغازمحرم برخی ازملایان درمنبربدگویی ازماآغاز کرده‌بودند . پارسال که‌درپرچم پرسشهایی از ملایان‌تبریز کردیم‌وپاسخی‌نتوانستند بکینه‌آن امسال زبان بدگویی باز کرده بودند . ولی‌این تاثیری نمیداشت تااخیراً هنگام انتخابات رسیده‌و موسم دسیسه کاری آغازشده .

چنانکه خوانندگان میدانند آقای کسروی (دارنده‌پرچم) ازچندماه پیش آگاهی‌داده ازانتخاب‌شدن بنمایندگی‌صرف‌نظر کرده بود . با اینحال آزادگان کاندیدهایی در نظر گرفته وزمینه بسیار مساعدی‌تهیه کرده بودند . واین باعث حسدچند تن‌ازکاندیدهایی دسیسه‌کار میشد . اینست دراینهنگام که انتخابات شروع میگردید این‌دسیسه کاران به‌تفتین پرداخته بهمدستی ملایان‌وحاجیهای‌انباردار بانتشاراتی درباره‌آزادگان پرداخته‌اند . باینمعنی انتشار داده‌اند که آزادگان قرآن سوزانیده‌اند .

آزادگان که‌دریکم دیماه جشن کتاب‌سوزان داشته یکرشته ازکتابهای سراپا زیان‌را - از رمانهای بیشرمانه واز دیوان ایرج وفالنامه ومانند اینها - سوزانیده بودند پس‌از گذشتن پنجاه روز همانرا دستاویز گردانیده، معاویه‌وار قرآن‌را افزاری برای‌پیشرفت کارخود ساخته‌اند وآن دروغ احمقانه‌را درشهر انتشار داده‌اند .

درحالیکه درباره یکم‌دیماه کتابی بهمان‌نام چاپ‌شده که چه درتبریز وچه‌در دیگرشهرها پراکنده‌شده ، وچون‌تاکنون‌بارها این دروغرا انتشار داده‌بودند مخصوصاً درآنجادرباره قرآن جمله‌هایی قید گردیده که‌اینك درپایین نقل‌می کنیم :

« اینرا هم بگویم دشمنان‌ما دروغی‌پراکنده‌اند که ما قران‌را »
« بآتش می‌اندازیم.روسیاهان چون‌درمانده‌اند باین دروغ‌دست »
« می‌یازند. من‌آشکارمی گویم : بسیاری از کتابهایی که نز . »
« دیگران‌ارجمنداست ماباآتش می‌اندازیم .. ولی قران نزدما »
« گرامیست وماپاسش‌میداریم . قرآن کجاو اینگونه‌سوزانیدن »
« کجا ؟!.. قرآن‌جای‌خود میدارد . درمیان کتابها یك‌نسخه از »
« انجیلهامی‌بود که‌شما دیدیدمن جداگردانیدم . انجیل با آن »
« سخنانی که‌درباره‌اش توانگفت بااین کتابها که‌بآتش می کشیم »
« دریك‌رده‌نیست . کتابهایی که‌بنیاد دینی‌از دینهای‌خدایی بوده »
« باید پاس‌داریم »

این یك‌تکه‌از نطق‌دارنده پرچم‌است که‌در روزیکم‌دیماه درخانه خود کرده ودر کتابچه « یکم دیماه » بچاپ رسیده . بااین نوشته دسیسه کاران آن‌دروغرا پراکنده وهرروز بادبآتش مردم عامی زده‌اند . آنچه دانسته‌ایم درنشر این‌دروغ ودرتحریك مردم بهائیان نیز دست داشته‌اند و بیشتر از دیگران می کوشیده اند . این دسته که بهرِ رنگی توانند درآمد در بازار و دیگر جاها قاتی مردم شده بنام تعصب مسلمانی ! بتحریك مردم می کوشیده اند . ما درپرچم پرسشهایی ازآنان کردیم که‌پاسخ نتوانستند داد ، واین کینه‌ای دردلهای ایشان‌می‌بوده که‌در اینجا فرصت تلافی یافته‌اند .

اینرا باید بگوییم که تهمت قرآنسوزانی وتحریك‌عوام در تبریز سابقه داشته . درسی‌سال‌پیش درزمان صمدخان که‌باز میدان شرارت گشاده‌می‌بودروزی ناگهان‌درشهرانتشار دادند که‌درفلان‌دبستان قرآن‌سوزانیده‌اند وبهمین دستاویز بازاررا بستند.می‌خواستند بریزند و دبستانها را تاراج کنند . درکوچه‌ها هریك ازمشروطه خواهان یااز شاگردان‌دبستانهارا می‌یافتند کتك‌می‌زدند.آموزگاریرا که گفته می‌شد ورقی‌ازقرآن بدرون بخاری انداخته گرفته بزندان انداختند . چندتن ازملایان فتوی‌بکشتن اودادند . چوبه دارنیز زده‌شد . ولی حاجی‌میرزاحسن مجتهد فتوی‌نداده اورا رهاگردانید .

این‌سابقه بیگمان‌درقضیه‌اخیرمؤثرافتاده دسیسه کاران‌میدانسته‌اند که باچنان دروغی‌عوام را بهر وحشیگری توانند برانگیخت. بلکه می‌توانگفت که‌قضیه صفین‌و دسیسه کاری معاویه را نیز در خاطر داشته میدانسته‌اند که ازقرآن چه استفاده‌ای توان کرد .

این‌تحریکات که میشده آزادگان خاموش ایستاده بدوجهت اقدامی نمیکرده‌اند : یکی‌آنکه تصور نمیکرده اند دروغ باآن‌بیپایی‌پاگیرد ومنشأءاثری‌باشد . دیگری اینکه به‌نیرومندی‌دولت ومواظبت‌شهربانی اعتمادداشته این نمیدانسته‌اند که کفیل‌شهربانی خوددخالت درقضایا دارد . بااین‌اعتماد بکارهای‌خود مشغول‌بوده بی‌پروایی می‌نموده‌اند .

دراینمیان‌دربیستم‌بهمن‌ماه‌درمراغه‌حادثه‌ای رخداده چگونگی‌این‌بوده که درمراغه صوفیان دسته‌ای هستند واینان‌ازدوسه‌سال‌پیش ، هم‌باآقای‌ضیاء مقدم‌وهم‌با نوشته های‌ما ، دشمنی‌نشان میدادند . آنان‌نیز درپی‌فرصتی می گشته‌اند که عوام‌را تحریك کنند ودستاویزی نمی‌یافته‌اند تا اخیراً دستاویزی پیدا کرده‌اند . باینمعنی که جوانی از کارمندان ثبت درروزهای محرم‌قاتی‌دسته‌ها شده خاك و کاه‌بسرمردم میریخته است . آقاضیاء که کفیل اداره‌ٔثبت بوده‌نامه‌ای باونوشته‌ونکوهش کرده که‌آن‌کارها شایسته کارمندان دولت‌نیست . جوان ناپاك‌آن‌نوشته‌را بدست گرفته وبهمه‌جارفته وچنین گفته : « آقاضیا بدستگاه‌سیدالشهدا توهین کرده » . بااین‌حرفها بتحریك‌عوام‌پرداخته وچون‌زمینه‌آماده گردیده صوفیهاوشاید بهائیها نیزدخالت کرده بادبآتش زده‌اند واینست روز آدینه ۲۱ بهمن بهنگامی که آقای‌ضیاء همراه دختر دهساله خود بخیابان رفته بوده یکدسته اشرار گردش‌را گرفته‌اند وسنگها پرانیده‌اند که بدخترش نیزصدمه رسیده . درگرماگرم شرارت یکی ازرؤسای ادارات رسیده ودختررا ازمیانه بدربرده . ولی آقاضیاء درمیان اشرار مانده که صدمه بسیارزده‌اند تاافسری بادونفرسرباز رسیده‌وباشلیك‌مردم‌را پراکنده‌ساخته ونیمه‌جان‌آن‌مردشریف‌را خلاص گردانیده که‌بدرشکه‌نشانیده باداره‌فرمانداری‌برده‌اند . ازآنسوی اشرار بخانه‌اش‌ریخته تاتوانسته‌اند ازشکستن درو پنجره مضایقه نکرده‌اند .

این‌آگاهی که به‌تبریز رسیده‌مایه تجری‌اشرار گردیده که‌خواسته‌اند دراینجانیز چنان کاری کنند وبکسانی‌حمله نمایند . درسه‌روز این‌وآن‌را دنبال می کرده‌اند وتعرض می‌نموده‌اند ، وبیش‌ازهمه‌درپی‌آقای‌یحیی‌اسلامی بوده‌اند تاروزدوشنبه ۲٤ بهمن موقع‌عصرهنگامیکه‌آقای اسلامی درسرای میرزامهدی درحجرهٔ آقای‌شمس بوده جمعی‌از اشرار بآنجا آمده‌اند ودوتن‌ازایشان داخل‌حجره گردیده بنای‌تعرض گزارده‌اند . شاگردان‌آقای شمس کمك کرده آنها را بیرون کرده دررا بسته‌اند. در این میان کلانتر بسازار رسیده بآقای اسلامی تکلیف همراهی کرده که بکلانتری برد و از آنجا بمحل ایمنی رساند . آقای اسلامی راضی نبوده و بهتر میدانسته که تا شب صبر نمایدتا اشرار پراکنده‌شوند . ولی کلانتر اصرارورزیده وچون آقای اسلامی ازدحام اشرار را نشان داده‌آقای کلانتر با دست خود طپانچه راکه در کمر داشته نشان داده و چنین گفته : « پس این برای چیست ؟!.. » با این اصرار آقای اسلامی را بیرون آورده ولی در نیمه راه اشرار هجوم‌آورده بنای زدن با مشت وچاقو گزارده اند که از چند جا زخمی گردانیده اند وآقای کلانتر گویا طپانچه را فراموش کرده‌بوده که دستی بآن نبرده ، وتنها کاریکه کرده این بوده که آقای اسلامی را با همانحال بکشد وبکلانتری برساند که در آنجا پزشك آورده زخمهایش بخیه زده اند ، و چون از این رفتار کلانتری واضح بوده که‌شهربانی بجلوگیری‌ازاشرار نمیکوشد ودر شهر امنیتی‌نیست باآقای فروتن که او نیز از دست اشرارخلاص شده‌بکلانتری‌آمده بود شور کرده قرارگزارده اند که به بیمارستان شهربانی انتقال یابند واین درخواست را کرده اند وپذیرفته شده .

در [illegible] گام که این وقایع رخ میداده یکدسته از اشرار (گویا همانهائیکه آقای اسلامی‌را زده‌بودند) با پیش[illegible] وشاب پسر قره‌سیددعانویس) که‌هویتش از نامش واز شغل پدرش پیداست) رو بسوی کانون آزادگان نهاده آنجا را تاراج کرده وعمارت را تخریب وشیشه‌ها را شکسته اند .

شنیدنی‌ترآنکه درهمان‌هنگام‌آقای یاور ضیائی (کفیل شهربانی) با اتومبیل رسیده وباکمال فراغت بتماشا ایستاده که چون تاراج و تخریب پایان یافته از راه مهربانی‌چنین گفته : « آقایان تمام‌شد بروید » .

این پیشآمدها از چند جهت برای‌ما تاسف آور بود . در این پیشآمدچند تن از یاران ماگزند دیدند که‌برخی رانام‌بردیم وبرخی را هم خواهیم برد . از سوی دیگر این پیشآمدنشان میدهد که تبریز کانون وحشیگری گردیده . افسوس که این شهر تاریخی تا باین اندازه‌آلوده و پست شده . آنچه بما بیشتر گران میافتد همین است .

لیکن با اینحال پیشآمد یك نتیجه نیکی را نیزدر برداشت . این‌آزمایشی بود که ما همراهان خود را بشناسیم و اندازه‌استواری‌ودلبستگی‌آنان رابدانیم . در این چندروزه نامه هایی از جوانان و دیگران از تبریز ودیگر شهرها رسیده که مایه هرگونه امیدواریست . ما نمی خواهیم احساساتی راکه این جوانان در نامه های خود نشان داده‌اند در این گفتار منعکس گردانیم . خواهد رسیدروزی که آن احساسات در بیرون انعکاسی‌یابد .

گذشته از نامه ها و تلگرافهایی از شاپوروارد‌بیل ودیگرجاها رسیده‌همچنین بدولت تلگرافهای بسیاری از قزوین و اهواز وآبادان وشاپور و رشت ودیگر شهرها رسیده که‌شاید دریکی‌ازشماره‌های آینده‌آنها را بچاپ رسانیم .

این پرده یکم‌بوده . سپس‌پرده دوم آغاز شده . پس‌از آنکه این جنایتهارا کرده‌اندگویا دانسته‌اند که تعقیب قانونی درپی ایشان‌می‌باشد. بخصوص آقای کفیل شهربانی که‌اگرچه‌آگاهی‌ازقوانین کشور بیش‌از اندازه آگاهی‌فراشباشیهای دوره استبداد نیست . ولی گویااز کنارفهمانیده اند که‌این‌قضایا بآن‌آسانی که اومی‌پنداشته نیست‌ودیریازود‌تعقیب‌قانونی درپی‌خواهد بود، ازاینرو برای‌چاره‌جویی ضرفه‌را در آن‌دیده‌اند که‌جلواشرار را نگیرند که بشرارت هرچه بیشتر دامنه‌داده‌شودو بازار ازگرمی نیفتد .

اینست ناایمنی تاروزهایی درشهر فرمانروامی‌بوده . چنانکه شنیده‌ایم‌چون پولیکه جمع آورده‌بودند باشرار تقسیم یافته تمام‌شده‌بوددوباره پولی ازمحرکین گرفته شده . هرکسی‌را از آزادگان که می‌شناخته‌اند دنبال کرده‌اند . هرکسی بادیگری غرضی‌داشته اورا از آزادگان نشان داده اشرار رابسرش می‌فرستاده : حاجی میرزایوسف‌شعار که‌رئیس جمعیتی بنام‌قرآنیانست‌چون‌ملاها بااودشمنی داشتند اشرار بدرخانه‌اش رفته‌اند و بشاگردان اودر کوچه وخیابان تعرض کرده‌اند .

درباره آزادگان‌بهانه‌شان‌سوزانیدن قرآن بوده . دانسته نیست حاجی‌میرزا یوسف را که سردسته قرآنیانست‌چرا تعرض کرده‌اند وآیا چه‌بهانه داشته‌اند . همه این شرارتها روی‌داده درحالیکه شهربانی وفرمانداری تماشاچی بوده‌اند .

این چگونگی قضیه‌است . امانتیجه ،

پرسش - پاسخ

پرسش:

واژه«اند» بچه‌معنی است؟ ف. ك

پاسخ:

«اند» بمعنی «مقدار» است .واژه «چند» که اکنون بکارمی بریم «چه‌اند» است که بمعنی«چه‌مقدار» باشد .«اندك» که میگوییم‌آن نیز ازآن کلمه است و بمعنی «مقدار کم» می‌باشد .

این یکی از واژه‌هاییست که نیازمند آنهامیباشیم . باید این را بکار برد و شناخته گردانید . نتیجه شناخته نبودن این واژه است که ناچار شده واژه‌های مقدار ومبلغ ومانند اینها را که عربیست بکار می‌برند. گاهی نیز واژه چندرا که‌برای پرسیدن‌است بغلط‌آورده میگویند: «چند روزی درفلانجا ماندم» که باید بگویند: «اند روزی ...» .

ما تا چند روزی از پیشآمد آگاهی نداشتیم . چیزهایی را راست یادروغ از زبانها می‌شنیدیم . برخی روزنامه‌ها نیز تکه‌های‌غرض‌آلودی می‌نوشتند . ازآنسو گزارشها که‌بدولت رسیده‌بود حقیقت را نشان نمیداد. شهربانی وفرمانداری تبریز که‌درپیشآمددست‌داشته‌بودند نمیخواستند حقیقت را بدولت‌آگاهی‌دهند .

دردوم اسفند آقایان‌اسلامی‌وفروتن به‌تهران رسیدند وما از چگونگی‌آگاه شده‌بادولت بگفتگو پرداختیم.دراینمیان یاران‌ما که‌دربیشترشهرستانها ازچگونگی آگاهی یافته بودند تلگرافهایی بدولت فرستادند واین‌بود قضیه‌اهمیت پیداکردو ازتهران دستورهایی داده شد . آنچه باید گفت آنست که گناهکاران بسزای خود خواهندرسید . این‌وحشیگری که‌چندجرم قانونی را دربرداشته بحال خود گزارده نخواهدشد .

آنچه‌مابیشتر اهمیت‌میدهیم وباسختی دنبال خواهیم کرد آنست که محرکین این‌وحشیگری شناخته گردند وبسزای‌خود رسند . آن‌حاجیهای انباردار که دراین وحشیگری‌پول‌داده‌اند آن‌کاندیدهای‌وکالت که‌نامردانه پیشرفت‌کارخود را درتولید این‌وحشیگری دیده‌اند ، همچنین دیگران شناخته‌شوند . کفیل‌شهربانی ودیگراعضای زیردست‌او که در قضیه دخالت داشته‌اند جرمشان به‌ثبوت‌رسد .

آقای‌ضیاء مقدم که‌پس ازگزندیدن درمراغه به‌تبریزآمده‌بودند وما‌نامه نوشته خواهش کردیم بتهران بیایند روز بیستم اسفند باینجا رسیده‌اند. چنانکه ازگفته های ایشان پیداست بمراغه ازتبریز دستور داده‌بوده‌اند وبهرحال درآنجانیزمحرکین بزرگی‌دست داشته‌اند .

اینست آنچه دراین‌باره بماآگاهی رسیده ودرشماره‌های دیگرباز دراین‌باره گفتارهایی خواهیم نوشت .

چرا پرچم‌را جلو انداختیم.

چنانکه‌آگاهی داده بودیم بایستی‌آغاز پرچم هفتگی از سال‌نو باشد . بپاس پیشآمدی دوشماره را جلو انداختیم .

دفترپرچم

آقای‌ضیاء مقدم



کشاکش درمجلس‌شوری

درپرچم چنانکه گزارش‌جهان وپیشرفت جنك هفته‌بهفته نوشته خواهدشد از پیشآمدهای کشور نیز آنچه‌مهم‌باشد کوتاه‌وار خواهیم آورد .

درهفته‌های گذشته پیشآمد مهم‌کشور ایران بازشدن دوره چهاردهم مجلس شوری و کشاکش و اختلاف درباره اعتبارنامه آقای ضیاءالدین طباطبایی بوده .

بازشدن مجلس مایه خشنودیست ولی کشاکش نامبرده درخور افسوست .

آقای ضیاءالدین از روزیکه بایران آمده دسته‌هایی با او مخالفت می‌کنند وچون این مخالفتها از روی نظریه‌های سیاسیست جای ایرادی‌نمی‌باشد . درمجلس شوری‌نیز که‌آقای دکترمصدق بااعتبارنامه اومخالفت نشان داده جای ایرادی‌دیده نمی‌شود. اینها چیزهاییست که‌درهمه کشورها پیش‌می‌آید .

آقای‌طباطبایی‌دربیست‌و چندسال‌پیش‌درایران بکارهایی برخاسته‌است وبرای آینده نیزخود را آماده کارهایی می‌کند ، ویکدسته که‌بکارهای گذشته اوایراد دارند وازکارهای آینده‌اش بیمناك‌می‌باشند حق‌دارند دربرابر اومخالفت نمایند .

آنچه‌را که‌ماجای ایراد میشماریم وازافسوس خود داری‌نمی‌کنیم آنست که‌درمیان کشاکشی که‌رفته‌و گفتارهاییکه رانده‌شده مطالبی‌درزمینه سیاست کشور بمیان‌آمده که‌نبایستی بیاید . مطالبی که گفتنش جز رسوایی نتیجه‌نتواند داشت .

راستست که‌باید سیاست کشور روشن باشد وتوده انبوه نیز باندازه استعداد خود از آن آگاه گردند . ولی‌این کارباید ازروی‌ترتیبی باشد که‌مردم بتوانندازهمه‌مسائل‌آگاهی‌یابند ، وآنگاه‌لیاقت‌اندیشه وتصمیمی داشته‌باشند .

مردمی که از سیاست جزنام‌آنرا نمیدانند ، و درروابط باهمسایگان استناد گاهی‌جز احساسات خام وسرسری خود ندارند ، وآنگاه ازمقدمات آگاه نیستند - چنین‌مردمی لیاقت آگاهی ازمطالب سیاسی را ندارند . بهرحال در گفتارهای هردوسو جمله‌هایی بوده که نبایستی بمیان‌آید. جناب‌آقای دکترمصدق که‌خود ازدانشمندان این کشور می‌باشند وبارها بوزارت رسیده‌اند چرا غفلت‌دارند ازاینکه یك‌توده آلوده ودرمانده‌ای‌همچون توده‌ایران که‌نیروی‌خود را ازدست‌داده نخواهد توانست درمیان همسایگان نیرومند وبزرك بدلخواه خود زندگی کندوسیاستش تابع احساساتش باشد ؟!

امروزتوده‌های بسیاربزرك نمی‌توانند بدلخواه خود واز روی احساسات زندگی کنند چه‌رسد بتوده کوچکی‌همچون ایران. مادرپرچم‌هفتگی دراین‌زمینه گفتارهای بسیاری خواهیم نوشت .

نامه‌ای که ازپست‌شهری رسیده

کتاب بهائیگری‌را خواندم . بعقیده من بهتراست این کتاب رااحباب‌نیز بخوانند . من‌چون بهائی‌زاده‌ام ازعقاید احباب وازمیزان آگاهی‌آنها ازحقیقت امربهائی‌واز تاریخ‌آن مطلع‌هستم یقین‌میدانم که‌اغلب آنها ازاین تاریخچه که‌شما دراین کتاب‌برای بهائیگری نوشته‌اید بی‌اطلاعند .

یك مزیت این کتاب آنستکه بالحن قضاوت نوشته‌شده و کلمات‌زننده ورکیك‌راندارد . فقطدریکجاست که‌شماتندی نموده‌اید وآن‌موضوع دعوی الوهیت جمال‌مبارك (بهاءالله) می‌باشد. در آن موضوع نیز حق باشماست . دعوی الوهیت کار کوچکی نیست. این قبیل‌دعاوی ازبس‌بگوشهاخورده‌قبحش زایل‌شده.ولی‌انصاف‌را بسیار رکیك‌است .

عجبتر آنکه‌شمااگرازاحباب‌دراین‌باب‌سوال کنیدانکارمی کنند. درحالیکه‌شماآیه کتاب‌اقدس‌را بگواهی‌آورده‌اید(ان‌اول ما کتب‌الله علی‌العباد عرفان‌مشرق‌وحیه‌ومطلع امره‌الذی کان مقام‌نفسه فی‌عالم الامر والخلق) .

حقیقت اینست که‌بهائیان اقدس‌رابنحوی میخوانند که‌مسلمانان قرآن‌را. می‌خوانندومی‌گذرند ودقتی بمعنایش نمی‌کنند : یکی‌هم ازبس الفاظ وعبارات زیاد است گیج شده‌اند وکمتر بامعنی‌سروکاردارند ....

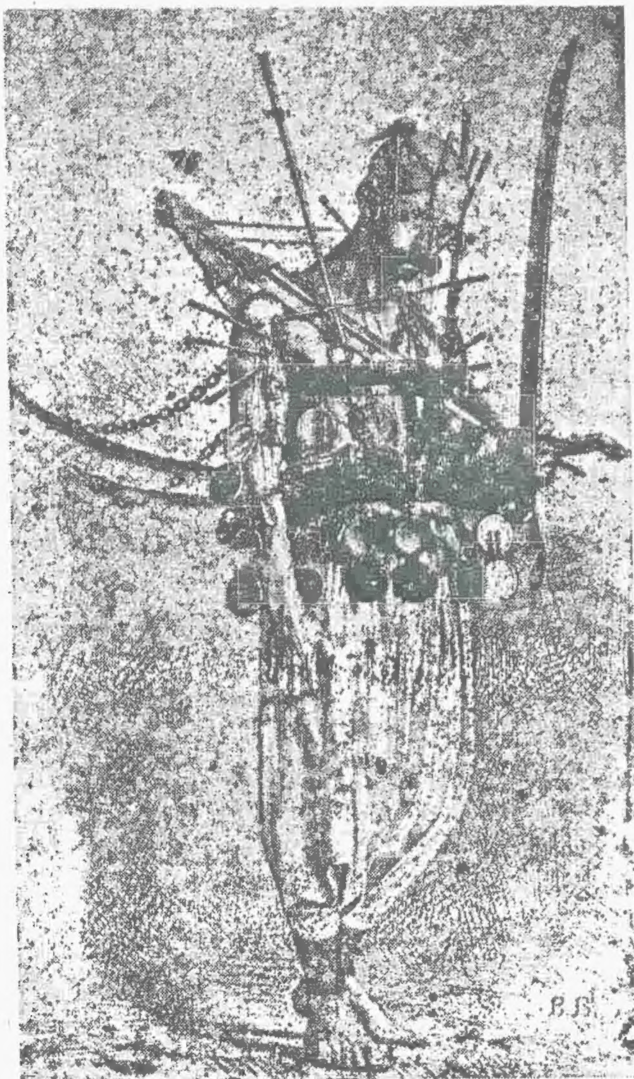
دراین کتاب بعضی‌مطالب‌را بکتاب‌شیعیگری حواله‌میدهید. ولی‌من‌آنراپیدانکردم

وقتی من‌شنیده‌بودم شمامی‌گویید (باید‌اختلاف‌را ازمیان بشر برداشت) باخود می‌گفتم چه‌ادعای بزرگی‌می‌کند . حقیقت اینست که رفع‌اختلاف را ازبین بشرمحال‌میدانستم. ولی‌ازنوشته‌هایتان که‌تاکنون سه کتاب راخوانده‌ام (درپیرامون‌خرد - صوفیگری -،بهائیگری) از عقیده‌خودبرگشته‌ام . بااین منطق که‌شما دارید موفق توانید بود .

باید اذعان کرد که‌درعالم حقایق مسلمی‌هست ونیروی‌عقل که خدابما موهبت کرده برای‌درك حقایق کافیست . این‌تفکیکی‌را که شمادرمیان‌عقل و ادراکات‌آن‌باوهم وتخیل‌وهوس وامثال‌آن کرده‌اید دیگران اطلاع‌ندارند . اینست بمطالب‌شما ایرادگرفته می‌گویند : (عقلها نیزاختلاف‌دارد) .

بعقیده‌من همین‌رساله کوچك(درپیرامون‌خرد) قابل‌آنست که بهمه‌زبانها ترجمه‌شود .

بازبعقیده من‌هر کسیکه‌علاقه بسعادت‌بشردارد وآرزومندتعالی‌مقام انسانیت است‌باید بشما کمك کند . من‌در نوبت‌خود هرقبیل مساعدتی که‌بتوانم مضایقه نخواهم‌گفت . خدا‌پشتیبان شماباشد .



یك‌قفل بتن (از کتاب‌شیعیگری)

بازمانده از پرچم نیمه‌ماهه

زندگانی من

-۵-

۸ـ دوستانی که درمدرسه پیدا کردم

درمدرسه طالبیه یك‌دوست نیکی پیدا کردم . جوانی می‌بود بارخت بازرگانان ، باچشم وابروی سیاه‌ودماغ کشیده بنام‌شیخ‌حسن‌حداد. همانروزهای نخست باوی دوست گردیدم ودرمیانه مهربسیاری پدیدآمد . خانواده‌حداددرتبریز بنام‌است‌و کسان‌هنرمندو بازرگان می‌باشند . شیخ‌حسن‌ازبرادران‌جدا گردیده درمدرسه بدرس پرداخته‌بود ، وچون بامن‌دوستی‌یافت روزها باهم‌درمسجد نشسته ازاین کتاب وازآن کتاب‌بگفتگو (بگفته طلبها ، بمباحثه) می پرداختیمی . ناهار را باهم خورده درپایان روز باهم ازمدرسه بیرون آمدیمی .

دوستی اینجوان که‌درسال‌هم بزرگتر می‌بود برای من‌ازهرباره بجاافتاد . پس‌از زمانی دوجوان ستوده دیگری بماپیوست : یکی‌آقامیرمهدی که‌از یکخاندان بازرگانی می‌بود و بادستور پدرش بدرس می‌پرداخت. دیگری آقامیرجواد که‌از یکخاندان کمچیز ولی آبرومندی می‌بود .

چهارتن باهم‌دوستی وبرادری پیدا کرده‌باهم می‌نشستیمی واز کتابها بگفتگو برخاستیمی . گاهی‌نیز بلند پروازی نموده بکتابهایی که هنوز نمی‌بایست بپردازیم می‌پرداختیمی . مثلا قصیده سیدحمیری‌را که در کتابهای شیعی بسیارشناخته‌است جداگانه‌نیز باشرحی بچاپ‌رسیده بگفتگو گزاردیمی :

لام عمرو باللوی مربع   طامسة اعلامه بلقع

باآنکه‌تازه‌بعربی پرداخته‌وبسیار زوده‌می‌بود که‌این شعرهارا بفهمیم . همچنین «تبصره‌علامه» که‌در فقه‌است باهم‌خواندیمی . درحالیکه هنوز بفقه نپرداخته آگاهی کمی نیز ازآن نمیداشتیم .

روزهای خوشی‌رابسرمی‌بردیم . دراندك‌زمانی این باهماد چهارتنی‌ماشناخته گردید وهوش وفهم و کوشش‌ما بزبانها افتاد . طلبه‌هابرخی بادیده رشك می‌نگریستند ونگاههای خشم‌آلود می کردند . برخی خشنودی نموده زبان‌بآفرین می گشادند .

کسانیکه دیده‌اند میدانندطلبه‌ها چون‌بگفتگو نشستندی کم‌رخدادی که باهم نچخند وآواز بلندنکنند وهمدیگر را نرنجانند ، و بسیار رخدادی که بر سر گفته های سیبویه واخفش کتاب بسرهم کوبند . ولی درمیان‌ماهیچگاه‌چخشی نرفتی ، هرگزآوازی‌برنخاستی. دوسخنیهاهمه باخوشرویی‌ولبخندپایان‌یافتی . شادروان حداد کسی‌می‌بود که‌بروی‌سخن‌خود ایستادگی نمودی وتا توانستی شکست بخودراه‌ندادی . بااینحال‌هیچگاه رشته پاسداری‌را نگسلیدی وهیچگاه‌کار را برنجش نرسانیدی . درجاییکه درماندی‌باشوخیها ازآن‌بیرون آمدی .

گاهی باهم بگردش رفتیمی . باغی می‌بودبنام «باغ‌میرزایوسف‌آقا» که گردشگاه می بود . ماکتابها را برداشته وبآنجارفته درمیان سبزه‌هاو گلها بگفتگو پرداختیمی ، نکته سنجیها کردیمی ، جمله‌های عربی از درست‌ونادرست ساختیمی .

۹ـ دلبستگی که بمشروطه پیدا کردم

این درسال ۱۲۸۵ (۱۳۲٤قمری) می‌بود و درهمانسال درایران‌جنبش مشروطه برخاست . روزیکه درتبریز جنبش آغازیده مردم بازارهارا بسته رو بکونسولگری انگلیس‌ومسجدصمصام‌خان‌آورده‌بودند آنروز یافردایش ، من‌چون ازهکماوار می‌آمدم در ویجویه‌نام«مشروطه» شنیدم . نخست‌بار بود که بگوشم می‌خورد وپیداست که معنایش نمیدانستم . چون مردم دسته‌بدسته بکونسولگری‌می‌رفتندمن‌نیز پیروی‌نمودم. درآنجا کسانی‌رادیدم که‌بمردم گفتارمیرانند ومشروطه رامعنی میکنند :«باید قانونی باشد که‌مردم ازروی آن زندگی کنند . پادشاه بسرخود نباشد . مجلسی برپا گردد که کارهارا باسکالش بانجام رسانند ...» . اینها می‌بود معنایی که‌بمشروطه میدادند .

من‌اینهارا بسیار پسندیدم وبمشروطه دل‌بستم. از نوید هاییکه درباره پیشرفت توده وآیندهٔ روشن کشور داده‌میشد بسیارشادمان گردیدم . چون‌آن‌جوش وجنب مردم را میدیدم ازشادی گردن می کشیدم و می‌بالیدم وخدارا سپاس می گزاردم .

ازآنهنگا هرروز درباهمادما سخن‌ازمشروطه رفتی . حدادچون عموهایش(شیخ‌سلیمان وحاجی‌محمد بالا) ازهوا داران پافشار مشروطه می‌بودند ودر خاندان‌ایشان‌مشروطه‌خواهی ریشه‌دوانیده‌بودهواداری بسیار نمودی . من بااو بارها بانجمن رفتیمی ، وهر کجا که‌انبوهی بودی باشوروخروش برخاستی بتماشا ایستادیمی .

چنانکه‌درتاریخ‌مشروطه‌نوشته‌ام چندماهی ازآغاز جنبش‌نگذشت که‌ملایان دشمنی آغاز کردند ودوتیرگی درمیان‌مردم پدیدآمد که‌یکدسته نیکخواه‌مشروطه‌ویك دسته بدخواه آن‌شدند.این دوتیرگی درباهماد ما‌نیز هناپید.چه‌حداد ومن خواهای‌مشروطه‌می‌بودیم.ولی‌آن دوتن خواهایش نمی‌بودند . با اینحال بامش مابهم نخورد ودوستی‌مان‌سستی نپذیرفت . هرزمان که گفتگو بمیان آمدی پاسدارانه و دوستانه پایان یافتی . آقا میرمهدی داستانهای‌شیرین از رفتارهای‌خام مجاهدان یاد می کردی ومتلکها می گفتی . حداد نیز ازپاسخ بازنماندی.

در اینمیان مرا یك‌گرفتاری رخداد . چگونگی آنکه ملایی در هکماوار که از یکخاندان بچیزی برخاسته وتازه بملایی پرداخته بود داماد حاجی میر محسن‌آقا (قیم ما) گردید واو خانه‌ای برایش خرید و محکمه و مسجدنیای‌مرا باو واگزاشت. آنگاه‌مرا ناچار گردانید که از وی درس گیرم . من در آغاز روز درسی از کتاب صمدیه (و سپس از شرح الفیه سیوطی) ازو می گرفتمی وپس از این درس می بود که بطالبیه میرفتمی . لیکن این ملا درس خواندن مرا نمی خواست وبا من کینه می ورزید از اینرو بدزبانیها میکردی وبهانه‌ها جسته تلخ می گفتی از این رفتار او بسیار دلشکسته می بودم و نمیدانستم چه کنم .

چنانکه درتاریخ‌مشروطه نوشته‌ام حاجی‌میرمحسن آقا ودیگر مردان خانواده ما بد خواه مشروطه می بودند و این ملاکه در پی آزار من می‌بود بآنان می گفت : « این مشروطه‌چی شده روزنامه‌هم‌میخواند می‌ترسم مذهبش خراب‌شود» . می گفت : «بدرس هم نمی کوشد وهمیشه بانجمن می رود » . این گفته ها نتیجه اش آن بود که مرا از رفتن بانجمن و از خواندن روزنامه بازداشتند . سپس چون چند ماهی گذشت ومن دیگر بتلخزبانیهای آن‌ملاتاب نیاورده از درس گرفتن‌ازاو سرباز زدم‌حاجی میرمحسن آقا رنجیده رفتارش رابا من دیگر گردانید . آن‌ملانیز فرصت یافته بدشمنیهای بسیاری برخاست .

اینها در آن کمسالی گرفتاری برایم‌بود . لیکن پروایی ننموده همچنان‌بدرس می‌پرداختم و بادوستان سه‌گانه کوشش را دنبال می کردم . بدینسان دو سال کما بیش در مدرسه طالبیه بسر بردم و کتابهای صمدیه وسیوطی وشرح جامی ومغنی اللبیب و مطول ومعالم وشرح لمعه را درس خواندم . از این کتابها تنها صمدیه وسیوطی را با درس تا بپایان رسانیدم . از آن دیگرها از هریکی اندکی با درس خوانده باز مانده‌را خودفهمیدم .

(۱) ازاین سه‌تن میرجواد درهمانسالها در راه کربلا مرد . حداد ده‌سال پیش بدرود زندگی گفته. آقامیر مهدی اکنون در تبریز است که «بنام مهدی هاشمی » شناخته میشود و در همین شماره روزنامه نوشته‌ای ازو [illegible] اپ رسیده .

روز وشب

آیاشب را جلوتر گیریم‌یاروز را؟.

چنانکه خوانندگان میدانندما درشرق شب‌را پیش ازروز میشماردیم ؛ (اکنون نیز توده انبوه همان رفتار را دارند) . باین معنی درنزد ما شب پنجشنبه آن شبی‌بود که‌پیش از روزپنجشنبه است . شب یکم‌فروردین آن‌شبی‌بود که‌فردایش یکم‌فروردین خواهد بود.ماآغاز شبانه روزرا ازهامگاه که‌هنگام فرورفتن آفتابست می گرفتیم .

ولی اروپائیان شیوه دیگری داشتند (دارند) . آنان آغاز شبانه روز را ازنیمشب گرفته نیم نخست هرشبی را از روزپیش می‌شماردند از روی شمارش آنان«شب پنجشنبه» مایك نیمش از چهارشنبه وتنها یك نیم دیگرش از پنجشنبه می‌بود .

مابا اروپائیان جداییهای‌بسیار داشتیم وداریم که یکی ازاینها این بود . ولی از سی‌وچهل سال پیش که‌ما با اروپائیان نزدیك شدیم بسیار چیزها را از آنان گرفتیم که یکی هم‌ساعت شماری بود . اروپاییان‌ساعتهای خود را ازنیمشب راه می‌اندازندو مانیز پیروی از ایشان نمودیم که اکنون در همه‌جا رواج یافته.

ازاینجا درباره‌شب‌و روز نابسامانی پدید آمد. زیرا کسانی‌دراین‌باره‌نیز پیروی ازاروپائیان کردند که‌همچون ایشان‌نیمه‌نخست‌شب‌را از روزپیش‌شماردند (واکنون هم می‌شمارند) . درحالیکه توده انبوه همان رفتارپیش رانگهداشته‌اند وهمه شب را از روز پس‌تر حساب می کنند . شما اگر بیکی بگویید : «شب پنجشنبه بخانه مابیا» ، ناچارید شرح‌دهید که کدام‌یکی ازآندوشب را می گویید .

بارهارخ‌داده که ماآگاهی داده‌ایم فلانشب چندم ماه (مثلا شب یکم آذر ماه) نشست خواهد بود و دیده‌ایم برخی اینشب وبرخی فرداشب آمدند . این نتیجه آن نابسامانیست که پدید آمده .

اینست که یکی ازکارهائیکه باید انجام یابد چاره‌کردن باین نابسامانی ودورنگیست . باید دید آیا شیوه اروپایی پذیرفتنی است که همگی بپذیریم وگرنه همگی بهمان شیوه دیرین باز مانیم .

آنچه‌میدانیم شیوه اروپایی نه‌تنها پذیرفتنیست ماناچاریم که‌آنرا بپذیریم. زیرا:

۱) مادر زمانهای پیش«تاریخ قمری»را داشتیم وآ را بکار می‌بردیم . درتاریخ قمری هرماهی از دیده شدن‌ماه‌نو آغازمی‌یابد، واز روی آن‌تاریخ‌شب یکم ماه آن شبی بود که‌ماه دیده شود . از اینجا ناچاری بود که شبانه روز ازشامگاه که‌هنگام‌دیده شدن ماه نواست آغازیابد .

بااین تاریخ ناچار بودیم که شب‌را پیش‌از روز شماریم. ولی‌اکنون که تاریخ‌قمری را رهاکردیم و تاریخ خورشیدی را بکار می‌بریم آن‌ناچاری‌ازمیان رفته وزمینه برای جلو انداختن شب از روز باز نمانده .

۲) درآن زمانها ماساعتها مانرا از شامگاه راه می‌انداختیم وهیچ مانعی‌نمی‌بود از اینکه شب‌راجلوتر از روز گیریم ولی‌اکنون که ساعتهامان ازنیمروز راه میاندازیم ناچاریست که‌همچون اروپائیان نیمه نخست‌شب را ازروز پیش شماریم، چنانکه‌در راه انداختن‌ساعت پیروی از اروپائیان کرده ایم بایددر شماردن شب و روز نیز پیروی کنیم . این خود نابسامانیست که آغاز گردش‌ساعت ازنیمشب باشدوآغازشبانه‌روز از شامگاه . آری این خود نابسامانیست .

باشد که کسانی بگویند : «بهتر است ساعت شماری اروپا را هم نپذیریم » . (چنانکه برخی ازملایان ودیگران نپذیرفته اند وهنوز ساعتهای‌خود را از شامگاه راه می‌اندازند) . پاسخش اینست که شیوه‌ساعت‌شماری‌اروپایی بهترودرست‌تراست‌وآن‌شیوه خودما پایه راستی نداشته . زیرا هنگام نیمروز که آفتاب ببالای سرما آمده درست پس ازبیست‌و چهار ساعت دیگر باز برسر ما خواهدبود ، وساعتهای ما

درپیرامون «پندارها»

دیروز پست آمد ودفترچه پندارهارا آورد و ازخواندن آن بسیار حقایق برایم روشن شد. من نمیدانم این توده که صددردش بهم درآمیخته چرا ازفهمیدن میگریزد؟! چرامیل ندارد از این سختیها خودرا نجات دهد ؟! حالا که من همه این پندارهائیکه باعث پریشانی حواسم شده بود دورمیریزم می بینم از زیربار بزرك وسختی خلاص شده‌ام وخدارا سپاس میگزارم که به آمیغها راه‌یافته‌ام. من قبل ازاینکه باین نوشته‌ها آشنا شوم همیشه ازخدامیخواستم که مرا به حقایق ورستگاری راه‌نماید وسپاس بی‌حد که باین چشمه بی‌کران رسیدم که هرچه بردارم هنوز پراست. باری نوشته‌های شما آتشی درقلب شخص درست میکند که‌راستی راراحت نمی تواند نشیند. اینرا براستی میگویم که شبها هنگامیکه میخوابم ساعتها فکرمیکنم وهرچه قلبم روشنتر میشود بیشتر لذت‌میبرم. اینست که بنام سپاسگزاری مینویسم بزرگترین نیکیست که شما باین مردم مینمائید واینها نفهمیده بشما وآزادگان آزارمی‌رسانند. این منظوری که شما دنبال می‌نمائید بجائی خواهدرسید که سراسر نیکوئیش هویدا شود. منهم اگرچه دراین شهر تنهاهستم ولی باپشتیبانی خداسپس آزادگان ایران انقدرخواهم کوشید که جنبشی عظیم پدیدآید وریشه این نادانیها بکلی ازمیان رود وازخدا میخواهم که‌مرا ازهر کجی محفوظم دارد واز هوسهای پست دورم سازد.

یك داستان کوچکی برایم اتفاق افتاده که بی‌تفریح نیست دراینجا بنویسم. یکهفته قبل که‌صبح میخواستم از منزل بیرون بیایم اتفاقا کسی عطسه‌ای کرد. اهل‌منزل گفتند صبر کن. گفتم اینده‌فعه میخواهم صبر نکنم (اگرچه قبل هم گاهی صبرمیکردم وگاهی میرفتم) به‌بینم چه میشود. گفتند ممکن‌است بلائی باشد. درهرصورت من بیرون آمدم وآنروز تاعصرهیچطورنشد. شب که بمنزل رفتم گفتم به‌بینید سالم هیچطوری نشده. همه قرمزشدند ویکی ازایشان اوقاتش تلخ‌شده چندتا ناسزابمن گفت وپیش هم گفتند ازوقتی که مثل شما بیدینها پیداشده‌اید اثرات اینهاهم رفته‌است.

مشهد : حسین یزدانیان

یك کارنیکی ازشهربانی

چنانکه‌می‌شنویم شهربانی درتهران از کلاههای پوستی که کسانی بسرگزارده درخیابان وبازار بخودنمایی می‌پردازند جلو می گیرد. این کارشهربانی درخورسپاسگزاریست.

مابارها گفته‌ایم کلاه‌چه‌پوستی وچه‌ماهوتی، چه لبه‌دار وچه بی‌لبه، نه‌چیزیست که ما دربند آن باشیم. آنچه‌ما دربندش هستیم واین گفتاررا درباره‌اش می‌نویسیم چندچیزاست :

نخست درباره یکسانی رخت وکلاه قانون از مجلس گذشته‌است وباید قانون‌را گرامی داشت وپاس گزاشت. قانون‌راخوار داشتن وبی‌پروایی نشان‌دادن مایه‌زیانهای بسیاری تواند بود.

باید باین‌مردم یاد داد که بقانون پاس گزارند وآنرا گرامی‌دارند. اینمردم نادان معنی قانون‌را نمیدانند ونتیجه‌ای‌را که‌از نافرمانی کردن بقانون تواندبود نمی‌فهمند. این‌از پاس‌نگزاردن بقانونست که‌صدها کسانی بی گذرنامه ازمرز می گذرند ودرخاك عراق گرفتار کیفروداد گاه می گردندوآبروی‌خود وکشور را درنزدبیگانگان بیادمی‌دهند

این از پاس‌نگزاردن بقانونست که‌انبوهی از بازرگانان وبازاریان برای‌مالیات ندادن بدولت دو دفتر نگه می‌دارند که یکی برای خودشان ودیگری برای اداره مالیات بردرآمداست.

این‌ازپاس‌نگزاردن‌بقانونست که درحالیکه صد هزارهاوهزارهزارهاریال‌در راه کارهای بیهوده‌دورمی ریزنداز پرداختن مالیات‌قانونی بدولت سربازمی‌زنند.

این‌از پاس‌نگزاردن بقانون ودولت و کشور است که‌با همه‌قدغن دولت ششهزارتن ازراه قاچاق بمکه‌می‌روند وخودرا دربیابانهاوریگزارهادچار کینه ودشمنی اعراب می گردانند وباصد خواری ورسوایی بازمی گردند.

بالاخره این از پاس‌نگزاردن بقانونست که کلاه‌لبه‌دار (شاپو) راکه هم‌سرپوش آبرومندیست وهمگی توده‌های آبرومند آنرا پذیرفته‌اند ؛ و در ایران نیز ازسالها رواج‌یافته وقانون درباره‌اش ازمجلس گذشته، وهم بابهداشت وتندرستی‌ساز گار می‌باشد نمی‌پسندند وبهوسبازی وخودنمایی کلاه‌پوستی یاکلاه ماهوتی بی‌لبه‌بسر می گزارند.

آن کارشهربانی که‌از این کلاهها جلومی گیرد قانون‌رابکاربستن ومردم‌را بقانون‌شناسی‌واداشتنست.

دوم : گوناگونی رخت وکلاه دریك‌توده ناچاریست که‌جداییها بمیان‌ایشان اندازد. ناچاریست که‌رنجشها پدیدآورد. مامی‌بینیم یکی که کلاه‌پوستی بسرگزارده بشاپوگزاران متلك می گوید، ریشخند می کند. شاپوگزاران‌نیز باومتلك می گویند، ریشخند می کنند. مردمی که‌دریك کشورمی‌زیند بایدتا توانند دررخت وکلاه‌وزبان وشیوه زندگانی یکسان‌باشند. این‌یکسانیها بسیار سودمنداست ونتیجه‌های نیکی‌را درپی خواهد داشت

سوم : مامیخواهیم بدانیم برای‌چه این کسان کلاه‌پوستی بسرمی گزارند ؟!... برای‌چه هوسبازی می کنند ؟!. آیاچه برتری وبهتری در کلاه پوستی سراغ گرفته‌اند ؟!... اگرازروی‌هوسبازی‌وخودسریست که دریك توده نبایدبود. هوسبازی وخودسری بازندگانی توده‌ای سازش نتواند داشت. کسانیکه میخواهند باهوسبازی وخودسری زندگی کنند بایداز میان توده بیرون رفته درکوهها وبیابانها باتنهایی بسربرند.

چهارم : تنها داستان کلاه‌نیست. آنچه‌ما می‌بینیم یکدسته میخواهند هر کارنیکی که‌از آغاز مشروطه دراین کشور انجام‌گرفته ازمیان بردارند. هرگامی که بسوی‌پیش برداشته‌شده بازگردانند. یك جمله بگوییم یك بازگشت بیخردانه (ارتجاع) آغازشده که‌باید جلوآن گرفته‌شود.

یکدسته می کوشند که یکسانی رخت‌وکلاه را ازمیان‌برند، زنهارادوباره بچادرو پیچه بازگردانند، نمایشهای‌بسیار رسوای‌دهه‌محرم‌را ازسرنو رواج‌داده بازدسته‌های‌قمه‌زنی وزنجیرزنی‌ومانندآنهارا‌راه‌اندازند، اوقاف‌را دوباره بدست‌اوقاف خواران سپارند.

اینهاچیزهاییست که امروز میخواهند. اگر پیش بردندوجلوگیری‌نشد آنگاه‌باید‌تاریخ‌خورشیدی بکنار گزارده‌شده بازتاریخ‌قمری بکاررود. ثبت‌اسناد ودفاتررسمی بهمخورده باردیگر محکمه‌های ملایی گشاده‌گردد. اگراینها نیزپیش‌رفت آنگاه یکبار قانون ومشروطه بهم‌خورد وهمان دستگاه کهن‌چهل سال‌پیش برپاگردد. اینست آرزوی یکدسته که بمیان افتاده‌اند و باستیزه رویی کوششهایی می کنند.

این چیزهاست که ما دربندش هستیم و بخود بایا می‌شماریم که بجلوگیری کوشیم. کلاه‌پوستی نیزاز این‌رشته‌هاست.

ماشنیده‌ایم آقای‌ضیاءالدین طباطبایی باکلاه پوستی بایران بازگشته‌وهواداران اونیز کلاه‌پوستی بسرمی گزارند، وشایدپنداشته خواهدشدمااز بدخواهان آقای ضیاءالدین‌هستیم‌واین گفتاررا بدشمنی باایشان نوشته‌ایم. اینست‌می گوییم : ما نه‌هوادارآقای‌طباطبایی هستیم‌ونه بدخواه اومی‌باشیم. دراین گفتار نیز بازگشت سخن بایشان وهواخواهانشان نبوده. چنانکه گفتیم مابدخواه آن کارهای پست وبیهوده می‌باشیم که آغازیافته ومایه‌پسرفت این‌توده بدبختی‌می‌باشد.

ماشنیده‌ایم یکدسته اززنان بافهم‌ودلیر حزبی برپاکرده‌اند که‌دربرابربازگشت‌چادر وپیچه‌ایستادگی نمایند. این کار آن بانوان بسیاربجاست. مانیز از همدستی باآنان بازنخواهیم ایستاد.

درباره‌چادر وپیچه‌دیگر سخنی نمانده. بیهودگی وزیان آوری این‌بسیار روشن گردیده. درایران سالیان دراز در این باره گفتگو میرفت و گفتارها نوشته‌می‌شد تازمینه روشن گردید واندیشه‌ها آماده شد وبایك تکانی ازسوی دولت چادرهای سیاه از سرهای زنان فروریخت. سپس‌در آزمایش همگی دیدند از روبازی‌زنان (که ساده وبی‌آلایش بیرون آیند) زیانی پدید نمی‌آید. بلکه مردها باآنان رفتاربهترمی کنند وپاس بیشتر می گزارند ودنبالشان کمتر می‌افتند. درتهران آشکاره دیده‌شد : پس‌از برافتادن چادرزنهای بدکاره بسیار کم‌شدند ومیدان زشتکاریها تنگتر گردید.

یك‌جمله بگوییم : بازکردن چادر ازهر باره بارج زنهاافزود وجایگاه‌آنانرا دردیده مردها بالاتر برد.

بااینحال برای چیست که باز یکدسته بچادر باز گردند ؟!... برای‌چیست که هوسبازی را از سرگیرند؟!..

دراین زمینه‌ها سخن‌بسیاراست ولی چون‌این گفتار برای‌گفتگو ازآنها آغازنشده بیش‌از این درآن باره‌پیش نرفته گفتار را بپایان می‌رسانیم.

که گردش خود را از نیمشب ونیمروز آغاز می کند بی‌هیچ کم و کاستی آن گردش‌رابپایان خواهدرسانید. ولی هنگام شام که آفتاب فرو رفته فردا یك دقیقه بیشتر یاپستر ازآن هنگام‌فرو خواهد رفت. ازاینرو شیوه ساعت‌شماری‌اروپایی بهترودرست تراست‌ومابنام ارج‌گزاری‌بهربهتر ودرست‌تر باید آنرا بپذیریم (و خود پذیرفته‌ایم که دیگر بازنخواهد گشت).

۳) درزمانهای گذشته چراغ الکتریکی نمی‌بود وشامگاهان تاریکی خیابانهارا فرا میگرفت ومردم ناچار بودند که روزرا پایان یافته دانسته دست از کار بردارند وبخانه‌های خود بازگردند وبآسایش پرداخته فردا باز برخیزند. ازاینرو آغازشبانه‌روز از شامگاه نه‌تنها زیانی نداشت خود شاینده وبجابود ولی‌اکنون که‌درسایه فراوانی چراغهای الکتریکی شبها نیز خیابانها روشنست ومغازه‌ها تادیری ازشب بازمی باشد وکارهای روزهمچنان دنباله یافته بشب می‌پیوندد شامگاه‌را آغاز شبانه روز دانستن وروز را از شب جدا گردانیدن نه‌تنها بیهوده و بیجاست مایه برخی نابسامانیها نیز تواند بود.

پس اینکه مادرباره شب‌وروز نیز پیروی از اروپائیان کنیم ازهرباره بجاست. اینست ماهمین‌را پذیرفته‌ایم وچنانکه بسیاری از خوانندگان می‌دانند درنشست روزیکم دیماه یکی ازگفتگوها که کرده شده دراین زمینه بوده. ولی دونکته درآن روز روشن نگردیده که اینك در اینجا بآنها می پردازیم :

نخست : دراین روز شماری وساعت شماری بهتر همانست که آغاز ساعت نیمشب باشد و ٢٤ ساعت پی‌هم شمارده گردد. اینکه ١٢ ساعت ازنیمشب تا نیمروزشمرده دوباره ازنیمروز آغاز می کنند بیهوده وبیجاست.

دوم : دراین روز شماری وساعت شماری نیازی بیاد واژه «شب» کمتر داریم وبهتر همانست که یاد ساعت شودوپیداست که‌خود شنونده شب یاروز بودن آنرا خواهد دانست. مثلا ماچون بگوییم : «روزیکم فروردین ساعت هشتم..» شنونده‌خواهد دانست که‌شب‌را خواسته‌ایم ونیازی بآوردن نام‌شب درمیان نمی‌باشد.

دفاع آقای کسروی در دیوان جنایی

(چون درروزنامه ها این دفاع را چنانکه بوده چاپ نکردند ماخود دراینجا بچاپ می‌رسانیم - این‌هم می‌نویسیم که آقای کسروی را بوکالت احمدی دادگاه واداشته ، نه‌آنکه خود پذیرفته بودند)

☆☆☆

پریروز اندك سخنانی گفتم و اینك دنباله آنرا می گیرم . چنانکه گفتم · احمدی اگر آدم کشته است باید بالای دار رود و مرا ازو دفاعی نیست .

سردار اسعد یکی‌از گردان جنبش آزادی بود وجائی در تاریخ برای خود باز کرده واین خطاست که‌ما از کشنده او چشم پوشیم و کیفر ندهیم .

لیکن باید دید آیا قضیه مسلمست ؟ آیا بادلائلی که در این پرونده است گناه احمدی ثابت میباشد ؟ در این زمینه است که من‌تردید دارم ونمی‌توانم بدلایل پرونده اطمینان پیدا کنم وبرای آنکه مقصودم روشن گردد بایدمقدمه‌ای یاد کنم :

مادرزمانهای‌بیشتر گفتگو می کردیم که آیا « بازگشت » یا بعبارت اروپایی «رآکسیون» ازعوامل اجتماعی است؟... آیا میتوان آنرا یکی‌از عوامل اجتماعی شمرد وترتیب اثر کرد ؟ می گفتیم: رآکسیون از نظر عقل عامل مؤثری نیست . چیزی که نیکست همیشه نیکست . چیزی که بداست همیشه بداست . مثلامشروطه بهترین شکل حکومت است. اگر ایران هزارسال با حکومت‌مشروطه بسر برد نباید گفت کهنه‌است. نباید بآرزوی‌استبداد افتاد . ولی ازنظرهوس وتفنن رآکسیون عامل مؤثری میباشد . مارختی‌را بافلان رنك که‌مدتی‌پوشیده‌ایم دلمان خواهد خواست که آنرا درآورده مدتی‌هم‌رنك دیگری بپوشیم . بازیچه‌ای که‌برای بچه خریده‌شده وآنرا دوست میدارد پس ازچند ساعتی خواهیم دید که بگوشه اطاقش انداخته است .

خلاصه آنکه رآکسیون تنها در کارهای تفننی و درهوسبازیها دخالت تواند داشت.درکارهای جدی به‌آن دخالتی‌نباید داد . این بحثی بود که‌درسالهای گذشته درمیان داشتیم .

اکنون جای افسوس‌است که‌در کشورما جدی‌ترین کارها دچار رآکسیون گردیده. احساسات‌وتمایلات هرزمان رنك دیگری بخود می گیرد .

روزی دراین کشور مرد نیرومندی برخاسته رشته کار ها را بدست می‌گیرد . در آنروز همگی ستایشگر میشوند . همگی چاپلوسی میکنند . کارهای بداورا نیز مدح‌میکنند. کسیکه‌ستایشگر یاچاپلوس نیست باید عقب بماند وصدمه‌وآزار یابد

روزی‌هم‌آن‌مردنیرومند افتاده از کشور بیرون میرود . در این هنگام همگی‌نکوهشگر میکردند . همگی بد گوئی می‌آغازند . کارهای نیك آن دوره را نیز نمی پسندند . بلکه می کوشند همه کارهای آن دوره را بازگردانند .

زنها دوباره باچادر وچاقچور بیرون می‌آیند . مردها کلاه پوستی بسر میگزارند . سید بچه‌ها و آخوند بچه‌ها که چناله‌های گدائی‌ومفتخواری هستند بخیابان میریزند . روضه خوانیها فراوان می‌گردد . قمه‌زنان وزنجیرزنان دوباره پیدامیشوند . عشایر باستقلال خود باز میگردند . هرج و مرج درهر سونمایان میشود . اینکار هارخ میدهد تنها برای آنکه آثار آن‌مرد نیرومنداز میان‌رود.

اینست‌نمونه‌ای ازرآکسیون در کارهای این کشور . آنروز احساسات بآنسو برگشته بود وامروز باینسو گردیده .آنروز آن تظاهرات را می کردند وامروز ضدآنرا میکنند.

شاید تصور شود آنروز چون رضاشاه مسلط بود مردم را باآن تظاهرات وامیداشت . ولی افسوس قضیه معکوس است . حس ستایشگری دراین توده ریشه دوانیده و رضاشاه مقداری هم جلومیگرفت .

دراینجا داستانهائی‌هست که اگر بازگویم مایه سرافکندگی خواهد بود. ناچارم بیکی دوداستان بس کنم :

این‌داستانرا بیك واسطه‌ازیکی ازوزیران شنیده‌ام . سالیکه رضاشاه تاجگزاری کرد فردای روز تاجگزاری فروغی (که گویا نخست وزیر بوده)رفته پیش‌شاه . رضاشاه پرسیده‌تاجگزاری چگونه گذشت . پاسخ داده : « اعلیحضرتا من بارها تاجگزاری دیده‌ام . در تاجگزاری مظفرالدینشاه بودم . درتاجگزاری محمدعلیشاه‌بودم. درتاجگزاری احمد میرزا بودم . پس از مرك ادوارد پنجم پادشاه انگلیس چون جانشین او بهندوستان برای تاجگزاری آمد من در آنجا نماینده ایران بودم . هیچیکی از این جشنها شکوه تاجگزاری اعلیحضرت را نداشت. وقتیکه اعلیحضرت تاجرا بسر گزاردند من‌دیدم نوری ازجمال مبارك تلؤلؤ کرد ... »

باینجا که‌رسیده‌رضاشاه رو گردانیده وبسخریه گفته : «نور تلؤلؤ کرد .. برو مردکه !» .

داستان دیگری را باز ازیکی از وزیران شنیده‌ام. روزیکه مجسمه‌ایستگاه راه‌آهن گشایش می یافته (یا روزیکه رضا شاه بدیدن آن مجسمه رفته بوده) یکی ازحاضران شاه را بلقب انوشیروان می خواند . بآن‌مناسبت رضاشاه روبآقای اسفندیاری‌رئیس‌مجلس گردانیده می گوید: «آیامن‌عادلترم‌یاانوشیروان». اسفندیاری شرحی آغاز می کند :

«اعلیحضرتا عدالت‌انوشیروان یك‌شهرتی بوده . عدالت اعلیحضرت واقعیست. . »

رضا شاه سخن او را بریده می گوید :

« نه !- گفتگو درآنست که انوشیروان باوزیری همچون‌بزرجمهر عدالت می کرد من‌باشما ...هاعدالت می کنم» .

دراینجا میان گفتگوها نام روزنامه پیکار رفت که فرخی درآلمان می‌نوشته وبرضاشاه توهینها می کرده . این راست است . ولی درنوشتن‌آن روزنامه جوان دیگری که‌یکی‌ازبستگان مشارالملك بوده شرکت داشته. گویا این جوان وقتی که میخواسته باروپا رود مشارالملك معرفی اورا بشهربانی نموده ودرخواست گذرنامه برایش کرده بوده . این‌بودوقتی که‌آوازه روزنامه‌پیکار بایران رسیدیك کسی‌فرصت تفتین‌پیداکرده ونامه‌ای بشهربانی نوشته که روزنامه پیکار باتحریك مشارالملك نوشته می‌شود . زیرا مشارالملك باملاك مازندران خود خائفست ودر صد انتقام می‌باشد ، ودلیل آورده که یکی از نویسندگان آن روزنامه. از بستگان مشارالملك است که خود او باروپا فرستاده .

وقتی که‌این نامه بشهربانی رسیده آنرا به‌نظرشاه رسانیده . شاه درحاشیه آن نوشته «این‌قضیه را تحقیق کنید » . همین جمله کوتاه وسیله شده که سرهنك خلعت بری که رئیس دیوان حرب بود مشارالملك را باکسان دیگری توقیف و به‌محاکمه کشیده و حکم اعدام درباره مشارالملك داده . وقتیکه این حکم را بنزد شاه برده شاه خشمناك شده و گفته: «مردکه مگر من‌میرغضبم که هر روز آدم بکشم !! من گفتم تحقیق کنید نگفتم حکم اعدام دهید» این راگفته و حکم را برگردانیده وهمان روز دستور داده‌که مشارالملك را به‌خانه‌اش فرستند.

این داستانرا خود مشار الملك بما من گفته .

شاید تصورشوداینهابستگان دولت بودند که‌این‌چاپلوسی‌وپستی‌هارامیکردند. ولی چنین نیست . ما فراموش نکرده ایم که ازتوده نیزپستیهای بسیاری‌سرمی‌زد . درآن بارههم یکداستانی یاد میکنم :

در نزدیکیهای شمس‌العماره دکانی هست که بالایش نوشته: «تجارتخانه‌شرافت». صاحب این دکان همه ساله تقویمهای دیواری باعکسهای‌شاه وولیعهدچاپ میکرد. یکسال‌پایه‌چاپلوسی رابالابرده تقویم دیگری باعکسهای پنج‌پسر کوچکتر شاه تهیه گرده‌بچاپ رسانیده بود . شهربانی — همان‌شهربانی که شماآنرا سرچشمه خرابیهای کشور معرفی‌می کنید- چون‌آگاه شد درچاپخانه توقیف کرد. چون این قضیه درچاپخانه تابان رخ‌داده بودومن بانجا بسیارمیرفتم یکروزآقای شرافت نزدمن آمده وقضیه راگفت و چون شنیده بودکه مرا باآقای‌سرهنك سیف‌آشنائی ودوستی‌هست‌میخواست بوساطت‌پردازم. من‌چون قضیه را دانستم تعجب کردم که بچنان کار بیهوده وپستی برخاسته ومیخواهد مرا نیزآلوده‌کار خود گرداند .

این حال آنروز بود . اکنون‌چون باد ازاینسو می‌وزد همگی برگشته اندواز رضاشاه‌واز کار های اوبد میگویندوتمام گناهان رابگردن‌شهربانی‌انداخته با یك هایهوئی اظهار احساسات می کنند .

بازدرباره‌شب وروز

دفترچه یکم‌دیماه رسیده خواندم. نوشته‌اید:«درباره شب‌وروز وساعت شماری باید ساعت‌شماری‌تابع‌شیوه شب‌و روز باشد. چنانچه در گذشته آغاز شبانه روز را از فرورفتن آفتاب‌گرفتیمی ناچاری بود که ساعت را نیز ازفرورفتن آفتاب براه اندازیم حالا که شیوهٔ اروپائیان‌را پذیرفته‌ایم ناچاریم ساعت را از نیمه‌شب براه اندازیم». ولی آنچه‌من‌میدانم‌شیوهٔ اروپائیان ینز که‌یك شب رادوبخش‌کرده نیمی‌رابرور گذشته‌ونیمی را بروز آینده میدهد آك داراست . زیرا هرگاه گوئیم‌فلان پیش‌آمد درشب دوشنبه یاشب دهم بهمن یاشب چهلم زمستان رخداده دانسته نمی‌شود خواست مانیمه دوم شب پیش از روز است یانیمه یکم شب پس ازآن. این آك بزرك‌است ودر جاهای بسیار شوند دوگونگی‌ونابسامانی خواهد شد. پس‌بهتراست که‌آغاز شبانروز را ازدرآمدن‌آفتاب گرفته وساعت نیز ازدرآمدن آفتاب‌براه انداخته‌شود. اینکه‌نوشته اید (از اینرو ساعتی که از شامگاه بگردش پرداخته ....) بگمانم اشتباه است زیرا هریك از گاه‌های‌فرورفتن یادر آمدن‌آفتاب‌ونیمه شب‌یانیمه‌روز تاهمان گاه شب یاروز آینده‌اش بیست‌و چهارساعت درست‌است. اگرساعت‌را ازدرآمدن‌آفتاب‌براه‌اندازیم درآمدن‌آفتاب فرداهیچ پس یاپیشی نخواهد داشت

تبریز مهدی هاشمی

پرچم آنچه که‌در کتابچه«یکم دیماه» درباره شب‌وروز نوشته بودیم درهمین‌شماره روزنامه آورده شده وایرادهای‌آقای هاشمی بجانیست

آنچه می‌نویسند : « هرگاه گوئیم فلان پیشآمد درشب دوشنبه یاشب‌دهم‌بهمن‌ماه یاشب چهلم‌زمستان رخداده دانسته نخواهد شد آیا نیمه پیش ازروز یا نیمه پس ازروز را خواسته‌ایم» راستست . ولی برای جلوگیری از این نادانستگی باید بگوئیم : «در فلانساعت .. » اگر ساعت‌را یاد کنیم نادانستگی در میان نخواهد بود .

آنچه‌می‌نویسند :«آغاز شبانه روز راازدرآمدن آفتاب‌گرفته ساعت‌رانیز ازآن هنگام‌راه اندازیم » درخور پذیرفتن نیست . زیرا درآمدن آفتاب‌هنگام پایداری ندارد وهرروز دودقیقه بیشتر یاپس‌تراز روز پیش است .

آنچه می‌نویسند که‌ما دراین باره دچار اشتباه شده‌ایم ، نشده‌ایم . آقای‌هاشمی باآن هوش تیزخود چرا تاکنون این را ندانسته‌اند که درآمدن یافرو رفتن آفتاب هرروز دودقیقه دیرتر وزودتر باشد و درازیاکوتاه شدن روزها یاشبها نیز از همینجا پدید می‌آید .

آنچه بیشتر مایه تاسف است اینست که این رآکتیون عجیب بدستگاه مقدس قضاوت نیز سرایت کرده. دستگاه قضائی ما نیز هرزمانی برنك دیگری می‌افتد.

یکروزی مارا میخوانند می‌آئیم می‌بینیم دیوانی جنایی باشکوه وطنطنه برپا گردیده. قضاتی باتبختر پشت میزها نشسته‌اند. پرونده قطوری در جلوشان گزارده شده. دادستانی با هیمنه دریکسو نشسته. چهل و هشت تن بروی کرسیهای اتهام جاگرفته اند. محاکمه آغاز می‌گردد. کیفرخواست بسیار درازی خوانده میشود. مواد قانون را برخ ما میکشند. تحقیقات می کنند. رسیدگی می نمایند. وکلا بدفاع می‌پردازند. پس ازچند هفته تضییع وقت حکم داده میشود. بدیوان کشور رفته ابرام می‌یابد. بمرحله اجرا گزارده می‌شود.

یکروزی باز ما را میخوانند. می آئیم می‌بینیم باز دیوان جنائی برپاشده. قضاتی درپشت میزها نشسته‌اند. پرونده قطور تری در جلوشان گزارده شده. دادستانی باهیمنه‌تر دریکسو جاگرفته. چهار تن متهم دربرابر نشسته. باز کیفر خواست درازی خوانده میشود. بازمواد قانون را بگوش ما میکشند. ولی این دفعه قضیه معکوس است.

آنروز میگفتند این چهل وهشت تن بزهکارند و باید کیفر به بینند.

امروز میگویند آنها پاك بودند و ظالمانه محکوم شده‌اند.

آنروز باد ازآنسو می‌وزید وامروز از اینسو میوزد.

آنروز مارا خوانده بودند که بیائید این چهل و هشت تن رامحکوم گردانیم. امروز دعوت کرده‌اند بیائید آنها راپاك کنیم!

آنروز مجله دنیا افزار جرم بود و. یکی از دلایل درباره متهمانی پیدا شدن آنمجله ازخانه‌هاشان شمرده میشد وامروز جمله‌هائی را ازآن‌مجله دادستان میخواند واستدلال می کند

من بی‌آنکه از کسی نامی‌برم از تأسف خود داری نمی کنم. من می گویم شما که میخواهید هرروزی رنك دیگری پیش‌آورید دیگر مارا چرا میخوانید؟! ما راچرا افزار کارخودمی گردانید؟! چنانکه گفتم این‌مقدمه‌است.

مقصودم آنست آیا بااین زمینه وپیشینه وبا این بازگشت احساسات‌می‌توان باین پرونده اطمینان‌پیدا کرد؟ میتوان باستناد آن قضیه کشته‌شدن سردار اسعد وفرخی ودیگران را ثابت دانست؟!..

این پرونده از چه تشکیل یافته؟ آیا نه از گواهی گواهان؟

من میپرسم گواهان کیستند؟ آیا نه همان کارکنان شهربانیند؟؟

آیا بگفته های ایشان اعتماد می توانکرد؟!

این گواهان کسانیند که بگفته خودشان دیروز در زیر دست احمدی و راسخ ونیرومند و مختار اجرای جنایت کرده‌اند. بگفته خ.دشان صدها مظالم بکارزده اند.

مامیپرسیم چهر دیروز آنکارها را کرده اید؟

خواهند گفت مجبور بودیم.

میگوئیم: از کجا که امروز مجبور نباشید؟!.

کسیکه دیروز مجبور شده جنایت کرده، امروز هم مجبور شده گواهی دروغ تواند داد.

اینست بسخن او قیمتی‌نتوان نهاد.

حقیقت اینست که باز پرس (چنانکه مرسوم بیشتر بازپرسهای ایرانیست) نه در پی کشف حقایق بلکه درپی‌اثبات اتهام می‌بوده. با اصرار می کوشیده که کشته شدن سردار اسعد و فرخی را به ثبوت رساند وبا حرص تمام جستجوی دلیل می نموده. از آنسوی پاسبانان و پاسبانان شهربانی که‌خودشان شریك‌اتهام هستند چون در ترس و هراس بسیار بوده اختیار توقیف وآزادی خود را دردست باز پرس می دیده اند، برای نجات خود بدلجوئی از باز پرس کوشیده موافق میل ودلخواه‌او اظهارات‌می کرده‌اند. بازپرس نیز نامردی ننموده هر کس را که بوفق اوگواهی می داده آزاد می گزارده واز توجه اتهام بسوی‌او چشم می‌پوشیده. این چیزیست که پرونده آشکاره حکایت میکند. این چیزیست که مسلم‌می‌باشد.

دوباره می گویم: من‌ازاحمدی‌دفاع نمی کنم. دادگاه اگر او را آدمکش‌می شناسد بالای دارش فرستد. دفاع‌من از حقایق است، ازعدالت‌است، ازقانونست.

در همین پرونده باهمه‌سستی‌مبنایش تناقضات بسیاری هست. در کیفر خواست تنهایکطرف موضوع را گرفته‌اند وتنهااز جمله‌هائی که‌موافق منظورشان بوده‌استفاده کرده اند. ازجمله‌هائی که نقیض اتهام‌است وبسود متهمان می باشد بیکبارصرف‌نظر کرده‌اند.

احمدی مقداری ازاین‌جمله هارا جمع آورده با ذکر شماره صفحه یاد داشت کرده که اینك آن را بدادگاه میدهم و خواستارم که موردتوجه گردد.

اساسا قضیه بنحویکه بیان شده غیر طبیعی بنظر می آید. مثلا گفته میشود سردار اسعدچون‌حس کرده‌بود که‌بخوراك او زهرمیزنند ازخوردن‌خوراك‌خودداری میکردو براسخ ودیگران‌اعتراضهای‌سخت می‌نمود. اینها میرسانند که‌سردارقدرجان خود دانسته ومقاومت‌می‌نموده. از انسو می گویند شب آخر که احمدی با طاقش رفته بی هیچ مقاومتی تسلیم بمرك شده ودست‌خودرا دراز کرده که احمدی‌آمپول زند و جانش گیرد.

گفته میشود بسردار اسعد هفت روز خوراك‌نداده‌اند. کسی که‌هفت‌روزخوراك نخورد زنده نماند و اگر ماند در حال غشوة باشد. از آنسوی می‌گویند احمدی چون‌وارد اطاق اوشده سردار بایك‌حال درست بسخن پرداخته و چنین گفته: «آقا آمدی؟ انالله‌و انا الیه راجعون» یاگفته «میخواهی مراهم براه تیمور تاش بفرستی!»

آیا کدام یکی از اینها راست است؟!.

گفته‌میشوداحمدی‌ازپاسبانان نعلبکی خواسته که سم را درآن حل کند. چندتن از پاسبانان‌این‌گواهی را داده‌اند.

آیا باور کردنیست کسی که میخواهد کسی را بکشد با این‌آشکاری افزارطلبد و همگی را از کار خود آگاه گرداند؟.

اساسامعنی گواهی گواهان‌آنست که‌احمدی هرکاری که‌میخواسته بکند‌پوشیده نمیداشته وهربار که پیش سرداراسعد میرفته وباو پرتقال می‌خورانیده ویاآمپول زهرآلودی می‌زده پاسبانها را همراه می‌برده ومطلع میکردانیده.

درباره فرخی گفته میشود تندرست وقوی مزاج بود واین دلیل شمرده میشود که اورا کشته‌اند وباجل خود نمرده. از آنسو می‌گویند احمدی تنها باطاق رفته واو را کشته.

من نمیدانیم اوچگونه باآن گردن کشی تسلیم مرك خائنانه شده؟! نمیدانم چگونه احمدی بوسیده ناتوان بفرخی تناور وقوی غالب آمده؟!.

می گویند احمدی جلاد زندان بوده وبسر هر کس که میرفته آن کس بمرك خود یقین‌پیدا کرده اناللهوانا الیه راجعون می‌سروده. بااینحال نمی‌دانم چه شده که فرخی احمدی را باطاق خود راه داده و بمقاومت خود برنخاسته.

تعجب‌می کنم که‌فرخی بحکایت‌پرونده چند مرض مهلکی ازنفریت ومالاریای مزمن ومانندانیها داشته وچون‌مرده طبیب قانونی‌مرك اورا عادی‌دانسته‌وجواز دفن صادر کرده. با اینحال اصرار میکنند که اورا کشته‌شده بادست احمدی وانمایند و بتکلفات باور نکردنی‌می‌پردازند.

یك نکته دیگری که‌باید یادآوری کنم اینست که‌برفرض‌آنکه ماقضیه‌را مسلم شماریم آیا احمدی را قاتل سردار اسعد یافرخی محسوب توان کرد؟! آیاماده ۱۷۰ را شامل اوتوان دانست؟.

منشاء تردید اینست که قاتل کسی است که قصدقتل کند ومقصودی ازآن‌قتل در اندیشه خود داشته باشد.

احمدی نه‌قصد قتل کرده‌و نه مقصودی اورا بوده است. احمدی را یك افزاری بیش نتوان شمرد.

مثل اینموضوع آنست که‌در تبریز در سی‌سال پیش صمدخان شصت‌تن از آزادیخواهان را سربرید ویابدار زد. در نتیجه دشمنی که بامشروطه می‌داشت قصدقتل آزادیخواهان راکرده بود وقصد خود راباجرامی گزاشت وبدینجهت‌است که مااورا کشنده آزادیخواهان‌میدانیم واگر می‌توانستیم بایستی اورا بدادگاه کشانیده بنام قاتل مجازات دهیم در حالیکه در هیچیکی ازآنها خودصمدخان‌دست مباشرت نداشته وهمگی رامحمد نام‌میرغضب کشته است.

یك مثل دیگر پیشآمدیست که اخیراً درمکه رخداده وروزنامه هایبابی از آن سخن میرانند. طالب نام ایرانی را که بمکه رفته بوده باتهام اینکه میخواسته خانه کعبه را بابلیدیها بیالاید نزد قاضی فرستاده اند وچون‌اوحکم داده ابن‌سعود پادشاه حجاز آن حکم را امضا کرده و دستور اجرا داده وچون‌طالب را بمیدان آورده‌اند یك کاکاسیاهی با شمشیر گردن اورا زده است. اکنون باید دید کشنده طالب‌این کاکاسیاه‌شمرده‌میشود یاابن‌سعود که دستور کشتن داده‌است؟! آیا کدام‌یکی را کشنده حاجی ایرانی می‌شماریم؟. دولت بکدام‌یکی‌پرتست‌نامه می‌فرستد؟!..

نه‌آنست که ما کشنده‌آن‌حاجی خود ابن‌سعودرامی‌دانیم وباو اعتراض می کنیم وپروتست می‌فرستیم؟!.. نه آنست که کاکاسیاه‌را هیچگاه بدیده نگرفته نامی نمی‌بریم. و کمترین دشمنی نسبت باو دردل خود حس‌نمی کنیم؟!.. نه‌آنست که او را افزاری بیش نمی‌شماریم؟!..

دراین‌قضیه نیز اگرراست‌باشداحمدی بمنزله‌آن‌میرغضب بوده ومن‌تردیددارم که آیاتوان ماده ۱۷۰ راشامل اودانست؟!.. آیامیتوان‌احمدی‌راقاتل‌سرداراسعدوفرخی شمرد؟! حقیقت اینست که دور ازمقصود قانونگزار و عدالت میباشد. این نکته است که باید دادگاه ازدیده دور ندارد.

پایان

پرسشهاییکه پاسخ نتوانیم داد

بارها دیده میشود کسانی نامه مینویسند و پرسشهایی می کنند. مثلا یکی درباره «قضا وقدر» می‌پرسد. دیگری درباره قرآن وآیه‌های آن به پرسشها می‌پردازد. یکی‌چون بپازماندن‌روان پس‌ازمرك‌باور ندارد درآن باره چیزهایی می‌پرسد و ازما دلیل می‌طلبد. دیگری چون باور کرده «دریوم قیامت اجساد محشور خواهندبود» ازما که درآن باره سخنی نرانده‌ایم‌بپازخواست می‌پردازد.

هفته‌ای نیست که یك یاچند پرسش ازاینگونه نرسد. انبوه مردم دین‌را جز دانستن اینگونه چیزها نمی‌پندارند شگفتر آنکه هریکی میخواهد که ما پاسخ بدلخواه اونویسیم، که اگر ننویسیم هرآیینه خواهد رنجید وآنگاه دوباره نامه خواهد نوشت.

می‌باید آگاهی‌دهیم که مابانیگونه پرسشها پاسخ نتوانیم داد ونبایددهیم. کسانیکه این پرسشهارا می کنند بهتراست کتابهای مارا بخوانند که هم معنی‌راست دین‌را دانند وازآمیغهای زندگانی‌آگاه باشند، وهم باین پرسشهای‌خودپاسخهای روشن بادلیلهای استوار یابند.

بیشتری ازایرانیان حوصله خواندن کتاب وبکاربردن اندیشه ندارند، و ما می‌بینیم همینکه یك یادوصفحه از کتابهای مارا خوانده ویك پرسش یا ایرادی باندیشه‌اش رسیده کاغذ وخامه بدست‌گرفته ونامه بما نوشته، وچیزهایی پرسیده که درهمان‌کتاب هست ویاایرادی گرفته که ما پاسخش‌را درهمانجا داده‌ایم.

بارها نوشته‌ایم گفته‌های ما اگرچه درزمینه دانشها نیست در نوشتن همان راه دانشها پیش گرفته شده. باین معنی که هرزمینه‌ای باپیرامونها و گوشه‌هایش بدیده‌گرفته شده وبهرسخنی دلیل‌بادلیلها یادگردیده ویکزمینه تاروشن نگردیده بدیگری پرداخته نشده. اینست کسیکه یك کتابی از ما میخواند اگر همه آنرا بخواند و هرسخنی‌را نیك اندیشد اورا پرسشی‌نخواهد ماند. بهر حال دوباره می‌نویسیم که مارا باین گونه‌پرسشها (پرسشهاییکه پاسخ‌آنها درکتابهامان داده شده) نخواهد بود.

گفتار مستر چرچیل نخست وزیر انگلیس

سخن رانی مفصلی که اخیرا آقـای چرچیل نخست وزیر انگلستان در مجلس عوام نمودند دارای نکات مهمی بود که توجه جهانیان را جلب نموده . واینك قسمت های برجسته آنرا ذیلا درج ودراطراف هریك از آنها توضیح میدهیم :

۱ — آقای چرچیل در ضمن نطق خود گفته اند «المان هنوز نیرومند است، وپایان جنك اروپا نزدیك نیست» محافظه کاری وخونسردی ازخصایل بارز نژاد ساکسون میباشد وبطوریکه بارها دیده شده در سخت ترین موقع روحیه این ملت متزلزل نگردیده ودر بهترین روزهای فتح وظفر خودرا نمی‌بـازند . چنانکه ازآغاز جنك تاکنون کرارا بسختی ها دچارو یا به پیروزیهای درخشان نایل شده اند : شکست فاحش دنکرك ، عقب نشینی سریع یونان ، ازدست‌دادن جزیره کرت ، سقوط بندر طبرق وسنگاپور ، عقب نشینی در آفریکاتاالعلمین ، هریك شکست بزرگی بوده و برای تزلزل روحیه یك ملت کافی بودند . ولی دیدیم که هیچیك از این پیش آمدها روحیه ملت انگلیس را متزلزل نساخته ودر روشی که داشتند کوچکترین انحرافی را باعث نشدند .

همچنین فتوحات پی درپی که درآفریقا ارتش هشتم انگلیس بدست آورد و منجر بمتلاشی شدن امپراتوری ایتالیا گردید ، یا ضربه های سختی که درهوا و دریا بآلمان وارد ساخته و حکمرانی دریا و هوا را بدست آورده اند باز در روش سران این ملت تبدلات مهمی رخ نداده وآنهارا سرمست غرور نساخته است .

اظهارات نخست وزیرانگلیس درباره نیرومندی آلمان و طولانی بودن دوره جنك روی همین اصل و نتیجه خصایل این ملت میباشد . زمامدار بریتانیا نخواسته است بیش از اندازه اظهار خوش بینی کرده و بملت انگلیس وعده صریح بدهد .

آقای چرچیل نیروی آلمان را تا سیصد لشکر تخمین زده اند که هرگاه هرلشکر را رویهم رفته بیست هزار در نظر بگیریم بزودی حاضر بجنك آلمان بالغ بر شش ملیون سرباز خواهد بود ؛ البته اینمقدار نیرو با داشتن ساز وبرك مکمل و افزارهای نوین جنگی برای مدافعه از دژ اروپا کافی خواهد بود و در برابر مهاجمین سالها میتواند مقاومت کرده ایستادگی نماید ، ولیکن دوموضوع مهم که در واقع نقاط ضعف آلمان را تشکیل میدهند نظر کار شناسان ومطلعین را بسوی خود جلب وعقیده آنها را در باره مقاومت طولانی آلمان سست و متزلزل نموده است . این دونقطه ضعف یکی خوار بار ومواد اولیه و دیگری نفت وبنزین میباشد .

نیروی آلمان پس از استیلاء بقسمت مهمی از اروپای روسیه معادن زیادی را از ذغال سنك وآهن وغیره تصاحب نموده وبکشوراو کرانی که انبار غله روسیه و قسمتی از اروپا محسوب است دست یافته بود ، همچنین معادن نفت مایکوپ و کروزنی را در قفقاز مالك شده وفرماندهان ارتش آلمان بتصور اینکه امروز یا فردا بچاه‌های نفت بادکوبه خواهندرسید از مصرف نفت وبنزین مضایقه نداشتند ، ولی پس از پیروزیهای درخشان ارتش سرخ واز دست دادن نقاط مذکور واضح است که اوضاع آلمان از حیث کمی مواد اولیه وخوار بار واز حیث نداشتن نفت بحد کافی دچار سختی گردیده روز بروز وخامت آن محسوس تر خواهدشد .

درباره بدست آوردن خواربار شاید از محل مصادره محصول دول کوچك مانند مجارستان ، رومانی ، بلغار وغیره تا اندازه جبران کرده واز دست‌رفتن او کرانی را تلافی کنند ، ولی جبران کم بود نفت بهیچوجه میسر نبوده ، باهیچ تدبیر وتلاشی این معما حل نخواهد شد .

حملات پی‌درپی و کمر شکنی که متفقین ازطریق هوا بآلمان نموده و شهرهای صنعتی این کشور را ویران میسازند اولین سبب آن داشتن بنزین واقسام روغنهای ماشین است که متفقین بحدوفور دردست دارند . اینکه نیروی هوائی آلمان قدرت مقابله نداشته ونمیتواند تلافی این بمبارانهای هوائی را بنماید علت حقیقی آن تاکنون از کمی هواپیما وخلبان نبوده بلکه از نداشتن بنزین واقسام روغنهای صنعتی است که فرماندهان نیروی هوائی درمصرف موجودی خود حد اعلای صرفه‌جوئی را میکنند .

محصول معادن نفت رومانی که یگانه منبع نفت آلمان است برحسب آخرین اطلاع سالیانه ازشش ملیون تون تجاوز نمیکند ، واگر مقدار محصول بنزین مصنوعی ومحصول چند فقره چاه های نفت لهستان را نیز سالیانه حداکثر درحدود سه ملیون تون درنظر بگیریم کلیتا دولت آلمان سالی ۹ملیون تون سوخت مایع خواهد داشت و اینمقدار را وقتی میتوان جمع آوری کرده بدست آورد که معادن نفت رومانی و کارخانجات بنزین مصنوعی از حملات هوائی مصون مانده ودر کارکرد شبانه‌روزی انها وقفه‌ای تولید نشود ، وحال آنکه مطابق آخرین اطلاع حدمتوسط مصرف سالیانه نفت آلمان درجنك کنونی بیست ملیون تون تجاوز مینماید !

چیزیکه مسلم است وتردیدی ندارد دولت آلمان از آغاز جنك تاکنون نفت وبنزینی را که همه‌ساله بمصرف میرساند بیش ازنصف آن ازمحل ذخایری است که سالها پیش ازآغاز جنك جمع‌آوری و انبار کرده است و البته این انبارهـای ذخیره روزی تمام شده و آخرین پیت بنزین موجودی بمصرف خواهد رسید .

نخست‌وزیر انگلیس کوشش اصلی رادر این جنك حمله هوائی دانسته و ضربت‌های سنگین‌را که دربهار وتابستان آینده بآلمان وارد خواهند کرد بااین اسلحه مخوف وویران کن وعده‌ها داده است ، وبرحسب اظهارات آقای چرچیل هواپیمای بمب‌افکنی که فعلادر دست نیروی انگلیس وامریکا بوده وبرعلیه آلمان‌در کارند اغلب آنهاساخت کارخانجات امریکا بوده واین تفوق روز بروز محسوس‌تر و بیشتر خواهدشد .

نخست‌وزیر انگلیس‌درمقایسه نیروی هوائی‌دوطرف تفوق متفقین‌رااعتراف کرده وتنهامحصول‌هواپیماهای کارخانجات امریکا را دویا سه برابر محصول‌هواپیماهای آلمان دانسته است ؛ بنابراین قابل انکار نیست، طرفیکه ازحیث شماره هواپیما تفوق کامل داشته‌واز حیث مواد سوخت نیزدرمضیقه نباشد پیروزی‌آن درمیدانهای جنك هوا مسلم بوده وتردیدی نخواهد داشت .

۳ — درباره روابط متفقین نیز آقای چرچیل چنین گفته‌اند :«هرگاه‌نمایندگان سه‌دولت میتوانستند ماهی یکبار ملاقات کنند خیلی کم اختلافات نظربین سه‌دولت روی میداد . برخی‌از خود میپرسند : آیا مناسباتیکه پایه آن‌در مسکو — طهران گذاشته شده پایدار خواهد بود ؟ آیامقاله‌روزنامه‌پراودا ویامقالات‌دیگری که‌در روزنامه‌های مختلف شوروی‌انتشار مییابد گواه‌برآنست که‌در مناسبات‌انگلیس وروس‌یادرمناسبات‌امریکاوروس برودتی حاصل شده ، وسوء ظن روسیه نسبت به متفقین باختری خودتأیید گردیده‌است ؟!»

در پاسخ این قبیل سئوالات آقای چرچیل صریحاً اطمینان داده‌اند که در اساس مذاکرات مسکو - طهران اختلافی پیش نیامده وزمینه‌ایکه دراین دومحل تحصیل شده بهیچ رو ازدست نرفته است.

٤-درباره‌استقلال لهستان آقای‌چرچیل گفته‌اند که‌شخصاً بامارشال استالین گفتکو کرده و مخصوصاً موضوع استقلال لهستان را که‌ازطرف‌دولت‌انگلیس‌تضمین شده وبهمین سبب ملت‌انگلیس واردجنك گردیده وبالمان نازی اعلان جنك داده است‌به مارشال دولت شوروی‌خاطر نشان نموده .

درعین حال نخست وزیر انگلیس فداکاریهای‌ارتش‌سرخ‌را که درباره‌آزادی خاك‌لهستان بعمل‌آورده‌اند متذکر گردیده وگفته‌اند : «من نسبت بلهستان مودت خاصی دارم لیکن بنظریه روسیه نیز توجه میکنم‌روسیه حق‌دارددرمقابل‌حملات آینده مرزهای باختری خود راتأمین‌نماید وما مخصوصاً میل داریم که روسیه تنها بوسیله نیروی مسلح خود دراین‌راه‌کامیاب نگردیده بلکه توافق نظر متفقین‌را نیز جلب کند . تردید ندارد که‌استخلاص‌لهستان منحصراً بوسیله سربازان روسیه که تاکنون ملیونها قربانی داده‌اند میسرخواهد شد ومن گمان نمیبرم که‌درخواست‌های روسیه برای تأمین مرزهای باختری‌خود ازحدود عدل ومنطق‌تجاوز کند». نتیجه‌ایکه ازاین بیانات نخست‌وزیرانگلیس بدست میآید آنست که ، ملت‌لهستان برای حل‌وفصل اختلافات‌حاصله بایدمستقیماً بدولت‌شوروی مراجعه کرده وبادرنظر گرفتن نیازمندیهای هر دو طرف موارد اختلافات رادوستانه حل نمایند

٥- در باره کندی وسستی‌هائیکه در پیشرفت نیروی متفقین در میدانهای جنك‌ایتالیارخ داده آقای چرچیل‌نامساعد بودن هوای زمستان امسال‌را یگانه علت اصلی‌دانسته وضمنا به توجه مخصوصی که ستاد ارتش آلمان باین نقطه از میدان جنك داشته‌است اشاره نموده و گفته‌اند چون نیروی دریائی متفقین در دریای مدیترانه بی‌رقیب بوده و حاکم مطلق هستند لذا اگر چندی‌ا نیز در میدانهای جنك ایتالیا پیشرفتهای سریع نصیب ارتشهای‌متفقین نشود جای نگرانی نخواهد بود .

سلطانزاده

بخش ششم تاریخ هجده‌ساله آذربایجان

بخش ششم تاریخ هجده‌ساله آذربایجان که‌همراه شماره‌های‌سال هفتم‌پیمان‌پراکنده می‌شد وبشوند ازمیان رفتن‌مهنامه بپایان نرسیده بتازگی بازمانده‌آن‌چاپ‌یافته‌است کسانیکه ازخواستاران پیمان آنرابخواهند برایشان فرستاده خواهد شد

دفتر پرچم

بهائیگری

این کتاب که‌باخامه دارنده پرچم نوشته شده وتاریخچه پیدایش بابیگری وبهائیگری‌را بایکرشته از داوریهای‌دانشمندانه درباره آن کیشها باهفت پیکره دربرمیدارد ازکتابهایی است که بتازگی ازچاپ درآمده .

جایگاه‌فروش: خیابان نادری روبروی گرمابه نادری مغازه وحدت

بهاء: ۳۵ریال

کسانیکه ازشهرستانها میخواهند همچنان ازآقای وحدت بخواهند .

درباره زبان

آیافارسی زبان‌همگان تواندبود؟..

کتاب«زبان‌پاك» که بچاپ رسیده وپراکنده‌شده نامه‌هایی درپیرامون آن‌رسیده که باشد که برخی‌را درشماره‌های‌آینده بگفتگو گزاریم. روزنامه‌را که‌آغاز کرده‌ایم یکی‌از چیزهایی که‌دنبال خواهیم کرد همین‌زمینه زبانست. دراین‌زمینه گفتنی بسیاراست و اینك دراینجا یبکی ازآنها می‌پردازیم :

بسیاری ازخوانندگان میدانند که‌یکی ازاندیشه‌هایی که در صدهٔ گذشته دراروپا درمیان سوسیالیستها ودیگر نیکخواهان‌جهان پیدا شده‌بودن یکزبان همگانست. باینمعنی خواسته‌اند که‌گذشته از زبانهاییکه هست‌وهر تیره‌ای بایکی ازآنها سخن‌می‌گوید زبان دیگری‌باشد که‌همه مردمان‌آنرا یادگیرند ودوتن که‌بهم رسیهوند وزبان همدیگررا نفهمیدند بااین زبان همگان سخن‌رانند.

این‌آرزو درصده گذشته پیدا‌شده وکوششهایی درراه پدید آوردن یکچنان زبانی (زبان همگان) بکاررفته که‌بنتیجه درستی نرسیده. ولی‌آرزوی‌خجسته‌ای می‌بوده که‌بایدمانیز پی‌آنرا گیریم.

یکی نبودن زبان یکی از گرفتاریهای آدمیانست. برای آنکه‌چگونگی نیك‌دانسته شود مثلی‌یاد می کنیم :

چنین انگارید شمامیخواهید سفری‌باروپا کنید ودر کشورهای آنجابگردید. آیابچندزبان‌نیازمندید که‌یاد گیرید؟.. اگر بخواهید درهر کشوری بازبان خودآنجا سخن‌رانید وباهر کسیکه خواستید بگفت و شنید پردازید ناچارید بیش از پانزده زبان یادگیرید. یااگر بخواهید تنهازبانهای بزرك‌را یادگرفته باهمانها کارهای خودرا انجام‌دهید ناچارید‌یاری‌چهارزبان: روسی، انگلیسی،فرانسه وآلمانی‌را بدانید. درحالیکه یادگرفتن هریکی ازاین زبانها بسالها رنج کشیدن نیازمنداست. پس ببینید یکی‌نبودن‌زبانهاچه‌دشواری بزرگی‌را درزندگانی‌پدیدآورده.

اکنون که‌درسایه تلگراف وتلفون وراه‌آهن وهواپیما و اتومبیل ورادیوجهان یکی‌شده وکشورها باهمه‌دوری‌بهم نزدیك گردیده همین داستان‌زبان‌جلوگیر بزرگیست که‌مردمان‌را ازسودهای این نزدیکی بی‌بهره می‌گرداند.

شما دررادیو آواز گویندگانی را از کشورهای بسیاری می‌شنوید ولی‌زبانشانرا نفهمیده سودی‌برنمیدارید.

رادیوی‌لندن‌ناچارشده‌باچهل‌وچهار زبان سخن گوید تاگفتنی های خودرا به‌بیشتر مردمان برساند.

بسیار بهتربودی اگرزبانها جزیکی‌نبودی. (بگفته یکی‌از نویسندگان بسیاربهتر بودی‌اگرنمرودآن‌خیره‌سری را باخدانمودی وجهانیان‌را باین‌گرفتاری نینداختی). ولی‌این چیزیست که‌شده و کنون اختیارش ازدست‌ما بیرونست. مااگر بخواهیم همه زبانهارا یکی‌گردانیم نخواهیم توانست (مگرهزارسال وبیشتر بگذرد).

اینست نیکخواهان درصده گذشته چنین‌اندیشیده‌اند که‌هر تیره‌ای زبانی‌را که‌میدارند بدارند ودرمیان خودشان باآن سخن گویند : لیکن زبانی نیزباشد که‌همه مردمان یاد گیرند که‌چون دوتن‌بهم‌رسیدند وازیك‌تیره نمی‌باشند وزبان‌همدیگر نمیدانند باآن گفتگو کنند.

آرزوی‌زبان همگان ازاینجا پیداشده وبیشتری‌ازنیکخواهان آنرا پذیرفته‌اند. ولی‌این زبان کدام یکی از زبانها بایدبود؟.. کدام زبان‌را برای همگانی باید برگزید؟..

دراین‌باره‌نیزسخنانی‌رفته‌واین‌روشن گردیده که اززبانهاییکه می‌باشد هیچیکی‌را نتوان برگزید. چه‌آن زبانها چندان دشواراست که‌برای یادگرفتن‌هریکی سالهارنج‌و کوشش‌می‌باید. زبان همگان آسان بایدبود که‌همه یادتوانند گرفت.

ازاینجا برخی‌از دانشمندان زبانشناس بآن شده‌اند که‌زبان تازه‌ای بسازند ویکی‌از آنان دکترزامنهوف ازدانشمندان لهستان بوده که‌زبان «اسپرانتو»راساخته وبه‌پراکندنش پرداخته‌است.

این«اسپرانتو» آسانترین زبانهاست. هرکسی تواندآنرا ازیکماه‌تاسه‌ماه‌یادگیرد که‌بنویسد وسخن گوید‌و کتاب‌خواند. می‌توان گفت : ده‌بار آسانتر ازآسانترین زبانهای دیگرمی‌باشد.

دراین زبان بیش‌از ۱۶ قاعده‌ساده نیست که‌دریکساعت یاد توان‌گرفت. به‌بیش‌ازدوهزار ریشه‌نیاز نمی‌باشد که‌دریکماه ودوماه توان‌بیاد‌سپرد. بااین‌سادگی، زبانیست که‌باانگلیسی‌وفرانسه همگام می‌رود و کتابهایی ازآن‌زبانها باین‌زبان‌ترجمه شده‌است.

بااینحال زبان اسپرانتو پیش نرفته وآرزویی که زامنهوف میداشته انجام‌نگرفته‌واین‌خوددastانی میدارد که‌سپس‌خواهیم‌نوشت. بااینهمه ماازآن زبان درسهایی گرفته‌ایم. این کاردانشمند لهستانی نشان‌داده که‌دشواری‌زبانهاجز نتیجه نابسامانی آنهانیست. یکزبان‌اگرازروی سامان وبخردانه‌باشد بسیار آسان‌گردد.

ماواین را درس گرفته‌ایم ودرپیراستن فارسی‌همان راهرا دنبال می‌کنیم، و جای خشنودیست که فارسی از میان‌زبان هاییکه ما می‌شناسیم آماده‌ترین آنها برای پذیرفتن سامان وآراستگی می باشد.

اینست فارسی (یا بهتر گویم : زبان پاك) از آسانترین زبانها خواهد گردید.

راستست که خود زبان دیگری خواهد بود، و بزبان عادی امروزی کمتر مانندگی‌خواهد داشت. ولی‌این‌چیزیست که جلو کارما راگیرد. ما را یکزبان ساده‌وآسان واستواری باید که سخنان خود را با آن نویسیم وبگوش‌جهانیان رسانیم. این چه‌زبان خواهد داشت که از زبان کنونی دورافتد و یکزبان جدایی گردد.

چنانکه گفتیم‌زبان اسپرانتو باهمه کوششهاییکه پیروان و یارانش میکردند پیش نرفت. آری در همه‌جا شناخته گردید ودربیشتر کشورها هواخواهانی پیدا کرد و پس از جنك گذشته «جامعه اتفاق ملل» هواداری نشان داد. بااینحال سپس رو به پسرفت گراشت واکنون ازرواجش‌بسیار کاسته بلکه‌رو بنابودی نهاده است.

باشد که‌انگیزه‌آنرا خودهواداران اسپرانتو ندانسته‌اند. ولی مامیدانیم. یکزبان هنگامی رواج گیرد ورواجش پایدار گردد که کتابها وخواندنیهای ارجداری درآن‌باشد. یکزبان‌همگان‌هنگامی به‌نتیجه تواند رسید وخواستی ازآن بدست‌تواندآمد که‌با یکراه همگان توأم باشد.

دکترزامنهوف ویارانش اسپرانتو را تنهابنام آنکه‌یکزبان‌همگانست وجهان‌بآن نیازمی دارد‌رواج می‌دادند و این عنوان با آنکه راستست دارای آن نیرویی که‌می‌بایست نمی‌بود.

ولی فارسی (یابهتر گویم : زبان‌پاك) گذشته ازآنکه کتابهاوخواندنیهای بسیاردارد وخواهدداشت خودبایك کوشش بسیار نیرومندی که‌برای تکان‌دادن بجهان آغازشده توام‌می‌باشد. ازاینرو به‌پیشرفت‌آن درجهان امیدبسیار بسته‌میشود. ماامیدمندیم آن‌زبان همگان که‌جهان بآن‌نیاز میدارد این‌زبان گردد. اگر خداخواسته‌است خواهد بود.

گواهی پاکدلانه

آقای کسروی

پس‌ازسالها گمراهی وسرگردانی برای‌شناختن آیین زندگی و آمیغها خوشبختانه دو ماه پیش با نوشته‌های ارجدار آن پیشوای گرامی! آشنا شده به‌آرزوی خودرسیدم.

من این میدانم که شما از سپاسگذاری زبانی پیروان خود بی‌نیاز می‌باشید. بنابراین بهترین‌راه ستایش وسپاسگذاری از این راهنمائی شما اینست که مانخست‌خودمانرا پاك کرده و سپس سایرین‌را به‌پاکی وپاکدینی رهبری کنیم.

من نیك میدانم که خدا باماست. بنابراین با راهنمایی‌شما در این جهان آشفته با تمام نیرو با هرگونه گمراهی ها و ناپاکیها خواهیم جنگید و بدون شك پیروز خواهیم شد زیراخواست خدا اینست.

اندیمشك ـ یحیی هدی

درپیرامون گفتارسعدی

یکی ازنویسندگان شرحی در نامه پرچم درشماره۱۹ آبانماه ۱۳۲۱ نوشته می گوید : شاعر نامی پارس سعدی تنها دو سه شعر خوب‌دارد آنهم از دهانش بیرون افتاده والا مایل نبوده شعرخوب بگوید یانمیتوانسته (عین عبارات نویسنده بیادم نمانده گویا چنین عباراتی بوده) - نویسنده نامبرده میگوید اکنون من نمونه چند شعرخوب سعدی را در زیر مینویسم وعلت اینکه گفتم‌اگرچند شعرخوب‌دارد ازدهانش بیرون‌افتاده نیز نگاشته‌میگردد.

این‌شعر خوب‌سعدی‌است :

بنی‌آدم اعضای‌یکدیگرند
که‌در آفرینش زیك گوهرند

اما این‌شعر خوب‌را سعدی! درجای دیگر باطل‌نموده چه‌میگوید :

هر که‌راخیمه بصحرای‌قناعت‌زده‌اند
گرجهان‌زلزله گیرد غم‌ویرانی نیست

اینك‌من‌میخواهم پاسخی بآن‌نویسنده داده‌دفاع ازشاعرشهیر شیراز کنم :

نویسنده گفتار که شعرنخست‌راخوب وشعردوم‌را ضدآن دانسته خوب‌بود معنی شعردوم را بپرسند به‌بینند ضد شعرنخست است‌یانه. اگرضدباشد حق‌دارند بسعدی حمله‌ورشوندوالاخیر - معنی شعردوم اینست کسی که‌قانع‌باشدیعنی‌آز براو غالب‌نباشد وباندك‌چیز یا روزی حلال بسازد چنانچه هنگامی اوضاع‌دنیا متزلزل گرددچنین کسی ویران‌نشود یعنی هرخطر بالطمهٔ که‌متوجه آزمندان گرددمتوجه اونگردد - نویسنده (انتقاد کننده) تصور کرده سعدی خواسته بگویداگردنیا متزلزل‌شودومردم بزحمت افتند شخص قانع درغم دیگران نخواهد بود -آیا چنین‌چیزی شدنی‌است؟ بلی‌این شدنی‌است درصورتیکه‌ما معنی‌شعر روان وفصیح شیخ را نفهمیم ودرضمن این‌تصور باطل‌را هم‌درمخیله‌خود بپرورانیم که ممکن‌است‌هرکسی قناعت‌پیشه کنداحساسات شریفه‌اش بمیرد وقناعت‌را کشنده حس همدردی‌بدانیم وحال‌آنکه‌عقل‌باور نمیکند که‌چنین باشد - لذاشعردوم ابداً بضدشعر نخست سروده نشده - اگراین پاسخ را نمی‌پذیرید بفرمائید تامفصل تر بنویسم.

مسجد سلیمان : م‌هزار

پرچم : این نوشته را آقای هزار چندماه پیش فرستاده‌اند که چون‌روزنامه نداشتیم همچنان چاپ نشده مانده و چون مایه‌گله‌مندی آقای هزار شده است در اینجا بچاپ رسانیدیم.

ولی باید پوشیده نداشت که معنایی که آقای هزار بشعر سعدی‌داده بسیاردور است. چه از کلمه «ویرانی» پیداست که خواست‌شاعرویرانی جهان بوده. در آدمی کلمه «ویرانی» معنی ندارد. از سوی دیگر شعر سعدی تنها این نیست که ماخواستش‌را ندانیم. مانیك میدانیم که این شاعران خواستشان از «قناعت» چه می‌بوده. نیك میدانیم که آنان‌بیکار بودن وبجهان وجهانیان بی‌پروایی کردن و نان از دست رنج دیگران خوردن را «قناعت» یادرویشی میشمارده‌اند.

سعدی درجای دیگر می گوید :

راستی سردار اسعد را کشته‌اند .

یکی از آشنایان نامه ای فرستاده از «دفاع» من در باره احمدی که در دیوان جنایی کرده بودم و در روزنامه اطلاعات خوانده است شادمانی وخشنودی نموده سپس می نویسد :

«عقیده خود شما در باره سردار اسعد چیست؟. راستی اورا کشته اند؟. سردار چون از قهرمانان مشروطه بوده این مسئله از نظر علاقه شما بتاریخ مشروطه نیز مهم است. اینست میخواهم اصل عقیده تان را بدانم .

یك موضوع دیگر اینست . شما گفته اید : من از احمدی دفاع نمی کنم . آیا وکیل می‌تواند از متهم دفاع نکند ؟ . می‌تواند مخالف نظر و بیانات موکل اظهاراتی کند ؟. این قبیل محاکمات که اتفاق می‌افتد وجلب نظر توده‌را می کند یك فایده اش همینست که خاطرها را بسوی مسائل قضایی جلب می کند و در مجالس گفتگوهایی در این زمینه ها تولید می کند . امروز ها در هر کجا این مذاکرات جریان دارد » .

می گویم : من فهمیده خودم را در باره سرگذشت سردار اسعد در همان « دفاع » بمیان گزارده چیزی پنهان نداشته ام . چنانکه در آنجا گفته ام من دور نمیدانم که سردار اسعد را کشته باشند . چه سردار اسعد یکی از مردان سیاسی ایران بشمار می رفت وچون گذشته از شناختگی خانواده و جایگاهیکه سردار (خودش وپدرش وعمویش وبرخی از خویشانش) در نزد آزادیخواهان پیدا کرده بودند ، چون سردار ازسران ایل بختیاری بشمار می رفت ، ناچار مرد توانایی بشمار می رفته و دشمنی او برای رضاشاه بیم آور می بوده . پس دور نبوده که رضاشاه از دشمنی و کینه توزی درباره خود فهمیده دستور کشتنش را داده باشد . چنانکه دستور کشتن کسان دیگری را از بختیاریان داده بوده . درسیاست از این کارها بسیار رخ دهد .

اینست من «اتهام» را دروغ نمیدانستم ولی نمیتوانستم بدانم . بویژه پس ازسخنانیکه دکترشاهکار درروزهای آخر گفت ، دراین زمینه که سردار اسعد در پی کشتن رضاشاه می بوده واینست یك ده تیر ویك بیست تیر همراه خود می‌داشته که بهنگام دستگیری بدست آورده‌اند واکنون درشهربانی می باشد . اینها زمینه را روشنتر می گردانید .

چیزیکه هست پرونده دلیلها باندازه‌ای که می بایست دربر نمیداشت . در پرونده گواهان که همان کارکنان شهربانی بوده‌اند پریشانگوییهای بسیار کرده بودند . سخنانی وارونه هم بسیار گفته بودند . بااین گواهیها نمیشد کسی‌را کشنده کسی دانست وحکم بکشتن او داد .

این نکته‌را مردم نمیدانند که داوری یاقضاوت در کارهای جزایی بدو گونه تواند بود : یکی از راه فهم وباور خود قاضی (قناعت وجدان) دیگری از روی دلیل (دلیلهایی که در پرونده هست) .

از روی قانونهای ایران باید داوری ازروی دلیل باشد نه ازراه فهم وباور خود قاضی . درایران چون «هیئت منصفه» نیست قانون نخواسته قاضیانرا درداوری آزاد گزارد. اینکه من گفته بودم بااین دلیلها نمی توان کسی‌را «محکوم باعدام» گردانید ازاین راه بوده است .

چنانکه گفتم من دور نمیدانم که سردار اسعدرا کشته باشند . ولی اینکه کشنده احمدی بوده وبهمان داستان که در پرونده گفته شده کشته است دلیلهایی باندازه که می بایست ، همراه نمیداشت . من نیز همین‌هارا گفتم .

اینکه پرسیده‌اید آیا وکیل می‌تواند از متهم دفاع نکند وکیل باید فهمیده خود را بگوید . اگر می بیند گناه رخداده نباید از راه انکار برآید. دفاع تنها انکار کردن نیست . در کارهای جزایی وکیل برای آنست که بمتهم ستمی نرود . گناه ناکرده بگردنش گزارده نشود . اگر گناهی کرده بیش از اندازه کیفر داده نگردد .

ما اینهارا از اروپاییان گرفته‌ایم ؛ ولی چون کارهای نیك است باید ارجش دانیم . با گناهکارهم باید دادگرانه رفتار شود .

جهان برآب نهاده است و زندگی برباد غلام همت آنم که دل برآن ننهاد «دل بدنیا ننهادن» چیست ؟! چه معنایی ازآن خواسته شده ؟ . . خود سعدی چه میکرده ؟ . . یکدام یکی از کار های زندگی می پرداخته ؟ .

از سوی دیگر سعدی همانست که درزمان مغول زیسته وآن هنگامی بوده که ملیونها مردان از ایرانیان کشته شده وملیونها دختران بدست دشمن افتاده بوده. همه خاندانها سوگوارمی بوده‌اند . سعدی کمترین اندوهی از این گرفتاریها در شعرهای خود نشان نداده ، بلکه سعدی همانست که سال ۶۵۶ را که سال کشتار بغداد ودیگر شهرهای عراق بوده سال خوش خود شمارده است . پس گفتن « بنی آدم اعضای یکدیگرند . . . » اورا سودی نتواند داشت . مایه سرفرازی بسرایش نتواند بود .

آقای هزار ازیکسو. مرد غیرتمندیست ومیخواهد ایرانیان همچون دیگران سرفراز باشند وازیکسو نمیخواهد ازاین شاعران وازگفته‌هاشان که مایه بدبختی توده است چشم بوشد . آیا باین چه نامی توان داد؟

بایاری خدا وهمدستی وپاکدلی چکاری که نتوان کرد

دراین آخرها گاهی دیده میشود در برخی روزنامه‌های تهران نامی ازآزادگان یاازآقای کسروی برده سخنان نیشداری می نویسند . این نویسندگان چنین وامی نمایند که هواخواهان اسلامند وچون آقای کسروی یاآزادگان توهین باسلام کرده بغیرت ایشان برخورده و آن نیش‌زدنها ودشمنیها ازراه غیرت اسلام می باشد .

جای شگفت است که کسانی مردم را تا باین اندازه نافهم و نادان پندارند ودراندیشه فریب و اغفال ایشان باشند . آقای کسروی ازسالهاست مهنامه نوشته ، روزنامه پراکنده ، کتابها بچاپ رسانیده و دور و نزدیك ایشانرا میشناسند. و از راهشان آگاهند . آنکسانیکه دعوی هواخواهی اسلام می کنند آنهارا نیز همه می شناسند وغرضی‌را که دارند دورو نزدیك می دانند .

دستگاهیست که برای خود درچیده‌اند وسالهاست ازآن نان میخورند وحکومت می کنند و پروایی ببدبختی بیست ملیون مردم نمی نمایند. آقای کسروی به برانداختن آندستگاه میکوشد که توده‌ای را از بدبختی رها گرداند ، واین هایهویها برای جلوگیری از این کوشش آقای کسروی و بهر نگاهداری دستگاه نانخواری خودشانست . اسلام درپیش ایشان این دستگاه نانخواریست .

جای افسوست که هنوز هم مردم عوام فریب این شیادان می‌خورند . جای افسوست که دشمنان خودرا نمیشناسند در اینجاست که باید گفت : چشم دارند ونمی بینند . گوش دارند ونمی شنوند . خرد دارند وازآن بهره نمی‌یابند . در اینجاست که باید گفت : زنجیر بدبختی‌را بادست خود بگردن می‌اندازند .

این هایهویها یك حقیقتی‌را به جلو چشم ما می‌آورد . باید بدانیم که دشمنان ماچون دربرابر دلیلهای استوار وروشن مادرمانده‌اند همیشه درپی بهانه‌اند که غوغا راه اندازند و آشوب برپا گردانند . ما نیز باید آماده باشیم و این‌راه را نیز بروی ایشان بسته گردانیم .

این‌را همه دانسته‌ایم کسانی که کتابهای مارا بخوانند وسخنان مارا بفهمند شصت درصد خواهند پذیرفت وباماخواهند پیوست ، امروز سنگی که در سرراه ما افتاده آنست که بیشتری ازمردم کتابهای مارا نخوانده‌اند . کسانیکه با ما دشمنی می‌نمایند بیشترشان آنهایند که اگر گفته‌های مارا بدانند وبفهمند ترك دشمنی سهل است که هوادار خواهند گردید . آنهاییکه هایهو برپا می کنند استنادشان باین نادانی وناآگاهی مردم است . اینست ماباید باهمه نیروی خود بکوشیم ومردم‌را بخواندن کتابهامان واداریم. همین کوشش بهترین وسیله برای بی‌اثر گردانیدن آن هایهویهاست .

چندی پیش یکی دوروزنامه آسیبی‌را که بآزادگان در تبریز و مراغه رسیده ...

گواهی پاکدلانه

در این هنگام که بوسیله آقای شهریار کاویان بسرچشمه رستگاری رسیدم و کتابهای ورجاوند شما را خواندم ، چون تشنه‌ای که در بیابان میگشتم وهرچه میدویدم آب نمییافتم مدتی بود ازاین کیش خود بیزار بودم هردم که آوازی بلند میشد بجانب آن میدویدم که شاید رستگاری‌رابیابم ونمی یافتم. ولی چون بآمیغها برخوردم تشنه‌وار آنهارا پذیرفتم . امیدوارم بیاری خداوند موفق شوم تا اندازه توانایی خود در اینراه کوشا بوده در پراکندن آمیغها از جان دریغ ننمایم . ولی تنها این کافی نیست . باید ما در اینراه ترس‌را کنار گزارده مردانه آوازخودرا بجهان برسانیم . البته هرباخرد ازشنیدن آن باماهم‌آوازخواهد گردید. بیشتر کسانی که آمیغهارا نمیپذیرند آنهایند که تا کنون معنی دینرا ندانسته‌اند . باید کاری کرد که اینها معنی دین را دانسته از آمیغهای زندگانی آگاه گردند . در نوروز در اینجا پیمان گذاری خواهیم کرد

جهرم - ایرج احیاء

شادمانی نشان داده بودند . من میخواهم بآنها پاسخ داده بگویم :

نخست : آسیب زنندگان کیفر خودرا خواهند یافت .

دوم : این شرارتها جلو پیشرفت حقایق‌را نخواهد گرفت . موجهای حقایق که گرداگرد شمابدبختان‌را گرفته ، هرچه بیشتر دست وپا زنید بیشتر گرفتارخواهید گردید . شمااین شرارتهارا برای خنکی دلهای خودتان کرده‌اید ولی‌این خنکی دلهاتان چندان نخواهد پایید .

سوم: ما که باین راه پا نهاده‌ایم آسیب سهل است برای کشته شدن آماده‌ایم . شرارتهای شمامارا نخواهد ترسانید .

چهارم : این شرارتها از شما باعث خواهد شد که هزاران کسان که تا کنون آگاهی‌ازراه و کوششهای ما نداشتند بجستجو پردازند وبحقایق آشنا گردیده دست بدست ما دهند .

پنجم : ما همیشه این شرارتهارا می بیوسیدیم . ماخود می‌دانستیم که شماچون ازپاسخ درمانید ازراه بدنهادی پیش خواهید آمد . پس جای تأثر بسیاری نخواهد بود . اگر چندتنی ازیاران ما ازدست شما گزندی دیده‌اند ارج ایشان درنزد ما فزونتر خواهد گردید .

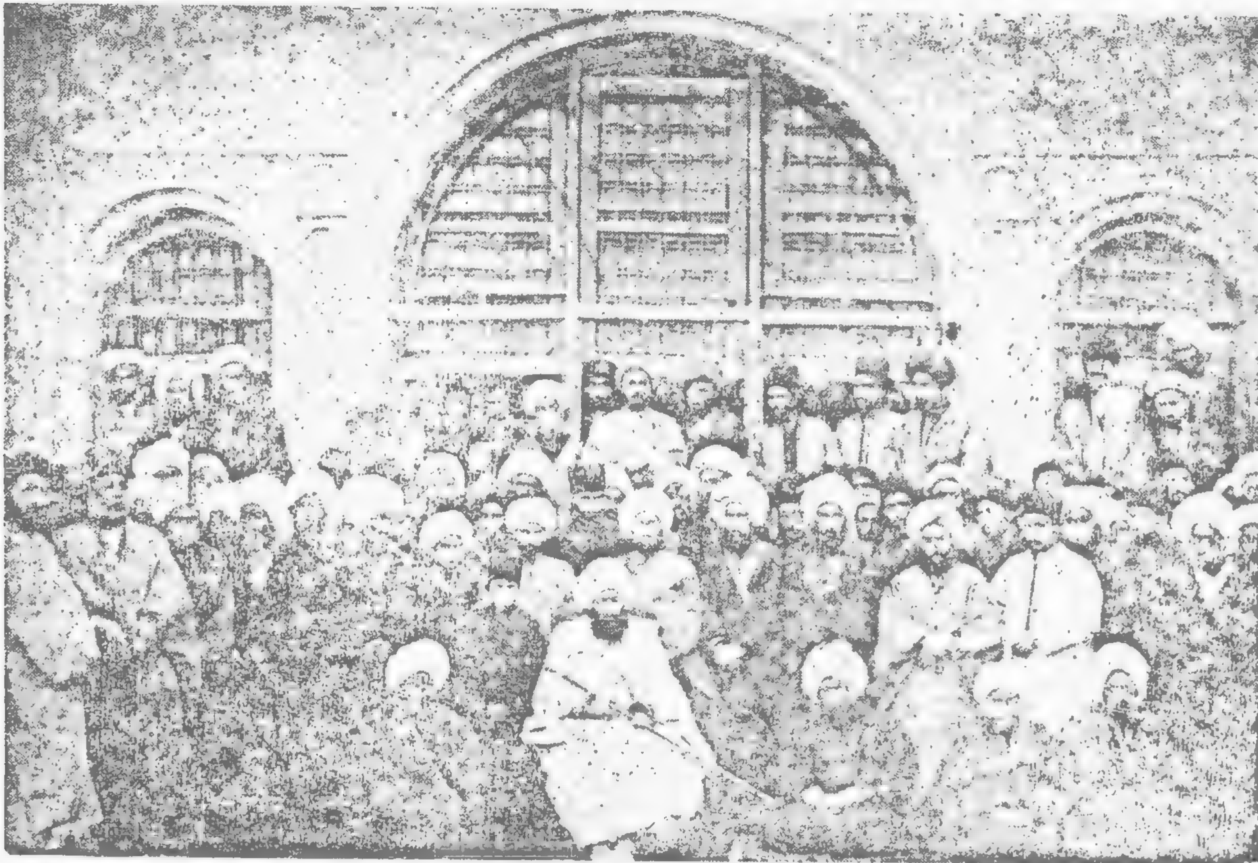
بهرحال نه شما سودی برده‌اید ونه ما چیزی باخته‌ایم . اگر حقیقت‌را بگویم شما مشت خودرا باز کرده اید .

شما باید بدانید ما امروز جمعیت بزرگیم وهمگی ازدور ونزدیك دست بهم داده می کوشیم . ماخدارا پشتیبان خود میدانیم وهمگی پاکدلانه باین راه پا نهاده‌ایم واین شعارماست :

بایاری خدا و همدستی و پاکدلی چکاری که نتوان کرد

تهران محمدحسن خیر محمدی

از کتاب بهاییگری



کریمخانیان کرمان

این پیکره چهل‌وچند سال‌پیش‌در کرمان برداشته شده وحاجی محمدخان پسر کریمخان وجانشین او (رکن‌رابع‌آنزمان)را با گروهی ازپیرامونیان و پیروانش نشان‌می‌دهد.

(آنکه درمیانه روی کرسی‌نشسته‌حاجی‌محمدخان است) کسانیکه میخواهند ازگفته‌های این‌دسته واز تاریخچه کیششان آگاه گردند کتاب«بهائیگری» را بخوانند.

نبایدافسوس خوریم

یکی از یاران نامه‌ای از ماکو فرستاده می‌نویسد: «باآنکه نوشته‌های‌شما خوب‌نشان‌داده که صوفیگری‌چیست وچه‌زیانهای بزرگی‌رابرای‌زندگانی دربی‌می‌دارد بازکسانی دست‌از گمراهی‌برنداشته‌اند. بتازگی یکی‌از روزنامه‌های هفتگی‌تهران ستایشهایی ازصوفیگری نوشته ونام‌یکی‌از شرقشناسان اروپایی را برده‌است که‌صوفیگری‌را پسندیده‌وآنراپذیرفته»

می‌گوییم: آنروزنامه برای‌پول‌درآوردنست ونویسندگان‌آن از این اندیشه‌هایی که‌ماراست بسیار دورند، درکشوریکه فالنامه چاپ‌کنند ودر روزنامه «تقریظ» برایش نویسند‌چه جای شگفتست که زیان صوفیگری‌را ندانند.

این‌نکته دانستنیست که‌مردم، چه‌درایران‌وچه دردیگر جاها، بدودسته‌اند: یکی‌آنانکه میخواهند نیك‌وبدرا بشناسند ونیك‌باشند وازبدیها دوری‌جویند ویکی آنانکه دربی‌شناختن نیك وبد نیستند وتنها آن‌میخواهند که‌ازهر راهی‌باشد پول‌درآورند وبهر شکلی باشدزندگی بسردهند.

این کسانیکه‌می‌بینیه‌سرمی‌جنبانند ودر کارهای توده‌دخالت می‌کنند‌نود درصدازاین‌دسته دوم‌می‌باشند واین‌مایه بدبختی برای‌توده‌است.

هرچه‌هست مانباید افسوس‌خوریم که با آنکه زیان صوفیگری دانسته‌شده بازکسانی بستایش ازآن می‌پردازند، بایدخشنود باشیم که‌دسته انبوهی ازدور ونزدیك‌آن‌زیانرا دانسته‌اند وبرای‌نبرد باصوفیگری ومانندهای‌آن آماده می‌باشند، باید خشنودباشیم که جوانان‌بافهم وغیرت ازآخرین گوشه‌های کشورآواز بآوازما می‌رسانند.

کوششهای‌مابرای‌این‌دسته بافهم‌وغیرت بوده و هیچگاه امیدتکانی بدیگران نداشته‌ایم ـ اینگونه روزنامه‌ها هرچه میخواهند بنویسند. ماکاریرا که بایستی کنیم کرده‌ایم.

برای آگاهی یاران

۱

در تهران چندتن از یاران برگزیده شده‌اند که بنام «کوشاد همبستگی» انجمنی پدید آورند ونشستها برپا گردانند، برای آنکه با شهرستانها بهمبستگی دارند وازحال آنها نیك آگاه گردند وبنامه‌هاشان پاسخ‌نویسند، ودر میان هرشهرستانی بادیگر شهرستانها میانجی باشند.

اینست آگاهی داده میشود:

۱) اگر کسی‌را ازیاران دراین باره پیشنهادی هست بنویسد وبفرستد.

۲) ازاین پس نامه‌هایی که می‌فرستند، اگر درباره نوشته‌ها وکتابهاست و پرسشهایی درآن کرده میشود نامه‌را بنام دارنده پرچم نویسند، و اگر درباره کارهای باهماداست بنام کوشاد (بادست دفترپرچم) فرستند.

۲

درتهران گزیریده‌شده که‌دربهار یاتابستان سال۱۳۲۳نمایندگانی ازشهرستانهاازسوی‌یاران بتهران فرستاده‌شوند که‌نشستهایی برپاگردد ودر پیرامون کارهای باهماد گفتگو وسگالش رود. یاران در این باره اندیشه‌های خود را به «کوشاد» بنویسند.

۳

آقایان ضیاء مقدم ازمراغه واسلامی و فروتن [illegible] ازتبریز بتهران آمده‌اند.

۴

«ورجاوند بنیاد» که‌بازبان پاك‌نوشته‌شده وکسانی‌خواندن آنرا دشوار می‌شمارند، آقای سلطانزاده آنرا بزبان عادی گردانیده و بچاپ رسیده. کسانیکه بخواهند توانند آنرا ازدفترپرچم طلبند.

۵

چنانکه ازپیش آگاهی داده‌بودیم برای کسانیکه درپیمان گزاریهای پیش نبوده‌اند وپیمان نگزارده‌اند درروزهای نوروز نشست‌های پیمان گزاری برپا گردد.

درتهران نیزروز پنجشنبه سوم‌فروردین درخانه دارنده پرچم نشست‌برپا خواهدگردید.

۶

چون بسیاری ازکتابهاییکه چاپ شده‌بود پایان یافته وکسانیکه ازشهرستانها پول‌فرستاده میخواهند بایدبنویسیم نداریم اینست درپایین فهرستی از کتابهاییکه هست‌وبفروش می‌رسد با بهای آنهامی‌آوریم:

۱) تاریخ مشروطه ایران	بخش دوم	۱۲۰	ریال
۲) « « «	» سوم	۱۲۰	»
۳) تاریخ‌هیجده‌ساله‌آذربایجان	» چهارم	۵۰	»
۴) » » » »	» پنجم	۵۰	»
۵) قانون دادگری		۱۰	»
۶) آذری‌یازبان باستان آذربایجان		۶	»
۷) شهریاران گمنام	بخش دوم	۲۵	»
۸) » »	سوم	۲۰	»
۹) نامهای شهرها ودیه‌ها	دفتردوم	٤	»
۱۰) حافظ چه میگوید؟	(چاپ دوم)	۷	»
۱۱) خدا باماست.		٦	»
۱۲) درپیرامون اسلام		۷	»
۱۳) درپیرامون خرد		۷	»
۱٤) صوفیگری		۷	»
۱۵) فرهنگ چیست؟		۷	»
۱٦) زبان پاك		۱۰	»
۱۷) ورجاوند بنیاد		۲۰	»
۱۸) ورجاوند بنیاد (بزبان عادی)		۲۵	»



بهای سالانه ۲۵۰ ریال
بهای ششماهه ۱۳۰ »
ازهمه‌کس پیشکی گرفته خواهد شد

روزشنبه ۲۷ اسفند ۱۳۲۲
جای اداره: لاله‌زار کوچه مهران
شماره تلفن ۶۰۲۶

۱۸ مارس ۱۹۴۳
تکفروشی ۵ ریال

برخی از تلگرافهایی که ازشهرستانها درباره پیشآمد تبریز رسیده

از شاپور

جناب نخست وزیر کپیه وزارت دادگستری کپیه‌شهربانی کل کپیه آقای کسروی مرام آزادگان خواهان پیشرفت کشور و بهترین چاره برانداختن خرافات که باعث بدبختی ایرانیان گردیده میباشد متاسفانه عده کثیری از بد خواهان ایران و خدا نشناسان به‌کانون تبریز هجوم یاران ما را مجروح اثاثیه کتب غارت استدعای تعقیب شدید. کیفری داریم از طرف آزادگان

متولی زاده ابوطالبی

شهری — جناب آقای نخست وزیر رونوشت وزارات دادگستری کشور اداره کل‌شهربانی روزنامه‌های اطلاعات‌ایران‌از رفتار وحشیانه که‌درتبریز‌نسبت‌به‌آزادگان و کانون‌آزادگان شده اظهار نفرت‌میکنیم تعجبست که دولت‌سکوت‌اختیار کرده آیا این وحشیگری در اینهنگام سلب آبرو از دولت وتوده‌نمیکند ؟ آیا با این‌حال میتوان گفت درکشور امنیتی‌هست ؟ ما خواستاریم دولت‌تسمیم‌خود اعلام وتکلیف مارا دربرابر این پیش‌آمد معین فرماید علی نادری یحیی افتخارزاده محمد وحدت محمد ملك نژاد مجتبی باقری محمد رضا اصفهانی صلاح الدین‌عمادی اسداله‌منزوی محمدتقی فروتن اسمعیل علمیه یحیی‌اسلامی قاسم‌آرین‌پور حسن راستکو‌محمود رهیاب موسی شریعت‌محسن یزدانی احمدخراسانی رضا سلطانزاده حسین برهانی محمد ولی جوهریان حسن جبارزادگان‌اسدالله مهدیه لطف الله ایرم هادی نراقی دکتر و کیلی دکترنوتاش‌هاشمی‌زاده احمد ژیلاغلامرضا جوانشیر احمدکاوه غلامحسین نورمحمدی غلامحسین شهیدی حسن‌چهره‌نکار علی‌مقدم رازقی دکتر سترك یدالله اسدی

ازاندیمشك

آقای کسروی پس‌از ابراز تنفر از حرکت‌وحشیانه که‌از طرف‌یکمده‌بی‌خردان درتبریز ومراغه نسبت بآقایان اسلامی و ضیاءمقدم‌شده‌است به‌آن برادران پاکدین هم‌دردی خود را اظهار وبآن بی‌خردان گوشزد میکنیم این وحشیگری آنان نه چیزی‌است که‌ما را ازنبرد‌برعلیه گمراهی‌ها بازدارد. **از طرف کانون آزادگان اندیمشك یحیی هدی**

(بهمین زمینه تلگرافی نیز بدولت کرده‌اند)

از قزوین

جناب آقای نخست وزیر" رونوشت وزارت دادگستری رونوشت وزارت کشور رونوشت اداره کل شهربانی رونوشت روزنامه‌های ایران رونوشت اطلاعات‌رونوشت‌پرچم ازاعمال‌وحشیانه‌ای که‌اوباش واراذل درتبریز ومراغه نسبت بآزادگان و کانون‌آزادگان مرتکب‌شده اند اظهار تنفر مینمائیم وجداً از دولت خواستاریم که برای‌تأمین آبروی دولت‌و امنیت‌توده وکشور باتعقیب کیفرمرتکبین تصمیم خودرا اعلام فرمایند از طرف آزادگان قزوین پاکروان نصری یزدانی مینویی

از اهواز

تهران جناب آقای نخست وزیر .رونوشت وزارت دادگستری رونوشت وزارت کشور رونوشت‌اداره کل شهربانی رونوشت ایران رونوشت اطلاعات از رفتار وحشیانه ای که نسبت بکانون آزادگان تبریزشده ونظیر اعمال‌قرون وسطی بلکه دوره وحشت وتاریکی و لطمه بزرگی بامنیت اجتماعی‌است شدیداً متنفر استدعا داریم تصمیم عاجل وشدید درکیفر مرتکبین‌اتخاذ فرمائید

کانون آزادگان‌اهواز

از آبادان

جناب آقای نخست‌وزیر رونوشت وزارت‌کشور رونوشت‌وزارت‌دادگستری رونوشت اداره کل شهربانی رونوشت روزنامه پرچم رونوشت اطلاعات ایران تازگی گروهی اراذل خلاف امنیت وآزادی رفتار وحشیانه نسبت بآزادگان تبریز ومراغه نموده‌ماضمن‌اظهارنفرت از این‌وحشیگری که‌مایه شرمساری دولت و ملت‌است‌خواستاریم نتیجه اقدامات دولت رادربرابراین کردار اعلام فرمائیدتاروبه مانسبت‌باین‌پیش‌آمد روشن‌گردد ازطرف آزادگان آبادان آرین

از دیلم

تهران جناب آقای نخست وزیر رونوشت وزارت دادگستری رونوشت وزارت کشور رونوشت اداره کل‌شهربانی رونوشت اطلاعات رونوشت ایران از رفتاروحشیانه که نسبت بکانون‌آزادگان تبریزشده‌سخت متنفر استدعا داریم‌تصمیم فوری در کیفر دادن مرتکبین که مخل امنیت‌اجتماعی شده اتخاذفرمائید ازطرف آزادگان هندیجان جوانبخت اصولی‌فرید ایرانی کنعانی پور علوی نژادکنعانی‌زاده

از اردبیل

حضرت‌آقای کسروی با اظهارتأ[illegible] ازهوچی گری دژخویانه بی‌فرهنگان [illegible] مستدعی اعلام نتیجه‌سروانت باوفا

بیانیه آزادگان تبریز

اخیراپاره‌اشخاص مغرض‌شهرت‌داده‌اند که جمعیت‌آزادگان‌روزیکم دیماه که مخصوص سوزانیدن رمانها وکتابهای مضراست (قرآن) را نیز سوزانیده‌اند .

جای‌تعجب‌است که مغرضین بچنین تشبث‌بیمعنایی اقدام‌نموده‌اند . جمعیت آزادگان جمعیت‌نهانی‌نیست ومقاصدش‌مکتوم‌نمیباشد . یك‌جمعیت سیاسیست ومقاصدآشکاری دارد وکتابهای بسیاری بچاپ‌رسانیده . این جمعیت کتابهای مضره‌را میسوزاند وخواهد سوزانید ودریکم دیماه گذشته کتابسوزان دریك‌مجلس‌علنی‌بابودن جمعیت‌زیادی وقوع‌یافته‌وکتابهاییکه سوزانیده‌شده نامهاشان معلوم‌است . سوزانیدن‌قرآن تهمت‌بیمعناییست که‌باین‌جمعیت نخواهدچسبید .

عقیده مادرباره‌قرآن آشکاراست وبارهانوشته‌شده . ماقرآن‌راکتاب مقدس خدایی میدانیم ومحترم ومقدس میشناسیم .آنديگرانند که قرآن‌را خوار داشته فالنامه یاوسیله تکدی یا اسباب ارتزاق قرار داده اند .

اشخاصیکه این شهرت‌را داده‌اند کسانی هستند که از چاپ یا ازفروش کتابهای مضره‌از قبیل رباعیات خیام و دیوان ایرج ورمانهای عفت‌برباد ده وفالنامه ، وهمچنین از تصاویر عریان وامثال آن استفاده میبرند ، وچون اقدام‌آزادگانرا بسوزانیدن این کتابهای سراپا زیان بضرر مادی خود دیده اند باین تشبث برخاسته اند .

درآلودگی وپستی‌این‌مغرضین همین‌بس که‌تأسف بنابودی آن کتابها میخورند وآنگاه نام‌قرآن کریم‌را بمیان انداخته این کتاب مقدس خدایی‌را وسیله‌ای برای دفاع ازرباعیات‌سراپاکفر خیام واز دیوان سراپا بیناموسی ایرج وازرمانهای سراپابیعفتی قرارداده‌اند .

این‌مغرضین بیدین میخواهند خودراحامی دین‌معرفی کنند وجای‌تعجب است که‌اشخاص‌دیندار چرا دلهاشان بسوختن رباعیات خیام‌ودیوان ایرج و فالنامه وامثال این میسوزد ؟! این‌آخرین تشبث آن مغرضین بیدینست وبیاری‌خدا بزودی همگی ایشانراچنان رسوا خواهیم‌گردانید که‌پس ازاین قادرباینگونه تدلیسهای‌عوام‌فریبانه نباشند . بیاری‌خدا پرده‌ازروی‌اعمالشان خواهیم برداشت .

درپایان یادآورمیشود که‌این‌جشن کتابسوزی ازطرف جمعیت‌آزادگان بوده ومربوط بشخص معینی نمیباشد . اینکه‌کسانی میخواهند این کاررا بنام‌آقای‌یحیی‌اسلامی وانمود کنند مبنی بر اغراض‌شخصی‌ورقابت‌وهمچشمی است که‌با ایشان که‌دارند. البته این‌اشخاص مغرض چه‌ازطرف شخص‌آقای اسلامی وچه ازطرف جمیت آزادگان بعنوان نشر اکاذیب بوسیله مقامات مربوطه تعقیب وبکیفر اعمالشان خواهندرسید .

جمعیت آزادگان تبریز

پرچم : این‌بیانیه‌راآزادگان تبریز نوشته وبرای‌خواستن اجازه‌چاپ‌باداره فرهنك فرستاده ، وچون اداره‌فرهنك باشکال‌تراشی پرداخته ازچاپ‌آن درتبریز چشم‌پوشی کرده بتهران فرستاده‌اند ، ودراینجا که‌چاپ‌شده پیش‌ازآنکه به‌تبریز فرستاده‌شود وانتشاریابد آشوب ووحشیگری پدیدآمده .

خواست آزادگان‌تبریز ازاین بیانیه، جلوگیری از دسیسه‌های گوناگونی بوده که‌بزیان‌ایشان‌چیده‌شده‌بوده گذشته‌ازنیرنك‌بازیهایی که‌ازسوی‌کاندیدهای‌وکالت ودسته‌های دیگری بزیان جمعیت آزادگان بکار میرفته یکرشته غرضهای شخصی نیز درمیان‌می‌بوده ، باین‌معنی که کسانی‌از بازاریان بنام‌رقابت‌همکاری وپاره کینه‌های خصوصی ازچندی‌پیش باآقای اسلامی دشمنی آغاز کرده بی‌فرصتی می گشته‌اند که آسیب‌وآزاری برسانند تااینکه‌پس‌از پنجاه‌وچندروز جشن کتابسوزی‌را بهانه کرده ازراه هوچیگری بتحریك عوام‌برداخته دروغ بیشرمانه «قرآن سوزانی» رابنام آقای اسلامی انتشار داده‌اند .

دلیل‌آنکه دراین‌قضیه رقابتهای بازاری نیزدخیل‌بوده همانست که اتهام را بشخص آقای اسلامی متوجه گردانیده‌اند درحالیکه درجریان یکم‌دیماه او را [illegible]ونه خصوصیتی‌نبوده وچنانکه دانسته‌ایم برخلاف دیگران کتابی‌نیزهمراه‌خو[illegible]ده بوده‌است .

پرچم

دارنده و نویسنده احمد کسروی

چون جنگ پایان یابد باید در اندیشه پایان دادن بجنگ بود. زندگیرا نیازی بجنگ نیست.

جنبش دانشها که در دوصد سال گذشته داروپا و آمریکا رخداده گامهای بسیار بزرگی در راه پیشرفت آدمیان بوده. لیکن فراموش نشود که هوده‌ای که می‌بایست از آن دانشها بدست نیامده. فراموش نشود که زیان آنها کمتر از سودش نبوده.

(از گفته‌های دارنده پرچم)



درپیرامون نوروز

۱ـ هفت سین گرهی از کار تواند گشود

دراین هنگام که نوروز فرارسیده کسانی درباره «هفت سین چینی» می‌پرسند.

می گوییم: آن کارهامیانه بیمعنابیست. می گویند: از نیاکانمان بازمانده. می گوییم: بسیار چیزهاست که از نیاکانتان بازمانده ولی چون بیمعنیست بایدازمیان رود و فراموش گردد.

می گویند: «پذیرایست که از عید کرده میشود». میگوییم: چه پذیرایی از عید وچه هر کار دیگری، باید خردمندانه باشد.

ازیك نعلبکی سمنوی بسیاربد که ازدوره‌گرد خریده شده، ازیك مشت سنجد پوسیده که از یکسال و دوسال بازمانده، از سرکه تندی که بویش دماغرا می‌آزارد و از مانند اینها که «هفت سین» را پدید می‌آورند چه پذیرایی تواند بود؟!.. اینها نه چیزهاییست که از تماشایش چشم را لذتی باشد و یادل شادمان گردد.

برخی نیزمیگویند: شماره «۷» خوش شگونست و حرف «س» را خاصیتی هست. میگوییم: سخنی بسیار بیپاست. اینها ازپندارپرستیست وخودنشان نادانی ونافهمی می‌باشد.

بیچاره مردمی که بکارها ازراهش نکوشند وازسنو وسنجد وسرکه وسیر گشایش کار طلبند.

بهرحال این یك کار عامیانه بیمعنابیست وباید ازمیان برخیزد. آری سزاست که گل وسبزه درچیده شود، شیرینیها وخوردنیها گزارده گردد، چراغها روشن باشد، باشندگان جامه‌های تازه‌تر وپاکتر پوشند، موزیك نواخته شود. اینگونه پذیرایی ازآغاز سال نه تنها سزاست ستوده هم میباشد. اینها چیزهاییست که مایه دلشادی تواند بود و کسی هم بایراد یا ریشخند نتواند برخاست.

۲ ـ نوروز درآینده روزبه همگان تواند بود

چنانکه درجای دیگری گفته‌ایم سال شماری ایرانی بهترین سال شماریست. این سال شماری گذشته ازاینکه ازبهار اغاز می‌یابد که خود سرسال طبیعی است درشماردن روزها وافزودن کبیسه هم درست‌تر ازدیگر سال شماریهاست. ازاینروما امیدمندیم درآینده مردمان دیگر (بویژه اروپاییان وآمریکاییان) این سال شماری را خواهند پذیرفت ونوروز روزبهٔ همگان خواهد بود...

۳ ـ چگونه ماسرسال را گزاردیم

ما این سرسال را باآیین نیکی آغاز کردیم. اطاقی را باچراغ آبی رنگ روشن گردانیدیم. آبی، رنگی نشان ماست. روی میز گل وسبزی درچیدیم، شیرینی وخوردنی گزاردیم. چون آقایان ضیاء مقدم ازمراغه وحسین چهره‌نگار از اهواز درتهرانند با برخی یاران دیگر، نزدیك بسرسال نشستی برپاگردانیده بگفتگو پرداختیم. سخن ازجهان و گردش ، ازآفریدگار وآیین او رفت.

نیایش یکم آذر

ای آفرنده خورشید و ماه

ای آفرندهٔ خورشید وماه، ای پدید آورندهٔ جهان، نامت بلند بادا.

آفریدگارا، بزرگتر ازآنی که ماتوانیم شناخت، بلندتر ازآنی که توانیم دریافت. خواست تست که جهان را پدید آورده، دست تست که آنرا براه انداخته.

پروردگارا، بهستیت خستوانیم، بیگانگی ودانایی وتوانایت می‌شناسیم. در راه خواست تو میکوشیم، از این شاهراهی که بروی ما گشاده‌ای سپاس میگزاریم.

خدایا، بنامت درفش افراشته، «خدا باماست» گویان پا براه گزارده‌ایم. تا توانیم خواهیم کوشید، بدشواریها پروا نخواهیم نمود، ازرنج و گزند رو نخواهیم برتافت.

آفریدگارا، جهانیست آشفته وبیراه: گمراهیها دسته‌ها بسته، آز وستم سپاهها آراسته، بتخانه‌ها سر برافراشته، دلها تیره گردیده، آدمیان خوی ددان گرفته‌اند.

پروردگارا، بگمراهیها خواهیم رزمید، با آز وستم خواهیم جنگید. بتخانه‌ها خواهیم برانداخت، و آن پشتیبانی و راهنماییهای تست که مارا فیروز خواهد گردانید.

ای آفرنده خورشید وماه، نامت بلند بادا.

گفته شد: کارها بسیار آشفته‌است وبیگمان جهان بیکراه بن‌بستی افتاده. ولی این جنگ وفشار نتیجه‌آنرا خواهدداد که مردمان بگمراهی خود پی برند ودرجستجوی شاهراه رستگاری باشند.

گفته شد: این جشن وپذیرش درسرسال بسیار بجاست. این معنایش آنست ما بدانیم سالی ازززندگیمان پایان پذیرفته وسالی در آغاز یافتنست. وسالی گذشته وسالی می‌آید. از آنکه گذشته یادی کنیم ونیکیها وبدیهای خودرا بسنجیم وبرای آنکه می‌آید کارهای نیکی را باندیشه گزاریم...

سپس سخنانی از راه و کوششهای خود بمیان آوردیم وخدارا سپاس گزاردیم که مارا بچنین کوششهایی برانگیخته. سپاس گزاردیم که سال بسال فیروزتر بوده‌ایم ومیباشیم. سپس پا برخاستیم وخردسالان را بجلو گرفته رو بخوراپان رده بستیم. آقای ضیاء نیایش یکم آذررا خواندندوهمگی بزبان آوردیم: «ای پدیدآورنده‌جهان، نامت بلندبادا» «نامت بلندبادا، ای آفرندهٔ خورشید وماه». (رویه نیایش درهمین سات آورده شده). سپس گردمیز نشسته ورادیورا باز کرده بخوردن شیرینی وشنیدن موسیقی پرداختیم.

مادوست‌میداریم هرسال سرسال چنین گزارده شود. بجای هفت‌سین بیمعنی چیزهایی در میان باشد که چشم و دل از آنها خوش، و یا کام شیرین تواند بود. پنداربرستی بیکبار ازمیان برخیزد. دوست میداریم درچنین هنگامهایی چنانکه میشاید وچندانکه می‌شاید سخن ازمعنی جهان وزندگانی، واز آمیغهای زندگانی بمیان آید. دوست میداریم باآفریدگار خورشید وماه نیایش رود.

در تبریز وحشیگری حکایتها دارد

یکی از تبریزیان باداره آمده میگوید:

درباره قرآن سوزانی و بهانه گرفتن ملایان تبریز آنرا شما خوب نوشته اید. ملایان تبریز دراین باره چند حکایت دارند و هر کدام مبتنی بیك پیشآمدی می‌باشد. این سیاست آن ملایانست که هرزمانکه خودرا درفشار دیدند یك چنین بهانه‌ای بمیان آورند و بکار خود پیشرفت دهند.

یکی از آن حکایتها درزمان صمدخان بوده که شما نوشته‌اید. ولی علت آنرا یادنکرده‌اید. درزمان صمدخان به‌تبریز یك پیشکار مالیه بلژیکی آمد واوبگردن کلفتان که چندسال مالیات نپرداخته بودند سخت گرفت. از جمله از امامجمعه بازمانده چهار ساله را می‌خواست وبسیارسخت گرفته بود. امامجمعه‌درفشار مانده نمیدانست چکار کند وپی دستاویزی میگشت که مردمرا بدولت بشوراند و قضارا دستاویزی پیدا شد.

دریکی ازدبستانها آموزگاری ورقپاره‌هایی‌را که در میان اطاق بوده گرد آورده بتوی بخاری می‌اندازد‌که درمیان آنهاتکه پاره‌ای ازقرآن نیز بوده. یکی از شاگردان این‌را در بیرون حکایت میکند واین سخن بگوش امامجمعه میرسد که آن‌هایهوی را برانگیزانیدند، بازارهارا بستند، بمشروطه‌خواهان،هر کجادیدند آزار رسانیدند، نزدیك بود بریزند ودبستانهارا تاراج کنند. آن آموزگاررا گرفته بزندان انداختند، امامجمعه ودیگر ملایان‌فتوی بکشتن اودادند، چوب‌دار آماده گردید، ولی چون حاجی میرزا حسن مجتهد بنام مجتهدی با امامجمعه نوشته فتوی‌را مهر نکرد و آموزگاررا پشتیبانی نمود اورا بدار نکشیدند وتاچندی درزندان بود تا رها گردید.

حکایت دوم‌درسال ۱۳٤۰ (قمری) بوده‌که بدتر و زشتر ازحکایت‌زمان صمدخانست. تفصیل آنست که درسال ۱۳۳۹ اداره فرهنگ آذربایجان میخواست اوقاف‌را بدست خود گیرد ودرآمد آنرا بدبستان‌ها صرف کند ودراین باره پافشاری‌نشان میداد. چند تن ازملایان اوقاف‌خوار گردن کلفت مخالفت می کردند وهفتصد و هشتصد تن‌از طلبه‌هارا شورانیده آشوبی برپاکرده بودند.

درآنسال‌درتبریزحزبی‌بنام سوسیالیست بود. اینهاخواستند باداره فرهنگ پشتیبانی نمایند. نمایشی درست کردند‌که شاگردان چند دبستانرا گرد آورده بیرق بدست آنها دادند وسرود خوانان دربازار گردانیدند. این‌نمایش بسیار کارگر افتاد وطلبه‌ها وملاها شکست خورده کاری ازپیش نبردند.

لیکن‌پی‌بهانه میگردیدند‌که عوام‌را بشورانند وکارخودرا پیش برند. نخست بهانه کوچکی پیدا کردند. در آنزمان کتابی بنام «الدروس‌النحویه» که در مصرچاپ شده بود در دبستانها درس خوانده میشد. در مراغه یك فشنك سازی‌ازورق پاره آن کتاب‌فشنك ساخته بوده‌که چون فشنك‌را انداخته‌اند نیم‌سوخته‌آن ورقپاره بدست کسی افتاده وآنرا به تبریز فرستاده بود. طلبه‌ها بهایهوی پرداختند‌که بکتابهای دینی توهین شده. ولی این‌هایهوی کارگر نیفتاد وعوام‌را نشورانید. تادر آنروزها یك بهانه‌گیرای دیگری بدستشان افتاد که بیکبار سراسرشهررا بتکان آوردند.

دراین قضیه چون یکی ازخویشان من از آسیب دیدگان بوده‌آنرا باگوشه‌ها و کنارهایش‌میدانم وبشما بازخواهم گفت.

چگونگی‌این بود که‌حاجی میرزا‌علی‌اصغر نامی کتابفروش‌زمانی قرآنی‌بچاپ رسانیده‌بوده وباطله‌های آنچاپ‌را که یکرویش‌قرآن‌و یك‌رویش‌سفید‌بوده نگه‌داشته در کارهای‌دیگری استفاده‌می‌نموده.از جمله‌هنگامی‌خواسته یك آگهی‌بچاپ رساند که درآن تصویر شیری بوده‌است. برای‌نمونه چندنسخه‌بروی‌همان اوراق‌باطله‌چاپ‌میکنند. این کار چند ماه پیش رخ داده و گذشته وخود حاجی میرزا علی اصغر بکربلا رفته بوده ولی چون باطله‌ها در گوشه دکان او باز می‌مانده روزی‌یکی‌ازملاها گذارش‌بآن دکان‌می‌افتاد وآن کاغذ‌هارا دیده بملایان‌دیگرآگاهی‌میدهد که‌می‌فرستندو‌آن برگهارا می گیرند.

مایکبار دیدیم دربازار هایهوی افتاده که لامذهبها بقرآن توهین کرده‌اند. درپشت ورق قرآن عکس سك چاپ کرده‌اند. برای شورانیدن عوام شیررا سك می‌خواندند. شوچیها دراین گوشه وآن گوشه بازار با آواز بلند نطق می کردند و مردمرا میشورانیدند. بازارها بسته گردید. طلبه‌ها واشرار بچند چاپخانه ریخته‌تاراج کردند. در کویهای‌دوردست بدبستانها‌ریخته‌بآموز گاران وشاگردان‌آزارها رسانیدند. چون آن‌عکس‌شیردرچاپخانه سنگی علمیه بچاپ رسیده بودطلبه‌هاصاحبان آنچاپخانه‌را که‌حاجی‌حاجی‌آقا کتابفروش و برادرانش بودند و کارکنان آنچاپخانه‌رامی‌جستند که بکشند وجهادی کرده باشند. شهربانی ناچار شد آنهارا‌برده در اداره نگه داشت. چند روزی بازاربسته بود. ملایان میدان یافته اسب دوانی‌می کردند. ازدولت در ظاهر «اعدام» حاجی حاجی آقا و کسانش را میخواستند ولی خواست‌درونیشان صرف نظر کردن دولت ازموضوع اوقاف بود. حاجی حاجی آقا و کسانش دو ماه بیشتر در شهربانی می‌بودند تا دز بیرون پولهایی بکار رفت وآوازها خوابید وآنان بیرون آمدند. شاگردحاجی‌میرزاعلی‌اصغر کتابفروش که‌ترسیده بود بیمارشده مرد.

اما حکایت سوم که‌آماج‌آن‌آزادگان گردیده اند آن نیز داستانی‌دارد. پارسال که شما درپرچم ملایان تبریزرا مخاطب گردانیده پرسشهایی درباره حکومت کردید‌ودرآن‌باره پافشاری نشانداده پاسخ خواستید، ملایان که پاسخی نداشتند بفشار افتادند و ازهمان هنگام دراندیشه دستاویزی بودند که‌باز بهانه‌ای بنام«قرآن‌سوزانی» بدست آورند ومردم‌را بشورانند.ولی‌دستاویزی‌نمی‌یافتند تادفترچه یکم‌دیماه به‌تبریز رسید وداستان کتابسوزان که‌شما درآنجا نوشته‌اید عنوان‌نیکی بدستشان داد.

درآن کتاب‌شمااز‌قرآن‌وانجیل‌نام‌برده تصریح کرده‌اید. که‌اینگونه کتابهای خدایی‌نزدما محترم‌است ولی عوام که‌نوشته‌شمارا نمیخوانند. ملایان بآسانی می‌توانستند مغالطه کنند چنانکه کردند.

یکی‌هم‌دشمنان‌شماتنها ملایان نیستند. درقضیه چنانکه خودتان نوشته‌اید بیگفتگو کاندیدها دخالت داشته‌اند. بیگفتگو بازرگانان.ده‌هزار‌تومان پول گردآورده‌بودندو‌دراین راه‌صرف کرده‌اند. بیگفتگو بهائیهادست‌داشته‌اند. بیگفتگو‌هواداران شعروشاعری دامن بآتش‌زده‌اند. آنچه‌درباره‌دخالت کفیل‌شهربانی نوشته‌اید یقین‌است. اگردخالت شهربانی‌نبود اشرار آن‌جسارت را نمیکردند.

کفیل‌شهربانی‌یاورضیایی‌راشایدشمانمی‌شناسید. این‌همان بهاءالسلطان است که‌در زمان‌رضاشاه هردو برادرراازشهربانی‌بیرون کرده‌بودند پس‌ازرفتن‌رضا شاه‌دوباره این‌برادر‌باتشبثاتی‌خودرابشهربانی‌انداخته. ولی‌ضیاءالسلطان‌هنوزخانه نشین‌است وبااندوخته‌های چندساله خود زندگانی‌میکند وخوش‌می گذراند.

خورشید و آفتاب

درسات ٤۲۹سال چهارم پیمان نوشته‌اید (ما امروز نمیدانیم‌جدایی‌میانه‌خورشید وآفتاب چه‌بوده).

دراینجا جدایی میانه‌آن‌دوگزارده می گویند:

خورشید بیرون آمد، آفتاب بهرجا تابید.

شعر عامیانه (خورشید خانم افتو کن) هم‌این جدایی‌را میرساند. خورشید آن گرده نورانی و آفتاب نور خورشید است.

فردوس ــ تقوی پاکباز

پرچم ــ از آقای پاکباز خشنودیم که این یادآوری‌راکرده. این راستست وباید پذیرفت واز این سپس خورشیدرا جز بمعنی خودآن (گرده تابا) وآفتاب‌را جز درمعنی «تابش آن» بکار نبرد.

یك دلیل دیگر براست بودن این معنی واژه ماهتاب است که بمعنی تابش ماه بکار می‌رود نه‌بمعنی خودماه.

پیراستن زبان ازهمین راه پیش خواهد رفت که هر کسی‌ازدورونزدیك آنچه‌را که‌می‌داند ومیفهمد یادآوری کند ومابپذیریم

ماخشنودیم که درمیان‌همراهان ما دانشمندانی هستند که‌درباره زبان یاوریهای نیکی بماتوانند کرد. ازجمله‌آقای‌آگاه‌که اکنون درشیرازند که‌پیش‌ازاین یادآوریهای بجایی کرده‌اند واکنون نیز توانند کرد

آقای محمد علی جزایری دراهوازنوشته‌های سودمندی دراین زمینه فرستاده که بازباید بفرستند.

چنانکه نوشته‌ایم درپرچم دری درباره زبان بازخواهد بود.

یك کار رادمردانه

چنانکه نوشته بودیم کتاب«ورجاوند بنیاد» که‌کسانی ازدشواری زبان‌آن گله‌مند می‌بودند آقای سلطانزاده آنرا بزبان‌عادی (زبان‌روزنامه‌ها) برگردانیده وبچاپ رسیده.

این هفته یکی از بازرگانان یزدی ۲۰۰۰ ریال پول فرستاده و چنین پیام داده: «این‌کتاب بسیار لازم است که مردم بخوانند. ازاین پول یانسخه‌هاییرا دراختیاربیچیزان گزارید که مجانی‌بگیرند یا ازبهای فروش‌آن بکاهید» وخواهش کرده که نام اورا پوشیده داریم.

بخدا سپاس میگزاریم که اینگونه مردان‌نیکخواه درمیان‌ایرانیان‌فراوانست. سپاس‌می‌گزاریم که‌باهمه گزندها وآسیبها که باین توده بدبخت رسیده وصد گونه گمراهی وآلودگی بهم‌آمیخته رادمردی ازمیان نرفته.

چنانکه بارها نوشته‌ایم این توده‌را چاره‌ای جزپاك شدن ازاین گمراهیها و آلودگیها نیست. ما نخواهیم توانست بااین اندیشه‌های پراکنده‌که درمیان‌توده است بجایی رسیم.

امروز بهترین کارهااین کوششهاییست که مادر راه نبرد با گمراهیها می کنیم. خجسته آن پولهایی که در این راه بکار می‌رود. ما هشتاد نسخه از کتاب را در اختیار کمچیزان خواهیم گزاشت.

این‌کتاب «ورجاوند بنیاد»، ما نمی‌خواهیم ازآن ستایش نویسیم. این نه‌شاینده است که‌ماکتاب خودرا بستاییم. ولی آرزومندیم هر کسی این را یکبار بخواند و باندیشه سپارد، خردخدادادی را داورگرداند. بخواند واگر ایرادی یافت بگوید و بنویسد، و اگر نیافت بپذیرد و با ماهم آواز گردد.

در این کتاب از بزرگترین و ارجدارترین زمینه‌ها گفتگو رفته. از خدا، ازگوهر آدمی، ازروان، ازخرد، از آیین زندگانی، از برانگیختگی، از دین، از جهان آینده سخن رانده شده و در هر زمینه دلیلهای بسیار استوار و ساده یاد گردیده. اینها چیزهاییست که هرکسی‌باید بداند.

جدایی میانه آدمی با چهارپایان وجانوران در اینجاست که خدا بآدمیان فهم و خرد داده که حقایقی‌را دریابندو زندگی ازروی بینش کنند. آن حقایقی که هر کسی‌باید‌بداند دراین کتاب‌بگفتگو گزارده شده و ما تنها آن میخواهیم که هرکس‌این کتاب‌را بخواند وبفهمد وبیش ازاین نمی‌خواهیم.

اکنون که این سطرهارا مینویسم نامه‌ای ازتقوی‌پاکباز رسیده که روبرویم باز است. در این نامه آقای پاکباز تکه‌هایی نوشته که هریکی به‌تنهایی در خور گفتگوی بسیار می‌باشد. از جمله می‌نویسد: «پزشکی‌هست که به‌بیماران هم دارو میخوراند وهم‌دعانوشته‌می‌دهد. باآنکه درس پزشکی خوانده عقیده‌مند است که بادعا نیزمی‌توان به‌بیماریها چاره

گزارش کشور

دراین هفته پیشآمد بزرگی درایران کناره جویی آقای سهیلی است. آقای ساعد مراغه‌ای وزیر خارجه آن کابینه به نخست وزیری برگزیده شده و کابینه دیگری پدید خواهد آورد .

به خود آقای ساعد از مجلس رأی اعتماد داده‌شده. ولی وزراء هنوز برگزیده نشده‌اند. از گفتگوهایی نه در جلسه اخیر مجلس بمیان آمده و یا از فراکسیونها بیرون افتاده پیداست که نمایندگان بوزرای کابینه پیش نظر خوبی ندارند و با نخست وزیر گفتگو کرده‌اند که تامی تواند از آنان بوزارت برنگزیند .

کرد .»

پیداست که آن پزشك دعوی دین می‌دارد واین رفتار خودرا دینداری می‌شناسد . اگراز خودش بپرسید پاپیشانی بازخواهد گفت : «آری ما باید شفارا از خدا خواهیم ، دعا بهتر ازدواست».

این یك نافهمیست که انبوه مردم گرفتارند ، درهمین تهران ازیکسو انجمن هایی برپا میشود و تلاشهایی میشود و کوششهایی می‌رود دربارهٔ آنکه مردم خود را پاکیزه نگه‌دارند وازشپش تیفوس‌دور باشند. از آ... ی ملایان درمنبر دادمی‌زنند: «مردم اینها چیه؟!.. ارها دست خداست ، شپش چکاره‌است ؟!..».

این یك نمونه ازصدگونه گمراهیست که این توده‌را گرفتار گردانیده اینها همه ازآنجاست که معنی راست دین‌را نمیدانند، ازحقایق زندگی آگاه نمی‌باشند .

بیست ملیون مردم بآتش نادانی افتاده میسوزند .

آنچه اینان دینداری میشناسند، خود بیدینی وخدا ناشناسیست .آن پزشك اگر دین‌را بمعنی راستش شناخته بودی این دانستی که خداییکه بیماری بمردمان داده چاره‌اش‌را هم‌دردرمان‌ودارو گزارده. این دانستی که دعارا هیچ‌سودی درباره‌بیماری نخواهد بود .

این‌ملایان اگرخدارا شناختندی این دریافتندی که‌خدا برای گردش اینجهان آیینی نهاده وهیچ کاری بیرون ازآن‌آیین نتواندبود ، این دریافتندی که هرآنچه پزشکان‌دانسته‌اندودستورمی‌دهندراستست ونباید جلوآنهارا گرفت .

چه‌این ملایان وچه آن‌پزشك اگر کتاب‌بنیادرا خواندندی معنی راست‌دین‌را دانسته واز آمیغهای زندگانی آگاه‌شده هم‌خودشان ازگمراهی بیرون آمدندی ، وهم زیان نادانیهای ایشان بیشتر ازاین بمردم نرسیدی .

اینست می‌گوییم : یکی ازبهترین کارها آنست که این کتاب ومانندهای آن درمیان توده پراکنده‌شود ،

اینست‌می‌گوییم : خجسته‌آن‌پولی که درچنین راهی‌بکار رود .

این کتاب شاینده‌آنست که‌در هر خاندانی نسخه‌ای ازآن باشد وهرپدری که‌میخواهد بابای پدری خودرابکاربندد شب‌یاروزهرزمان که‌فرصتی هست‌فرزندان رابسرخود گردآورد وازاین کتاب‌بآنان خواند ویکایك حقایق‌را دردلهای ایشان جایگیرگرداند .



سید جلیل اردبیلی

شادروان سید جلیل اردبیلی یکی از کسانی بوده که در جنبش مشروطه ازروز نخست پادر میان کار داشته و کوششهای بسیار کرده ، واینست نام‌او درتاریخ مشروطه می‌آید .

شادروان اردبیلی درسال گذشته (۱۳۲۲) در تهران بدرود زندگی گفت که مادرپرچم نیم‌ماهه یاد آن کردیم ولی چون به‌پیکره‌اش دسترس نداشتیم که درآنجا بچاپ‌رسانیم اینك‌دراینجا آنرا بچاپ‌رسانیدیم

ازشهرستانها

از هندیجان می‌نویسند

چندی پیش‌اداره شهربانی خوزستان تصمیم گرفت که‌درهندیجان که‌یکی ازمراکز قاچاق شده بود پاسگاه‌شهربانی تأسیس کندو بااین نظرسرپاسبان ۱ فرید را بهندیجان فرستاد .

سرپاسبان۱-فرید درمدت کمی شایستگی و درستکاری شایانی‌ازخود نشانداد . باچهارنفرپاسبان بی‌اسلحه باین‌مرکز قاچاق آمده درنتیجه کاردانی جلوگیری ازقاچاقچیان کرده یك‌دزد چاپ.. معروفی راکه شبانه ازبندرشاپور بهندیجان آمده، کالی‌زده وبازگشته بود دستگیر کرده برای محاکمه ومجازات باهوازفرستاد .

برخلاف بعضی کارمندان دولت سرپاسبان فرید دراینمدت مبالغی ازکیسه خود برای سازمان پاسگاه وانجام وظایف لازمه خرج کرده‌ازاهالی یااز دولت چیزی نگرفت .

بااینحال چون ماموریت سرپاسبان‌فرید در هندیجان بامقاصد قاچاقچیانی که چندسالست از قاچاق کردن گندم برای خارجه‌ثروت اندوخته‌اند سازگار نبود بهانه‌هایی پیداکرده بشهربانی اهواز شکایت نامه فرستادند وتعجب است که آقای البرز رئیس شهربانی خوزستان که چند سالست که در خوزستان هستند باکاردانی ورفتار نیك توجه عموم را جلب کرده‌اند دراین‌مورد برخلاف‌انتظار رعایت‌احساسات اهالی هندیجان نکردند و بشکایتهای مغرضانه که بی‌اساسی‌آنها‌مسلم بود ترتیب اثرکرده سرپاسبان۱ فریدرا باهواز احضار کردند . این واقعه ازدوجهت باعث تاسف است :

یکی‌رفتن مامور کاردان ودرستکاری همچون سرپاسبان فرید ازهندیجان .

دیگری موفقیت قاچاقچیان در اعمال‌اغراضی که حتما باعث تجری آنان خواهدگردید .

درباره کار وکالت که میداشتم

چنانکه بسیاری ارخوانندگان میدانند بتازگی در مجله رسمی‌ودربرخی ازروزنامه‌هانوشته شده که وزارت دادگستری مرا ازکار وکالت «معلق» گردانیده .

کسانی این‌رابامحاکمه‌پزشك‌احمدی‌ودفاعی که‌من دردیوان جنایی ازو کرده‌بودم‌بهم‌بسته‌دانسته‌اند وافسوس میخورند که‌در نتیجه‌دفاع آزادانه باچنین پیشآمدی روبرو گردیده‌ام .

میگوییم: این کاربامحاکمه احمدی بهم‌بسته نبوده و نتواند بود . مرا درآن محاکمه‌دادگاه بوکالت‌برگزیده وبی‌دلخواه خود بآن پرداخته بودم ودفاعی که کردم باآنکه جز راستی‌ها را نگفتم بجایی برخورد نمیداشت .

بهرحال‌جای‌افسوسی‌نیست . زیرامرا‌امروزنیازی‌بوکالت بازنمانده‌وازاینکه‌بوکالت‌نپردازم‌در فشار زندگی نخواهم‌بود .

من از کار وکالت ازیکسو خشنودم ، زیراهنگامیکه ازعدلیه بیرون آمدم وراه کار دیگری برویم بازنبود‌بآن کار پرداختم وزندگانی خودم و فرزندانم‌را راه انداختم واز یکسو گله‌مندم ، زیرا وکالت باحال من‌سازگار نمی‌بودوناچار مرا آزرده میداشت .

هرچه هست‌امروزرا نیازی‌بآن نمیدارم وازآنکه‌بوکالت نپردازم افسوس نخواهم خورد .

اما انگیزه پیشامد :آقای‌صدر وزیردادگستری از کتاب «شیعیگری» که من‌نوشته وبچاپ رسانیده‌ام رنجیده وخشمناك گردیده وخشم خودرا بکاربسته‌است . اینست آنچه شنیده‌ایم ومن چون فرصت آنکه بدنبالش‌روم و پرسشی کنم نداشته‌ام وراستی هم آنکه رفتن وپرسیدن‌را شاینده‌ندانسته‌ام. ازاینرو آگاهی بیش ازاین نیافته‌ام .

داستان وکالت درخوراندوه نیست . آنچه درخوراندوه است آنست که مردی که هفتاد سال زندگی کرده و بجایگاه وزارت رسیده از شنیدن حقایق بخشم آید و در پاسخ دلیل بدشمنی پردازد .آری درخوراندوه است که اونتواند براستیها گردن‌گزارد . ببینیدجدایی ازکجا تابکجاست: هستند مردانی که چون نوشته‌های مارا میخوانند چندان تکان میخورند که برای هرگونه فداکاری آماده می‌گردند ، وهستند مردانی که چون میخوانند یا می‌شنوند باین دشمنیها برمیخیزند . اینها نتیجه پاکدلی وناپاکدلیست .

احمد کسروی

پرسش وپاسخ

یکی بنام «خداپرست» نامه‌ای ازپست شهری فرستاده می‌پرسد :

پاکدینی چیست ونسبت آن بااسلام چه می‌باشد ؟.

می‌گوییم : پاکدینی آنست که مردمان جز خدا کسی‌را دست دارنده درکارهای جهان نپندارند ، ازکسی چه مرده وچه زنده‌گشایش کار نخواهند ، پیش کسی گردن کج‌نکنند، چیزیراکه باخرد یادانش سازگار نیست نپذیرند ، زندگی با آیین‌خرد کنند.این کوتاهشده‌معنی‌پاکدینیست.شمااگرمیخواهید آنرا نیك دانید باید کتاب « ورجاوند بنیاد » را بخوانید .

امانسبت آن بااسلام ، مامی‌پرسیم: کدام‌اسلام‌رامیگوییه ؟. اسلامی‌راکه بنیادگزارآن‌بنیادگزارده ودر هزار وسیصدسال پیش می‌بوده ، ویا این کیشهای پراکنده امروزی‌را که بنام اسلام خوانده میشود؟ . . . این دو ازهم جداست . هردواسلام نامیده میشود ولی بآخشیج یکدیگراست .

اگرآن اسلام نخست‌را می‌پرسید : نسبت پاکدینی‌بآن نسبت راستیها باراستیهاست . اگر این اسلام نام‌را می‌گویید نسبت پاکدینی بآن نسبت راستیها باکجیها وگمراهیهاست .

تاریخچه تشکیل قزاق در ایران

تشکیل نیروی قزاق در ایران از سال ۱۸۷۹ میلادی آغاز شده ودستجات قزاق سالها یگانه نیروی منظم ایران محسوب میشد . وچون نیروی قزاق یکی ازمخالفین عمده آزادی بوده ودرتاریخ انقلاب مشروطیت ایران رول مهمی را بازی کرده وبالاخره کودتای سال سوم حوت ۱۲۹۹ نیز بوسیله همین نیرو انجام گرفته اینك برای استحضار خوانندگان پرچم تاریخچه تشکیل قزاقخانه ایران را که میشل پاولویچ نام (یکی ازافسران قزاق) نوشته وترجمه آن در شماره فوق العاده سال ۱۲۹۷ روزنامه تجدد تبریز انتشار یافته است با مختصر جرح وتعدیل ذیلا مینگاریم :

نویسنده این تاریخچه پیش ازشروع شمهٔ ازاوضاع آرتش ایران درزمان ناصرالدین شاه صحبت کرده که مانیز پس از مقدمه مختصر قسمتی ازآنرا عینا درج میکنیم :

بعداز آخرین جنك ایران وروس وعقد پیمان ترکمان چای آرتش ایران روبانحلال گزارده آرزو وعلاقه ایکه عباس میرزا نایب السلطنه درباره تنظیم و رفورمه کردن نظام ایران ابراز میکرد با خودش بگور برده .

سپاه ایران درزمان ناصرالدینشاه عبارت از افواج پیاده - سواره - توپخانه بوده وبه ٨٤ فوج ۸۰۰ نفری تقسیم میشد که بانضمام افواج غیرمنظم ایلاتی جمعادر حدود ۱۵۰۰۰۰ نفر تخمین میگردید ، ولی این حساب و آمار فقط در روی کاغذ بوده و صرفا برای استفاده صاحب منصبان ازمحل جیره وعلیق سربازان بکارمیرفت ، وبطوریقین دراواخر سلطنت ناصرالدین شاه دولت ایران بسوق دادن یك نیروی ده هزار نفری مجهز بتمام معنی قادروتوانا نمی بود. ژنرال کاساکوفسکی (یکی ازافسران قزاق) درآن تاریخ درباره آرتش ایران گزارشی محرمانه بحکومت روسیه داده وچنین مینویسد :

خدمت سربازی درایران تابع اراده هرکسی بوده واجباری درآن نیست . درایران سرباز برای تمام مدت عمر گرفته میشود وبهمین سبب درافواج سربازان ایران پیرمردانی مشاهده میگردد که بزحمت راه میروند وچون برای سن سربازی قانونی ندارند درصفوف اردوی ایرانی یك پیرمرد ۸۰ الی ۹۰ ساله بایك جوان ١٦ یا ۱۸ ساله پهلو به پهلو دیده میشوند !

دولت ایران برای ارتش خود هزینه بسیارجزئی تخصیص داده افسران وسربازان ماه ها وبلکه سالها میگذرد که موفق بگرفتن جیره خود نمی شوند .

ناصرالدین شاه در اواخر سلطنت باختلال و به بی نظمی سپاهیان خود پی برده یقین نمود که در روز مبادا ازاین نیروی پریشان وپوسیده چشم امیدی نمیتوان داشت و این نیروقدرت آنرا ندارد که برای نگاهداری تخت وتاج استنادگاه محکمی باشد . در سال ۱۸۷۸ میلادی که برای سفر دوم عازم فرنگستان بود موقع عبور از قفقاز نیروی قزاق را ونیفورم های قشنك و درخشنده آنها نظر پادشاه ایران را جلب ساخت .

از چندی پیش که برای تنسیق وتنظیم نیروی مسلح ایران با دولت اطریشی داخل مذاکره شده و قرار بود یك هیئتی مرکب از افسران نیرو های مختلف (باستثناء سواره نظام) بطهران روانه شوند دربوته فراموشی مانده وصلی نگردید .

در این موقع دولت انگلیس نیز در فکر توسعه دادن نفوذ خود در ایران بوده وبشاه ایران پیشنهاد مینمود در دسته جات سواره نظام مانند سواره نظام بنگاله درایران تشکیل داده وبوسیله افسران انگلیسی تربیت کنند . برای هزینه این تشکیلات دولت انگلیس پیشنهادات مساعدی میکرد ، وچون پادشاه ایران از حیث مخارج دچار مشکلات و تنك دستی بود وعده انگلیسیها درباره کمك مادی نظر شاه را جلب مینمود .

با وجود این روسیه نظرخود را ازپیش برده و موفق گردید . چنانکه در ۱۸۷۹ فرمان شاه درباره تأسیس بریگاد قزاق ایران (که رئیس ومعلمین آنها ازسن پترسبورغ فرستاده میشد) صادر گردید .

شاه ایران درموقع ورود به تفلیس رسما منویات خودرا بجانشین قفقاز (گران دوك میشل پاولویچ) اظهار وازاو تقاضا نمود که برای تشکیل فوج قزاق و فرستادن افسران روسی برای تعلیم وتربیت آنها بایران مساعدت بنماید .

نخستین هیئت روسی که برای این مقصود بایران فرستاده شد عبارت ازسه نفر افسر وپنج نفر صاحب منصب جزء بودند که بریاست نایب سرهنك دمونتویچ عازم ایران شدند وشخص مذکور ازافسران ستاد آرتش بوده که درآن تاریخ در هنك های ایروان خدمت میکرد ، واین همان کسی است که چندی بعد یك سلسله مقالات راجع بمسافرت خود در ایران در مجله (روسکایا ستارینا) منتشر ساخت .

افسران دیگری نیز که عبارت ازبرات اوف برای مدرسه قزاق واستراوروبول برای فرماندهی رژیمان واکاترنیوار بودند بعداً بآنها ملحق شدند .

درسال ۱۸۸۲ نایب سرهنك دمونتویچ احضار وبجای اوسرهنك شارکودسکی منصوب وبرای مدت سه سال استخدام گردید . کنترات نامه را آقای میرزا سعیدخان وزیرامورخارجه ایران امضا ومبادله نمودند.

پس از آنکه بریگاد قزاق ایران مرکب از دو رژیمان تشکیل یافت دولت روس یك باتری توپ از محصول کارخانه اوبوشوف روسیه باتجهیزات مکمل به نیروی قزاق ایران هدیه فرستاد .

حقوق وسایر هزینه های این نیرو ازدرآمد گمرکات شمال ایران تامین گردیده وصریحا پرداخت میشد .

نیازی بشرح وتوضیح ندارد که از دیرزمانی کلیه درآمد گمرکات ایران درتحت نظارت وبازرسی دودولت همسایه ایران (روس وانگلیس) در آمده بود بدینسان که تمام درآمد گمرکات خلیج فارس در برابر یك وام جزئی ۱۲۵۰۰۰۰۰ فرانك ودوملیون و نیم تومان بدولت انگلیس تضمین داده شده وقرارداد آن درسال ۱۹۰۲ میلادی منعقد شده بود .

درآمد گمرکات شمال ایران یعنی بنادر بحرخزر، انزلی ، استارا ، مشهدسر ، کنار کاس وتمام سرحدات مجاور قفقاز وترکستان وثیقه دوفقره وام می بوده که میزان آنها بالغ بر ۳۲۵۰۰۰۰۰ منات میشد ودرسالهای ۱۹۰۱ و ۱۹۰۲ استقراض شده وقرار داد آنها منعقد گردیده بود .

درآمد تمام گمرکات شمالی ایران محل پرداخت نزول این قرضه وبرای پرداخت هزینه بریگاد قزاق (شاه) تخصیص داده شده بود .

بنابراین حقوق افسران وافراد بریگاد قزاق دردست حکومت روس بوده ودرمعنا بدست این دولت پرداخت میشد .

رئیس وفرمانده کل بریگاد قزاق شاه ایران بود ودراین کار نه بوزیرجنك ونه بهیچ مامور دیگری مداخله نمیداد. ولی در امورسیاسی و دیپلوماسی لازم بود نظرسفارت روسی را درتهران جلب واستفسار نماید؛ دراینصورت می توان گفت فرمانده بریگاد قزاق ایران را ازپترسبورغ فرستاده ، حقوق افسران وافرادرا بانك استقراضی روسی میپرداخت، واوامررا نیزسفارت روس درایران صادرمیکرد ؛ پادشاه ایران ظاهراً فرمانده کل بریگاد قزاق بود باطنا جزیك آلت دربار پترسبورغ بشمار نمیرفت !

بریگاد قزاق درموقع انقلاب ۱۹۰۵ تحت فرماندهی سرهنك لیاخوف که یکی ازافسران ستاد ارتش روسی بود اداره میشد وعده آن عبارت از دو رژیمان سواره یك باتالیون پیاده ودوباتری توپخانه سوار چهارارادہ بود که مجموعاً بالغ بر یکهزار و پانصد نفر میگردید .

افسران روسی قزاقخانه همیشه خودرا درخدمت آرتش کشورروسیه میدانستند وحقوق آ[illegible] پترسبورغ فرستاده میشد . بعلاوه رئیس قزاقخانه سالیانه ٢٤ هزار فرانك وسایر افسران هریك پنجهزار منات ازدولت ایران حقوق میگرفتند . افسران جزء نیز علاوه از حقوقیکه ازدولت روسیه میگرفتند ماهی ٩٦ منات از حکومت ایران دریافت میداشتند .

بریگاد قزاق ایران ۲۷۰ نفر صاحب منصب ایرانی داشت که حقوق آنها نسبت بحقوق صاحب منصبان روسی بسیار جزئی بود .

فرمانده ایرانی یك اسکادران ٤٢ منات ، فرمانده رژیمان ٦٢ منات وژنرال ایرانی که معاون لیاخوف میبود ماهی یکصد منات حقوق میگرفت .

بایك حساب مختصر میتوان حقوق افسران روسی را باحقوق افسران ایرانی مقایسه کرد مثلا : درسال ۱۹۱۱ یك سرهنك روس با ۳ افسر و ٥ افسر جزء جمعا دریکسال ۱٦١٩٢٠ ریال حقوق میگرفتند که حدمتوسط هریك ازآنها سالیانه بر ۱۷۹۸۰ ریال میگردید وحال آنکه مجموع حقوق سالیانه ۲۷۰ نفر افسران ایرانی ازمبلغ ۳٦٥٤٩٠ ریال تجاوز نمی نمود که بهر نفر ازآنها سالیانه بیش از ۱۳٥٤ ریال نمیرسید !

باوصف این چون افسران آرتش ایران هیچ حقوقی نمیگرفتند واغلب آنها درنهایت عسرت و پریشانی زندگی میکردند لذا صاحب منصبان قزاقخانه نسبتاً اوضاع خوبی داشته وبااین حقوق قلیل خیلی راضی ومشعوف بودند .

نفرات قزاق ماهی از ۳ الی پنج تومان حقوق میگرفتند واکثر آنها از شاهسونان و اکراد وترکمن بودند . از اهالی تهران به بریگاد قبول نمیشد مگر با احتیاطهای زیاد و در یك نسبت بسیار محدود .

محل اقامت این نیرو در تهران بوده ودریك ساختمان وسیع سه اشکوبه میباشد از روی نقشه ومعماری کوساغورکی نام مهندس روسی ساخته شده است .

کلیه میتوان گفت که بریگاد قزاق شاه ایران یك آلت فوق العاده در دست کابینه پترسبورغ است وچنانکه گفته شد اصل واساس آن بادست کابینه روسی بنا نهاده شده واز حیث تشکیلات وایفورم نیز پیش آهنك سلطه و نفوذ روسیه در ایران میباشد ، درعین حال یگانه استنادگاه اصول استبداد ونگهبان تخت و تاج شاه ایران است .

در اینجا نویسنده این مقاله شرح مبسوطی از مداخلات قزاقخانه در امر مشروطیت ایران نوشته واز افکار مستبدانه لیاخوف و اینکه در بمباردمان مجلس شورای ملی چه کارهائی را انجام داده وچسان محمد علی میرزا را برای انهدام اساس مشروطیت ترغیب وتحریص میکرد قلمفرسائی نموده است ولی چون تمام آن قضایا مشروحا در تاریخ انقلاب مشروطه تالیف آقای کسروی نوشته شد لذا از تکرار آن در اینجا صرف نظر میشود .

ر سلطان زاده تبریزی

درپیرامون فارسی

افسوس که گروهی از بزرگان ونگارندگان که بی گفتگو ایرانی ایراندوست ودوستدارزبان مادری خودهستند چون بگفتن ونوشتن زبان «تازی پارسی» خوگرفته اند واز دست دادن روش دیرین هم دشوار است نامهربانی می نمایند وباجوانان میهن پرست که بارآمدگان زبان پرچم میباشند هم آواز نمی شوند در جائی هم آوازی آنها برایشان دردسری ندارد، وبجوانان میهن پرست روانی تازه ونیروی نومیبخشد وانگیزه آن میشود که هرچه زودتر دراندیشه گردآوردن فرهنگ نوینی اززبان پارسی برآیند. اینك من ازاین راه دور بجوانان دانشور که در پیشرفت زبان پارسی که از چندی است رنج میبرند درود فراوان فرستاده خواهشمندم ازروش پسندیدهٔ خود بازنمانده وبانگاشتن گفتارهای سودمند بپارسی سره زبان مادری خود را زنده نمایند .

اراك . ابراهیم دفتری

خلاصه گزارش یکساله ۱۳۲۲ جهان

الف - پیش آمدهای مهم در ایران -

آقای مستر کیسی وزیر انگلیس درخاور میانه درفروردین‌ماه وارد تهران‌شده درروزشنبه ۲۷ همان ماه‌از راه‌بغداد بقاهره بازگشت نمودند.

پیمان بازرگانی بین‌ایران‌و امریکا در ۱۸ فروردین درواشنگتن امضا گردید.

قانون اختیارات آقای دکتر میلسپو که‌در ۸ ماده تدوین وبمجلس شورای ملی تقدیم‌شده بود و اردی بهشت‌ماه بتصویب رسید.

درجلسه سه‌شنبه بیستم اردی‌بهشت‌ماه‌درمجلس درباره تفسیر وتشریح ماده ۸ قانون حکومت‌نظامی ازدولت استیضاح‌شده ودرپایان با ۹۳ رای از ۱۰۹ رای بدولت رای‌اعتماد دادهشد.

آقای ژوزف دیویس نماینده مستر روزولت رئیس جمهور امریکا که‌حامل پیام مخصوص برای مارشال استالین بود عصرروز یکشنبه ۲۵ اردیبهشت باهواپیما وارد تهران‌شده درروزدوشنبه ۲۷ همان‌ماه روانه مسکو گرد.. درخردادماه فرمان انتخابات دوره چهاردهم مجلس شورای‌ملی صادرشد.

قرارداد مالی ایران و انگلیس بتصویب مجلس شورای‌ملی رسید.

بامداد روزجمعه دهم‌تیرماه. آقای سیدجلیل اردبیلی که‌یکی ازآزادیخواهان معروف آذربایجان بود بدورد حیات گفت.

بامداد روزچهارشنبه یازدهم‌مرداد جناب‌آقای هژیر وزیر راه برای انجام کارهای مربوط براه‌آهن وحل مسائل اقتصادی فیمابین ایران‌و انگلستان با هواپیما رهسپار لندن شد.

درنیمه اول شهریورجمعی‌را برحسب تقاضای مقامات خارجی بازداشت وازطرف وزارت کشور اعلامیه دراین‌باره صادرشد.

از تاریخ هفدهم‌شهریور ۱۳۲۲ حالت جنگ بین ایران‌و آلمان اعلان گردید.

در اوایل آذرماه آقایان روزولت رئیس جمهور امریکا ومارشال استالین فرمانده کل‌نیروی شوروی ومستر چرچیل نخست وزیر انگلستان وارد تهران شده وچندین‌روز درپایتخت کشورما مشغول مذاکره وتبادل نظر بودند، درپایان ملاقات‌دوستانه اعلامیه مشترکی صادر واستقلال وتمامیت خاک‌ایران راتضمین نمودند.

از اول دیماه بتوزیع تعرفه و گرفتن آراء‌تهران وحومه‌آن شروع‌وتاپنجم اسفند ماه‌ادامه داشت.

دوره چهاردهم مجلس شورای ملی روزشنبه ششم‌اسفندماه‌مطابق‌معمول‌ورسوم‌جاریه افتتاح گردید

ب - پیش آمدهای مهم‌جهان.

۱-جنگهای افریقا. درفروردین‌سال گذشته خط مستحکم مارت شکافته شده وبندر قابس سقوط کرد. ارتش هشتم انگلیس بحمله های سخت در تونس آغازنمود. درنیمه اردیبهشت ماه شهرتونس وبندرمهم بیزرت بدست‌متفقین‌افتاد وژنرال فون‌آرنیم با ۱۵۰ هزارسرباز تسلیم گردیده جنگ افریقاپایان یافت.

۲- بیرون کردن‌محوریان‌ازمدیترانه وحمله بخاک ایتالیا. پس‌ازاینکه نیروی‌محوراز خاک افریقارانده‌شدند نیروی‌متفقین درتحت‌فرماندهی ژنرال آیزن هور به‌تصفیه دریای‌مدیترانه اقدام کرده ودراولین وهله ژنرال کارل اسپاتز بوسیله هواپیما یادداشتی بعنوان‌اتمام حجت‌به‌پادگان جزیره‌پانتالاریا ریخته وبلافاصله بحمله آغازنمود. دربیستم خرداد نیروی متفقین وارد جزیره نامبرده شدند.

پس‌از تصرف جزیره پانتالاریا وچند جزیره کوچک دیگر درتاریخ ۱۹ تیرماه نیروی متفقین از سه‌نقطه بجزیره سیسیل پیاده شدند.

درتاریخ دوم‌مرداد ویکتورامانوئل پادشاه ایتالیا اعلامیه دایر باستعفای موسلنی‌وانتخاب ژنرال بادکلیو بفرماندهی کل‌نیروهای ایتالیا صادرنمود.

دراواخرمرداد جزیره‌سیسیل‌را محوریان‌تخلیه کرده وتمام این‌جزیره بتصرف نیروی متفقین درآمد

درروز ۲۳ مرداد(۱۵ اوت)دولت‌ایتالیا اعلامیه مبنی‌بر بیدفاع بودن شهررم پای‌تخت ایتالیا انتشارداد ولی‌متفقین اظهار داشتند که‌شهررم برای عبورومرور نیروهای جنگی مورد استفاده‌است وبنابراین حملات هوائی برعلیه آن ادامه خواهد داشت.

صبح جمعه یازدهم شهریور ساعت چهارونیم بعداز نصف شب نیروهای متفقین از بوغاز میسین گذشته ودرخاک ایتالیا پیاده‌شدند.

دولت ایتالیا درتحت ریاست وفرماندهی بادکلیو تسلیم شده ومتارکه جنگ‌را امضانمود.

۳- جنگهای سخت در جبهه خاور و عقب نشینی آلمانها - آرتش سرخ که‌ازبهار سال ۱۳۲۲ بحمله‌های سختی مبادرت کرده‌بود همچنان تاپایان سال ادامه داشته ودر پیشروی این‌نیرو وقفه حاصل نشده‌است.. گاهی که‌در بعضی ازنقاط جبهه آرامشی دیده‌میشدموقتی بوده وصرفا برای‌تهیه سازو برگ وکسب اطلاع ازنقاط ضعیف دشمن بوده‌است.

در ماه اردیبهشت فشار نیروی سرخ درجبهه قفقاز شدت یافته ونیروی آلمان مجبور بعقب نشینی بطرف‌بندرنوروسیسک شدند. این‌فشار درخردادماه بشدت خود افزوده ازسمت شمال وخاور نوروسیسک بحملات سختی‌آغاز ودرپایان نیروی آلمان شبه‌جزیره قامان‌را بکلی تخلیه‌نمود.

درنیمه‌تیرماه‌نیروهای‌آلمان‌میان‌اورل‌وبیلگرود یعنی تقریبا دروسط‌جبهه شرق بحمله‌های سختی آغاز کردند ولیکن دراواخرتیرماه حمله‌های متقابل نیروی سرخ ازسمت شمال اورل شروع گردیده وبالاخره بشکست فاحش آلمانیها منتهی‌شد. دراول شهریور نیروی آلمان شهر معروف ومهم خارکف را تخلیه نمودند.

در فروردین سال ۱۳۲۲ که‌خط جبهه روس وآلمان از جنوب لنین‌گراد شروع‌گردیده وازغرب شهر ولیکی لوکی وازشرق شهرهای اسمولنسک و اورل وخارکف گذشته ودر میانه شهرهای روستوف وتاگانروگ بدریای‌آزوف منتهی‌میگردیددرفروردین سال ۱۳۲۳ تغییرات فاحشی‌یافته نیروی سرخ ازسمت شمال قسمتی‌ازخاک لیتوانی‌را اشغال وازمرز لهستان گذشته درسمت جنوب بکناره های رود دنیستر وبدروازه اودسا رسیده‌اند. درحقیقت فداکاریهاییکه نیروی آلمان از تیرماه سال ۱۳۲۰ تا پایان سال ۳۲۱ درظرف ۲۱ ماه نموده وبخش مهمی‌ازآبادترین قسمت کشور روسیه‌را بچنگ آورده بودند در جریان سال ۳۲۲ ازدست داده وجز ملیونها نفر قربانی و هزاران ملیون خسارت نتیجه تحصیل نکردند!

۴- جنگهای خاوردور - ژاپونیها در اردیبهشت سال‌پیش بیک سلسله حمله‌های سخت‌هوائی درگینه جدید مبادرت نمودند. همچنین درچین‌حملات سختی کرده وشهر منچوان راکه در ۵۰ کیلو متری هانکئوست بتصرف‌درآوردند.درخردادماه‌امریکائیان بجزیره آتو (ازجزایر الئوسین) حمله کرده وپس ازجنگهای‌بسیارخونین‌جزیره‌نامبرده‌را متصرف‌شدند. حملات‌امریکائیان ادامه یافت تا اینکه نیروی‌ژاپون را از مجمع‌الجزایر الئوسین بکلی رانده وبیرون ساختند.

هرگاه اوضاع‌میدانهای جنگ‌خاور دور بدقت ملاحظه شود خواهیم دید: ازنیمه دوم سال ۱۳۲۲ ازشدت حملات ژاپونیها کاسته شده ونیروی متفقین نسبت بآغازجنگ درشرق دور قویتر شده‌اند. میتوان گفت ابتکار بدست متفقین افتاده برای بیرون کردن ژاپونیها ازجزایر اقیانوس‌بزرگ بیک سلسله عملیات بزرگ امتدادی آغاز نموده‌اند. چنانکه تاپایان سال ۱۳۲۲ جزایر الیوسین تماما از نیروی ژاپون پاک گردیده و بخش مهمی ازجزایر سلیمان بدست متفقین افتاده همچنین برای‌بیرون کردن‌نیروی ژاپون‌ازجزایر بریتانیای‌جدید ومارشال وازگینه‌جدیدتدارکات مهمی تهیه‌شده است.

۵ - حمله‌های هوائی متفقین - حملات هوائی متفقین از آغاز سال ۱۳۲۲ روزبروزسختتر گردیده واین شدت بطوریکه میدانیم ادامه یافته‌و شدیدتر خواهد شد.

زیرا عوامل عمده این‌کار که عبارت از تهیه بنزین فراوان وساختن هواپیماهای زیاد است هردو برای متفقین مهیا بوده و ازاین حیث کمترین‌نیاز و کوچکترین نقصی درکار ندارند. بدون تردید اگر این جنگ یکسال دیگر بطول انجامد هیچ یک‌از شهرهای مهم آلمان پابرجا نمانده وهمه آنها باخاک یکسان خواهند شد

٦ - مسافرتها وديدارهای سران دول جنگجو - آقای ایدن وزیر خارجه‌انگلستان در اوایل سال ۱۳۲۲ ازامریکا بازگشت نمود.

هیتلر وموسلنی که در فروردین ۱۳۲۲ با هم ملاقات کردند صحبت آنها مدت چهار روز بطول انجامید.

مسیو لاوال رئیس الوزراء دولت فرانسه نیز در اردی‌بهشت ماه هیتلر را در مرکز ستاد خود ملاقات نمود.

چرچیل نخست وزیر انگلیس با اتفاق لرد بیوربروک بامریکا رفتند. درخردادماه دوژنرال آزادیخواه فرانسه (ژیرو ودوگل) در الجزیره با هم ملاقات نمودند.

آقای چرچیل در موقع بازگشت از امریکا بافریقای شمالی رفته وپس از مذاکره با سران سپاه متفقین‌در نیمه دوم خردادبلندن‌مراجعت نمود. درنیمه دوم تیرماه مجددا هیتلر و موسلنی برای پنجمین بار (اززمان ورود ایتالیا بجنگ) دریکی از شهرهای شمالی ایتالیا باهم ملاقات نمودند.

چرچیل مجددا در مرداد ماه‌بکانادا مسافرتی کرده و در کبک (یکی از شهرهای مهم کانادا) انجمن معروف کبک‌را تشکیل دادند و پس ازخاتمه آن برای ملاقات با روزولت رئیس جمهور امریکا یآبشارمعروف نیاپاکارا رهسپار شدند.

درآبانماه‌آقایان روزولت‌رئیس‌جمهورامریکا وچرچیل نخست وزیر انگلیس ومارشال چانکایشک رئیس ملیون چین در قاهره انجمنی تشکیل داده و درباره خط مشی‌جنگی‌در جبهه شرق دور تبادل‌نظر نمودند. دراین انجمن مادام چانکایشک نیز که‌دست راست ومشاور شوهر خود محسوب می‌شود اشتراك داشت.

در دهۀ اول آذرماه آقایان مارشال استالین فرمانده کل نیروی دولت روس، روزولت رئیس جمهور دولت‌امریکا، چرچیل نخست وزیرانگلستان به‌تهران وارد و چندین روز درباره جنگ ورسیدن به‌پیروزی نهائی با هم تبادل نظر کردند، و این ملاقات سران دول دموکراسی‌را که در تهران اتفاق افتاد میتوان یکی از پیش آمدهای بسیار مهم جنگ کنونی شمرد.

آقایان روزولت و چرچیل درموقع بازگشت ازتهران درقاهره باآقای عصمت اینونو رئیس‌جمهور ترکیه نیز ملاقات نمودند.

۷ - سایر پیش آمدهای‌مهم در سال ۱۳۲۲ - دراردی‌بهشت سال گذشته‌موضوع جنگل کاتین پیش‌آمده باعث قطع روابط دولت شوروی ولهستان گردید.

در خرداد ماه رئیس شورای اجرائیه حزب کمونیست قطعنامه بکلیه حزب‌های کمونیست در

بازمانده درصفحه ۸

زندگانی من

– ٦ –

۱۰ – چگونه باهماد چهارتنی بهم خورد

درسال ۱۲۸۷ (۱۳۲٦قمری) که محمد علیمیرزا درتهران مجلس را بتوپ بست ودرتبریز حاجی میرزا حسن مجتهد بادیگران بکار برخاستند ودردوچی درانجمن اسلامیه گرد آمده آماده جنك شدند وازاینسوی‌مجاهدان وآزادیخواهان بایستادگی برخاسته بسیج افزارکردند ، این پیشآمد باهماد چهارتنی مارا نیز بهم‌زد .

تاچند روزی که هنوز خونریزی آغاز نیافته ودر میانه‌آمد و رفت می‌بود من باحداد بانجمن و دیگر جاها می‌رفتیم و بتماشا می‌ایستادیم. روزی هم‌بدیدن اسلامیه رفتیم که داستانش‌را درتاریخ مشروطه یاد کرده‌ام . ملایان‌دراطاق بزرگی نشسته پیاپی مشروطه‌را می‌نکوهیدند . یکی از ایشان آیه میخواند . دیگری حدیث یاد می‌کرد . سومی خوابی که دیده بود بازمیگفت . چهارمی سوگند میخورد که مشروطه خواهان بابیند وآرزویی جزآشکارگردانیدن کیش خود نیدارند . سپس ازقرآن «استخاره» گرفتند واین‌آیه درآمد : «اذن‌للذین‌یقاتلون بانهم‌ظلموا وان‌الله علی‌نصرهم‌لقدیر» ازاین‌آیه بسیارخشنود گردیدند وبخود مژده فیروزی‌میدادند .

چون از اسلامیه بازمی‌گشتیم در میان راه لوتیان دوچی و دیگر تفنگچیان‌را درسر راهها و درسنگرها آماده جنك یافتیم و همان روز رشته گسیخته گردیده خونریزی آغاز یافت که تاچهارماه کمابیش برپا می‌بود ، و باشکست ملایان و دوچیان پایان پذیرفته و اسلامیه از میان برخاست .

در این چهار ماه من ناچار بودم درخانه نشینم و باخواندن کتابهایی (که کم‌میداشتم) روزگزارم .یکچیزی که مایه‌دل‌آزردگی می‌شد این می‌بود که چنانکه نوشته‌ام مردان خانواده ما بدخواه مشروطه می‌بودند ، مردم کوی نیز بیشتر همین حال‌را میداشتند . اینان گرد می‌آمدندی و بسخن می‌پرداختندی وهمه بد مشروطه‌را می‌گفتندی‌وهرروز دروغهای بسیاری درباره شکست آزادیخواهان در آنکوی پراکنده‌گردیدی . من از کسالی که هفده ساله‌می‌بودم بسخنی نپرداختمی وسهشهای خودرا پنهان داشتمی .

چون کار مشروطه خواهان پس ازبدی رو بنیکی گزارده ودرسایه مردانگیهای ستارخان‌ودیگران روزبروز مشروطه‌خواهان به‌نیرو می‌افزودی‌این‌آگاهیها که بمن رسیدی‌بسیارخشنود گردانیدی. نیك بیاد میدارم که از شنیدن نامهای ستارخان و حسین باغبان و دیگران‌دلخوشی بسیار می‌یافتمی .

پیشآمدهای‌جنگی‌را درتاریخ‌مشروطه (بخش سوم) نوشته‌ام. این پیشآمدها باآنکه باترس وبیم (بلکه باهراس) توام می‌بودی من ازتماشای آنها لذت می‌بردمی .

اینرا هم‌نوشته‌ام که‌روزهاییکه باکوی قراملك جنگ‌می‌رفت و مجاهدان از هکماوار گذشته می‌رفتند ، دریکی ازآنروزها من ایستاده بودم وبتماشا می‌پرداختم . حسین باغبان بادسته خودآمد و گذشت . مرا از چهره مردانه او و از آن گامهای استواری که برمیداشت خوشدلی بسیار رخداد . بیاد میدارم یکی ازمجاهدانش چنین‌گفت : « خان : شما همه‌اش نه فشنك در کمر میدارید ؟ » و او بایك سنگینی پاسخداد : « مگر من بیش ازنه‌تن‌خواهم کشت » پس ازوی اسد آقاخان ،آنجوان دلیر ، بروی اسب سفیدی گذشت که ازهمان هنگام مهری ازو دردل من نشست .

اینهارا در تاریخ یاد کرده‌ام . پس از بهم خوردن اسلامیه که شهر ایمنی یافت وبازارها بازشد من نیز دوباره درس‌را دنبال کردم که داستان آنرا خواهم نوشت .

این بار باهماد چهارتنی‌ما بهم‌خورد . زیرا حداد ازمدرسه پاکشیده‌بدرس‌فیزیك ودانشهای‌نوین‌پرداخت وپس‌ازچندی به‌بهائیان پیوسته درهمه‌شهر شناخته‌گردید. آقا میرجواد دریکی ازدبستانها بآموزگاری پرداخت وسپس بکربلا رفته دراه مرد .

۱۱ چگونه منطق واصول خواندم

چنانکه درگفته‌های گذشته باز نمودم درس‌های ملایی که در مدرسه‌های‌کهن خواندندی بچندرشته بودی : یکی‌صرف ونحوعربی ومعانی وبیان وبدیع برای دانستن زبان عربی . دیگری منطق که از یادگارهای یونان باستانست . دیگری اصول که ازآن جداگانه سخن خواهیم راند . دیگری فقه .

ازاین‌چهار رشته‌دانستن زبان عربی ویادگرفتن‌فقه سودمند می‌بود واز رنجها‌نتیجه‌ای بدست‌توانستی آمد . ولی منطق واصول جز بافندگیهای بیهوده‌ای نمی‌بود وبجای‌سودجززیان نتوانستی داد .

منطق‌را یونانیان بنیادگزارده‌اند وچنین‌میگویند که راه « دلیل‌آوردن»را بهرکسی یاد دهد . ولی «دلیل‌آوردن» نچیزیست که آدمی نیاز بیادگرفتن آن‌ازدیگری‌دارد. هرکسی بانیروهای‌ساده خدادادی خود راه آن‌را داند . مردم عامی‌درگفتگوهای‌خود پیاپی دلیل آورند بی آنکه منطق خوانده باشند . مثلا مردی میخواهد از بزاز پارچه‌ای بخرد بزاز بشاگرد خود میگوید : «باین آقا پارچه بهتری‌بده همسایه‌ماست » . دراین جمله کوتاه دلیل‌یادگردیده ولغزش نیز رخ نداده .

بلکه اگر راستی‌را بخواهیم کسانیکه بمنطق می‌پردازند و دیرگاهی آنرا دنبال میکنند دریافتهای ساده‌شان ازمیان رفته راه دلیل آوردن راست ودرست‌راگم میکنند .

اما اصول داستان آن شگفتر است . زیرا اصول درنخست‌یکرشته قاعده‌هایی می‌بوده که‌درآغاز فقه یادداده‌میشده ، از«استصحاب»و«اصل برائت»و مانندآینها ، واینهاچیزهاییست که‌دردوپاسه درس‌توان آموخت . ولی‌رفته‌رفته چیزهای دیگری‌بآنها افزوده وآنگاه‌راه بافندگیرا پیش گرفته‌کارزا بجایی رسانیده اند که‌می‌بایستی ده‌سال ویبست‌سال‌درس اصول‌خواند

مثلا یکی‌از جستارهاشان بدین عنوانست : «آیا مقدمه واجب واجبست ؟..» . خودشان مثل‌زده چنین می گویند : «آقایی بغلامش فرموده بروبالای بام.رفتن‌بالای‌بام‌واجبست‌وجای سخن‌نیست ولی آیا نردبان‌گزاردن که مقدمه آنست نیز واجبست ؟.. » .

چنانکه می‌بینید این‌گفتار بسیار بیهوده‌است. کسیکه بالای‌بام‌خواهدرفت ناچاراست که نردبان‌گزارد وجای گفتگوهم نمی‌باشد . اینست برخی آمده‌چنین گفته‌اند : «مقصودآنست که مقدمه‌آیا‌اصالتا واجبست یامن‌باب‌المقدمه واجب می‌باشد ؟..». پیداست که‌این نیز بیهوده‌است وجز بکار بافندگی نتواند خورد .

همین جستاربیهوده‌را هفته‌ها بلکه‌ماهها درس گفتندی و درپیرامونش چخشها کردندی . من‌بارها شنیده بودم یکی ازملایان نجف این‌جستاررا ششماه درس گفته‌است .

این‌اصول نیز گذشته ازآنکه چیزی بدانسته‌های آدمی(یابهتر گویم : بدریافته‌های او) نیفزاید نیروهای‌ساده‌اش‌رانیز از کاراندازد و کسیکه ده‌سال وبیست سال بااین بافندگیهای بادر هوا بسربرد ناچاریست که‌مغزاوفرسوده گرددوفهم‌وخردش بیکاره شود .

ازسخن‌خود دورنیفتیم : منطق‌واصول‌وحکمت دامهایی درسرراه من‌می‌بود وخدارا سپاس که‌آنها نیفتادم‌واگرافتادم‌زودجستم . درمنطق‌طلبه‌ها کتابها ، حاشیه ملاعبدالله وشرح شمسیه وشرح مطالع‌را درس خواندندی . من‌تنها حاشیه‌را خوانده بآن‌بس کردم . حکمت رادرتبریز آشکاره درس‌نگفتندی . یکی‌دوتن درخانه‌هاشان‌درس‌می گفتندی ومن‌بیکی‌ازآنهادوروز رفتم ورها کردم . اما اصول که گودال پرژرف و بزرگی درسرراهم می‌بود ازآن‌نیز بآسانی جستم .

چگونگی‌آنکه شیخ‌هادی‌تهرانی که‌یکی‌ازملایان نجف می‌بوده راهی‌برای‌اصول باز کرده‌بوده که‌درس آنرادرسه یاچهارسال بپایان می‌رسانیده . بیست سال دیگرانراتاچهارسال پایین‌آورده بوده(این‌شیخ‌هادی همانست که‌ملایان دیگربفهمم وزیر کهش رشك‌برده تکفیرش کرده بودند که‌باگرسنگی وسختی زیسته‌و مرده‌است). یکی‌از شاگردان شاگردان‌او که‌آقاشیخ حسین توتونچی زاده‌می‌بود به‌تبریز آمده درس‌اصول وفقه می گفت .

پس‌از پایان ... دوچی که‌من بازدرپی درس خواندن می‌بودم دانسته شد که‌او درهنگام‌جنگ ازدوچی که‌درآنجا نشستی کوچیده بکوی نوبرآمده ودرخانه بیرونی‌حاجی میرآقا (پدر آقامیر مهدی‌ما) نشیمن گرفته و آماده بدرس گفتنست . من از این خرسند گردیده بدیدن اورفتم وچنین نهادیم که از قوانین که‌در اصولست درس گوید .

نزدیك بدوسال‌من به‌درس او می‌رفتم. هرروز پیش‌از روشنایی از هکماوار راه افتاده یکساعت‌ونیم‌راه‌پیموده بنوبر می‌رفتم ودرس خوانده بمدرسه بازمی‌گشتم ودر اینجا خودم چنددوره‌درسهایی می‌گفتم که طلبه‌ها گردآمدندی . دراین‌دوسال‌قوانین ورسائل و مکاسب را درس خواندم که می‌باید گفت به‌پایگاه «ملایی»رسیدم .

درتبریزدرس بالاتر از اینها نبودی وملایان بیش‌ازاین نخواندندی. مگر کسی که میخواستی مجتهد گرددویانزدیك بمجتهدی شود که بنجف‌رفته درس خواندی .

چرااز قرةالعین نامی‌نبرده‌اید؟..

یکی ازخوانندگان کتاب‌بهائیگری باداره پرچم‌آمده می گوید :

چرا در کتاب بهائیگری نامی از قرةالعین نبرده‌اید . درحالیکه داستان او بسیار شگفتست و بهائیان دانشمندی و دلیری او را بسیار می‌ستایند وآن‌شورو پافشاری‌رادلیلی‌برای کیش‌خودمی‌شمارند؟.

می گویم : خواستمن درآن کتاب نام‌بردن ازهمه کسانیکه درجنبش‌بابیگری بوده‌اندنبوده . بلکه خواسته‌ام بیش‌ازهمه چگونگی پیدایش بابیگری وبهم بستگی آن‌را باکیشهای دیگر روشن گردانم .

اما قرةالعین راستست که‌داستان او شگفت می‌باشد وشور وپافشاری بسیاری ازخود نشانداده .چیزیکه‌هست اینهادلیل هیچ چیزی نتواندبود . زیرا ما میدانیم که قرةالعین‌همچون‌بسیاردیگران،خود سیدباب راندیده‌وازنوشته‌های‌اوجزآن‌عربیهای‌غلط وبیمعنی بدستش نرسیده‌بوده، واین نوشته‌ها که‌اکنون دردست‌مانیز هست‌نچیزیست که کسی‌را بشوراند وبکوشش وپافشاری درراه خود وادارد .

بهرحال سیدباب ازژمان ماچندان دور نبوده که بگوییم شاید چیزهایی دروبوده که‌قرةالعین وبابیان دیده‌اند وشوریده‌اند . وما ازآنها ناآگاهیم .سیدباب دعویهایی که کرده‌ونوشته‌هایی که‌نوشته وسرگذشتی که داشته ما از آنها آگاهیم ومی‌بینیم یکمردبسیار درمانده‌ای می‌بوده وکالایی جزغلط‌بافی نداشته‌است‌ودرآزمایشها‌هرچه می پرسیده اند جز نمیدانم پاسخی نمی‌توانسته است . با اینحال شور وپافشاری قرةالعین و دیگران را دلیل آوردن بسیار بیمعنی است .

این معنایش‌آنست که مردم خودشان نیندیشند ونفهمند وتنها بنام‌آنکه‌قرةالعین شوریده‌بوده‌بسیدباب‌و گفته‌های‌او بگروند وپیدا‌ست که این‌چشمداشت ازهیچ‌باخردی نسزد بود .

از کتاب بهائیگری



این پیکره گویا بیست وچندسال‌پیش برداشته‌شده وگروه کریمخانیان تبریز راباپیشوای‌خودشان آقا شیخ‌علی جوان‌نشان میدهد.

کریمخانیان درتبریز گروهی جدا می بودند و همیشه پیشوایی(که ازسوی سرکار آقا از کرمان بر گزیده شدی) برای خود می‌داشتند. برای دانستن حال اینان کتاب "بهائیگری" دیده‌شود.

کریمخانیان تبریز باپیشوای خودشان آقا شیخ علی جوان

داستانی‌ازصوفیان

ادام‌الله برکته علی‌العالمین (شیخ صدرالدین)فرمود که نوبتی‌شیخ صفی‌قدس سره ازسیاورودعزم اردبیل‌فرمود وعادت چنان‌داشتی که هرگزاز زاویه شیخ‌زاهد قدس‌سره چنانکه‌دیگران‌تبرك برداشتندی اوبرنداشتی . اتفاقادرآن نوبت‌شیخ‌زاهد بنورولایت‌احوال‌ازپیش‌میدانست . اشارت فرمود تاازبرای توشه شیخ‌صفی گردهای نان بسیار آماده کردند چنانکه بخروار گرده‌نان ازبرای توشه‌در ناونهادند حال آنکه درآن‌زمان مسافت‌ناو درآب‌اندك بود واز سیاورود تاکلاس که‌ازآب‌بیرون آیند یك‌گرده کفایت کردی. چون شیخ صفی‌الدین درناونشست وروانه‌شد درحال حالتی است ارباب سلوك‌را چون بدان رسندآتش‌محبت چنان بروی مستولی شود ومعده وی‌چنان آتش‌گیرد که اگر طعام مجموع روی‌زمین بوی‌دهند بخورد ویك ذره بمعده وی‌نرسد بلکه درطریق‌محترق گردد تابحدی که‌بعضی باشندکه از این آتش وجود ایشان‌سوخته گردد. چون طعام وغذا نیابد . شعر :

ذره آتش عشقت‌بدلی چون‌افروخت
جمله‌اجزای‌وجودوعدمش‌پاك‌بسوخت

شیخ راآن حالت پیداشدوهرچه‌آن توشه وگردهای‌نان که‌در ناوبود تمام بخورد وچون‌ازناو بیرون‌آمدند اصحابی که‌باوی بودند معلوم کردند که‌شیخ را آنحالت رسیده است پیشتر ازنزول شیخ بدیه و منزلی که در پیش بود میرفتند و ترتیب طعامها میدادند کردن ودر هر دیهی بسیاری از طعام که جمع بسیار را کفایت‌باشد مرتب‌میگردانیدند، چون‌شیخ میرسیددرپیش‌می کشیدند وشیخ‌مجموع‌تناول میکرد وبدین طریق تمام‌راه تابه اردبیل بیامدند .

چنانکه هرجای‌پنج‌شش گوسفند ترتیب‌میکردند و همچنان‌شیخ درعقب‌میرسید ومیخوردتابدیه کلخوران رسید چون درخانه رفت دید که نان می پختند پیش تنوربنشست وهرچه پخته می‌شد میخورد تاتمام هرچه بختند تمام بخورد تا آن خمیر که از برای خانه و مهمانان و کارکنان آماده بود تمامت بپختند واو تمام بخورد چون والده‌اش رحمت‌الله علیها آن حال بدید بدانست که شیخ‌را چه حالست . قوچی سخت بزرك درخانه‌داشت آنرا ذبح‌داد کردن وپختن ودیگی‌بزرك ازطعام باآن مرتب‌گردانید. آن مجموع نیز بخورد پس ازخانه اقارب هرچه معد می‌بود از انواع اطعمه می‌آوردند ومی‌خورد پس‌از خانه همسایگان همچنان میآوردند تاآن نیز پرداخته شد پس آوازه در دیه افتاد وهرکس چیزی از مأکولات میآوردند و شیخ میخورد تابحدی رسید که اضطرار کلی درشیخ‌پیداشد وباین همه اطعمه سیر نمیشد . شعر:

مرغ همت چون درآن منزل بیابد آشیان
کمترازیك دانه‌دانه پیش خود کون‌ومکان

وچون سالك را این حالت پیدا شود مرشد باید که ویرااز این حالت بیرون آرد وتلقین ذکری خاص‌بوی کند تا از این حال‌بگذرد وبازآید پس‌چون شیخ صفی‌الدین دراین حالت بدان حال رسید که بیم هلاکت بود صفت شیخ زاهدرا می‌دید که بیامد واو را تلقین‌آن ذکر کرد وازآن حالت بیرون آورد و ساکن شد . شعر :

اندرین میکده‌ام ساقی هشیاری هست
که خمار من سرمست بیك جرعه شکست

ومثل‌این حالت مریدی‌را ازمریدان شیخ‌صفی قدس‌سره در کلخوران پیداشد وبشب ازخلوت بیرون آمد ودر باغی‌بزرك افتاد که انواع بقول آنجا بودو در آن شب مجموع آن بقول چنان بخورد که یك برك باقی نماند بامداد باغبان بباغ‌رفت متحیرماند که‌آنچه درباغ بوده سوخته نشد کجا رفت شیخ این‌بشنید‌آن مریدراآن‌ذکر خاص تلقین کرد وازآن‌حالت بازآورد وهم‌چنان مثل‌این حالت دیگری‌را ازمریدان شیخ صفی در اردبیل واقع شد وشیخ صلاح خادم را اشارت فرمود که متعاقب از برای او نان و طعام مرتب دارد وصلاح بسیاری از اطعمه مرتب‌گردانید در خلوت آن حوضخانه پیش آن طالب نهاد و روز جمعه بود و بجامع رفت ومجموع‌را آن طالب بخورد و چون دیگر میخواست موجود نبود بباغی دررفت که درپیش پنجره قبلی زاویه بود وهرچه درآنجا بقول بود تمام بخورد پس در اوراق اشجار افتاد وهرچه ممکن بود تمام بخورد وآنگاه درخلوت رفت و چون هیچ دیگر ممکن نبود و طاقتش برسید درخلوت وفات یافت شیخ قدس سره بنور ولایت بدانست درجامع که اومتوفی شد چون مراجعت کرد واز استر فرود آمد صلاح خادم را فرمود نه‌بتوگفتم که لا ینقطع ماکولات جهت آنکس مرتب‌داری بیادر خلوت اورا ببین ودست صلاح گرفت ودرخلوت برد آنکس‌را دیدند در کنج خلوت‌نشسته واسناد بدیوار کرده وکف سبز بردهان‌آورده وتسلیم نموده‌شعر:

مردن عاشقان نکو باشد   جان عاشق بهانه جو باشد

چرا با آقای کسروی دشمنی می کنند ؟

چندروزاست برای انجام کاری بتهران آمده‌ام چون میزبانم شیخی بودمرا باخود بنشستهای شیخیان برد. این گروه بنظر من مردمی فهیم و بعضی بالخصوص خیلی فاضل ودانشمندند اما نمیدانم برا ثر چیست که خودخودرا میفریبند درنشست های خودغالبا از کتاب ارشادالعوام میخوانند واگردرآن مطالبی برخلاف حقیقت بیابند تنها باین جهت که درکتاب نامبرده است . والبته نویسنده آن از ما آگاه‌تر وداناتر بوده‌است آنرا قبول میکنند . چند شب قبل که دریکی ازاین مجالس بودیم واز کتاب نامبرده میخواندند نوشته بود(ماه منشاء حیات ونوراست) بعد ازاینکه خواننده تمام کرد یکی ازآقایان که بنظر بنده خیلی آدم فهیم وذهینی بود روکرد بریس مجلس و گفت بطوریکه علم و آلات امروزه برماواضح نموده است اصولاماه جزجسمی مرده نیست ونوری ازخود ندارد بلکه کسب نوراز خورشید میکند وحیات جانداران هم اگر بخورشید نسبت داده‌شود البته سزاوارتراست پس چرا این نسبتهارا بخورشید نداده بلکه می فرمایند ماه را منشاء نور وحیات بایدداانست . پاسخیکه باو داده شد این بود که اولامعلوم نیست این آلات وادوات موجوده عین‌حقیقت رانشان دهد وثانیا نظر باینکه مرجع صلاحیت‌دار این کلمات‌راگفته ماهرگز نمیتوانیم آنرا برخلاف حقیقت‌دانسته وآنچه راکه آلات امروزه بمانشان میدهد راست بدانیم نظر باینکه ما تابع اوامروفرمایشات مرحوم سر کار اقائیم آنچه‌را او گفته ونوشته قبول خواهیم داشت اگرچه بظاهر قابل قبول نباشد . آنوقت مثلی زد که اگرما کسیرا پزشك حاذقی دانستیم البته در امراض خود باو مراجعه نموده و هرگز نظریه اورا تکذیب نخواهیم نمود اگرچه بعقل‌ما آن نظریه هم خطا باشد زیرا که ماتخصص در آن نداریم .

پرسنده که ازاهل‌فضل وفهم بودقبول کرده بهتر گویم خودرا برخلاف حقیقت بنافهمی زده دربین راه که بخانه میامدیم بیکی دیگرازآن آقایان که نیز با سوادوبافهم بود گفتم آیاشما نام کسرویرا شنیده‌اید وازمرام اوآگهی‌دارید ؟.. گفت آری نام اوراشنیده‌ام حرف باطل میزند ومردم مرا اغوانموده‌است . گفتم شما ازنوشته‌های او خوانده‌اید ؛ گفت لازم نیست بخوانم همین‌قدرآنرا باطل میدانم وهرگز آنرانخواهم خواند گفتم شما که نخوانده‌اید از کجا ببطلان آن اعتقاد پیدا کرده‌اید؛ گفت اوراهمین بس که اکثریت مردم بااودشمنند وطولی نخواهد کشید که نام‌او محوشود گفتم آقا ، بزرگوارشمارامن آدم فهمیده‌میدانم ازشمامیپرسم اگر شما براهی میروید که درچاه خواهید افتاد ودراین بین کسی بشما برخورد وراه‌را نشان‌داده وازرفتن باین راه بیراهه‌منع کند سزای‌او این است که او را دشمن دارید .

یااینکه بایدوجداناً ازوتشکر نمایید باضافه شماکه‌اصولا هنوز نمیدانید کسروی چه‌میگوید ومرام اوچیست ازروی کدام مدرك اوراتکذیب میکنید گفت مامیدانیم که‌دین‌ماحق‌است . هرکس که برخلاف این گفت ما اورا کاذب میدانیم خلاصه هر قدر باأو گفت وشنود کردم نتیجه(جزاینکه‌حاضرنشد ازنوشته های شما بخواند ومیگفت بمادستورداده شده‌است که نگاه بکتب کسروی نکنیم) نگرفتم

همه میدانیم علت چیست که‌بزرگان این‌شعب مختلفه جدآتابعین خودرا ازمطالعه کتب آقای کسروی منع‌میکنند . البته‌میدانند اگرمردم‌این کتب‌رابخوانند از زیربار این‌سواران درخواهند رفت‌ودیگر دست‌آنها رانخواهند بوسید وبنامهای گوناگون بآنها استفاده نخواهند رسانید . برهر تقدیر همانطوریکه شوقی افندی ربانی بهائیانرا از مطالعه کتب آقای کسروی منع نموده شیخیهاهم همین کاررا کرده‌اند . امابايد دیدمامردم‌چرا بااینکه میفهمیم خودرا بنفهمی زده‌واز فهم حقایق‌سرباز‌میزنیم - بآن جماعت گفتم چراپاسخ ادله کسرویرا نمیدهید ؟؟ گفتند‌این کار ازوظایف سرکارآقااست که‌درکرمان‌است‌وماته آنهارامیخوانیم وته موظفیم پاسخ اورا بدهیم تنها کاریکه میتوانیم کرد همانا اطلاع دادن بسرکار آقاست که یکنفر پیدا شده نسبت بدیانت اسلام چنین وچنان مینویسد اگرصلاح‌دانست اوپاسخ دهد . اگرچه اقدام بپاسخ باعث اشتهار اوخواهدشد وچه‌بهتر که اصلاباو پاسخی ندهند تااوخود کم کم نامش‌از بین برود .

مراشگفت ازاین است که مردمی باهوش و فضل چرابایداینطور تحت‌تأثیرقرار گیرند که‌حتی‌حاضر نشوند از این نوشته‌های سراپا حقیقت بخوانند و بفهمند که نویسنده آنچه میگوید ومرام اوچیست

ازهمین مختصر باید پی‌برد که‌زحمتی زیادباید کشید تااین مردمانرابراه آورده پنبه غفلت‌را از گوش آنان بیرون کرد .

تهران - جلال جزایری

باچه سختیهایی بزیارت میروند

نوشته پایین که زیرعنوان « حاجی‌ایرانی را چطور گردن زدند » در شماره ۳۱ روزنامهٔ بیداری‌بچاپ رسیده‌که روزنامه سرنوشت اسپهان آنرا درشماره ۲۷خود آورده‌وما با اندك کوتاهی‌ازآنجامی‌آوریم

درموقع حرکت ازتهران چندین روز گرفتار روادید عراق بودیم هزار گونه بهانه در آوردند بالاخره پس‌از بیست‌روز دوندگی و پرداخت مبلغی انعام ورشوه بمستخدمین گفتند که باید چهارصدتومان دربانك عثمانی وجه‌الضمان بسپارند .

وبانك عثمانی يك کمپانی انگلیسی‌است که سابقا امتیاز این بانك را باین اسم ازدولت عثمانی گرفته‌وبااینکه دولت عثمانی نام ترکیه بخود گذاشته این بانك بهمان اسمی که در امتیازنامه اولیه است خوانده میشود »

این توهین‌را هم‌قبول کردیم که باوجودداشتن بانك ملی ایران به‌بانك عثمانی وجه‌الضمان بسپاریم . بالاخره اجازه صادرشد آنوقت چندین روز دویدیم که بلیط راه آهن بگیریم .

من که ایرانی هستم درمملکت ایران که‌وطن من‌است در راه آهنی که با پول ما ساخته شده بما بلیط درجه اول نمیدادند زیرا این درجه مخصوص خارجی‌ها بود .

بادرجه‌سوم بخرمشهر رفتیم درآنجا ۱۵۰۰ نفر زوار ایرانی میخواستند بکربلا بروند و کنسول عراق اجازه نمیداد آنها هم در کنسولگری انگلیس متحصن شده بودند هنوز حرکت نکرده بودیم که چندین هزار نفر زوار دیگرآمدند که بمکه معظمه مشرف شوندهیچکدام روادید عراق نداشتند وهمگی بهزار حیله میخواستند بطور قاچاق بروند .

مامورین ژاندارمری از هریك بیست‌تومان میگرفتند که آنهارا ازخاك ایران خارج کنند يك قسمت‌را ازقصبه‌خارج کردند (قصبه بضم‌قاف وسکون صاد شهری درمشرق آبادان است) دراین‌محل ناصر کازرونی‌وعبودعرب‌چند کشتی کوچك موتوری‌داشتند که زوار بی‌روادیدرا بکویت میبردند چند دسته از این‌زوار بوسیله کشتیهای‌مذکور باپرداخت‌مبلغ‌هنگفت بکویت رفتند ولی یکی ازکشتیها که حامل هفتادنفر زوار بود باکشتی نفت کش انگلیسی دربین‌راه تصادم کرده‌ودرآب فرورفته وهمه سرنشینان‌آن غرق‌شدند .

پس ازرسیدن بکویت شیخ آنجا ازهرنفری پنج هزار تومان میگرفت که بااتوبوس دوازده‌روزه بمکه ببرد وبرگرداند چندهزار نفر اززوار ایرانی هرکدام پنج هزار تومان دادند ورفتند همینکه‌وقت حج نزدیك شد به‌نفری هشت هزار تومان هم رسید ودلالهای‌بین‌المللی‌میگفتند که نصف این مبلغ‌را شیخ کویت باین سعود میدهد این زوار بایستی آذوقه دوازده روز خود را همراه بردارند و باین ترتیب مقداری آذوقه هم ازایران قاچاق میشد .

اما آن دسته که در خرمشهر مانده بودند اتومبیل سواری‌ازهرنفری یکصد تومان میخواست که هفت فرسخ راه آنهارا بعشار ببرد (عشار در ساحل یسار شط‌العرب روبروی بصره واقع است) ازاین دسته زوار هم‌هرکس پول داشت رفت ژاندارمها از هرنفری بیست تومان میگرفتند و راه می‌انداختند .

اما مامورین دولت يك سرهنك چاق خنده‌رو وخوشحال مامورسرحدی بود هرکس باو ازوضعیت شکایت‌میکرد جواب میداد (آقا ما اینجا مسخره‌ایم هفت ماه است حقوق مانرسیده قلم ودوات و کاغذ ندارم که گزارش بدهم شما چه حرفها میزنید)

باری به‌بصره رفتیم درآنجا حکومت بصره همه‌ایرانیهائی‌راکه ژاندارمها‌با بیست تومان رد کرده بودند حبس کردند .

سرحدات ایران چنانکه شایع است برای قاچاقچی‌های عراق باز است ازبصره بایران میآیند وهرکس‌جلوگیری کندمیزنندواجناس قاچاق‌میفروشند ودزدی میکنند وبرمیگردند اما ایرانیها در محبس بصره جان میدادند و کنسول ایران همه‌را زیرسیبلی درمیکرد .

خلاصه باهزار زحمت خودمانرا بکربلاونجف رساندیم درنجف بودیم که خبرگردن زدن ابوطالب یزدی درمکه بامر ابن سعود بآنجا رسید تأثیری که این واقعه در شیعیان‌عراق ومراجع تولید کرد و حرفهائی که در این خصوص شنیده شد ذیلا برای اطلاع هم‌وطنان وهم‌کیشان خودم درج میکنم .

روایتی که درنجف شنیدم بقرار ذیل است .

پنج نفر مصری نزد ابن سعود رفته و گفتند که این ایرانی مجوس است ومست است و دهانش بوی عرق انگورمیدهد واوهم بدون اینکه امر کند دهان شخص‌متهم‌را بو کنند یاتحقیقاتی‌بنماید امر کرد گردنش‌را بزنند .

درحال کاکا سیاهی باخنجر آمده اول نوك خنجررا بسختی بپهلوی زانویش زده آن بیچاره از شدت درد خم شده که دست روی زخم زانو بگذارد درحال کاکاسیاه دیگری گردنش‌را باشمشیرزده‌است .

ولیکن‌وقتی‌بایران‌رسیدم‌دیدم‌روایت‌مشهوردر تهران غیر ازآنست که در نجف شنیده بودم .

(درتهران میگفتند که ابوطالب یزدی‌درموقع طواف کعبه حالش بهم‌خورده ودر توی قطیفه احرام استفراغ کرده وچهارنفر هندی سنی شهادت داده‌اند که‌درلای‌قطیفه نجاست آورده‌است که کعبه‌راملوث کند)

بازمانده از صفحه ۵

کشورهای مختلف جهان فرستاده ودرطی‌آن انحلال مرکز بین‌الملل کمونیست‌را پیشنهادنمود

درتیرماه فیلدمارشال ارچیبالدویول از طرف پادشاه انگلستان به‌نیابت سلطنت و فرمانفرمائی کل هندوستان منصوب گردید .

ژنرال ولادیسلاوسیکورسکی نخست وزیر و فرمانده کل نیروی‌لهستان که با اعضاء ستاد خودبعزم بازگشت‌بلندن بايك‌هواپیمای بمب افکن ازجبل‌طارق حرکت کرده بود براثر سقوط هواپیما ژنرال‌نامبرده وهمراهان او کشته شدند .

خرابکاریهائیکه ازطرف‌میهن‌پرستان دانمارك ازچندی پیش شروع گردیده بود دراواسط سال‌شدت یافته بالاخره نیروی آلمان تمام خاك دانمارك را اشغال نمود .

عصر روز شنبه نهم شهریور بوریس پادشاه بلغارستان بطور ناگهان فوت کرد .

موسلنی که‌پس‌از کنارشدن از کار دریك‌جزیره کوچك درنزدیکی جزیره ساردنی زندانی بود غفلتا بوسیله یکعده چترباز‌آلمان نجات یافت . کنت چیانو دامادموسلنی که سالها وزیرخارجه ایتالیا بود ویکی ازسران مهم حزب فاشیست بشمار میرفت گرفتار و پس ازيك محاکمه مختصر تیرباران گردید .

سلطانزاده پیریزی

نشستی درخانه آقای کسروی

چون شادروان حبیب‌الله چهره‌نگار (که با پسرخود آقای حسن چهره‌نگار ازاهواز آمده‌بودند) در بیمارستان بدرود زندگی گفته بود روز یکشنبه بیست ویکم اسفند. نشستی درخانه آقای کسروی بنام دلداری بآقای حسن چهره‌نگار برپا گردید.

آقای کسروی گفت: مارا تاکنون آیینی درباره راه‌انداختن مردگان ورفتار وپذیرایی با بازماندگان ایشان نبوده ولی از این پس باید بود. دریکی از بخشهای چاپ نشده بنیاد در این باره سخنانی هست. سپس جمله‌هایی را ازروی نوشته‌ای خواند:

«پایان زندگی در اینجاهن مرگست بمرده هیون نکنید. گریبان ندرید. بسخنان بیهوده برنخیزید. مرده‌را چنان گیرید که زنده‌اش بوده.

یکی چون مرده برخویشان وهمسایگان و دوستانست که براهش اندازند وآخرین همراهی ازو ندریغند. ولی همیشه جدایی میانه نیك وبدکزار... وآنچه بانیکان می کنند بابدان‌سرا ندارند».

سپس گفت یکی از شیوه های بدی که از زمانهای باستان مانده‌هیون وفریاد برسرمرده است. این شیوه دربیابان نشینان برویه بدتری رواج‌دارد. درشهرها نیزازمیان نرفته. کسی که‌می‌میرد زنان‌شیون بلندمی کنند، فریادهامیکشند، بسینه میزنند، بسخنان بیهوده‌ای میپردازند. پیرمردی یاپیره‌زنی تازنده است ازدستش بیزارند وچون میمیرد بروی مرده‌اش آن خودنماییهارا می کنند.

اینها جز کارهای بیخردانه نیست. از گریه جلونباید گرفت. دل سوزد واشك ازدیده‌فروریزد. از این اندازه زیانی نیست. ولی هیون و فریاد و خودنماییهارا باید فراموش گردانید.

آقای چهره نگار که پدرش درگذشته یکی ازآشنایانش ایرادگرفته که چرا ریشش‌را تراشیده. ما نمیدانیم ازریش‌نتراشیدن وسیاه پوشیدن واینگونه چیزهابمرده یابزنده چسودی تواند بود؟!.. نمیدانیم چرا این مردم تااین اندازه درپی یاوه‌کاریهایند؟!.

سپس گفت: این نشست برای دوخواست‌است: یکی آنکه آقای ضیاء که درمراغه دچار گرند شده بودند وما نوشتیم بتهران بیایند آمده‌اند و در این نشست سرگذشت را برای آگاهی یاران باز خواهد گفت. دیگری چون‌شادروان حبیب الله چهره‌نگار در بیمارستان بدرود زندگی گفته خواستیم یادی‌ازو کنیم و بافرزندش که از یاران ماست همدردی نشان دهیم. من ندانسته‌ام‌شادروان حبیب‌الله براه ما نزدیك یادور می‌بوده. ولی‌پیداست که مرد روشندلی می‌بوده که همچون بسیاری ازپدران بآزار پسرش برنخاسته واورا درپیروی ازراه ما آزاد گزارده. بهتر است آقای چهره نگار دراین باره آگاهی بمادهند. نیز بهتراست آقای خراسانی با گفتار پرمغز خود ما را خشنود گردانند.

آقای خراسانی بسخن پرداخته سخنانی‌دراین زمینه گفتند: مرگ‌یکی ازمراحل زندگانیست. آدمی چنانکه زاییده میشود همچنان می‌میرد. از مرگ نبایدترسید، نباید گله‌مندبود. در کتابها و گفتارهای پیشین مرگرا بد تصویر کرده‌اند و آنرا یك چیز شکنجه‌دار ودشواری نشانداده‌اند. ولی چنین نیست ومرگ‌چیز آسانیست. مرگ‌جزخاموشی‌شعله‌زندگی نیست واین خاموشی نچیزیست که شکنجه‌دار باشد.

سپس آقای‌چهره‌نگار درباره پدر خود گفت: پدر من درآغاز مشروطه درکوششهای آزادیخواهانه درشیراز شرکت کرده بود. ازاینرو اندیشه آزادی داشت. از کتابهای ما نیز چندی را خوانده بود و گرایش‌نشان میداد. بتهران که آمده بودیم‌میخواست پس ازبهبودی بدیدن آقای کسروی بیاید و گرایش خودرا باو باز نماید. ولی افسوس که مرگ فرصت نداد ودرگذشت.

بدینسان گفتگوهایی‌میرفت وآقای ضیاء مقدم سرگذشت خودرا که نوشته بودند خواندند که بیش ازهمه مایه دلسوختگی بود ونشست در ساعت هشت پایان پذیرفت. نوشته آقای مقدم در پایین آورده می‌شود.

سرگذشت آقای‌مقدم درمراغه

کنون‌که همراهان گرامی برای یاد بود از گذشتن‌شادروان حبیب‌الله چهره‌نگار دراینجا نشست برپا نموده‌اند من نیز از فرصت سودجوئی کرده میخواهم که کوتاه‌شده‌سرگذشت خودرا باهوده‌هائی که ازآن‌بدست آمده بهمراهان گزارش دهم البته‌تفصیل آنرا درپرچم خواهیدخواند. بیشتر همراهان بویژه یاران اهواز وقزوین آگاهی‌دارند که من این‌پیشآمد ناگوارمراغه‌را چشم‌براه بودم‌ودرنامه‌هایم‌درخواست خودرااز آفریدگار جهان‌درشکیبائی ازرنج وآسیب اشاره‌کرده بودم.

هزاران سپاس خدارا که ازآزمایش‌سرافراز بیرون آمدم.

زیرا ازاین‌پیش‌آمد جانگاه بهیچوجه پشیمان نیستم‌وخودرا درآنروز۲۱ بهمن بکشته شدن‌آماده کرده بودم و این آرزوی دیرینه‌ام بود که پایان زندگانیم درراه پاکدینی باشدولی چون خدانخواسته بودوازدست‌آنهمه شورشیان بسلامت رهائی یافتم.

بااین همه از مردم مراغه کوچکترین کینه ودشمنی در دل‌ندارم زیرا میدانم که آنها نمیدانسته ونمیدانند که آزادگان پاکدین باراه نمائی پیشوای خودشان جز بلندی نام‌آفریدگار جهان و رستگاری جهانیان و سرافرازی ایران وزنده گردانیدن اسلام راستین مرامی‌ندارند.

چه باید کرد راستی‌را بآنان نگفته‌اند که‌هیچ بلکه وارونهٔ آنراگفته‌اند. رویشان‌سیاه که حقیقت‌را می‌کشند وافسانه‌را بجای‌آن وبنام آن می‌گذارند و جلوه میدهند این‌است که من خدارا گواه می‌گیرم‌در آنروزیکه بخواست خدا وپشتیبانی اوفیروزی بهره ما گردید بدون اینکه از گذشته یادی شود باز با کمال مهر ومحبت و برادری و پدری و فرزندی همشهریان ناآگاه و غافل خود را براه رستگاری و حقایق خواهم خواند وباز همه‌گونه رنج‌کوشش را برخودگوارا خواهم شمرد.

تصور نشود که دراین‌پیش‌آمد خدای‌نخواسته شکست و سستی در عقاید من و یاران مراغه راه یافته بلکه یك عقیده و ایمان استواری در دلم‌ایجاد گردیده و یقین بریقینم افزوده و امروز بهترمیفهمم که معنای این جمله پاك (خدا باماست) که‌سرلوحه آزادگان پاکدین است چه میباشد و خدا چگونه با پاکدینان‌است اینکه‌دراین‌شورش وجنجال۲۱ بهمن‌در مراغه کشته نشدم امیدمندم که آفریدگار دعای‌مرا اجابت فرموده وبآرزویم خواهد رسانید وآن این است که ازخدا خواسته‌ام مرا برساند بآن روزی که پیشاپیش جوانان غیرتمند رزمنده‌در راه خدا شناسی وپاکدینی نخستین قربانی من باشم و این جوانان پاهای‌خودرا برروی کشته من نهاده بگذرند درحالی که خوانان‌این نیایش باشند (پروردگارا باگمراهیها خواهیم‌رزمید باآزوستم‌خواهیم جنگید بتخانهاخواهیم برانداخت و آن پشتیبانی و راهنمائی تست که مارا فیروز خواهد گردانید.)

درخاتمه گفتار خودمیخواهم ازاین‌راه‌دوراز آن جوانمرد پاکدل آقای وثوق‌تهرانی رئیس سابق دادگستری‌مراغه‌وازآن‌افسر غیرتمند آقای‌مجتهدی توجه دهی‌رئیس امنیه‌مراغه که هردودرآن‌شورش‌وغوغاخود رامیان‌معرکه انداختند و بدوا دختر۱۶ ساله‌ام راکه محصورشورشیان‌بوده ومانندبرگ‌میلرزید‌وسپس‌مرا که بزمین انداخته ودست‌های ناپاکی که درصدد کشتنم بودند نجات دادند سپاس‌گزاری نمایم و بهمراهان بشناسانم.

وهمچنین میخواهم ازکسانی که بیجهت سبب این شورش شدند نام ببرم و ازآنها بخدا شکایت آغازم یکی‌ازآنها آقای مشهدی محمد حسن پیراست درشگفتم که این مردچهل سال است در مراغه بساط مرشدی ومرادی گسترده در این مدت ندیده ونشنیده بودم دامن این مرد باقتضای راهی که پیش‌گرفته و اخلاقی که طبعا دارا بوده بچنین‌آلایشهاآلوده‌گردد، باوجود اینکه پیوسته خواندن مهنامه پیمان را به مریدان خود سفارش میکرده چگونه در این پایان زندگانی‌هشتاد ساله ازهمه‌چیز چشم پوشیده به‌پایمالی یك خانواده وجمعی بزرك‌وکوچك رضایت داده بود دومی آقای مهدی‌عظیما رئیس دادگستری مراغه‌است که‌این باوجوددوستی محترمانه که ظاهراً‌بامن‌داشت گویا ازنقطه نظر بدخواهی که بانوشته‌های آقای کسروی یا باحقایق داشته بی‌اینکه ملاحظه آبروی دولت و کارمندی ادارات نماید به‌تفتین و فساد یك مردپلیدی‌که نادرستی اش درتمام مراغه مشهوراست وچون در اداره ثبت مراغه برای اینکه از کار و انجام وظیفه خود داری میکرد وبیشتر موردسرزنش وتوبیخ من واقع میگردید ودرصدد کینه‌جویی ازمن بود چنین آتشی‌را روشن کردکه‌شراره‌آن به‌تبریزو میاندواب نیزرسیده‌بغارت وآسیب انجامید. عزت‌الله مسعودی رئیس شعبه ثبت میاندواب خانه‌اش غارت گردید مادر زنش زهره ترك شد و مرد و خود و کارمندانش به‌بدترین حالی‌فرار کردند آیا اینها است آثارآن خدا پرستی‌که ازخود می‌نمایند.

دیگری‌شکایتم‌از آقایان موسویهای‌مراغه‌است که‌ایشان باوجودشناسائی ونفوذی که درمراغه دارند بجای اینکه جلو فسادرا بگیرند برنگهای مختلف اشرار را می آغالیدند و بکشته شدن جمعی راضی میشدند. نتایج زیادی از این شورش نصیب پاکدینان گردیده که آینده نزدیکی آنها راخواهد شمردولی دونتیجه بزرك شایان یادآوری است یکی‌اینکه بهمه ثابت گردید که چون دشمنان حقایق از روی منطق و خرد، پاسخی ندارند واز تیره دلی نمیخواهند راستی ها را بپذیرند. اینست که بهرزگی و هرارت برمی خیزند واین اعلان‌ورشکستگی خودشان است دیگری اینکه نام پاك کسروی راه نمای پاکدینان در هر گوشه تاریك روشن‌گردید. در پایان‌روبه پاکدینان تبریز ومراغه وسایر جا هاگردانیده یاد آور میشوم برادران بیگمان باشید که خدا با ما است و فیروزی با ما است ما در راه بلندی نام آفریدگار جهان و رستگاری شرق وایران می کوشیم وهمه‌گونه رنج‌را بر خودگوارا میداریم خواهد رسید روزی‌که همه پاکدلان با ما یاری نمایند و نا پاکان را بدادگاه خدائی کشانیده بآنها خواهیم‌گفت اتقتلون رجلا قال ربی‌الله وحده ویلکم ساء ما تحکمون

برادران پاکدین که از تهران و شهرهای دیگر از این پیشامد ابراز تاسف و همدردی و یاد از من کرده اند سپاس گزاری مینمایم و بازهم‌تکرار میکنم که این‌پیشآمدهای وحشیانه ازدشمنان پاکدینی دلیل‌بزرگی برفیروزی ماست‌واینها است که پاکدلان بی خبر را بسوی پاکدینی خواهد کشانید.

امروز هزارها وصدهزارها کسانی هستندکه نمی‌دانندماچه‌می گوییم ودر راه‌چه می کوشیم. نمیدانند که‌مامی گوییم بایدنام‌خدا درجهان‌بلندباشد. نمیدانند که‌ما می گوییم جزخدا بکسی نباید پرستید. نمیدانند که مادر راه سعادت‌جهان می کوشیم وعالیترین مقصد ماآنست که مردم جهان از روی دین زندگی کنند وبا یکدیگر برادروار رفتارنمایند.

اینهارا نمیدانند ولی‌این وحشیگریها باعث خواهدشد که‌توجهی‌بما کنند ومقصود مارابدانند.

در پیرامون گوشت‌خواری

یکی ازخوانندگان پرچم می‌نویسد :

در(ورجاوند بنیاد) نوشته‌اید (گوشتخواری آدمیانرا دشمن چهارپایان ومرغان سودمند وبی‌آزار گردانیده وآنانرا ازجایگاه سروری پایین آورده. باید تامی‌توان ازگوشتخواری بازایستاد . این نه‌شایندهٔ آدمیست که‌دندان بگوشت زیردستان فروبرد .)

صفحه۱۸ ورجاوند بنیاد

نویسنده ازکسانی‌هستم که‌خوردن گوشت‌را نمی‌پسندم و آنرا لایق شأن ومقام انسانی‌نمیدانم . ولی اینجا چندمطلبی هست ـ اولااگر ماگوشت نخوریم آیاخوردنیهای دیگرهست که‌باندازه کفایت احتیاج‌را رفع کند . ثانیا آیانخوردن گوشت مزاج‌را بهم نخواهدزدوقوه‌آدم‌را کمتر نخواهد گردانید . ثالثا اگراز گوشتخواری صرف‌نظرشودآیا حیواناتی که ما حراست می کنیم ومقصودمان استفاده‌از گوشت‌آنهاست ـ ازقبیل گوسفند وبزوگاو وگاومیش ـ چه‌حالی پیداخواهد کرد . اینها مسائلیست که‌باید درنظر گرفته‌شود.

می گوییم : ازنویسنده خشنودیم که‌این یادآوریهارا کرده است ومااینك به‌یکایك پرسشهای اوپاسخ می‌نویسیم :

نخست : اگرگوشت نخوریم آیا خوردنیهای دیگرهست که‌جای آنراگیرد ومارا بی‌نیاز گرداند ؟..

دراین‌باره پاسخ روشنست . خدارا سپاس خوردنیها چندان فراوانست که‌بشمار نیاید . آفریدگار برای‌آدمی‌خوردنیهای گوناگون آفریده . ازگیاهها وسبزیها چیزهای بسیاری برای خوردن‌ماست : تره ، کاهو ، هویج ، ریحان ، نعناع ، ترخون ، کلم‌وبسیار دیگر . ازمیوه‌های سردرختی : خرما ، انگور ، سیب ، زردآلو ، آلو ، گیلاس ، آلوچه ، بادام ، پسته ، فندق ، توت ، هلو ، شفتالو ، پرتقال ، لیمو ، ومانندهای‌اینها . ازمیوه‌های‌زمینی : خربزه ، خیار ، هندوانه ، سیب‌زمینی وازاینگونه . ازدانگیها : گندم ، جو ، برنج، ذرت ، نخود ، لپه ، باقلا ، مرجمك وبسیار ازاینگونه .

اینها خوردنیهاییست که‌آفریدگار بافراوانی دردسترس‌ما گزارده‌است ، وماتوانیم ازراه کشاورزی ودرختکاری‌اینها راهرچه بیشتر گردانیم . توانیم ازاینهاخوراکهای خوشمزه‌وگوارا خوریم. گوشتخواری‌ارزش اینهارااز دیده‌ما دور گردانیده .

مادرختهایی که می‌کاریم از یکسو باغی سبز وخرم پدید آورده‌ایم که ازتماشایش لذت خواهیم‌برد و دربهار که شکوفه ها خواهد شکوفید ازدیدن‌و بوییدن‌آنهاخشنودخواهیم‌بود ، وازیکسو ازمیوه‌های آنها خوراکهای شیرین وگوارا خواهیم‌داشت .

مردم خو گرفته‌اند که‌اگر درسرسفره‌خوراك گوشتی نباشد چنین دانند که‌ناهار یاشام درستی نخورده‌اند . درحالیکه‌نان یابرنج که‌هست خودخوراك نیکیست بماندآنکه‌خوراکهای‌دیگری ازماست وپنیر وسبزیها ومیوه‌ها باآنها تواندبود .

ماگر چهارپایان ومرغانرا نکشیم وازگوشتهاشان نخوریم ازشیرگاو وگوسفند وبز(که‌بیش‌از نیازبچه هاشان‌باشد) وازروغن آنها وهمچنین ازتخم‌ماکیان‌بهره توانیم‌برد . این‌چیزیست که‌ناسزا نمی‌باشد ومایکرشته‌خوراکهایی نیزازاین راه‌میداریم .

نکته دیگری که‌باید یادآوری کنیم‌آنست که‌میوه‌ها و خوردنیهای مانندآنها زمان‌بزمان درفزونیست وچه‌بسیار گونه‌های نوینی که‌پدید می‌آید . بسیاری ازمیوه‌ها تاصد سال‌پیش نمی‌بوده و اکنون هست وبسیاری ازآنها اکنون نیست ودرآینده خواهدبود . بویژه باپیشرفتی که‌دررشته کشاورزی درسراسرجهان پدیدآراست.

می‌باید گفت : دراین‌باره‌طبیعت که‌خودخواهان گوناگونیست باکوششهای دانشمندان وباآزمایشهای‌آنان دست‌بهم گردانیده است ونتیجه‌های سودمندی رابیرون میدهد .

دوم : آیانخوردن گوشت تندرستی آدمی‌رابهم نخواهد زد ؟..

پیداست که باید پاسخ این پرسش را «پزشکی» دهد . این کارپزشکیست که‌روشن‌گرداندآیا از نخوردن گوشت زیانی به‌تندرستی توانددرسیدیانه.آنچه‌ماازپزشگان شنیده‌ایم زیانی نتواند رسید. بسیاری ازپزشگان‌در اروپاوآمریکاهواخواه گیاهخوارایند. ازاین گذشته نویسنده این‌سخنان پنجسال یکبار گوشتخواری‌را رها کردم که‌نه‌تنها زیانی ندیدم‌سودهایی‌نیزدیدم‌وحالم بهتر گردید. اکنون نیز تاتوانم ازگوشت پرهیز جویم وده‌سال بیشتراست که این‌پرهیزرا می‌دارم و کمترین زیانی‌ندیده‌ام .

بسیاری می‌پندارند که‌نیروی‌گوشت بیشتراست تاخوردنیهای گیاهی.ولی‌اینان فراموش می کنند که همان گوشت جزاز گیاهها پدید نیامده‌است . بلکه‌توانگفت آن‌گیاهها که‌بتن گوسفند یامرغ رفته وگوشت گردیده یك‌بار کار خودرا کرده‌است وفرسوده و کهن گردیده‌که نیرویش کمتر خواهدبود .

حافظ چه میگوید؟

این کتاب دوباره از چاپ درآمده

هرچه هست دراین‌باره باید ازپزشگان پاسخ طلبید‌ومادوست میداریم که کسانی ازآنان دانسته‌های خود را دراین باره‌نوشته‌برای چاپ به‌پرچم‌فرستند .

سوم :ماا گر گوشت نخوریم آیا گوسفند وبزوگاوومانند اینهاکه‌نگهداری می کنیم چه‌خواهند بود؟.. آیا روبنابودی نخواهند نهاد؟ .

می گوییم: چنین‌اندیشه‌ای نبایدداشت. اینسخن‌معنایش آنست که مردم گوسفندان‌رانابودمی‌[illegible] مبادا بمانند ونابود گردند . این نگهداری که‌ما بآنها می‌کنیم بسیار نامردانه است . نگهداری‌می کنیم برای آنکه بکشیم وگوشتشان خوریم .

جانداری‌را سربریدن وازگوشت‌آن‌شکم‌خود پرگردانیدن شاینده‌آدمی‌نیست وبهیچ بهانه ی بچنین کاری نباید برخاست .

ازآنسوی‌ماازگوسفند وبزوگاو بهره‌مندیهای دیگری‌می‌داریم . ازشیرو پشم‌آنها ایزسو توانیم‌برد (چنانکه‌همین‌اکنون می‌بریم) . خروسی باآن‌قشنگی وخوش‌آوازی‌ماازنگه‌داشتن‌آن لذتها توانیم‌یافت. لذت جهان تنهادر خوردن‌نیست . این‌بسیار پستیست که‌آدمی‌ازدیدن‌خروس‌قشنگ بآرزوی‌خوردن گوشتش افتد .

بهرحال مااگرناچاریم که‌یاگوشت وبزوگاو را بخوریم وخود را ازجانوران درنده گردانیم ویا آنها را از خانه‌های خودبیرون کرده دربیابانهابحال خودشان گزاریم بیگمان باید این کار دوم را کرد و درندگی‌را بخود سزا نشمارید .

درحالیکه چنین نیست وما توانیم هم‌گوشت نخوریم وهم‌از گوسفند وبزوگاو وخروس وماکیان نگهداری دریغ نداریم

آنگاه اگردر گوسفند وبزوگاو بهانه اینست درشکار کردن‌قرقاول وآهووتیهو و کبك‌چه‌بهانه‌ای هست؟!.. در اینهاچه‌سخنی توان‌گفت ؟! اینها که به نگهداری آدمیان نیاز نمیدارند . اینها خودشان در بیابان وهوا و دریازندگی بسر می‌برند .

آیا این‌ستمگری نیست که‌تفنگی بردارند و یاچنگالی‌بدست گیرند بنام‌شکار، این‌جانوران بی‌آزار را نابود گردانند ؟! .

من‌نمیدانم این‌شکارچیان چرا زور خودرا درسراین جانوران ناتوان می‌آزمایند ؟! نمیدانم چرا بشکارشیروگرگ‌وپلنگ‌وروباه‌وشغال ودیگرجانوران زورآور وستمگر نمی‌پردازند ؟!..

بهرحال گوشتخواری‌یکی‌از کارهای بدآدمیان است . کاریست که شاینده جایگاه این برگزیده آفریدگان نیست .

شمااگرهمین‌روزها درخیابانهای تهران‌نگرید کسانی‌را خواهیدید که‌هریکی چندتا ازبره‌های نوزادرا بجلو انداخته برای‌فروش که‌بخرند وسرشان ببرندو«بره‌پلو» پخته‌بخورندمی گردانندوآن‌جانداران زبان بسته بیگناه‌را که‌تازه چشم بجهان باز کرده‌اند ازمادرهاشان‌جداگردانیده وازشیریکه روزی‌آنها بوده بی‌بهره گزارده‌اند وآنها نمیدانند که بکجاشان می‌برند ومعصومانه‌راه‌افتاده می‌روند . اگر کسی‌همین را نیك نگرد ونیك اندیشد بزشتی رفتار آدمیان پی خواهدبرد.

مادوست میداریم ازخوانندگان پرچم دراین باره گفتارهایی نویسند واگر کسانی ازپزشگان دراین زمینه ازدیده پزشکی گفتارهایی نویسند بهتر خواهد بود .

گواهی پاکدلانه

درآغاز جوانی بسیار متعبد بو که از کیش پدری کوچکترین‌دستوری راترك‌نگفتمی. وبایك حرارت بیمانندی دستورات وارده را بکار بستمی. ولی پس ازچندی حال دیگری درخوددیدم که گوئی کسی‌مرابداوری‌خردمیخواند. ناچار باور های خودرا تحت بررسی قرار دادم و چون باخرد راست نیامد بیکباردوری جستم.دراینحال زندگانی من بطور سرگردانی بود و در میان سرگردانی نیز جویای چیزی می‌بودم که نمیدانستم چیست و همچنین روانم ناآرام‌می‌بود وچون‌زادگاه وزیستگاه من در نقطه تاریکی بود بجز کتاب های‌عادی‌دردسترس نمیبود . کتابهائیرا ازاخبار وتفسیر وقرآن تحت مطالعه قرار دادم ودرپایان هیچ دری برویم گشاده نشد و همچنان گیج و حیرت زده ماندم. ازشدت نا آرامی روان زادگاه‌خود ترك وسفری‌باسپهان‌نمودم و در آنجا بتوسط آشنایانی تم دستگاه‌های‌دینی‌را یکی پس‌ازدیگری بررسی‌نمودم‌و هیچ کدام‌راهی که‌خرد پذیر باشد و مرا قانع کند ندیدم و پس‌ازچهارسال کوشش وجستجوهمان طور سرگردان بودم تااین اواخر که منتقل بچهار محال شدم و پیوسته از پندارپرستی‌و کارهاییکه مردم‌روستایی دین‌می‌پنداشته‌اند دهشتناك‌بودم بحدی این اندوه دلم‌را فروگرفت که‌جهان باین بزرگی وروشنی درنظرم‌همچون زندان تنك وتاریکی می‌نمود چراکه نه‌مرا آن توانایی‌ونیرو که مردم عامی را از چنین پندارهای بی‌پایی بازدارم ونه‌احساساتم مرا آرام میگذاشت که نادیده‌انگارم . وقتی از فشار اینگونه اندوه تصمیم گرفتم که بزندگانی خود خاتمه دهم ، زیرا هرچه‌را می‌دیدم بر خلاف‌عقیده خودمیافتم . اگردلبستگی بفرزند وهمسرم نبود ناچار این اراده را بکار می‌بستم . میان چنان بیم و امیدی سرگردان ودودل مانده و یك دیگرگونی در خود احساس میکردم. بطوریکه از جمعیت دوری میجستم ودوست‌میداشتم‌همیشه‌تنهاباشم وبیشتر اوقات ناخواهان‌باندیشه فرومیرفتم . بهرحال نمیتوانم حالیرا که داشتم‌شرح دهم. در روزهای این چنانی بود که به‌تاییدات آفریدگار پاك به‌پیمان راه یافتم ونخست شماره که بدستم رسید شماره‌یکم‌سال‌هفتم‌پیمان بود وپس از آن چند شماره از سال ششم پیمان‌را ازآقای‌عباس هاتفی گرفتم. ومخصوصا گفتارهای ماچه میخواهیم‌را هر کدام

نامه‌یکی از کشیشان آقای کسروی

مهنامه‌ها ورساله‌های‌شمارا ازقبیل شیعیگری ، صوفیگری ، خرد ، اسلام وبنیاد ، وغیره‌را ملاحظه کرده‌ام واز خرافات‌مذاهب که‌ایراد گرفته‌ایدخوشم آمد . خواستم نامه زیررا نویسم• امیدوارم جواب‌دهید .

پیغمبران‌هرچه‌بوده ویا گفته‌اند قصدشان بشررا ازراه بدی براه‌نیکی هدایت کردن بوده‌است اگرچه خالی ازخود پرستی‌نباشد باز ازروی خرد بوده‌است‌واشخاصیکه به ایشان گرویده قسمت اعظم‌شان اشخاص‌بی غرض‌بوده اند . رفته‌رفته خرافات‌دین روبازدیاد گذاشته‌است .

باوجود مربیان وپیغمبران ، بشر چون خودخواه‌وسود طلب‌است‌برای خود عادت بجمع سرمایه چه‌مشروع‌و یاغیرمشروع کرده‌ودرفکرخرج کردن آن بنفع‌خود بوده‌است . ابداً درفکر دیگران نیستً به‌استثنای عده قلیل خداشناسان که‌نفوذ ایشان خیلی جزئی است عموماً درهر دوره مانند امروز رؤسای خانواده و ملت وکشورها سعی میکنند ازهمسایه ایشان عالی تر وبهتردرهرقسمت‌زندگی کنند. گرنه وظیفه خودرا‌بما نکرده‌اند . صفات حسنه محبت ودرستکاری وعدالت وصلح و رحم باید درراه ترقی ایشان ممانعت ننمایندا گرمانع ترقی وموفقیت ایشان باشند منکر اخلاق‌حسنه محبت وغیره خواهند شد واین‌رویه که‌پیش گرفته اند دینی‌تر وخردی‌تر می‌پندارند و خودشانرا محتاج‌بنصیحت نمیدانندچون ایشانرانمیتوان قایل بطریقه دیگر کرد ولو اینکه طریقه‌دیگر که غیراز طریقه خودباشد مستقیماً باصدای خداوند گفته شودچون‌ازتجاوز بحقوق دیگران بخاطر ترقی وموفقیت خوشنودوخرد خردها میدانند هرچه اخلاق حسنه نام برید فدیه ترقی وموفقیت (اگرلازم باشد) خواهند نمود بنظراینجانب نمیتوان باین‌آسانی که‌شما می نویسید ذات خبیث خودخواهی را تغییر کرد.

فرهنگ‌وشمشیر میتوانند کاری‌ازپیش ببرندولی نفوذ شمشیر موقتی است ونفوذ فرهنگ‌را تدریجی‌و خیلی ضعیف میتوان‌شمرد. اولین چاره بشرباید از مبداءمدد خواست و اندیشه وسخن و عمل را تعمیر کرد.بفیض‌روح‌القدس تسلیم شدن چاره بشر است فیض‌خداوندمیتواند امروز نیزمثل دیروز بکندآنچه مسیح کرده است باید بدانیم برای هرعمل نیك و بدمکافات هست‌چه دراین‌عالم چه درآخرت .

رضائیه کلپاشین میشائیل شونی (کشیش)

پرچم: ماشادمانیم که قشه‌میشائیل کتابهای ماراخوانده.شادمانیم که‌ازآن راه‌دور آوازبآواز ماانداخته .

قشه میشائیل می‌گوید :آدمی خودخواهی را از سرشت‌خود دارد واینست (جزدسته کمی) دیگران بآسانی نیك نتوانندبود . مگراز«روح القدس» یاوری خواسته شود. می‌گوید :« بفیض روح القدس تسلیم شدن چارهٔ بشر است ».

این کوتاهشدهٔ گفته های قشه‌میشائیل‌است وچون ازما پاسخ خواسته بجمله‌های پایین می‌پردازیم :

اینکه«آدمی خودخواهی‌را ازسرشت خود داراست واین سرچشمه بدیهای‌او می‌باشد » راست‌است . مانیزهمین‌رابارها نوشته‌ایم•ولی ما میگوییم : آن «روح القدس» که‌باید از آن یاوری‌خواست در کالبد خود آدمیست•آن نیرویی که‌جلو خودخواهی‌آدمی‌را تواند گرفت بیرون ازخوداو نیست•

آفریدگار بدی‌را بانیکی درسرشت‌آدمی بهم آمیخته .

قشه میشائیل چون کتابهای مارا خوانده میداند که ماآدمی را دارای دودستگاه جان وروان می‌شناسیم . نیکی‌آدمی درآنست که‌روان او نیرومند باشد که‌بجان و خواهشهای آن چیره درآمده رشته اختیار آنرابدست گیرد . نیکی آدمی درآنست که براهنمایی خرد زندگی کند.قشه‌میشاییل‌مینویسد : «نمیتوان باین آسانی که شمامی‌نویسید ذات خبیث خودخواهی‌را تغییر کرد »

می‌گوییم : ما نمیخواهیم خودخواهی را دیگر گردانیم • بلکه میخواهیم آنرا از چیرگی انداخته‌روان‌وخردرا بآن فیروز گردانیم . چون در کتابهامان دراین باره سخن بسیار رانده‌ایم‌در اینجا بآن نمی‌پردازیم .

قشه‌میشاییل‌مینویسد:«شمشیروفرهنگ‌میتوانند کاری از پیش ببرند ولی نفوذ شمشیر موقتی است‌ونفوذ فرهنگ‌راتدریجی‌وخیلی ضعیف‌می‌توان شمرد»

می‌گوییم : آنچه‌کاری ازپیش تواندبرد «فرهنگ»است.باید جهانرا تاآنجا که‌می توان شناخت وبدیگران‌نیزشناسایند.باید مردمان‌را از آفریدگار جهان وازخواست اوآگاه گردانید• باید آمیغهای زندگانی‌را روشن گردانید . باید راه خردمندانه‌ای برای زندگی‌بازنمود . اینهاست آنچه‌روانها وخردهارا نیرومند تواند گردانید و آدمیانرا بنیکی کشانید . شمشیر دربرابر کسانی‌تواندبود که‌از فرهنگ‌سرپیچند وبآمیغها گردن‌نگزارند واین‌دسته‌نه بسیارند . قشه‌میشائیل می‌نویسد: «نفوذ فرهنگ‌راتدریجی‌وخیلی ضعیف می‌توان‌شمرد». سخنیست نا آزموده. همانا قشه ما فرهنگ‌را بمعنی عادیش گرفته وخواستش‌ازآن درسهای دبستانها و دانشکده هاست . وگرنه‌چگونه یك کشیش‌مسیحی فراموش می‌کند پیشرفت تندی‌را که آموزاکهای مسیح درجهان داشته وهنایش‌بسیاری را که‌ازآن‌پدیدار گردیده ؟!...

کفیل شهربانی تبریز
بدست وپا افتاده

چنانکه‌از تبریز آگاهی‌رسیده یاورضیایی کفیل‌شهربانی تبریز که در وحشیگریهای‌آنشهر یکی ازدخالت کنندگان بوده ودلیلهای آشکاربدخالت خودبدست‌داده (زیرادر هنگام‌رخدادن‌وحشیگریها کمترین اقدامی برای جلوگیری ننموده سپس نیز ازدستگیر کردن اشرار واز دنبال‌کردن‌آنها خودداری نشانداده) اخیرا که فشاری ازتهران باو آورده شده بجای آنکه بهوش آید وخطای خودرا جبران کندبیك تشبث دیگری پرداخته ، وآن‌اینکه چند تن‌ازملایان وحاجیهارا که خود از محرکین اصلی می‌باشند برانگیخته که یك تلگراف هزار کلمه‌ای‌نوشته بتهران فرستند وچنین وانمایند که‌آن وحشیگری‌بادخالت‌انبوه مردم‌شهررخداده وشهربانی‌توانا‌بجلوگیری نبوده‌است .

کفیل شهربانی که از قوانین آگاهی ندارد می‌پندارد این تشبثات گریبان اورا ازچنگال‌قانون‌رها خواهد گردانید ، ونمیداند که‌همین‌دست‌وپازدنهادلیل‌دیگری به دخالت اودرجرایم خواهدبود.

دراین‌قضیه که چند جرم بزرك جنایی بهم آمیخته وباید یك دادگاه بزرگی‌برپاگرددآنچه‌ازهمه مهمتر وبه تعقیب شایسته‌تراست آنست که شهربانی که باید بجلوگیری از جرایم کوشد خود دخالت در جرایم کرده وسپس نیز برای پرده پوشی باین تشبثات بیمعنی برخاسته . بلکه چنانکه دانسته‌ایم کفیل شهربانی و دیگر همدستان‌اومیکوشیده‌اند که اشراررا هرچه بیشتربرانگیزند وقضیه‌را بیاغیگری شهررسانند وبرای دولت گرفتاری بزرگی پیش آورده خودرا ازمیانه بیرون کشند .

ماتوجه اداره مستشاری‌شهربانی‌را باین قضایا جلب میکنیم دراین قضیه رازهای نهانی بسیار است. چنانکه نوشته بودیم چند تن از حاجیهای انباردار تبریز که از سال گذشته از پرچم زخم خورده هستند صدهزار ریال پول‌گرد آورده بودند که در اینراه صرف شده . ما نامهای آن حاجیهارا نیز می‌دانیم . ولی دوست میداریم قضیه از راهش دنبال شود وحقایق روشن‌گردد و بهرحال اندازه دخالت شهربانی و ارتباط این دخالت باآن اقدام حاجیها دانسته شود .

آقای‌مستشارشهربانی که ازآنسرجهان برای انجام نیکیهایی باین کشور آمده و پدید آوردن یك اداره شهربانی بسامان و قانونی‌را برای کشور ایران بعهده گرفته‌اند بسیار لازم است که باین قضیه توجه کنند وچنانکه وعده داده اند بازرس خاصی برای این کارفرستاده یااگرمقتضی بودخودشان سفری بآذربایجان‌نمایند .

اگرآقای مستشار شهربانی بازرسی فرستند و یاخود سفری کنند خواهند دید کفیل شهربانی تبریز گذشته ازتخلفات دیگر در دادن گزارش نیزوظیفه خودرا فراموش گردانیده‌ویکرشته دروغهایی بتهران آگاهی داده

خواهنددید تایکماه پس ازرودادن‌وحشیگریها شهررا‌بحال خودگزارده وهرروز کسانی‌ازاشراروازمحرکین‌ایشان شعرهای‌یاوه وهرزه ونوشته‌های بسیارپست انتشار داده‌اند وخواستشان ازانتشار آنها این بوده‌که مردم عامی‌را هرچه بیشتر تحریك کنند وقضیه را بیاغیگری شهر وآشوب عمومی رسانند .

خواهنددید که تبریز دراین یکماه شهربانی نداشته واشرار هرچه‌میخواسته‌اند میکرده‌اند وشبها نیز دزدی‌های فراوان رخداده چنانکه دریك کوی دریکشب هفت فقره دزدی رخداده .

اینها قضایاییست که مادانسته‌ایم ومیخواهیم آقای مستشارنیز تحقیق کند و بداند وچاره‌ای‌را که می‌باید بدیده‌گیرد .

را چند مرتبه بدقت خواندم و یافتم آنچه‌راکه می‌جستم و بخواندن همین چندشماره عقده‌های چندین ساله ازدلم گشوده شد وسپاس‌خدارا که اکنون زندگانی طور دیگر در نظرم جلوه نموده و از یافتن چنین موهبت عظمی هرساعت از درون‌خود تهنیت‌وتبریك می‌شنوم و چون راز برانگیختگی و حال آینده جهان‌را بدیده میگیرم این امر بزرك تاریخی‌را بسراسر جهانیان عموما وبتمامی یاران خصوصا خجسته بادمیگوییم‌وامیدوارم بیاری‌آفریدگار پاك وتوانا به‌پراکندن آمیغها باندازه خود کوشش وجدیت نمایم .

تهفرخ ـ حسین بیضائی



روزشنبه ٥ فروردین ١٣٢٣
جای اداره : لاله‌زار کوچه مهران
شماره تلفن ٦٠٢٦

بهای سالانه ٢٥٠ ریال
بهای ششماهه ١٣٠ »
از همه‌کس پیشکی گرفته خواهد شد

٢٦ مارس ١٩٤٣
تکفروشی ٥ ریال

ما در سیاست نیز از دیگران پیشتریم

— ١ —

سیاست چیست ؟..

کسانی ایراد گرفته میگویند : «شما درسیاست واردنیستید». میگوییم : شما سیاست بچه می‌گویید ؟.. این واژه نیز از آنهاست که معنی خود را از دست داده‌اند و هر کسی معنی دیگری به آنها میدهد .

سیاست «بهمبستگی یك توده باتوده‌های دیگر وچگونگی آن بهمبستگی» می‌باشد . سیاست آنست که یك توده راهی برای زیست خود درمیان دیگر توده ها باز کند ورفتارش باآن توده‌ها از روی فهم و بینش باشد .

در ایران تاکنون سیاست نبوده

سیاست به این معنی در ایران هیچگاه نبوده اکنون نیز نیست . پنجاه یا شصت سال پیش میرزاملکم‌خان که‌خود مرددانایی می‌بوده دراین‌باره بگله پرداخته چنین می‌نویسد :

« پولتیك ایران چیست؟.. کشتی دولت بکجا میرود ؟.. دراین‌دریای »
«حوادث از برای ماخطری هست یانیست ؟. اگر هست تدارك‌ما »
«چیست؟..طرح ماکدامست؟.. دشمن‌ما کیست ؟.. دوست‌ما کجاست؟.»
«ازچه راه باید رفت؟..ازچه ورطه باید گریخت؟.. درچه کارهستیم؟:»
«چه کار باید کرد ؟. هنوز درایران هیچیك از بزرگان ما نه‌این »
سئوالات‌را تصریح کرده ونه حل این مسائل‌را بعیرت کافی‌داشته»
«است . کشتی‌دولت بدون‌طرح، بدون‌نقشه ، بدون‌تعیین‌مقصود»
«دردریای پولتیك حیران وسرگردان بوده‌است ...».

این‌جمله‌ها نیم قرن‌پیش از این‌نوشته شده.در این نیم‌قرن درجهان‌تکانهای بزرگی پدید آمده . درخود ایران دیگرگونیهای بسیاری رخداده . لیکن آنچه تکانی درآن پدید نیامده ودیگرگونی رخ نداده بی‌سیاستی توده و دولت ایران‌است .

شما اگر نیك نگرید خواهید دید‌در این کشور ، انکه توده انبوه‌است از چنین‌فهم واندیشه‌ای بسیار دورند . آنان هردسته‌ای سرگرم نادانیهای خود میباشند واز زندگانی بیش‌از کوشیدن وپول درآوردن نمی‌شناسند . آنچه‌از دلهای ایشان نمی‌گذرد آینده کشوراست .

آنکه درس خواندگان وبافهمانست اینان نیز چشم‌براه پیشآمدها دوخته بیش ازاین نمی‌توانند که‌گاهی امیدهای بیجا بندند وگاهی بیکبار نومید باشند ، اگر برای کشور گرفتاری پیش‌آمد افسوس‌خورند وبگله‌پردازند .

دراینمیان‌دولتها نیزیکی‌پس‌ازدیگری آمده‌رشته کارها را بدست‌می‌گیرند،ولی بیش ازاین نمیخواهند که‌چند زمانی این‌توده سرگردان‌را راه‌برند وسپس رها کرده بدست دیگران سپارند .

چنانکه میرزا ملکمخان مثل آورده این کشور باحالیکه میدارد بیك کشتی کوچکی میماند که‌دریك دریای بزرگی بمیان موجها افتاده ، وگروهی مردم پراکنده دردرون آن‌نشسته‌اند که‌نه میدانند بکجا میروند ونه‌راهی بسوی کنار دریا می‌شناسند.درآنمیان هرزمان کسی بپامیخیزد ، وبی‌هیچ آشنایی به کشتیرانی ودریا نوردی ، وبی‌آنکه افزارهایی ازقطب‌نما ونقشه ومانند‌اینها دردستش باشد ، سکان راگرفته کشتی‌رابا‌ینسو وآنسو میچرخاند ، وچند گامی‌پیش وپس‌برده رها می‌کند وبجای‌خودباز می گردد ، اینست حال‌توده سرگردان ایران .

شما اگرباکسانی گفتگو کنید وچنین‌پرسید :«آینده‌این کشورچه‌خواهد بود؟.. توده‌ای با این ناتوانی کارش بکجا خواهد انجامید ؟..» ، یاپرسید : «اینمردم چرا درمانده اند ؟.. چرا نمیتوانند با خوشی و سرفرازی زندگی کنند ؟.. سرچشمه این درماندگی چیست وچاره آن چه‌می‌باشد ؟..» یاپرسید : «رفتار ما باهمسایگان نیرومند خود چه باید بود ؟.. چه راهی باید با آنان پیش گیریم ؟..» ، بهیچیك ازاین‌پرسشها پاسخ‌درستی نخواهید شنید . کم‌کسی باین زمینه‌ها درآمده و کمتر کسی دراین‌بارها باندیشه روشنی‌رسیده .

ما آنچه باید دانست دانسته ایم

ولی‌ما بهمه این‌زمینه‌هادرآمده بهمه‌این‌پرسشها پاسخی‌میداریم . ما برای آینده اینمردم راه روشنی بدیده گرفته‌ایم ، و برای آنکه مردمرا باین راه اندازیم از سالهاست که بکوشش برخاسته‌ایم . اینست می‌گوییم : ما درسیاست نیز ازدیگران پیشتریم .



میرزاملکم‌خان

میرزاملکم خان که دراین‌شماره نام‌او برده‌شده یکی ازمردان باداننش زمان ناصرالدین‌شاه بوده که‌چون در لندن و پایتخت‌های دیگر نمایندگی سیاسی دولت ایران را داشته وزبان انگلیسی وبرخی زبانهای دیگر اروپایی را می‌دانسته از سیاست نیز آگاه می‌بوده . اینست نوشته‌های او از روی فهم بوده پرمغزاست .

میرزاملکم‌خان درجنبش‌مشروطه ایران‌نیز کارگر می‌بوده واینست درتاریخ مشروطه‌هم جایی برای‌خود باز کرده‌است .

ما «سیاست»را بمعنی‌راستش گرفته وآنگاه تنها‌بسخن بس‌نکرده بکار و کوشش نیزدرآمده‌ایم . کوششهای‌دهساله‌ماهمه‌دراینراه بوده .

این گفتگو بسیاردراز است وبرای‌آنکه یك آگاهی کوتاهی دراینجا داده گفتگورا بشماره‌های‌دیگر گزاریم درپایین فهرستی‌ازدانسته‌ها وازاندیشه‌های خود می‌آوریم :

١) این‌توده آلودگیهای بسیارمیدارد که‌مایه ناتوانی‌ودرماندگیش‌جزهمانها نیست . درقرنهای اخیر ازهر کشاکشی که رخداده ایران شکست‌خورده بیرون‌آمده، ومایه آن شکست‌هرآینه آلودگیهای‌خودش‌بوده. چیزیست بسیارروشن : این‌توده باحال‌کنونی پست‌تر ازدیگرانند. واینست پس ترازآنان گردیده‌اند .

٢) باید باین آلودگیها چاره‌کرد واینمردم را نیك گردانید، تا بتوانند با توده‌های دیگر همگام گردد وباآنان همسری نماید .

(٣) چاره بآن آلودگیها تواند بود وجای نومیدی نیست . ما سرچشمه آنها را پیدا کرده‌ایم وخواهیم توانست‌آن سرچشمه‌را بخشکانیم . این کار دشوار است وبکوشش بسیار نیاز دارد ، ولی نشدنی نیست .

(٤) ازگله وناله وفریاد ودسته بندی ومانند اینها کمترین نتیجه‌نتواند بود . این خود از درماندگیست که مردمی بآلودگیهای خود چاره نکنند و تنها بناله و گله پردازند . این ماننداینست که بیماری در پی درمان ودارو نباشد وتنها بگله وناله از درد وناتوانی‌بس کند.

(٥) از پیشآمدهای جهان واز جنگها واشتیها وپیمانها سودی باین توده نتواند بود وگرهی از کارشان نتواند گشود . مردمی تا خودنیك نباشند ازجهان نیکی نتوانند دید . اینکه بسیاری از مردم ازپشت سر پیشآمدها نیکی باین توده چشم می‌دارند از روی فهم نیست : این بدان می‌ماند که کشاورزی‌تخم نکارد ودر همان حال از نیکی یا بدی کشتهای دیگران بسودی امیدبندد .

اینها پنج رشته‌حقایقست که ما دانسته ایم وکوششهای خود را بروی آنها گزارده ایم . ما راه سیاستی برای ایرانی جز این راه را نمی شناسیم . اگر سیاست آنست که یك توده رااز روی فهم وبینش راه‌برد وبخرسندی‌و سرفرازی رساند‌راهش جز این نتواند برد.

پرچم

دارنده و نویسنده احمد کسروی

مرا باخدا پیمانست که از پا ننشینم و این راهرا بسر برم

یکراه خدایی باید از ناتوانی آغازد تا تنها پاکدلان و نیکخواهان بآن گروند و بنیادش بدست آنان استوار گردد همیشه این بوده آیین خدا. یکراه اگر با توانایی آغازیدی سودجویان و ناپاکان بآن روآوردندی و همان شوند سستی بنیاد آن گردیدی.

(از گفته‌های دارنده پرچم)



ما از همه پاکدلان داوری میخواهیم

خدا با ماست

— ۱ —

همه نیکخواهان جهان از داستان ما آگاه باشند

در دو شماره گذشته پیشآمدهای بهمن ماه مراغه و تبریز را نوشتیم . آشوبهایی‌را که ملایان تبریز، درسی سال اخیر، بدستاویز «قرآنسوزانی» برانگیخته‌اند ، وحشیگریهایی که ازمردم عامی سرزده یاد کردیم .

خلاصه داستان اینست :

درتبریز یکدسته از ملایان بیدین وآزمند گرد آمده‌اند ، واینان هرزمان که دربرابردولت یاکس‌دیگری‌بسختی افتادند «بهانه قرآنسوزانی» را بمیان کشیده مردم عامی‌را بوحشیگریهایی برمی‌انگیزند . تاکنون سه‌بار این وحشیگری را درآنشهر بنمایش گزارده‌اند :

یکی درزمان صمدخان که چون اداره دارایی مالیات چهارساله‌را ازحاجی میرزا کریم امام‌جمعه میخواست وباوسخت گرفته بود ملایان دست بهم دادند وبنام آنکه درفلان‌دبستان قرآن سوزانیده اند مردم‌راشورانیدند. بازارها بسته گردید . بمشروطه‌خواهان آزار بسیار رسید . نزدیك بود همه دبستانهارا تاراج کنند. آموزگاری‌را گرفته بزندان انداختند . میخواستند بدارش کشند . چوب دار آماده شده بود . حاجی میرزا حسن بهجتی که با امام جمعه داشت ایستادگی نمود ونگزاشت .

باردوم درسال ۱۳۴۰ (قمری) بود که چون دولت میخواست اوقاف را از دست ملایان گیرد آنان دسته بستند ودرپی بهانه می گشتند که‌مردم‌را بشورانند وچون دریك چاپخانه‌ای‌قرآنی بچاپ رسانیده‌پس بروی‌باصلهٔ آن که‌یکرویش‌قرآن‌ویکرویش‌سفید بودصورت‌شیری‌چاب کرده بوده‌اند همانرا دستاویز گرفتند وبمردم چنین گفتند : «بروی ورق‌قرآن عکس سك چاپ کرده‌اند» و بدینسان آنانرا بشورانیدند که چند چاپخانه زیان دید و کسانی را ازکارکنان چاپخانه‌ها دنبال میکردند که بکشند و شهربانی بنگهداری آنها پرداخت . ولی یکی از ایشان از هراس بیمار گردیده مرده

بارسوم‌دربهمنماه گذشته‌بود که‌چون‌ملایان‌میخواستند‌بهمدستی چندتنی از حاجیهای انباردار وباتحریك کاندیدهای وکالت به «آزادگان» آزاری رسانند ودست آنان‌را در انتخابات ودر کوششهای دیگر بسته گردانند باز بهانه قرآنسوزانی‌را بمیان آورده‌اند ویکدروغی باین عنوان که آزادگان درجشن کتابسوزان خودشان (که پنجاه روز پیش از آن در یکم دیماه شده بوده) قرآن سوزانیده‌اندساخته‌مردم‌را باشوب‌ووحشیگری برانگیخته‌اند که‌نخست در مراغه آقای ضیاء مقدم‌را درخیابان با دختر۱۷ ساله‌اش گرد فرا گرفته گزند بسیار رسانیده‌اند .سپس‌درتبریز به‌آقای اسلامی زخمهازده و کانون آزادگانرا تاراج کرده‌اند . سپس درمیانه‌واب کسانیکه ازاداره ثبت گله‌مند بوده‌اند باتحریك ملایان‌همینرا بهانه کرده بخانه‌آقای مسعودی رئیس ثبت ریخته تاراج کرده‌اند که مادرزنش ازترس بدرود زندگی گفته.

درتبریز تایکماه بازار وحشیگری گرم بود وهرروز شعرهای بسیار پست که جزنشان وحشیگری و پستی نتواند بود سروده چاپ می کردند. حاجی میرزا یوسف‌شمار که مردی گوشه‌گیر است وبعنوان «مسلك‌قرآنی» پیروانی داردکه از آزادگان بسیار دور است بخانه‌اش‌رفته دراندیشه تاراج بوده‌اند . برخی ازپیروانش‌را کتك زده‌اند .

در آذرشهر خانه یك بهائی‌را تاراج کرده‌اند.

در حالیکه جشن کتابسوزان که بهانه‌گرفته اندچیز تازه‌ای نبوده . سالهاست که آزادگان دریکم دیماه این جشن‌را گرفته‌اند وتاکنون بارها گفتارنوشته شده واین گفته‌گردیده که کدام کتابهاست که باید سوزانید .

(در این روزنامه نیز درهمین شماره‌یا شماره دیگری گفتاری بچاپ خواهد رسید)، بهر حال این‌یك کارنهانی نبوده . از آنسوی جایگاهی که قرآن‌را درنزدماست واحترامیکه مابآن‌می گزاریم پوشانیدنی‌نیست . بارها درباره قرآن سخن‌رانده یاگفتار نوشته‌ایم .

درهمان جشن دیماه‌گذشته در تهران ، دارنده پرچم گفتاری رانده که درهمان روزها در دفتری بنام « یکم دیماه » بچاپ رسیده . درآن گفتار نیز دربارهٔ‌قرآن سخنانی گفته شده‌که باآنکه یکبار دراین روزنامه آورده‌ایم‌باردیگر درپایین‌میآوریم:

«این‌راهم بگویم : دشمنان ما دروغی پراکنده اند که‌ما قرآنرا»
« نیز بآتش‌می‌اندازیم . روسیاهان‌چون‌درمانده‌اند باین دروغ‌دست»
« می‌یازند . من آشکاره می گویم : بسیاری از کتابهاییکه درنزد»
« دیگران ارجمند است ما بآتش می‌اندازیم... ولی قرآن نزد ما »
« گرامیست‌وماپاسش‌میداریم.قرآن کجاواین گونه‌سوزانیدن کجا؟!.»
«قرآن‌جای خود میدارد. درمیان کتابهایك نسخه از انجیلها می‌بود»
« که‌شما دیدیدمن جدا گردانیدم. انجیل باآن سخنانی که دربار‌ه‌اش»
« توان گفت بااین کتابها که بآتش میکشیم در یکرده نیست .»
« کتابهایی که بنیاد دینی از دینهای خدایی بوده باید پاس داریم.»

این‌جمله‌ها دربارهٔ‌قرآن روزیکم‌دیماه‌درمیان هفتاد و چندتن گفته شده‌وسپس‌در دفتری‌بچاپ‌رسیده‌وبهمه‌جا پراکنده گردیده.بااینحال‌آن‌دروغ‌را ساخته مردم عامی نافهم‌را بآشوب برانگیخته‌ومایه‌آنهمه سیاهکاریها شده‌اند

دراین پیش‌آمدهای اخیر (پیشآمدهای بهمن‌ماه) چند چیز شایسته توجه‌است :

نخست : آن دروغی که ساخته و پراکنده‌اند. باید گفت: سیاست آزموده کهن خودرا به آزمایش گزارده‌اند . باید گفت : پیروان معاویه درسشان روانست وهرزمان که خودرا درسختی دیدند ویا باگروهی‌بدشمنی برخاستند دست بدامن‌قرآن خواهندزد. تیره‌درونان خدا ناشناس قرآن‌را افزاری برای کار خود میشمارند .

دوم : آن‌رفتار زشت وحشیانه‌ای که از زدن وزخمی کردن وبتاراج پرداختن وخراب گردانیدن ازخود نشان داده‌اند .

سوم : آن شعرهای بسیارپست بیشرمانه وآن دشنامهای وحشیانه‌ای که پیاپی چاپ‌کرده پراکنده‌اند .

اینها چیزهاییست که مایه بی آبروگری توده میباشد . این وحشیگریها د آمریقا هم‌نباید بود . در زمانیکه «منشور آتلانتیك » نشر شده و دولتها از دور ونزدیك برای برانداختن وحشیگریهای زمان مغول آوازبلند گردانیده‌اند این سیاهکاریها جزمایه ننك نتواندبود .

بویژه که دراین وحشیگریها شهربانی وبرخی از کارمندان دیگر دولت‌نیزهمدست‌بوده‌اند وبادخالت‌خودزشتی‌داستان‌را چندبرابر گردانیده‌اند

ازسوی‌دیگر این‌دژرفتاری‌ها نچیزیست که‌ما درپیش‌نباشیم‌وفراموش گردانیم . اینها فراموش نشدنیست . اینها ازیاد نرفتنیست .

ما دشمنان خودرا خوب می‌شناسیم . این گروه آنانند که با مردان بزرك تاریخی ، با یاران پیغمبر خودشان، بنام «تولی‌وتبری » هزار سال دشمنی کرده‌اند ، واین ما میدانیم که چه وحشیگریها نموده‌اند ، چه‌پستیها وبی‌ادبیها ازخود نشان داده‌اند ، چه دشنامهایی به‌آن بزرگان داده‌اند، چه حکایتهای ننکینی ساخته‌اند ، چه دروغهایی‌بسته‌اند . اینان‌آن نامردانیند که در دشمنی وبی ادبی با یاران پیغمبر خود اندازه نگه ندارند ، واگردرجایی ترسی دیدند ازدر «تقیه» درآمده بیکبار همه چیزرا انکار کنند . اینها درسهاییست که‌ازپیشروان‌خودگرفته‌اند . اینها کتابهاشان پراز اینننکهاست

پیشآمدهای اخیرتبریز ومراغه نیك‌رسانید که باما‌نیز همان رفتارپست بی‌ادبانه‌را پیش گرفته‌اند . دیده‌شد که همان نامردیهارا باما بکارمی‌بندند .

درهمینجاست که ماازهمه پاکدلان وازهمه غیرتمندان، ازدور ونزدیك واز ایرانی وناایرانی ، داوری میخواهیم. درهمینجاست که خواهش میکنیم ازداستان ما آگاه‌باشند . درهمینجاست که همه جهانیان‌را بگواهی میطلبیم .

مااین‌شماره‌روزنامه‌را‌بیشترچاپ کرده‌بهمه‌سفارتخانه‌هاو کونسولخانه‌ها وادارەها خواهیم فرستاد . همه‌را ازپیشآمدها آگاه خواهیم گردانید .

ایندانستان دراینجاپایان نخواهد رسید. مابخاموشی‌نخواهیم گرایید . ما ناتوان نیستیم : ما زبون نمی باشیم . از روزی که این بدنهادیها درتبریز ومراغه ومیاندواب رخ‌داده پیاپی نامه‌ها وتلگرافهاست که از همراهان ما رسیده . همه‌ناشکیبایی می‌نمایند.ماچشم‌براه کارهای دولتیم. ما می‌خواهیم قانون ببدکاران کیفر دهد .

مامیخواهیم ببینیم دولتی که پیمانها بسته و خودرا از پذیرندگان و ازهواداران «منشور آتلانتیك» گردانیده دربرابر آن وحشیگریهای بسیار پست چه رفتاری پیش می‌گیرد .

کابینه آقای سهیلی‌چون روزهای آخر خودرا می‌پیمود وآنگاه در میان وزیران دوسخنیهامی‌بودنتیجه‌ای بدست نیامد، واینك کابینه‌آقای‌ساعد که بروی کار می‌آید ما چشم براهیم‌ببینیم چه کاری خواهد کرد وبااشرار وبامحرکین ایشان وباکفیل شهربانی تبریز ودیگر کارمندان دولتی که با اشرار ومحرکین همدستی نموده‌اند چه راهی می‌پیماید .

☆☆☆

اکنون ببینیم آنان باما چرا دشمنی می کنند ؟ . . این داستانی‌دارد که‌اگرچه درازاست‌باید دراینجابنویسیم.باید بنویسیم تاهمگی آگاه باشند

این ملایان میگویند : حکومت حق ماست . مردم باید ازما فرمان برند . پولهاشان‌بما دهند . درهر کاری ازما اجازه‌گیرند . آن دستگاهی که درچیده‌اند عنوانش اینست.

درآغازمشروطه بهمین‌عنوان باآزادیخواهان که حکومت‌را حق توده می‌شناختند دشمنی کردند ، عوام‌را شورانیدند ، خونها ریختند . سپس که شکست خوردند وخودرا بکنار کشیدند این بار بدشمنیهای نهانی کوشیدند وتاتوانستند مردم‌را ازمشروطه دلسرد گردانیدند .

همین اکنون تعلیمات ایشان به‌پیروانشان اینست :

دولت‌غاصب است، باومالیات‌دادن حرامست، بسربازی‌رفتن‌حرامست ، اگر پول دولت‌را بدزدید تقاصی کرده‌اید وبشما گناهی نیست ، این قوانین خلاف شرعست وتاتوانید نافرمانی نمایید ...

اینها دربنیاد کیش‌آنها خوابیده . آن دستگاهی که ملایان چیده‌اند از اینراهست .ازآنسواین‌تعلیمات‌مایه بدبختی توده می‌باشد . مردمی که دولت خودراغاصب وجائر شناسند، مالیات دادن وبسربازی رفتن‌را حرام‌شمارند ، میهن پرستی‌را بت‌پرستی نامند ، نافرمانی‌را وظیفه دینی‌خود دانند،پیداست که حالشان چه خواهد بود .

انبوه مردم از زیانهاییکه این تعلیمات بایران و ایرانیان رسانیده ناآگاهند وما ناچاریم برخی ازآنهارا یادآوری کنیم :

۱) همه‌میدانند که سال‌گذشته دولت ایران قدغن کرد که ایرانیان بحج نروند وششهزار تن پروایی بدستور دولت ننموده قاچاق رفتند و در آنجاگزندها دیدندوآسیب‌ها یافتند وچنانکه شنیده‌ایم دولت سعودی پاسخ داده که شیعیان چون مشرکند خونشان هدراست .

بازهمه میدانند که چند هزارتن بی روادید سفارت عراق ، بلکه بی گذرنامه‌روانه کربلا ونجف شده‌اند ودرمرز کارمندان‌دولتی‌را بارشوه‌فریب داده قاچاقی از مرزگذشته‌اند و درخاك عراق گرفتار زندان شده‌اند که داستانهاشان در روزنامه ها نوشته میشود .

شگفت اینجاست که بقدغن دولت پروا ننموده و قانون‌را شکسته و رفته اند وچون آسیب دیده‌اند از دولت داد میخواهند و ازآن نافرمانی که نموده‌اند کمترین‌شرمی بروی خودنمی‌آورند که توگویی هیچ کار بدی نکرده‌اند .

شگفتر ازآن اینست که روز نامه‌ها بجای آنکه گناهکاری آنانرا برخشان کشند واز بی‌پروایی که بقوانین دولت کرده‌اند نکوهششان کنند و از دولت خواستار باشند که یکایك ایشانرا دنبال کرده بدادگاه فرستد زبان بدگویی بدولت بازمیکنند که توگویی گناه‌را دولت کرده است .

۲) بسیاری ازبازرگانان توانگر ایران (بویژه حاجیهای مقدس) دودفتر نگاه میدارند : یکی برای خودشان ودیگری برای دولت ، و این برای آنست که تامیتوانند مالیات کمتردهند . از انبارداری ،ازگرانفروشی، از قاچاقچیگری‌صدهزارها ریال‌سود میبرند ونمیخواهندباری مالیات‌بدولت پردازند . ما ازنیرنگبازیهای بسیاری از ایشان آگاه می‌باشیم واگرنیازی افتاد توانیم‌پرده از روی کارشان‌برداریم.

یکدسته ازدشمنان‌ما همین‌بازرگانانند.درتبریزهمین حاجیهای‌انباردار، همین حاجیهای‌دفترساز،صدهزار ریال‌پول گردآورده درراه آن‌وحشیگریها بکار برده‌اند . باشرار دستمزدزخم زدن وخانه تاراج کردن ودروپنجره شکستن داده‌بکارمندان دولت رشوه‌ها پرداخته‌اند. یکی ازآنان مردیست که درزنجان مدیر شرکتی می‌بودوبرای شرکت دو دفتر نگاه میداشت : یکدفتری‌برای‌دولت که‌شرکت‌را زیان کرده‌نشان‌دهد،ویکدفتر برای‌خودشان که درآمدگزاف شرکت در آن نوشته گردد . حاجی روسیاه در یکسال ۴۰۰،۰۰۰ ریال‌بنام فرستادن بنجف برداشت کرده ولی بدولت تاتوانسته چیزی نداده .

۳) انبوهی ازبازاریان ودیگران دزدیدن مال دولت ورشوه‌دادن بکارمندان ادارات وبجنایت واداشتن آنانرا جایز می‌شمارند ، زیرا مال دولت‌را (بعنوان تقاص) بخود حلال میدانند وشکستن‌قانونهارا - ازهرراهی که بتوانند - کار ثواب میشناسند . دراین باره داستانهای بسیاری هست که دراینجا فرصت نوشتن آنها نیست .

اینها اندکی از بسیار است . اینها نمونه‌هایی از زیانهای بسیار آن تعلیمات می‌باشد .

اینکه جنبش آزادیخواهی در ایران نتیجه نداد وآنهمه کوششها و خونریزیها بیهوده گردید ، اینکه ایران ازمشروطه بجای سود زیان برد ، اینکه پس از سی‌وهشت سال که از آغاز مشروطه می گذرد هنوز انبوه مردم معنی آنرانمیدانند، اینکه هزارهامردان هنوزبمشروطه بدمیگویند وریشخند می کنند - همه اینها نتیجه آن تعلیمات ملایان می‌باشد .

ببینید کار بکجا کشیده : فلان پاسبانی که شب بسرپست می‌ایستد و بهنگامیکه دیگران خوابیده‌اند اوبیداری می کشد ونگاهبانی میکند ودر نتیجه‌بیداری ونگهبانی‌اووهمکاران اوست که‌هزارها وصدهزارها خانواده‌ها ایمن وآسوده میخوابند ، در پیش ملایان وپیروانشان این پاسبان کارش نامشروعست وپولیکه می گیردحرام می‌باشد ودرآنجهان بدوزخ خواهدرفت فلان افسر که بادسته خود بجنك راهزنان ودزدان رفته‌اند ودر راه آنکه کشاورزان ودهگانان‌را آسوده گردانند بجانفشانی پرداخته و کشته شده‌اند بگمان ملایان وپیروانشان «مرتد » ازجهان رفته‌اند وسزاشان درآنجهان سوختن در آتش خواهد بود .

دراین‌باره اگر کسانی‌میخواهند بهتردانند کتاب«شیعیگری»را که از نوشته‌های‌دارنده‌پرچم است خوانند .

بیگفتگوست که بودن چنین باورهایی درمیان مردمی گذشته ازآنکه جلو هرگونه پیشرفت‌را تواندگرفت ومایه بدبختی ملیونها مردم تواندبود هرکسیکه بشنود حق دارد که چنین مردمی‌را بی‌بهره ازخرد داند و ازمیان توده‌های متمدن بیرون شناسد . امروزدرجهان باآن دلبستگیهایی که توده های اروپا وآمریکا بدولتهای خود نشان میدهند وباآن جانفشانیهایی که زنان ومردان در راه نگهداری کشورهای خود می‌نمایند ، شنیدن چنین باورهای بیخردانه جز مایه‌ریشخند نتواند بود . ما خودمان اگر میشنیدیم که درافریقادرمیان تیره های‌وحشی آنجا چنین باورهایی هست ازبدگویی باز نمی‌ایستادیم .

شگفتتر ازهمه‌آنست که ملایان که می‌گویند : بدولت مالیات ندهید، بسربازی نروید ، می‌گویند : پاسبانها و پایوران شهربانی بدوزخ خواهند رفت . بااین گفته‌هاشان اگرشبی‌دزدی بخانه یکیشان‌آمد بامدادان باآن کفشهای شرت شرتی بکلانتری خواهد شتافت و غوغا خواهد انداخت که دزدرا پیدا کنید ، وهیچ نخواهد اندیشید که‌این کلانتر، این‌پاسبان‌همانهایند که من بدوزخشان میفرستم ، همانهایند که می‌گویم : نباشند .

مراشگفت افتاد که درپیشآمدکردن زدن حاجی ایرانی درمکه ، در روز نامه‌ها خواندم که آقای سیدابوالحسن اسپهانی از نجف تلگرافی بدولت‌زده وخواستارگردیده‌بود که بدولت حجاز سختگیری شود . ندانستم این‌مجتهد بزرك شیعه‌چگونه فراموش کرده که این‌دولت همانست که‌جائرش می‌داند ومالیات‌دادن وسربازشدن‌را حرام میشماورد؟!. ندانستم چگونه سزا شمارده که بدلت جائر وغاصبی تلگراف فرستد ودرخواستی کند ؟!. آنگاه چگونه بیاد نیاورده که دولتی که مالیات نباید ستاند وسرباز نباید گیرد باچه نیرویی تواند دربرابر دیگر دولتها ایستد و بآنها سختگیری نماید ؟!..

ندانستم چگونه مجتهد بزرك بیاد نیاورده که همان ابوطالب بدولت نافرمانی کرده وبکشور وقانونهای آن بی‌احترامی‌نموده قاچاق بمکه‌رفته‌بوده ومایه این نافرمانی وقانونشکنی او وهزارها دیگران‌آن تعلیمات بوده که آقای مجتهد بزرك وهمراهان او داده‌اند ؟!.

آیا درخور شگفت نیست که آقایان بمردم دستور دهند که بدولت پروایی ننمایید ، فرمانبری ازقانون‌را واجب نشمارید ، اگرتوانستید قاچاق بمکه روید ، واز آنسوی اگر یك حاجی یاکربلایی ، درمکه یادرعراق ، در نتیجه همان نافرمانی بدولت وقانون شکنی ویادرسایه پیش‌آمد دیگری بگیر افتاد آنگاه آقای مجتهد رو بدولت گرداند وچاره خواهد وفشار بیاورد ؟!.. دوباره می‌پرسم : آیا این‌در خور شگفتی نیست ؟!. .

بسخن بیش ازاین دامنه نیدهیم : پارسال زمستان که پرچم روزانه چاپ می‌یافت ما خواستیم باین‌زمینه درآمده این گرفتاری‌را که بیگمان سرچشمه بدبختیهای ایرانست ، ازراهش بپایان رسانیم ، واین بودروی سخن‌را بملایان تبریز که دراین‌باره بیش‌از دیگران پا می‌فشارند گردانیده چند پرسشی کردیم ، بدینسان :

۱)شماکه حکومت‌را حق خودتان دانسته دولت‌را غاصب مینامید . دلیلتان باین‌ادعا چیست؟!.. هردلیلی که دارید بماآگاهی دهید .

۲)شما باآن ناآگاهی ازجهان واز کارهایش آیا توانید حکومت کنید ؟!، توانید سپاه آرایید، اداره‌ها برپاگردانید ، کشوررا راه برید؟!. آیاباز کوة که‌بجای‌مالیات‌ازمردم‌بگیرید‌توانید کارهای‌دولت‌رابراه‌اندازید ؟!

۳) شماکه گروهی بیسر وسامانید وهرمجتهدی در نجف یادرایران تنها خودرا « اعلم » دانسته دیگرانرا درزیردست خود میخواهد حکومت چگونه توانید کرد ؟!.

٤) ما ازهمه اینها چشم می‌پوشیم . حکومت که حق شماست چرا آنرا بدست نمیگیرید ؟! چراکاررا یکسره نمیگردانید که مردم‌را ازدودلی آسوده سازید ؟!.

این پرسشهارا از ایشان کرده پاسخ‌خواستیم ویکماه مهلت دادیم که بیندیشند وباهم بسگالند وآنگاه پاسخ فرستند ، وبرای آنکه راه بهانه‌را بسته گردانیم چند تن ازبازرگانان بنام تبریزرا میانجی ساختیم که ازآقایان پاسخ گرفته بمافرستند .

این‌پرسشهاراکه کردیم بماپاسخی ندادندوپیداست که‌پاسخی‌نمیداشتند . ولی از همان هنگام باما بکینه ودشمنی برخاستند وهمانا درکمین‌نشسته جستجوی‌بهانه‌ای‌می کرده‌اند که مردم‌وحشی عامی‌را بشورانند ،وچون درس «سودجویی ازقرآن»را از استادان خود (معاویه وعمرو عاص) نیك فرا گرفته وپیش از آن‌نیزد وبار آزموده بودندبرای‌بارسوم همانرا بآزمایش گزارده‌اند . چیزیکه‌هست دراین پیشآمد بخت یارشان بوده که چند تنی ازکاندیدهای‌وکالت‌وبرخی ازسران اداره‌ها نیزباآنان همراه درآمده‌اند .

اینست‌داستان ایشان‌باآزادگان : مامیخواهیم همه ازاین داستان‌آگاه گردند . میخواهیم همه‌گواه باشند .

بدتر از همه اینست که پس از آنکه وحشیگیریهاشان کرده اند و یاور ضیایی کفیل شهربانی سه هفته بیشتر میدانرا باشرارو همدستان‌ایشان آزاد گزارده که هر روز بزشتکاری دیگری برمیخاسته اند، از یکسو نیز برای پرده کشی بخیانتهای خود دست بدامن هوچیگری یازیده از جمله چنانکه شنیده ایم یك تلگراف هزار کلمه ای بتهران برای شاه فرستاده اند .

ما دوست‌میداریم اعلیحضرت ازایشان پرسند : «چه‌میخواهید؟! . . سخنتان چیست ؟! . .»

گفته‌اند : «آزادگان قرآن سوزانیده اند» ، اعلیحضرت بپرسند : « کی؟!.درکجا ؟!. دروغ باین بزرگی را ازکجا آورده اید؟! .

گفته اند : «دارندهٔ‌پرچم دعوی پیغمبری کرده» ،بپرسند : « کی؟!. کجا ؟ !. در کدام کتاب ؟ !. آنگاه بشما چه ؟ ! مگر کسیکه دعوی پیغمبری کرد شما باید دربرابراو وحشیگری کنید ؟ ! . . شمااگر پیشوایان دینید از راهش پاسخ دهید، هر ایرادی میدارید بگویید . امام شما بشما چنین دستور داده « اذا ظهرت البدع فلیظهر العالم علمه ». نگفته : بوحشیگری پردازید . شما را اگر دانشی هست آنرا آشکار گردانید ...

اکنون که آنان رو باعلیحضرت شاهنشاه جوان آورده اند بسیار سزا ، بلکه بسیار بایاست که اعلیحضرت گفتگوی حکومت را (که آیا حق توده است یاحق ملایان) باآنان‌به نتیجه رساند .

اگر اعلیحضرت باین پردازندبیك کار بزرك تاریخی پرداخته اند . نیکی گرانبهایی برای‌این توده بیچاره انجام داده‌اند. اعلیحضرت برگزیده این‌توده اند ، نماینده اونیز در برابر ملایان باشند .

بلکه این کار بخود اعلیحضرت بایاست . زیرا اعلیحضرت، شاه توده است . آنجایگاه را بنام برگزیدگی از توده میدارد . از اینرو اگر دعوی ملایان راستست و حکومت حق ایشان می باشد پیش از همه باید اعلیحضرت از جایگاه خود دست کشدوآنرا بملایان واگزارد .

دوباره می گوییم : از هرباره‌سزا وبایاست که اعلیحضرت به‌تلگراف تبریز پاسخ دهند واین چیزها را از آنان بپرسند .

از کتاب « شیعیگری »



دوتن از قمه زنان
نمونه‌ای از نمایشهای بیخردانه محرم

زندگانی من

—۷—

۱۲ـبیماری سختی که گرفتار شدم.

درتابستان ۱۲۸۹ (۱۳۲۸) که‌سالم بیست شده و چنانکه گفتم پس‌از چهارسال درس خواندن بملایی رسیده‌بودم‌درمیان خویشان‌وآشنایان‌خانواده‌ای گفتگوهایی ازملایی من‌می‌رفتی. گاهی کسانی پندم دادندی که‌همچو . م.بان عمامه‌را سترگر گ.دانم و ریش را فروهلم وشلوار سفید پوشیده کفشهای زرد یاسبز آخ.ندی‌پا کنم‌راه‌راتند‌نروم، کسانیکه‌(مریدانه) سلام میدهند برویشان خندم و دلشان جویم. پیداست که‌اینها ازدست‌من برنیامدی .

روزی باوصی پدرم (حاجی میرمحسن آقا) بگفتگو نشسته بودیم . گفتم : درس خواندن من‌پایان پذیرفته . چه‌اگر بیش‌ازاین بخواهم باید‌بنجف روم وآن چیزیست که‌نمیخواهم. زیرا مرا باید که‌برادران کوچکم‌را بدبستان فرستم وآنان‌را بزرك‌گردانم، خواهر کوچکم‌را بشوهری‌دهم. مادرم‌را که‌چشم‌امیدش بمن بازاست راه‌برم . اینست خواستارم مرا در بازار بکاری‌گمارید .

اندکی‌اندیشیده‌گفت: چهارسالست بیوسیده‌ام که شما درسهاتان بپایان رسانید و مسجد و محکمه نیای خودرا بدست گیرید . شما اکنون میخواهید که‌ببازار روید ؟!.. اگر ببازار خواستیدی رفت‌پس چرا درس‌خواندی ؟!.. شما باید ازاین رمضان که‌در پیش‌است بمسجد روید ونماز خوانید وموعظه کنید .

گفتم : ملایی ازمن‌برنیایدوسالم نیز کمست. گذشته ازآنکه دراین کوی سه‌تن ملاهست که آنکه ساده‌است گرسنگی‌می کشد وآنکه زیرکست بافریبکاری وسالوسی نانی‌می‌خورد .

گفت : کارشما جز کار آنهاست . شما چون بمسجد روید وبملایی پردازید ازکویهای دیگر نیز مردم‌روبسوی شماخواهند آورد .

بیش‌ازاین نتوانستم سخنی‌گویم وبرخاستم . دردل می‌گفتم : باید خودم دراندیشه کاری‌باشم. ولی چندروزی نگذشت که گرفتار تیفوس گردیدم که‌همه این‌اندیشه‌ها.ز کنارماند .

تاچندروزی ازآغاز‌بیماری‌را بیاد می‌دارم که میرزا ابوالفتح‌حکیم(که ازدوستان پدرم می‌بود) ببالای سرم آمده بود و باچهره اندوهناکی بمادرم می‌گفت : «حصبه است ، نمیدانم محرقه یامطبقه» . پس‌ازآن که‌بیماری سختی یافته‌بوده چیزیرا جز رنجهای جانگذار وشکنجه‌های توانفرسا بیادم‌نمانده است.تنهاروزهفدهم‌بود که«بحران» پایان‌یافته‌بوده و من‌بخود آمدم وچشم باز کردم ومادرم‌را دیدم که بادیده‌های اشکبار‌بالاسرم ایستاده وروبآسمان‌سپاس می‌گزارد. درآن ده‌روزسختی بیماری مادرم بی‌تابی بسیار می‌نموده‌است .

کم کم بیماری ازمیان رفت ومن‌بپا برخاستم ولی خون‌بسرم زده‌بود وبسیار سنگین می‌نمود. پزشك می‌گفت بایدخون ازبینیت روان‌گردد تاازاین رنج‌رهاگردی. یکماه کمابیش‌باآن‌سختی‌می‌گذرانیدم تاروزی بهنگامیکه درخانه تنها می‌بودم ازبینیم‌خون چکیدن آغازید، وچون جلونگرفتیم رفته‌رفته تندتر گردید تاآنجا که‌بیحال شدم وافتادم وتامادرم از خانه همسایه بیاید وبجلوگیری کوشد خون بی‌اندازه بیرون ریخت .

این خون‌ریختن بی‌اندازه یکی‌از رخداده‌های هناینده درزندگانی من‌بوده. زیرا بشوندآن بسیار کمخون وناتوان گردیدم واین کمخونی وناتوانی‌تا امروز بامن همراه‌است . ازفردای همان روزچشمهایم تاریك‌شد که کسی را ازده‌گام دوری نمی‌شناختم. پس‌ازچندی دندانهایم خوردشدن آغازید ، برسرم موی‌سفید پیداشد . بدگواری سختی (سوء هاضمه) پدید آمد . اگر سفرهای پیاپی که‌چندسال پس‌از آن پیش‌آمد وازآن ناتوانی بسیار کاست نبودی دانسته‌نیست حال تندرستی‌من بکجا انجامیدی .

۱۳ـچگونه مرا بمسجد بردند

درهمانروزها که ازتیفوس رهیده ولی هنوز ازناتوانی بیرون‌نیامده بودم روزی دیده شد کسانی درحیاط بیرون گردآمده‌اند ، وچون روزیکم‌رمضان می‌بودمی‌خواهند مرا بمسجدنیایم ببرند که نمازخوانم وبمنبر رفته « موعظه» کنم . این کار بدلخواه من نمی‌بود وبسیار دشوارمی‌افتاد . ولی چون میدانستم درچیدهٔ حاجی‌میرمحسن‌آقاست‌ناچاری پذیرفتم.رمضان بپایان رسید واین‌بار شامگاهها بمسجد میرفتم ونماز میخواندم . سپس‌محرم رسید که‌باز بایستی بمنبرروم.

کوتاه سخن آنکه مرا با زور و فشار ملا گردانیده بودند . ولی خود دررنج سختی می‌بودم. گذشته ازآنکه بسیار شرمنده میشدم وگاهی با.. منبرخودرا می‌باختم ، بارها باخود اندیشیده میگفتم: ازاین کار چسودی‌مرایا مردم‌راخواهد بود ؟ .ملایان دیگر چیستند که من باشم ؟.. بخود بایا میشماردم که اندیشه کار دیگری کنم .

ازآنسوی ملایی که داماد حاجی میرمحسن‌آقا گردیده بود وگفتم که بامن رشك می‌ورزید این‌بار بدشمنی آشکار برخاسته ازسخنانی که مایه شکست ملایی من باشد بازنمی‌ایستاد . مرا « مشروطه‌ ی » خوانده بدلسردی مردم میکوشید .

آنگاه درهمانروزها دو برادرم‌را که کوچکتر می‌بودند وچون درهکماوارمکتبی یادبستانی نمی‌بود بیدرس مانده بودند بدبستان « نجات » در درون شهرفرستادم . اینان که همچون‌دیگر سیدبچه‌ها عمامه بسر نمی‌گزاردند وشال‌سبز نمیبستند خود گناهی‌میبود چه‌رسدبآنکه بدبستان‌میرفتند ودرسهای‌تازه‌میخواندند. اینها عنوان نیکی دردست آن ملا میبود .

ازآنسوی من‌خودبشیوه‌ملایان رفتارنمیکردم. چنانکه گفتم عمامه سترك شول وویل بسر نمیگزاردم، کفش‌زردیاسبز بپا نمیکردم ، شلوار سفیدنمیپوشیدم، ریش فرو نمی‌هلیدم ـ اینها بجای خود که چون چشمهایم ناتوان‌گردیده بود بادستور پزشك آیینك (عینك) بچشم می‌زدم ، واین عینك زدن دلیل‌دیگری به«فرنگی‌مآبی»من‌شمرده میشد . اینها با «عدالت» که شرط پیشنمازی وملایی می‌بود نمیساخت.

ازاینهم گذشته بارهادرمسجدودرجاهای‌دیگری بدروغگوییهای روضه خوانان ایراد می‌گرفتم که بگفته آن ملا « بدستگاه سیدالشهداء برمیخوردم». خود نیز بالای منبر در پایان موعظه روضه نخوانده مردم‌را نمی‌گریانیدم .

اینهاروبهم‌آمده مایه دلسردی‌مردم‌میگردید، ومن‌خشنود می‌بودم که دیریازود آن طوق ازگردنم بازشود. اینست تامی‌توانستم خودرا از کارهای‌ملایی بکنار میگرفتم . تنها بزمهای عقد (برای خواندن عقد) رفته از کارهای دیگر خودداری می‌نمودم . با آنکه پس از درآمدن بملایی جداسری نموده راه بردن خانواده‌را بگردن‌گرفته بودم و با اینحال بی‌پولی و تنگدستی فشار سختی میداد ، نمی‌توانستم خودرا بکارهاییکه ملایان کردندی وادارم . بویژه که همیشه وصیت پدرم‌را بیاد می‌آوردم .

یکسال‌ونیم بدینسان گذشت که می‌باید گفت من در هکماوار زندانی وخانه نشین میبودم وهمیشه بازشدن‌راهی‌را برای رهایی ازآن زندان میبیوسیدم

دراین یکسال ونیم کاری که کردم قرآن را ازبرگردانیدم . قرآن‌را بسیار خوانده بودم که تکه تکه ازاینجا وازآنجا ازبرم گردیده بود . تنها آن میخواست که جاهای دیگررا نیز از برگردانم‌و آن تکه‌هارا بهم‌پیوندانم. درآن‌روزهای خانه‌نشینی باین‌کار پرداختم .

ازبرگردانیدن قرآن سخت نمی‌بود . ولی برای آنکه فراموش نکنم بایستی معنی آیه‌ها را نیك دانم و بهمبستگی آنانرا با همدیگر بیادسپارم. این کار مرا واداشت که زمانی بمعنی قرآن (معناپی که ازخود آیه‌ها درمیآید پردازم) ، واین پرداختن بمعنی آنها خود"داستانی گردید ونخست تکانی که دراندیشه‌ها وباورهای من پدید آمد ازاین‌راه بود.

گواهی پاکدلانه

یکسال‌ونیم است که‌راه رستگاری را دریافته تاتوانسته‌ام درراه پیشرفت آن‌ومبارزه‌باگمراهیها کوشیده‌ام . اینك‌نیز پیمان می‌بندم وخدارا گواه می‌گیرم که‌درراه‌پاکدینی وخداشناسی ودرنبرد باگمراهیها تااندازه توانایی خودبکوشم .

شهرضا جعفرافرا

شمااگر ماه‌را نبینید ماه‌خودرا بشما خواهد نمود

یکی از خوانندگان پرچم باداره آمده می‌گوید : « کتاب بهائیگری راخواندم . کتاب‌بسیار خوبیست . ولی چسود که محفلها منع کرده‌اند که بهائیان‌آنرا نخوانند . بعقیده من‌اگر بخوانندپنجاه در صد خودشان انصاف داده نوشته‌های شماراخواهند پذیرفت ...»

گفتم : اینکه سران بهائی یاشیخی به‌پیروان خود سپرده‌اند که‌کتابهای ما را نخوانند داستانش همچون داستان آن‌مسلمانیست که‌ماه رمضان فرارسیده و اوشنیده بود که هرکسیکه ماه‌نورا دید باید روزه بگیرد دردل‌گرفت که بآسمان ننگردد وماه‌را نبیند تاناچار نباشد که روزه بگیرد .

این بود هیچگاه سر ببالا نمیگردانید.وبآسمان نمی‌نگریست. ولی‌چون‌ماه‌شب بشب‌بزرگترمی‌گردید وتابش‌آن بزمین می‌رسید اوناچار میشد که بودن‌ماه را درآسمان بپذیرد . بویژه هنگامیکه ماه چهارده شبه گردید که تابش‌آن سراسر زمین را فراگرفت .

آنانکه می سپارند که پیروانشان کتابهای مارا نخوانند :

نخست همین نشان شکست ایشانست.

دوم همین وا خواهد داشت بسیاری را که بجستجو درآیند وکتابهای ما را هوشیارانه تر از دیگران خوانند

سوم‌پیروان‌ایشان‌نخوانندند نخوانند. دیگران که میخوانند از بیپایی کیشهای ایشان‌آگاهی خواهند یافت ودر همه‌جا برخ ایشان خواهند کشید .

چهارم این یك‌جنبشیست که برخاسته وخواست ما آنست که این پراکندگیها که درمیان‌ایرانیانست با داوری خردپایان پذیرد. ما بسخنانی‌را که میگوییم بهر یکی استوارترین دلیلهارا یاد می کنیم . پس بیگفتگوست که تکان سختی پدید خواهد آمد.و کسانیکه‌گردن بدلیل نمی گزارند وبروی‌گمراهیهای خودایستادگی‌نشان میدهند در دیده‌ها خوار خواهند گردید مردم‌آنانرا دشمن‌پیشرفت کشوروتوده‌خواهند شناخت. پس‌ازنخواندن کتابهای مارا جززیان چه نتیجه‌خواهد بود ؟!.

پنجم آیا این‌خود زیانکاری نیست که کسی نخواهد راستیهارا بشناسدواز کجیها بیرون‌آید؟!.آیا زیانکاری نیست که‌کسی درمیان تاریکی پافشارد و ازآمدن بمیان روشنایی گریزان باشد؟.. نمیدانم چرا اینهارا نمی‌اندیشند ؟!.

باید از اشرار چشم پوشی نشود

—۱—

کفیل شهربانی تبریز گزارش میدهد که اشرار را تعقیب کرده پرونده‌تشکیل داده‌وبدادسرا فرستاده. ولی بما آگاهی‌میرسد که‌تاکنون کسی‌رااز‌جنایتکاران اصلی تعقیب نکرده اند.

حقیقت آنست چون‌در این جنایتها چند تن از کارمندان دولت دخالت کرده‌اند میخواهند نگزارند حقایق بیرون افتد. شهربانی نیز بجنایتکاران اصلی نپرداخته برای رویه سازی برخی‌از کسان گمنام‌را که دانسته نیست درجنایتها دخالت داشته اند یانه دنبال می‌کندوپس‌ازچند بازپرسی رها می‌گرداند.

اگردولت ازمابشنود چاره‌این‌کارجز آن‌نیست که هیئتی‌برای باز رسی از تهران فرستاده‌شود. یك کار دیگر که بسیار باینده است آنست که یاور ضیائی کفیل شهربانی از کفالت برداشته شود. تا اینمرد برسرکاراست نه‌تنها بدستورهای تهران گوش نخواهد دادوبقانون پروایی نخواهد نمود درنتیجه تشبثاتی که برای پرده کشی‌بجرم خود می‌کندبرای دولت‌مشکلات پدید خواهد آورد. آن تلگراف هزار کلمه ای ودیگر تلگرافات که بتهران می رسدنتیجه تشبثات اوست.

بهر حال آنچه‌نباید بود و نخواهدبود آنست که جنایتکاران ومحرکین ایشان گریبان از چنگال قانون‌بدربرند. درآذربایجان کسی‌چنین‌وحشیگریهایی بیاد ندارد، وآنچه این لکه ننك را از دامن آن سرزمین تاریخی تواند سترد آنست که بد کرداران کیفر بسزا داده شود.

ما کسانی‌را که‌از اشرارازاین‌راه‌ور شناخته‌ایم یکایك نام می‌بریم تابهانه برای‌شهربانی‌بازتبریزنماند وازگفتن‌بی‌نیاز است که چون این کسان دستگیر‌شوند وبازپرسی‌رود همدستان دیگر خود ومحرکین اصلی را نشان خواهند داد. بلکه سرچشمه شرارت‌شناخته گردیده‌داستان صدهزار ریال پول‌و چگونگی تقسیم آن بدست خواهد آمد.

درتبریز یکی‌از‌اشرار که پیش‌افتاده‌و دیگرانرا برای تاراج کشانیده‌اند میردوشاب نام پسر قره‌سید بوده که پدرش دعانویس وخودش‌از کارمندان اداره خواربار است. دیگری ذهنی نام نوحه خوان بوده که در میان هوچیان تبریز از سر دستگانست. دیگری پسر میرزا یحیی واعظ بوده که مبل و صندلی‌راپس‌ازتاراج به خانه‌پدر او برده‌اند وگفته میشود هم اکنون‌در آنجاست. دیگری‌حاجی مسیب نام چرم فروش، دیگری‌سیدمحمد خشکنابی‌کارگشای ثبت‌اسناد بوده. دیگری تقی ونقی نام دو برادرند که دربازار بدلالی می پردازند.

اینها کسانیند که‌پیش‌افتاده‌اشراررا برسرکانون برده و یا ازپشت سر، ایشان را تشویق کرده اند. امـا محرکین چون در بیرون بکاری نپرداخته اند ما نیز نمی‌نویسیم. باید در میان بازرسی وبازپرسی شناخته شوند.

آنچه دانسته ایم گذشته ازدیـگر محرکین نوه‌های حاجی میرزا حسن مجتهد دامن بآتش می‌زده اند. داستان‌شگفتیست که حاجی‌میرزا حسن بامشروطه آندشمنیهارا کرده ومایهٔ آنهمه‌خونریزیها وویرانیها شده وبرای نابودکردن مشروطه خواهان‌دست‌بدامن نکولا — امپراتور ستمگر روس — زده، واکنون نوه های او بیش‌ازهرخانداانی‌ازمشروطه بهره‌می‌برند و کمتر اداره ایست که یکتن ودوتن از ایشان نباشد— با اینحال هنوز کینه مشروطه خواهان را از دل بیرون‌نکرده‌اند وما چون‌تاریخ‌مشروطه چاپ کرده‌ایم با مادشمن گردیده اند.

همانامیخواسته‌اند کسی‌تاریخ‌مشروطه‌رانویسد وآن سیاهکاریهای نیای بزرگشان‌را بیادهانیندازد.

در تبریز از همدستان اشرار که خودشان‌سند بدست داده اندآن‌شاعر کهایند که پیاپی‌شعرهای بعیار‌ بستی سروده وچاپ کرده دامن‌بآتش‌شرارت زده‌اند. یکی‌از ایشان‌بی‌ریا نام دیگری‌حسین‌صحاف ودیگری رضا نخچوانیست. این رضا نخچوانی آنمردشوریده مغزیست که زمانی بما پیوسته بود وشعرها می‌گفت و می فرستاد: «ما پاکدلیم و پاکدینیم». ما دیدیم بدبخت مغزش خارش‌دارد ومیخواهدپیاپی قافیه‌بافد و بفرستد که ما بچاپ رسانیم. این بودشرط کردیم که یا از یاوه بافی دست برداردویا از ماکناره‌گیرد. در پیشآمد یکی از کتاب نویسان‌او بوده که‌اگرچه«تقیه» کرده ونام خودرا پنهان داشته. ولی اینها او را از چنگال کیفر بسزایی رها نخواهد‌گردانید.

در مراغه‌همه دسته‌ها ازصوفی‌وشیخی وبهایی ومتشرع ودیگران درتحریك اشرار دست داشته‌اند ولی کسانیکه شناخته هستند و سند و دلیل دردست می‌باشد، یکی سید اسمعیل مدحت، دیگری حاجی غلامعلی توکلی، دیگری حاجی میرزا علی عالم، دیگری افتخار شاگرد مددیان، دیگری‌عزیزمجدیه است.

سید اسماعیل مدحت آنکسیست که درتبریز روضه‌خوان بوده. سپس‌درمراغه کتابفروشی‌باز کرده بود وبارها ازما خواستار گردید که نماینده پیمان باشد ومانپذیرفتیم. سپس درپیشآمدشهریور ۱۳۲۰ که‌یکدسته درتبریزودیگرجاها بپابرخاستند واستقلال آذربایجان میخواستنداین درمراغه نماینده ایشان‌بود ودرسایه همان هوچیگریها از اداره دارایی دو شعبه برای فروش کالاهای دولتی گرفته و در این دو سال ناگهان یکی از توانگران بزرك مراغه گردیده. در این پیشآمد نخست او بوده که روضه خوانهارا بسر خودگرد آورده وهیاهو بلند کرده.

در مراغه چنانکه شنیده‌ایم رئیس دادگاه از ترس‌یابعلت دیگری، پشتیبانی‌بسیارازاین جنایتکاران می‌نماید. چنانکه‌تاکنون‌یکی از ایشانرا دنبال‌نکرده. درآنجانیز‌تنهاکسان گمنام‌بی‌ارجی‌را دنبال کرده‌اند. مراغه‌را کسانیکه ندیده‌اند نخواهند دانست که چیست وچگونه جاییست. در این شهر کوچك نه کیش هست. گذشته ازاینکه هنوز دوتیرگی‌حیدری ونعمتی که‌یادگارقرنهای تاریك گذشته است ازآنشهر برچیده نشده.

دراینجایکی‌ازانگیزه‌های‌شرارت‌داستان‌نوانخانه بوده. ازچندی‌پیش‌درآنجا اداره‌فرمانداری کمیسیونی برپاگردانیده وپولهای بسیاری‌از مردم گرفته شده بوده باین عنوان که بینوایان‌را که‌خانه وپناهگاهی ندارند‌گرد آورند و نگاهداری کنند و یکدسته از ایشان‌را گردآورده درجایی درنزدیکی شهر نشیمن داده‌بودند. ولی چون رسیدگی‌نمی کرده‌اند وپولها درمیانه خورده می‌شده وازآنسوی آن بدبختان که درآن نشیمن در توی چرك وآلودگی زیسته و چز خوراکهای بدی نمیخورده‌اند درمیانشان تیفوس‌پیدا شده وازآنجابشهر‌سرایت کرده‌بوده.

این حال بدبختی ایشان که برای شهر نیز خطرناك می‌بوده باعث شده که آقای ضیاء مقدم که در مراغه پیشرو آزادگان می بود نامه ای بفرمانداری نوشته ودرخواست کرده که‌اداره نوانخانه را بآزادگان واگزارند وفرمانداری خواه و ناخواه این درخواست را پذیرفته، که ازهمینجا کینه‌بزرگی دردلهای باشندگان در کمیسیون پیدا شده.

در مراغه کسیکه‌مردانگی نموده‌وروی‌دولت را سفید گردانیده آقای مجتهدی نوچه دهی رئیس ژاندارم بوده که بهنگامیکه‌اشرارآقا ضیاء رابزمین انداخته، و بی آنکه بدانند چکار کرده پیاپی‌می زده‌اند این مرد غیرتمند خود را با دوتن ژاندارم رسانیده وخودرا بمیان انداخته وبآن دو ژاندارم دستور شلیك داده که مردم پراکنده شده اند. اگر این‌مردانگی او نبودی هرآیینه آقا ضیاء جان بدر نبردی. ما اگر چه‌آقای نوچه دهی را نمی شناسیم ازسپاسگزاری‌دربرابر مردانگی‌ایشان بازنمی‌ایستیم.

درمیاندوآب سرچشمه شرارت‌دوتن بوده‌اند: یکی میرزاحسن عرفانی دیگری‌شیخ موسی اردبیلی. میرزاحسن‌عرفانی‌جانشین‌مشهدی‌محمدحسن آقاوپیشوای صوفیان آنجاست وپیداست که‌بآزادگان چه‌کینه ها می‌ورزیده. اماشیخ‌موسی اردبیلی: شنیدنیست که یکدسته آخوندهایی هستند که‌هریکی«اجاره نامه»ای ازیك‌مجتهدی بدست آورده‌است وهمه‌ساله درمراغه ومیاندوآب وشاهین دژ و دیگر شهرهای کوچك گردیده «وجوهات شرعی جمع می کنند». دولت که پاسخده امنیت وآسایش بیست ملیون مردمست و باید ژاندارمری برپا کند، شهربانی تشکیل دهد، سپاه‌نگاه دارد، ملایان می‌گویند‌باو مالیات‌ندهید. ولی خودشان که بهیچ کاری نمی پردازند و پاسخده هیچ چیزی نیستند نمایندگان فرستاده ازمردم« وجوهات شرعی» می‌گیرند. راستی را شنیدنیست. راستی را دانستنیست. از همینجاست که بآسانی دست‌نمی‌توانند کشید. از همینجاست‌که‌باآزادگان که پرده از روی کارشان بر میدارند بدانسان دشمنی‌میکنند.

باری شیخ‌موسی بمیاندواب برای گرد آوردن «وجوهات» آمده بوده. میرزا حسن عرفانی که در کمیت آزادگان آنجا می بوده این شیخ موسی را با خود همراز وهمدست می‌گرداند، و این شیخ در بالای منبر بشورانیدن مردم وحشی میاندواب‌پرداخته پیاپی تحریك می کند.

چنانکه دانسته شده اینان یك نقشه بیمنـاك دیگری برخاسته کسانی را بکردستان فرستاده برخی ازشیخهای تاراجگر‌کرد را بیـاری خود خوانده و خواستشان این می بوده که آنانرا بتاراج وتخریب کارخانه قند وادارند وبدینسان‌داستانرا هرچه‌بزرگتر گردانند واین دانسته نیست که آیا نقشه بدنهادانه نتیجه اندیشه های خودشان می بوده ویا از تبریز«از کمیته بزرك» دستور بآنان داده شده‌بوده.

پاسخ یك بهایی بایرادهای ما

جمله‌های پایین از کتاب بهائیگریست:

«همان‌لوح‌احمد که‌آنرا شاهکار خود شمرده وبرای هربار خواندنش مزد صدشهید نویدداده‌جمله نخست اواینست.

هذه ورقة الفردوس تغن علی افنان‌سدرة‌البقاء بالحان قدس ملیح.

معنی آنکه: «این برك بهشت‌است که‌آواز خواند بروی‌شاخه‌های‌درخت‌کنار بازماندن (بقاء) باآهنگهای‌نمکدار پاکی (قدس)».

در این جمله غلطهایی هست. زیرا «تغن» اگر بمعنی «آواز میخواند» است بایستی بگوید «تغنی». بایستی بسر «قدس» الف ولام‌آورد و بگوید «القدس». «ملیح» اگر صفت«الحان» است‌بایستی‌بگوید: «ملیحة». ازآنسوی‌خواندن برك بروی شاخه‌ها چه معنی‌میدهد؟!. آن بلبلست که‌بروی‌شاخه‌ها خواند نه‌برك. ازاین گذشته«سدر» درخت کنار است که درعربستان وجاهای بی‌آب‌پید شود واینکه‌درقرآن‌نامش‌آمده بهرآنست که درخت دیگری درعربستان کمتر شناخته می‌بوده. درایران که اینهمه درختهای گوناگون می‌باشد و کمتر کسی درخت کناررا دیده چه جای یاد آن می‌بوده؟!. تنها این یکی نیست بیشتر جمله‌هایش ازاینگونه‌است».

***

یکی از بهائیان که میگویند «مبلغ» نیز هست باداره ماآمده وچنین گفته است: «در اینجا آقای کسروی اشتباه کرده. زیرا «ورقه» باکسر واو است (بوزن سرکه) وخودش بمعنی بلبل‌است

دوبارآمده ودارنده‌پرچم‌راندیده واین‌پیام‌را داده ورفته است.

ولی‌ما «ورقه» بمعنی بلبل در زبان عرب نمی‌شناسیم. یك کلمه «ورقاء» هست که بمعنی کبوتر می‌باشد.

آیا من دعوی پیغمبری میکنم؟.

۱ = پیغمبری چیست ؟

ازهنگامیکه درسال ۱۳۱۲ پیمانرا بنیاد نهاده باگمراهیها بنبرد برخاستم ، کسانی در اینجا وآنجا نشسته گفتند : « دعوی پیغمبری می‌کند » ، واینرا افزاری دردست خودساختند .

من بااروپاگری که خود گرفتاری بزرگی شده بود نبرد می‌کردم ، بمادیگری وخداناشناسی که بزرگترین گمراهیست که جهان بخود دیده‌پرداخته پاسخهای استوار بدانشمندان مادی اروپامیدادم، گوهر آدمیگری‌راکه‌درپرده تاریکی‌افتاده‌بود روشن‌می‌گردانیدم، ازروان وخرد بسخن پرداخته از چدارترین حقایق‌را برشته نوشتن می‌کشیدم ، ازهستی آفریدگار بگفتگوآغازیده استوارترین‌دلیلهارا یاد می‌کردم ، بایکایک گمراهیها - از فلسفه یونان وصوفیگری و خراباتیگری‌وباطنیگری وماننداینها — می‌کوشیدم . آنان پروایی باینها نداشته و همه چیز را رها کرده تنها این بهانه را دنبال می‌کردند .

آقای محمد علی فروغی که پارسال مرد و در روزنامه‌ها اورا از دانشمندان جهان شماردند بلکه نام فیلسوفش دادند. ما ازو رفتار بسیار عامیانه ازو دیدیم . اینمرد هوادار حافظ وخیام وسعدی می‌بود ، پشتیبانی ازصوفیگری میکرد ، برواج فلسفه از کهنه ونو می‌کوشید ، بملایان نگهداری می‌نمود ، باپیراستن زبان فارسی دشمنی نشان‌میداد ، درراه امودن مردم بجبریگری پافشاری‌میداشت

اینها که‌مایه گرفتاری ایران ـ بلکه سراسر شرقست ، جناب آقای فروغی هواداری ازهمه آنها می‌کرد وپیداست که این رفتار او ساده نمی‌بود .

هرچه‌هست مادرهمه‌چیز باآقای‌فروغی‌جدا می‌بودیم .آنچه‌را که اومیخواست ماآخشیجش‌را میخواستیم‌وهیچگاه امیدنبسته بودیم که اوگفته‌های مارا بپذیرد وپس از شصت سال عمر گردن بدلیل گزارد. لیکن میگفتیم بهرحال پاسخی خواهد نوشت واو نیزسخنانی خواهدگفت ، و بسیار درشگفت شدیم که دیدیم آقای فروغی بجای پاسخ نوشتن بگفته‌های ما در اینجاوآنجا می‌نشیند وچنین‌میگوید: « او دعوی پیغمبری میکند » .مثلا ما مینوشتیم خیام و حافظ مردم را بباده خواری ومستی میخوانند، پیاپی‌از جبریگری دم‌زده و مردم را به‌تنبلی و سستی وامیدارند ، آیا از چاپ کردن کتابهای آنها چسودی تواند بود ؟.. آقای فروغی اینها را ناشنیده‌انگاشته تنها داستان « پیغمبری » را بمیان می‌آورد ، و بهمین دستاویز ازدشمنی وکارشکنی‌باز نمی‌ایستاد.بویژه هنگامیکه به‌نخست‌وزیری می‌رسید ودستش بازتر میگردید که سختگیری بیشتر میکرد . این بود رفتاریکه ماازآن دانشمند فیلسوف دیدیم .

دیگران نیزهمین رفتاررا میکنند واین‌را بهانه نیکی برای خود میشمارند . چنانکه در تبریز که آن وحشیگریها رخداده ، ملایان وهمدستانشان ، پس از افسانه « قرآنسوزانی » که بهانه همکیشان می‌بوده این بهانه‌را پیش‌کشیده‌اند وکلمه « پیغمبر »را بدهانها انداخته‌اند. درتهران نیزبسیاری ازبدخواهان ودشمنان این کارراا می‌کنند وبتازگی مردی که در آرزوی شناخته بودن و نام درآوردنست گفتاری دریك مهنامه ، زیر عنوان «مدعی پیامبری» آغاز کرده .

پیداست که کسانیکه این‌بهانه‌را دنبال میکنند پیش خودآنرا زیرکی‌بزرگی میشمارند ، وبگفته عامیان‌بیك تیر دونشانه میزنند . زیرا بااین بهانه پرده بروی گمراهیها ونادانیهای خود میکشند و درماندگی خود را پوشیده می‌گردانند . مثلا ملایان که ماآن پرسشهارا (درزمینه‌حکومت) ازایشان کرده‌ایم واز پاسخ‌درمانده‌اند وپیروان کیشها که ما ایراد های بسیار بایشان گرفته‌ایم و پاسخی نمی‌توانند ، برای آنکه سخن دیگری بمیان آورند و پرده بروی درماندگی خود کشند باین بهانه‌جویی می‌پردازند .

ازآنسوی باهمین داستان پیغمبری مردم‌را بما میشورانند . زیرا امروزمردم‌ایران بدودسته‌اند : یکدسته‌آنانکه درس‌خوانده‌اند ومیبینندکه چنین سخنی در نزد ایشان جز مایه ریشخند نمی‌باشد . یکدسته آنانکه عامیند وبکیش خود دلبستگی میدارند که در نزد ایشان نیز پیغمبری پایان پذیرفته ودیگر خداکسی را نتواند فرستاد ونخواهد فرستاد ، ودعوی پیغمبری گناه بسیار بزرگی در نزد ایشاست .

بهانه جویان خواستشان آن بوده که داستان در همانجا وبرسرهمان بهانه پایان پذیرد . باین‌معنی که مردم‌عامی بشورندودولت‌پا بمیان گزارد وبهمان دستاویز ازکوششهای ما جلوگیرد . یامن پاسخی‌در زمینه پیغمبری‌دهم وملایان میدان یابند : آن‌یکی‌آیه خواند ، این یکی‌حدیث‌آورد ، سومی تفسیرها بمیان کشد. بدینسان برسر پیغمبری کشاکش‌درگیردوسخنان دیگر فراموش‌شود . آن پرسشهاکه کرده‌ایم وپاسخ نتوانسته اند از یاد رود ، آن ایرادها که بکیشها گرفته‌ایم درکنارماند .

این بود خواست ایشان ، واین بود که‌من می بایستی پروانمایم‌واز کارهای خود باز نمانم. من که نامی بروی خود نگزارده بودم می بایستی بنامی که دیگران بروی من می‌گزارند نپردازم .

ولی ازچندی پیش‌چون هیاهو دراین زمینه بی‌اندازه‌گردیده وبارها کسانی از همراهان خواستار شده‌اند که‌پیش‌ازاین دراین‌باره بخاموشی نگرایم ، وازآنسو مرا درکارهایم پیشرفت شاینده رخ‌داده ، اینست باید دراین زمینه بسخنانی پردازم. یکبار در پرچم نیمه‌ماهه گفتاری دراین باره نوشته‌شده و این‌بار دوم‌است .

نخست‌می‌پرسم : پیغمبری‌چیست ؟.. این‌پرسش را از کسانی می کنم که نام پیغمبری بروی من می‌گزارند.. تاکنون بارها این پرسش‌را کرده‌ام وپاسخی‌نداده‌اند اینك باردیگریست که‌میپرسم.

آنان پیغمبری‌را این میدانند که‌خدا چون کسی را برگزیند فرشته ازآسمان بنزداو بیاید واز سوی خداپیام‌آورد.میانه‌او وخدا پرده برخیزد که هرچه خواست بپرسد وهرچه خواست بطلبد ، شبی نیز بآسمان بدیدار خدا رود، ازگذشته وآینده همه چیزرا بداند ، ازهمه دانشها آگاه‌باشد ، زبان جانوران‌شناسد، مرده‌را زنده‌گرداند ،ماه‌را بشکافد، خورشیدرا پس‌ازفرورفتن بازگرداند . اینست‌آنچه درکتابهاشان درباره پیغمبری نوشته‌اند .

من‌می‌گویم : اگرپیغمبری باین معنی‌است من ازآن ناآگاهم ، من‌ازآن بسیاردورم.

نه‌بنزد من‌فرشته‌ای ازآسمان‌آمده ، نه‌مرا با خدا دیداری رفته ، نه‌بآسمان رفته‌ام ، نه‌درمیانه من وخدا پرده برخاسته‌است،نه‌آن‌توانم که‌هرچه خواستم ازخدابپرسم، نه‌آن‌یارم که هرچه‌خواستم بطلبم .

دوباره میگویم : من‌از این چیزها بیکبار ناآگاهم .

۲ ـ اگر پیغمبری اینهاست من بکارش پرداخته‌ام.

من‌تا کنون نامی‌بروی خود نگزارده‌ام‌و جایگاهی برای‌خود برنگزیده‌ام. ازسال ۱۳۱۲ که بکوشش برخاسته‌ام دراین‌ده‌سال ازیکسو بروشن گردانیدن‌حقایق‌پرداخته ازیکسو بانادانیهاو گمراهیها درنبرد بوده‌ام .

درسال نخست که‌پیمان راآغاز کردم‌با اروپاگری‌به‌نبرد پرداختم. اروپاگری چیست؟ . شاید کسان بسیاری آنرا فراموش گردانیده‌اند . آن هایهوی‌را ازیاد برده‌اند .

ایرانیان پس‌از سالهاخواب ونابهوشی بتکان آمده وچشم بازکرده اروپارا باآن دولتهای نیرومند ، باآن شهرهای آراسته وزیبا ، باآن دانشهای فراوان،باآن اختراعهای شگفت آور دیده وبیکبار خیره‌مانده وچنین‌دانسته‌بودند که اروپائیان شاهراه‌پیشرفت‌راپیموده بآخرین‌فرودگاه‌آن‌رسیده‌اند وشرقیان نیزاگرمیخواهند پیش‌روند وبیك‌زندگانی بهتروبرتری رسندبایدپیروی ازاروپاییان کنندو گام‌بگام ازدنبال آنان‌راه‌پیمایند.

این‌بود درهمه‌جا روبسوی اروپا دوخته هرچه ازاروپاییان می‌دیدند از نیك‌وبد می‌گرفتند وهرگامی‌را که‌درراه پیروی ازاروپا برمی‌داشتند پیشرفت می‌پنداشتند . اروپاکه‌خود براه بن‌بستی افتاده بود اینان کورکورانه ازپی او می‌دویدند وآنرا نیك می‌شماردند .

من‌درگام نخست باین‌پرداختم‌ودرمیان هیاهویی که برخاست گفتارهای پیاپی‌نوشتم وآن‌شوری‌راکه‌بنام اروپاخواهی‌برخاسته بود فرونشاندم . گفتارهای‌من‌درآن‌باره بزبانهای اروپایی ترجمه‌یافت. کتاب‌آیین که‌درهمان زمینه‌است بعربی ترجمه شده درمصر بچاپ‌رسیده .

پس‌ازآن‌درسال دوم پیمان ازیکسو باهیاهوی شعر وشاعری‌که درایران برانگیخته بودند بنبرد آغازیده ازیکسو برای گفتگو ازمادیگری زمینه آماده گردانیدم .

مادیگری بزرگترین وریشه‌دارترین گمراهیست که جهان بخود دیده . این گمراهی باپت‌پرستی‌یامانند آن درخور سنجش نبوده .

این گمراهی‌ازپندار‌بافی فلان‌هوسمند برنخاسته . بلکه از دانشها پدید آمده ، پیروان این گمراهی‌بیشتر ازهمه دانشمندان بزرك وبنام می‌بوده‌اند .

این گمراهی تنها لغزشی‌در اندیشه نبوده بهمه گوشه های زندگانی ریشه دوانیده.روشنترگوییم: مادیگری تنها آن نبوده که کسانی بهستی خدا باور ندارند ، ویابزندگانی آنجهان گردن نگزارند ، این نیز بوده که آدمی‌را با چهارپایان وددان یکرشته کشند ،آدمی را همچون جانوران نیکی پذیر ندانند ، زندگانیرا نبرد شمارنداز ، روان ناآگاهی نمایند ، خردرا نپذیرند . اینها هریکی گمراهی دیگری‌می‌بودو نتیجه‌های بدی‌رادرزندگانی در پی‌میداشت .

اینست می‌گوییم : مادیگری هم ریشه‌دارترین،وهم‌شاخه‌دارترین گمراهیها می‌بود اینست‌می‌گوییم : جهان مانند این گمراهی‌را ندیده بود .

درایران کمتر کسی‌میدانست‌مادیگری چیست . باآنکه ازسی وچهل سال پیش روزنامه‌هاییایی بدآموزیهای‌آن گمراهیرا (بی آنکه نامی از مادیگری برند) نشرکرده انبوهی از مردم‌راگرفتارآن گردانیده بودند کمتر کسی از چگونگی آگاه میبود .

ازسال‌سوم من باین گمراهی‌پرداختم و هر زمان از راه دیگری درآمده در شماره های پیمان گفتارهای پیاپی نوشته پاسخهای روشن‌واستوار دادم.بزرگترین نبرد ما بااین اژدها گمراهی بوده است وخواهد بود .

درهمان‌هنگام‌من‌می‌بایست گمراهیهای دیگررا ازصوفیگری وفلسفه وباطنیگری وبسیارمانندانهافراموش نکنم وهرزمان بیکی‌ازآنها پرداخته تکانی دهم .



مرغان بهشتی

م. بایست زبان ایران که بیمار است و آلودگیهای بسیار در آن پیدا شده به پیراستن کوشم و یک زبان درستی پدید آورم ۰ می بایست چنانکه با نادانیها و گمراهیها نبرد می کنم بروشن گردانیدن حقایق نیز کوشم و در حال آنکه کوره راهها را می بندم یک شاهراه روشنی باز گردانم .

اینها کارهاییست که بایست کنم و کرده ام و بخواست خدا درهمه آنها فیروز بوده‌ام. در هیچیکی نلغزیده‌ام . در هیچیکی پا بکنار ننهاده‌ام .

ولی با اینحال هیچگاه نامی بروی خود نگزارده ام . نه تنها خود را پیغمبر ننامیده‌ام بارها از آن نام بیزاری نشان داده‌ام . اینست از کسانیکه نام «پیغمبر» بروی من می گزارند می‌پرسم : «از کجا می گویید من دعوی پیغمبری کرده ام ؟ . . اگر از این کارهاست که انجام داده ام ومیدهم اینها کار است نه دعوی . اگر اینها پیغمبریست پس من بکارش برخاسته ام نه بدعویش . من هیچگاه مرد دعوی نبوده‌ام و نیستم. من همیشه مرد کارم» .

بسیار جای شگفت است که خودشان نامی بروی من می گزارند و خودشان بدستاویز همان نام بهایهوی می‌پردازند. من نمیدانم بایشان چه بگویم .

اگر خواست هایهوی کنندگان آنست که من چرا باین کارها برخاسته ام ، چرا با گمراهیها نبرد کرده ام ، چرا معنی جهان و زندگانی را روشن ساخته ام ، چرا مردان نیک و جوانان پاک را در یک شاهراهی گرد آورده‌ام، چرا برهایی ایران از آلودگیهای چهارده کیش کوشیده‌ام - بهتر است سخن آشکار گویند. بهتر است راز درون خود را پنهان ندارند. بهتر است اگر ایرادی بکردار و گفتار من دارند بزبان آورند .

چنانکه بسیاری از خوانندگان می‌دانند روز یکم آذرماه گذشته در نشست جشن، من گفتاری در باره کارهای ده‌ساله خود راندم ودر آنجا در همین زمینه نیز سخن رانده روشن گردانیدم که چگونه باین کوششها برخاستم و رویه کار خود را باز نمودم . در شماره آینده همان گفته‌ها را که در دفتر «یکم آذر» بچاپ رسیده در پرچم نیز خواهیم آورد .

درپیرامون گوشتخواری

منهم دوسال گوشت نخوردم

پیش از اینکه «نوشتهٔ «درپیرامون گوشتخواری» را تا بپایان بخوانم بخود می گفتم که چیزی بنویسم و به نوشتهٔ پرچم گواهی دهم . بآخر گفتار که رسیدم آنجا که نوشته بودید : « مادوست میداریم از خوانندگان پرچم دربن باره گفتار هائی نویسند... » بخود بایا شمردم که سودی را که از نخوردن گوشت برده‌ام بنویسم و برای پرچم بفرستم .

دوسال و نیم پیش بنوشته‌های دکتر پوشه برخوردم و بیشتر آنها را خواندم و بدل سپردم و باخود نهادم که دیگر به گوشت لب نزنم . درست بیاد دارم اولین شبی را که گوشت نخوردم و بخانوادهٔ خود گفتم که دیگر گوشت نخواهم خورد ، گمان کردند شوخی می کنم ولی کم کم بدرستی گفتارم پی بردند . از آن زمان درست تا دو سال چنین میکردم و گوشت وخوراکیهای نزدیک بآن را ازخود دور میکردم .

دراین دوسال چه سودهائی که بردم و اکنون ازشمردن آنها چشم می‌پوشم . ولی چون زندگانی خانوادگی ما در پی این کار من رو به دیگری بخود گرفته و پیچیده شده بود و دلتنگیهائی پیش می‌آمد ناچار برای خشنودی نزدیکانم آنان که مرا پرورده‌اند — و بپاس بزرگداشت آنان ازخود داری کامل آن چشم پوشیدم و اکنون در هفته بیش از یکبار گوشت نمی‌خورم وامیدوارم روزی بتوانم گوشت را ازسر سفرهٔ خانه‌ام برچینم وخوراکیهای فراوان دیگر را جایگزین آن گردانم .

درباره پزشکی من خود آگاهی نمیدارم که گواهی دهم ولی شما میتوانید گفتارهای دو کتاب : راه خوشبختی نوشتهٔ دکتر پوشه وفن دیرزیستن نوشتهٔ گاستون دوریل و کتابهای دیگری را که در این باره نوشته شده‌است گواه خود بگیرید ومن وچند نفر دیگر ازدوستانم باخواندن آن کتابها بوده که از گوشت روی گردانده‌ایم.

تهران- جواد — اورازانی

جنگ با بدیها بخداپرستیدنست

در شماره گذشته سخن از گوشت خوردن و از ناستودگی آن راندیم . تنها گوشت نخوردن نیست . باید بجانوران سودمند ویا بی‌آزار سروری نمود، باید نگهبانی کرد. باید بمرغان ترانه‌خوان وقشنگ مهربانی نمود وپشتیبانی نشان داد . باید بفزونی شماره آنها کوشید .

ازآنسو باید بنابودی جانوران زیانمند وآزارا کوشید. باید ریشه پلنگ وگرگ و شغال وروباه ومانندهٔ اینهارا که ستمگر وناتوان‌آزارند برانداخت . آنانکه در هوس شکارند بهتر است بجای کشتن قرقاول قشنگ ومرغان بی‌آزار این جانوران تیزدندان درا را بکشند .

باید مار و کژدم ورتیل ومگس وپشه وساس و شپش و هرچه ازاینگونه است ازمیان برد .

مانمی گوییم کدام جانوران سودمند و کدام زیانمند است . این چیزیست که باید دانشها گوید . آنچه ما می گوییم اینست که باید بجانوران سودمند ویا بی‌آزار نگهبانی کرد و باجانوران زیانمند وآزارا و آنچه بدنما وبیسود است نبرد کرد و ببرانداختن تخم آنها کوشید .

خدا آدمیانرا آفریده واین زمین را بدست آنان سپارده. بدست آنان سپارده که بیارایند و بپیرایند. سپارده که بآبادیش کوشند سپارده که به نیکیهایش افزایند وازبدیهایش بکاهند .

جنگ با بدیها بخداپرستیدنست . بارها کسانی ازنماز ونیایش می‌پرسند . می گوییم : پرستش بخدا تنها نماز ونیایش نیست .

نبرد با بیماریها ، کوشش به تندرستی مردم ، پابستگی بپاکی وپاکیزگی ، کشتن جانوران ستمگر وآزارا ، ونبرد باساس ورتیل وپشه ومگس، کوشش بآبادی زمین ، بالاتر ازهمه نبرد باگمراهیها ونادانیها - بایک جمله بگوییم: جنگ با بدیها - پرستش بخداست ومایه خشنودی اوخواهد بود .

در باره مجارستان

چون یکی‌از پیشآمد های تاریخی این هفته سپاه راندن آلمانیان بمجارستان و بدست گرفتن کارهای آنجاست که در پیرامون گفتگوها میرود گفتار پایین‌را که‌در روزنامه (بهرام) درباره مجارستان وچگونگی حال آن نوشته‌شده درپایین می‌آوریم:

در جنگ بین المللی گذشته دولت مجارستان جزء امپراطوری (اتریش هنگری) وباین جهت یکی‌از متحدین آلمان بود . شکست آلمان وانقلاب اتریش به امضای پیمان (تریانون) چهارم ژوئن ۱۹۲۰ منجر شد بموجب این پیمان متفقین (انگلیس–امریکا فرانسه) شرایط سختی بر مجارستان و هنگری تحمیل کردند .

تا آن موقع مجارستان دارای بیست ویک ملیون نفوس بود و مساحت سطحش به ۳۲۵۰۰۰ کیلومتر مربع بالغ میشد. از این بیست ویك ملیون نفوس ده ملیون اصلا (مجار) بودند وباقی از نژاد(اسلاو) . البته خوانندگان گرامی میدانند که مجارها از نژاد مغول میباشند متفقین روی اصل تفکیک نژاد هاقسمت های مهمی‌از مجارستان را بدولت های‌مجاور بخشیدند . (ترانسلیوانی) برومانی داده شد . شمال مجارستان‌ضمیمه(چکواسلواکی) گردید .(کرواسی) وسلونی بکشور یوکوسلاوی افزوده شد . در نتیجه از ۳۲۵۰۰۰ کیلومترمربع‌مساحت سابق‌فقط ۹۳۰۰۰ کیلومتر باقی ماند وشماره نفوس مجارستان از ۲۱ ملیون به ۱۳ ملیون تقلیل یافت . بعبارت‌دیگر ۶۸ درصداز‌خاك‌و۵۹درصد ازجمعیت مجارستان‌کاسته شد . وچون امپراطوری اتریش هنگری منحل‌ومضمحل‌شده بود مجارستان استقلال کامل خود را بدست آورد .

قبل از جنگ کنونی دولت‌وکشور مجارستان‌تحت نفوذحکومت فاشیستی موسولینی قرار‌گرفته‌بود زیرا بااینکه ایتالیادرجنگ‌سابق بمتحد خود(اتریش‌هنگری) خیانت‌کرده برعلیه این‌دولت داخل جنگ‌شده بود ، معهذاچون بعدازامضای‌پیمان (ورسای)ایتالیاازسهمی که باوداده‌شده بود ناراضی‌بود ، موسولینی سعی‌می کرد که ناراضی‌های دیگررا بدورخود جمع کند واز جمله مجارستان‌رازیر نفوذ سیاسی خود آورده‌بود . از طرف دیگر ، پس از آنکه آلمان کشور اتریش را بنام‌اصول(آنشلوس) بخود ضمیمه کرد ، مجارستان با آلمان هم دوباره همسایه شد و بدین ترتیب میان دومتحد فاشیستی هیتلرو‌موسولینی قرار گرفت‌ومحور رم و برلن بالطبع‌ازاین کشور عبور نمود یعنی‌مجارستان هم خواه نخواه با این دو دولت متحدشد .

البته رجال مجارستان میبایستی ازگذشته عبرت بگیرند‌پس از آنهمه‌صدماتی که‌ازجنگ گذشته کشیدند نمیبایستی دو باره با آلمان متحدشوند . ولی شهرت قدرت هیتلر و سازمان نظامی ناسیونال سوسیالیسم بقدری زیاد شده بود که مجاریهایقین داشتند آلمان در این جنگ پیروزمند شده و هرچه را که مجارستان در جنگ گذشته از دست داده است پس‌خواهد‌گرفت اما یکی از چیز هائی که از دست مجارستان بدررفته (ترانسیلوانی) است که اتفاقا مهمترین قسمت سرزمین مجار بوده واز سوءقضا (ترانسیلوانی) ضمیمه‌رومانی شده و رومانی هم با آلمان متحد است در این قضیه اخیر هیتلر نقش عجیبی‌بازی کرده وبوسیله همین سر زمین ترانسلیوانی که‌گاهی بمجارستان‌وعده دادومجار ها را جلب میکرد وگاهی در موقعیکه رومانی میخواست شانه‌از زیرتحمیلات‌نظامی‌وا قتصادی خالی کند تهدید میکرد که ترانسلیوانی را از رومانی گرفته بمجارستان خواهد داد

باری از قرار معلوم اخیرا دریا سالار (هورتی) نایب السلطنه مجارستان و (کالای) نخست وزیر این کشور از قبول اوامر هیتلر امتناع کرده ویك‌حکومت پوشالی از طرف آلمان دراین کشور تاسیس شده ولی بر طبق آخرین اخبار نود درصداز اهالی مجارستان با این‌حکومت جدیدمخالفند و در اغلب نقاط کشور زد و خوردهائی میان اهالی و آلمانها بوقوع پیوسته است‌فعلا اوضاع مجارستان خیلی تیره است و نظر باینکه نیروی شوروی بمرز مجارستان نزدیك شده‌است شك‌نیست که رفته رفته بر وخامت اوضاع خواهد افزودزیرا نزدیك شدن ارتش‌سرخ بمیهن پرستان مجارستان جرات وجسارت بیشتری برای مقاومت خواهد بخشید .

گزارش کشور

دراین هفته آقای ساعد وزیرانی برگزیده کابینه خودرا بدینسان پدیدآورد :

آقای‌ساعد - نخست‌وزیر ووزیر امورخارجه

» مرتضی قلی بیات - وزیر مشاور

» ابوالقاسم‌فروهر - وزیرپست‌وتلگراف

» مصطفی عدل — وزیر مشاور

» عبدالحسین هژیر - وزیر کشور

» آقای دکتر غنی — وزیربهداری

» امان‌الله اردلان - وزیر بازرگانی و پیشه وهنر .

آقای حمید سیاح - وزیر راه .

» اسدالله ممقانی — وزیر دادگستری

» سرلشکر علی ریاضی - وزیر فرهنگ

» محمود فاتح - وزیر کشاورزی

» محمود نریمان — وزیر دارایی

روز سه‌شنبه هشتم فروردین کابینه درمجلس شناسانیده‌گردید .

چنانکه‌ازنوشته‌های روزنامه‌ها پیداست مردم چندانکه بخودجناب آقای‌ساعد خوشبینند بکابینه‌اش آن اندازه خوشبینی نمیدارند .

کنگره خودبخود برپاست

یکی ازخوانندگان پرچم می‌نویسد : «بهتر است درایران کنگره‌ای‌برای مذاهب تشکیل یابد که نمایندگان‌هرمذهبی‌درآن‌شرکت کنند وهریکی‌مذهب خودرا شرح داده دلیلهای خودرا ذکر کنند که‌مردم قضاوت نمایندوهر کدام‌را که باکثریت قبول کردند مذهب عمومی ورسمی ایران باشد » .

می‌گوییم : آن کنگره خودبخود برپاست . درنتیجه کتابهایی که مانوشته بچاپ رسانیده‌ایم که از یکسومعنی‌راست دین‌را روشن گردانیده‌ایم وازیکسو ازیکایك کیشهای‌ایران‌واز گمراهیهای‌دیگری که‌هست بسخن‌پرداخته‌ایرادهای‌روشن بسیاربهر کدام گرفته‌ایم واین کتابها درسراسر کشورپراکنده‌شده‌نتیجه این کار آنست که‌انبوه مردم ایران خودرا بایکرشته حقایقی روبرو می‌یابند ودرباره آنها می‌اندیشند و گفتگو میکنند ، وبسیاری‌ازایشان این حقایق‌را پذیرفته از دور ونزدیك باماهم‌آواز می‌گردند .

این یك تکانیست که پدید آمده وبخواست خدا دو یاسه سالی نخواهد گذشت که دراین کشور همه خردمندان وپاکدلان دریکراه گردآیند و این پراکندگیها که امروز هست ازمیان برخیزد .

این کار جز ازاینراه انجام نتوانستی گرفت آن کنگره بدانسان که آرزو می‌رفت نه‌توانستی‌بود ونه‌اگر بودی نتیجه‌ای ازآن توانستی برخاست .

درباره وحشیگریهای تبریزومراغه

تلگراف ازمسجدسلیمان

جناب آقای نخست وزیر رونوشت وزارات دادگستری کشور اداره کل‌شهربانی‌رونوشت‌اطلاعات رونوشت ایران رونوشت‌پرچم باکمال تأسف‌ازرفتار وحشیانه ای که‌در تبریز ومراغه نسبت به آزادگان وکانون آنجاشده شدیداً اظهار نفرت‌میکنیم‌این‌رفتار ناهنجار نظیراعمال ادوارتاریك قرون وسطی و واقعه باعث سرافکندگی توده وکشور می‌باشد مایه بسی شگفتی است که‌دراینهنگام‌دولت سکوت اختیار کرده ومرتکبین راکه مایه‌آشوب ونا امنی کشور شده اند بکیفر نمیرساند انتظار داریم دولت تصمیم خود را دراین‌باره‌اعلام‌فرمایند ازطرف‌آزادگان‌مسجدسلیمان امام جمعه .

ما نباید در پی رنجشهای خودباشیم

چون درشماره دوم پرچم نامی از آقای محسن صدر وزیر گذشته دادگستری برده‌بودیم یکی از آشناهان نامه ای نوشته و یکرشته کارهای بدی از وزیر نام برده شمرده از جمله چنین نوشته : « برادر خود ابوالفضل صدر را بمستشاری‌دیوان کشور نصب‌نمود» و خواهش کرده که نوشته اورا بچاپ رسانیم .

می‌گوییم : پرچم برای بد نوشتن ازاین کس وآن کس نیست . این روزنامه (یا هفته‌نامه) برای پیش بردن یك آرمان بسیار بزرگیست که باید آنرا دنبال کند وتا تواند بکنار نرود . آنگاه چون‌آقای محسن صدر در آخر های وزارتش زیانی بدارنده این‌نامه‌رسانیده‌ما هرچه‌در باره او‌نویسیم‌مردم از راه رنجش‌وزیاندیدگی‌خواهنددانست • برای ما جزاین سزا نیست که درباره آقای صدر بیکبار خاموشی برگزینیم‌وچیزی ازبدونیك درباره او ننویسیم .

اما داستان برادرش‌کاش‌همه‌بدیهای‌آقای‌محسن صدر ازاینگونه بودی . زیرا آقای ابوالفضل‌صدر از قاضیان با فهم ونیك دادگستریست وپس ازسالیان دراز بدیوان‌کشور رفته . آقای محسن صدراگراین کار را بنام برادری هم کرده بدنکرده .

در پایان میخواهیم از جناب آقای محسن صدر یك خواهش کنیم ، وآن اینکه کتاب شیعیگری راکه مایه خشم ایشان گردیده و آنرا بداد سرا فرستاده اند بخوانند — وگفته های ما را یکایك بداوری خرد سپارند . پیداست که‌در خواندن‌نخست، ازگفته‌های ما خواهند رنجید . ولی بآن رنجش گوش ندهند وبار دوم وسوم بخوانند .

اگرآنکتاب‌باسهشهای کیشی ایشان‌ناسازگاراست کتاب « ورجاوند بنیاد » را که بازبان عادی نیز چاپ یافته‌است بخوانند . اگر در سراسر نوشته‌های ما ،آقای صدریك ایرادی توانستندگرفت ، یا یك لغزشی توانستند یافت‌ما از ایشان سزا خواهیم شمرد که با ما دشمنی نمایند و از آن بدی که کرده اند گله نخواهیم داشت .

آقای‌صدربایدبدانند که‌خدابهر کسی، برای‌شناختن نیك و بد وراست وکج ، خرد داده و این بدترین زیانکاریست که کسی خرد خود را بکبار نیندازد وازآن‌گوهرگرانبهای‌خدادادی سود نجوید . بویژه برای ایشان که شصت‌سال بیشتر دارند و خود مرد بنامی می باشند .

اگرایشان‌در معنی خرد ودر باره داوری آن نیز تردید دارند مارا در آن‌باره نیز کتابی هست(«در پیرامون خرد») . توانندآنرا نیزبخوانند .

بهرحال‌ما بایشان پیام داده می‌گوییم :

آقای صدر ، «دیوانه» آنکسیست که خرد خودرابکار نیندازد.«دیوانه»آنکسیست که شصت‌سال بیشتر زندگی کند وحقایق جهانرانشناسد .

ازکتاب بهائیگری



یکدسته ازمتشرعان باپیشوای خودشان

این پیکره که پیش از مشروطه در تبریز برداشته شده حاجی میرزا حسن مجتهد را باپسر خود حاجی میرزا مسعود وپیرامونیان نشان میدهد . هنگامیکه در ایران‌هیاهوی شیخیگری برخاست وسپس نیز دسته کریمخانی پیدا شد در برابر ایشان گروه دیگررا «متشرع» مینامیدند که پیشواوسردسته این گروه میرزا احمد مجتهد وخانواده او میبودند . این حاجی میرزا حسن نوه میرزا احمد م بود و درزمان‌خود بیرق سردستگی متشرعانرا در دست‌می‌داشت وچون‌اینمرد با مشروطه نیز نبردهاکرده ومایه جنگ وخونریزی بسیارگردیده درتاریخ مشروطه نیزنام‌او برده میشود .

برای دانستن‌تاریخچه شیخی‌ومتشرع کتاب بهائیگری خوانده شود .

داستانی ازصوفیان

ادام الله برکته (شیخ صدرالدین) گفت شیخ صفی‌الدین قدس سره‌رایکجفت زراعت بود که‌زراعت غله‌میکرد وانواع نعمت بصادر ووارد میدادازآنجا دادی وخدمتهای شایسته که‌ازآن شیخ‌زاهد قدس‌سره می کرد وازآن مردم خانهٔ‌شیخ‌ومجموع خادم وخادمه ومواشی وبطاین‌شیخ‌همه ازاین‌جابودی تاب‌حدی که ازسر افراط خدمت که‌می‌دیدند میگفتند مگرشیخ صفی‌الدین گنج‌دارد ازبرای آنکه‌هرسال جهت شیخ زاهد دودست‌جامه مرتب‌از هرنوع ملبوسات سراپای هم زمستانی وهم تابستانی تمام میساختی وهم‌ازآن جماعت خانه‌شیخ‌بقدر لایق ایشان بساختی تایکنوبت چنان اتفاق‌افتاد که برعادت جامه‌هاساخته بودوخروارها ازمیوه‌هامعد گردانید،توجه‌حضرت شیخ زاهدشد وشیخ زاهد بسیاورود بود وچون‌اشتیاق غالب‌داشت‌مجموع بارورخت درراه بگذاشت وپیشتر بشتافت وحضرت شیخ‌را دریافت وتمام‌آن‌بارها درناورها کرد که‌ساحل آب‌بود که‌ناوو کشتی‌آنجا بیرون آمدندی لکن گفت چون‌بحضرت شیخ میروم دست‌تهی نتوان رفتن مقدار یکمن نبات درمیان آورد وچون بدستبوس زیارت شیخ‌زاهد رسید آن نبات ازمیان بگشاد ودرمیان نهاد، چون شیخ‌را نظربرآن نبات‌آمد درحدت‌رفت وحدت بس‌قوی‌آغاز کرد که پیش پیران چنین آیندو چنین چیزی آرند من‌طفلم که‌ازبرای من‌شیرینی‌آرند وشیخ‌صفی‌الدین همچنان ایستاده‌بود ونطق نمیزد و هیچ نمیگفت شعر :

نازوجنگ‌دلبران‌راجان سپر کردن خوش است
صاف‌درد آمیز ازجام صفا خوردن خوش‌است

چون‌شیخ‌زاهد قدس‌سره بعداز مبالغه خاموش شدهوآثر پشیمانی‌ازاین‌مبالغه فرمودن دربشرهٔ‌مبارکش ظاهرشد شیخ‌صفی‌الدین قدس سره بیرون‌آمد و بیرون خوت بایستاد وباخی سلیمان خادم گفت که چهارپای چند بناوراه فرستد تابارهاوتبرکها بیاورند شیخ‌زاهد چون این‌بشنید عظیم ازآن‌حدت که کرده بودخجل‌شدوچهارپای بفرستادند وآن بارهابیاوردند وشیخ‌صفی‌الدین هرچه ازبرای هریکی آورده بود بوی رسانید مگرآنچه ازبرای شیخ‌زاهد آورده‌بود که‌حالی درمیان نیاوردشیخ‌زاهدرا این‌فکر درخاطر میگرفید که‌چون ازبرای همه‌هدیه‌آورده‌است‌چونست که‌از برای‌من نیاورده وآن‌روز روزسه‌شنبه بود تابا روزجمعه صبرکرد وازآنچه ازبرای شیخ آورده‌بود. هیچ اظهار نکرد تاروزجمعه پس‌کفش مبارك شیخ زاهد بنهاد و گفت شیخ یك‌لحظه بخلوت من تشریف فرمای شیخ‌زاهد اجابت‌فرمود وبخلوت‌شیخ‌صفی‌الدین تشریف داد . شعر :

خورشید که‌در عرصهٔ آفاق نگنجد
تابان زدرخلوت مادوش درآمد

چون‌بنشست شیخ‌صفی‌الدین میوه وفواکه که آورده بود درمیان آورده ونقل خاصی که از برای شیخ زاهدآورده‌بود درپیش‌آورد .شعر :

الصبوح ایدل که‌آن دلبر بمهمان آمده‌است
خوان‌جان‌را ماحضر سازم که جانان‌آمده‌است

وگفت شیخ این‌قدرتناول فرماید و این قدر بخانه‌برندوچون‌شیخ‌زاهد ازآن چیزهاتناول میفرمود شیخ‌صفی‌الدین بوقچه‌جامه‌هارادرمیان‌آورد.درنظر شیخ زاهدنهاد وآنچه درانجابودبعرض‌میرسانید وازآن جمله یك‌دستارشاش‌و کرنباس و دو کلاه یکی مزوجه ویکی‌تنك ودوفرجی ودوجبه ودونیم تنه ودوپیراهن وموزه وسرموزه و کفش . پس‌شیخ زاهد رایك دست جامه ازاینها درپوشانید ویك دست دربست وبنهاد پس‌شیخ زاهد فرمود بزبانی گیلانی که‌صفی(لیاله‌دله کج‌توی) یعنی بزرك‌دلا که‌ازآن‌تست این‌همه‌آورده بودی‌ونمیگفتی وچندین روزصبرکردی دیگران‌اگر دودرم میآرند چندین‌بارعرضه‌می کنند .شعر :

مابروی توجهان ودل و جان دربازیم
برسر کوی وصالت دوجهان دربازیم

پس درخاطرمبارك‌شیخ‌زاهدقدس سره‌درآمد که چه‌بودی که از برای‌اهل من چیزی‌آورده بودی خاصه سربند نقره دوزی که درآن زمان مستعمل بود واهل شیخ زاهدرا خاطر سخت متعلق چنان سربندی بودی شیخ‌قدس‌سره دریافت که خاطر شیخ زاهدمتعلق این‌معنی‌است یك‌بوقچه‌بندی در میان آورد ودرآنجا چنان سربندی ومقنعه و کفش ودستی جامه بود جهت اهل شیخ‌شیخ زاهدچون‌آن بدیدخاطرمبارکش‌ازآن فکرخلاصی‌یافت‌ودل مبارکش برخواست‌وآن جامه‌ها را برداشت‌و بردست مبارك خود گرفت وتا ساعتی سرمبارکش برداشت وروی سوی آسمان کرد وبتن وسرمبارك درحرکت می‌بود و بخشایشی درحق شیخ صفی‌الدین ازدل فرمود شیخ قدس سره گفت آنچه یافتم ازآن نظر یافتم . شعر :

چون‌گدای کوی این سلطان درویشان شدم
تخت بخت پادشاهی زان گدایی یافتم
طایران قدس صید دام اقبال منند
زان نظر کز سایه فرهمایی‌یافتم

پرچم : این‌دوداستان که‌یکی‌درشماره ۲ و یکی‌در شماره۳ ازصوفیان آورده‌شده :

نخست میخواهیم خوانندگان ازافسانه‌های شگفت آوری که‌در کتابهای صوفیانست آگاه‌گردند. داستانی که درشماره گذشته درباره پرخواری شیخ صفی‌الدین ودوتن ازپیروان‌او آورده شده درخور آنست که‌هرکسی نه‌یکبار بلکه‌دوبار وسه‌بار بخواند وباندیشه سپارد .بیگمان داستان این‌بوده که‌درسفری شیخ‌صفی پرخواری بسیارکرده وبرای پرده‌کشی به عیب‌خودآنرابرویه «معجزه‌ای» انداخته‌واین‌نمونه‌ای ازگستاخی‌آنان دردروغ‌بستن بخداست .

دوم میخواهیم اندازه چشم پوشی پیران‌صوفی ازجهان ودارایی جهان نیك‌دانسته‌شود . داستانی که دراین شماره‌است نیك‌می‌رساند که‌چگونه شیخ‌زاهد چشمش بدست‌پیروان بازمی‌بوده وازآنان ارمغان می بیوسیده که اگر نمی‌آورده اند رنجیدگی نشان می‌داده.

سوم میخواهیم اندازه غیب‌دانی درویشان و پیران ایشان دانسته‌گردد ، همین داستان می‌رساند که غیب‌دانیها که درحکایت شماره‌پیش ودردیگرجاهااز شیخ‌زاهد نوشته‌اند یکبار دروغ می‌بوده واو از ارمغانی که‌شیخ‌صفی برایش‌آورده‌بوده آگاهی نمیداشته.

روزنامه پرچم

هرهفته روز های شنبه پراکنده می‌شود. می‌توانیدآنرا روزهای شنبه از روزنامه فروشها و سایر روزها از بنگاه‌ها بخرید .

بهاء : ۵ ریال

پنجشنبه ۱۷ فروردین

روز پنجشنبه هفدهم فروردین از ساعت شانزده (۴ پس از نیمروز) نشستی درخانه‌آقای کسروی برای گزاردن پیمان برپاخواهدگردید.

کسانیکه روز یکم‌آذر نبوده‌اند درآنروز باشند .

دستور پیمان‌گزاری همانست که‌دریکم‌آذر بوده است .

دفترپرچم

یك تکه از زندگانی رضاشاه

نوشته پایین دریکی از روزنامه های تهران زیر عنوان (شاه سابق باشما سخن می‌گوید) بچاپ‌رسیده وچون‌ما میدانیم چنانکه دراینجا نوشته شده رضاشاه در زمان جنگهای تبریز در قراملك بعنوان فرمانده‌شصت‌تیر نزد صمد خان می‌بوده ، وهمین سخنانرا ازگفته او ازکسی هم‌شنیده‌ایم اینست آنها را دراینجا میاوریم :

« من از زیر هیچ کاری‌شانه‌خالی نمیکردم مرا فعال میدانستند .

روزی حاجی صمد خان بامن‌صحبت میکرد و گفت از محمد علیشاه تلگرافی رسیده که « قشون روس بیهانه آرد رسانیدن بقونسولگری میخواهد وارد تبریز شود ، شما جلوی آنها را نگیرید ومتعرض آنها نشوید حاجی صمد خان بمن گفت من‌خیال‌دارم محلی باین‌تلگراف نگذارم وباقشون روس طرف شوم .

من میتوانم‌زنده بمانم‌وقشون اجنبی را درمملکت خود به‌بینم .

من‌هم گفتم‌هرچه امر کنید حاضریم وواقعا مایل وحاضر بودم ولی باز پیغام داده بود که بعدازناهار بیا با تو کاری دارم . بعداز ناهار نزد حاجی صمد خان رفتم ـ گفت من ازآن خیال‌منصرف‌شدم برای‌اینکه اگرما درمقابل اینها‌ایستادگی کنیم‌و طرف شویم خواهند گفت که ما تبریزرادرنتیجه جنك‌فتح کردیم وتبریزرا صاحب خواهندشد وبعدازجنك هم بیرون نخواهندرفت لذامن‌میروم توهم عده‌ات‌را بردار وبرو ودرضمن ۲۰۰ تومان پول هم بمن اد. حاجی‌صمد خان‌رفت‌بمراغه ومنهم رفتم‌طهران وقشون روس هم واردتبریز شد وبعد ازجنك بین‌الملل‌روسها ازایران خارج شدند .

ازطرفی علاوه برآنکه فعالیت و استعداد ذاتی‌داشتم باپیش‌آمدهایی‌روبرو میشدم که افکار مرا تغییر میداد از س اعمال‌زشت و کارهای‌خلاف می‌دیدم‌همیشه بفکر انتقام از بد عملها ویا اصلاح آنها بودم من خودم‌را از دیگران کمتر وبی استعدادتر نمیدانستم .

بعلاوه معتقد بودم که یك‌ملت از هم پاشیده بیچاره مثل‌ایران‌را فقط اشخاصی که درمیان اجتماع وخلق بزرك شده‌اند وبروحیات آنها آشنا می‌باشند میتوانند ازفلاکت وبدبختی نجات دهند در ممالك خرابی مثل‌ایران اشخاص که دردربارها زندگی کرده وابدا ازحال مردم وعیوب اجتماع بی‌خبرند نمیتوانند دست باصلاح بزنندبرای تاییداین مطلب مجبورم پیش آمدهایی که‌برای خود من‌درمواقع مختلفه روی میداد شرح دهم .

من پس از ۲۸ سال زحمت کشیدن بیابان گشتن لرستان رفتن کردستان‌رفتن جنگیدن مصیبت کشیدن مقداری پول تهیه کرده بودم وخواستم خانه بخرم وخودم را از کرایه نشینی خلاص کنم بالاخره این‌پولی که بااین‌همه خون دل جمع‌آوری کرده بودم‌دادم وزمینی خریدم این‌زمین

از گفتارهای پیمان

گزافه‌بافی یادروغگویی

یکی‌ازشگفتیهای برخی اروپاییان که هرروز بآن بر می‌خوریم گزافه گویی‌های ایشان است . اروپایی اگر ازپهلوی دیهی گذشت بی آنکه زحمتی بخود راه دهد وشماری بکند شماره مردم آنجارا میداند بهتر از آنکه کدخدای دیه می‌داند . بهر کشوری که سفر کرد و با اتومبیل از این سر در آمد وازآن دررفت‌بیك ناگاه‌آیین زندگی واخلاق بومیان وچگونگی تجار ، آنجارا «اتد» کرده‌چون بشهر خودباز گشت سفر نامه مفصلی مینگارد .

اروپایی بی آنکه زبان یك‌کشوری‌را بداند بدانجادرآید ودر اندك‌زمانی‌تا داستان حرمخانهای آنجا را بدست می آورد ودر سفر نامه خود شرح میدهد . اروپایی‌هرچیزی‌رامی‌شمارد وباارقام‌هندسی شمارش آنرا نشان می‌دهد .

مقداری از همان زمینی بود که بعدا قصر سلطنتی کردم خلاصه زمین‌را از دو نفریهودی خریدم ولی دختر سعدالملك ازمن عرض حال داد که رضاخان ملك مرا غصب کرده است‌بعدکه رسیدگی کردیم معلوم شدیك نفراز روحانی‌ها که‌آنوقت محضرداشت واسنادشرعی مینوشت در یك‌روز همان ملك‌را هم‌بدخترسعدالملك انتقال داده بود وهم به‌یهودی‌ها وقباله برای این‌دو معامله بایك خطوبایك مهرودریك روز ویك تاریخ تهیه شده بود ومن که یهودی بیچاره‌را در قزاقخانه حبس کرده‌بودم‌باماباقی جریان کاری نداریم که‌آخوند خائن‌را وادار کردیم که یکی‌ازقباله‌هارا پاره‌کند ولی منظورم اینست که‌تصور کنید یکنفری مثل من بعد از این همه صدمه کشیدن هم‌به‌گلوله و مرك روبرو بودن دربیابانها مشقت کشیدن مقداری پول تهیه کنم بخواهم یك آسایش فکر برای خود تهیه نمایم‌که اقلا خودم‌را از کرایه نشینی خلاص کنم باین مخمصه وکثافت کاری‌واینطور بامردم بی‌شرم‌روبروشوم کسی که دم از خداپرستی وتقوی میزند خیانت میکندآن هم باشخص رنج کشیده‌ای مثل‌من.

آنوقت من سرتیپ بودم وبخاطر دارم که گفتم اگر خدا بمن قدرت بدهد که میدانم با این اشخاص چگونه رفتار کنم .

گزافه گویی در سرشت بسیاری از آدمیان‌است ودر این باره شرقیان پای‌کم از غربیان ندارند. ما هم نمیخواهیم پرده بر روی عیبهای خود کشیده عیبهای دیگران را بازگوییم . ما در این تهران هر روز گوشمان صد گزافه می شنود . بلکه اگر راستی را خواسته باشیم گزافه گویی یکی‌از شاهکارهای شعرای‌ماست که نه‌کرسی آسمان را زیر پای قزل‌ارسلان میگزارده اند ومیان یار را بباریکی‌مو میرسانیده اند وازگودی‌چانه دلبر چاهی درآورده یوسف دل را در بن آن بند می کرده اند . شاید هم نتیجه این شاهکار های شاعرانه است که زشتی گزافه از میان مردم برخاسته وهرکسی از بزرك وخرد بدان عادت‌کرده اند که اگر نوکری‌دو دقیقه در بیرون دیر کرد آقا آن را سه ساعت حساب می کند . یا اگر چیزی اندکی بهتر از چیز دیگر بود« صد مرتبه » بهترش میشمارند،یا اگر یکی پندی بدیگری داد واو نشنید «هزار مرتبه گفتم نشنیدی » می گویند .

ما از این گزافه های شرقیان هم آگاهیم . چیزیکه هست شرقیان گزافگوییشان‌از راه بی پروایی است ونتیجه‌ای برآن‌مترتب نمیسازند . ولی غربیان گزافه را بصورت علمی در آورده نتیجه بر آن مترتب می سازند و هرگز نمیخواهند که کسانی آنرا گزافه پندارند .

مثلا هرگاه‌گروه انبوهی در میدانی‌گرد آمده باشند ودو تن یکی اروپایی ودیگری ایرانی،بر آنان بگذرند ایرانی‌گزافه گو خواهد گفت :«به ! ده هزار جمعیت برای چه اینجا جمع‌شده اند !! » . ولی اروپایی‌گزاف باف در دفتر خود یادداشت خواهد کرد : « از روی حسابی‌که کردم چهار هزار وششصد و سی‌پنج یا سی‌وشش نفر بودند وگویا در امربسیار مهمی‌شورداشتند » !

بیشتر ازشمارشها وسرشماریها که در کتابها وروزنامه ها از زبان غربیان نقل می‌کنند گزافه بلکه بی پایه و دروغ است . ولی شرقیان چون فریفته اروپا و اروپایی هستند وآنان را با دیده دیگر می بینند پی بدروغگوییشان نمی برند وگزافها ودروغهای آنان را راست پنداشته وزبان بزبان و کتاب بکتاب نقل مینمایند گاهی نیز کار را برسوائی میرسانند .

این خودننگی برگروهی است‌که بمردمانی‌چندان بگروند که دروغ های آنان را نیز بپذیرند وآن دروغهارا زبان بزبان نقل نمایند وانتشار دهند. شمارشی که درپایین می نگاریم دریکی از روزنامهای تهران چاپ شده ویکی ازروزنامهای ولایات هم از آنجانقل کرده .

«مطابق احصاییه که کامیل فلاماریون منجم معروف‌فرانسوی بدست آورده تعداد اشخاصیکه در نتیجه تهاجمات‌وجنگهادر مدت سی‌قرن‌تاجنك بین‌المللی‌بقتل رسیده اند درحدود یکهزارودویست ملیون نفر است‌در هرقرن‌چهل‌ملیون که چون آن را بساعت ودقایق قسمت بکنیم در هریك‌دقیقه‌یکنفر به قتل رسیده است .»

فلاماریون‌را می شناسیم که‌منجم معروفی بود وما یقین‌نداریم که این شمارش ازو باشد . ولی اگر ازوست باید گفت مرد بسیار دروغبافی بوده و از اینجا اعتبار کتابهای او نیز از میان خواهد رفت .

درسی‌قرن گزارش جهان ، صدهابلکه هزارها جنك و کشتار رویداده که فلاماریون‌نام‌آنهارانیز نشنیده چه‌رسد به‌شماره کشتگان آنها . اگر مدرك این‌شمارش کتابهای تاریخ است مگر فلاماریون همه تاریخهارا خوانده‌است !! یامگر همه جنگهای سی‌قرن جهان‌را درکتابها‌نوشته‌اند ؟ ! گیرم که‌کسی‌داستان‌جنگی‌را در کتابی‌خوانده شماره کشتگان آنرا ازکجا خواهد دانست !!

اگر فلاماریون سی‌قرن عمر میکرد ودراین عمر درازخود دریکایك جنگها حضور می‌یافت وهر کشتاری را بادیده می‌دید باز نمیتوانست‌شماره کشتگان‌را بداند . دانستن‌بجای خود که‌نمیتوانست تخمینی درخور پذیرفتن بکند .

جنك بزرك ۱۹۱٤ درزمان ماروی داده ودراین جنك همه سپاهیان ازروی دفتر روانه میدان میشدند . بااینهمه تا کنون کسی نتوانسته شماره درست کشتگان آنرا بداند وتخمینهایی که کرده‌اند از تفاوت بی‌اندازه‌ای که باهم دارند پیداست که هیچیك از روی مبنایی نیست .

شورش‌مشروطه‌ایران‌را ماهمه دیده‌ایم ودرزمان ماروی‌داده بااینحال کسی نتوانسته درباره نابودشدگان آن تخمینی نماید . پس فلاماریون از کجا توانسته ازاینجا تاسی‌قرن پیش جلورفته و شماره کشتگان‌همه‌جنگها وهجومهارا بدست‌بیاورد !! این سخن‌راهرکس می‌شنیدبایستی بی‌درنك‌دروغ بودن آن‌را دریافته وبرکودنی گوینده آن بخندد.نه‌اینکه آن‌را وازربان‌بزبانی ازروزنامه‌ای بروزنامه‌ای نقل نمایند .

روزبه نوروز

تلگرافهای شهرستانها

ازشادگان

آقای کسروی نوروزبرشماویاران خجسته‌باشد شیشه‌گر .

خرمشهر

آقای کسروی‌سال‌نورا بآن‌رهنمای ارجمند ودیگر برادران خجسته‌بادمیگویم ازآفریدگار خواهانم دراین‌سال‌باگامهای بلندی بسوی‌پیروزی‌به پیش رویم محمدعلی امام

ازرضائیه

آقای کسروی روزبه‌به‌آن راهنمای‌ارجمند وبه‌یاران‌خجسته‌باد رضائیه یکدسته از آزادگان

از مشهد

آقای کسروی نسال‌گذشته سال نیایش و پیمان بود امسال بیاری خدا کوشا و پافشار خواهیم بود وحشی‌گری تبریز ومراغه نشان دادتیرما بهدف خورده دشمن درمقام سرسختی‌است باپشتیبانی خداو کوشش‌یاران فیروزخواهیم بود وحدت

از اسپهان

راهنمای دانشمند آقای کسروی سال نورا تبریك عرض می‌نمایم گازر

ازرضائیه

آقای کسروی روزبه نوروز بآن‌پیشوای ارجمندوهمه یاران پاکدین خجسته‌باد رضائیه‌یکدسته از آزادگان

ازاندیمشك

آقای کسروی روزبه نوروز برشماوهمه یاران خجسته‌باد از سوی باهماد اندیمشك بهزاد مغناری‌نژاد

ازقزوین

آقای کسروی روزبه نوروز را بآن راهنمای بزرك شادباش گفته وازآفریدگارپاك‌خواستاریم که‌با راهنمائی‌شما مارا بگمراهیها فیروز گرداند از طرف یاران قزوین پاك‌روان

ازاهواز

روزبه نوروز بهمه پاکدینان بویژه راه‌نمای‌ارجمندخجسته باد .آزادگان

ازآبادان

آقای کسروی روزبه نوروز برآن راهنمای بزرك و همه یاران خجسته‌باد ازسوی پاکدینان آبادان آرین

ازماکو

تهران آقای کسروی روزبه برشما وآزادگان خجسته‌باد ماکوقدسی

ازشهرکرد

پرچم دراین‌روزبه‌مراتب خجسته باد سهشمندانه مرا بهمه پاك دینان کشورو راه‌نمای بزرگمان برسانید جهان تشنه پاك‌دینی است عباس هاتفی

ازرشت

آقای کسروی سهشهای پاکدلانه‌خودرا بآن راهنمای بزرك ارمغان می‌نماید مهندس‌عزمی

ازماکو

آقای کسروی‌روزبه‌نوروز بآن‌راهنمای‌ارجمندپاکدل‌پاکدین خجسته‌بادگفته‌از آفریدگار تواناخواهانم‌سال‌نوازهرسو پاکدینی‌از میان‌گمراهی‌های ایرانیان درخشان‌باشد سروان‌حلمی

ازرشت

آقای کسروی پس‌از تجدیدپیمان سهش های پاکدلانه بآن راه‌نمای بزرك ارمغان مینماید امامی

ازتبریز

آقای کسروی روزبه‌نوروز برآن راهنمای ارجمند ویاران خجسته وفیروز بادآزادگان تبریز

ازتبریز

آقای کسروی روزبه نوروز وبشما همه‌پاکدینان خجسته‌باد آدرم

ازرشت

آقای کسروی پس ازتازه کردن پیمان سهشهای پاکدلانه خودرابآن راهنمای بزرك‌ارمغان مینماید توسلی

خواهش

کسانیکه از شهرستانها پول می فرستند چه از پست وچه از بانك ، بنام آقای کسروی یا دفتر پرچم فرستند . بنام دیگری نفرستند

۲

چنانکه آگاهی داده بودیم‌چاپخانه واداره‌از آغاز سال به«شرکت سهامی پاك» داده‌شده‌واینست حساب سال گذشته باید جداگرفته شود .

از نمایندگان خواهشمندیم هرکدام حساب پارسال‌را صورت‌فرستند.تاآن‌تسویه‌نیابه‌برای امسال حسابی‌باز نخواهیم کرد .

۳

کسانیکه پرچم‌هفتگی‌رامیخواهند خواهشمندیم بهای سالانه یا ششماهه را پیشکی فرستند .

پنجشنبه۳فروردین

روزپنجشنبه‌سوم فروردین که نشستی‌درخانه‌آقای کسروی برپا میبود کسان انبوهی از دور و نزدیك برای پرسش وجوئی ازپیشآمدهای مراغه وتبریز و میاندواب گردآمده بودند . دوبار سالون پرگردید وتهی‌گردید وسخنان بسیاری رانده شد . هم افسوس میخوردند. همه‌رنجیدگی اشان میدادند.

گفته شد : جای افسوس نیست . بد خواهان ما ازاین وحشیگریها جز زیان نخواهند برد . ازاین وحشیگریها دانسته شد که پاسخی به‌پرسشهای ما و ایرادهای ریشه کن که بکیشهاشان میگیریم ندارند وازناچاریست که مردم‌عامی‌را میشورانندووحشیگری راه میاندازند .

آنگاه‌نتیجه‌آن وحشیگری‌این شده که امروز درخانه‌ها ونشستها که میرویم در بیشتر آنها سخن‌از پیمان وپرچم وازورجاوند بنیاد است و کسانیکه تا کنون باین کتابها نمیپرداخته‌اند اکنون پرداخته‌اند .

آقای کسروی گفت : یکسود بزرك دیگراین بوده که یاران ماباستواری افزایند و کوشش وتلاش بیشترگردانند. ازروزیکه این داستان رخ‌داده از تبریز ومراغه وماکو وخوی و دیگر جاها نامه‌هایی ازجوانان‌رسیده که‌هریکی‌نشان دیگری از استواری ایشانست .

این پیشآمد روشن‌گردانید که کوششهای ده ساله بیهوده نبوده است وهوده بس بزرگی ازآن بدست آمده .

دراین نشست سرودی که آقای جوابخت از هندیجان ساخته وفرستاده بود آزموده گردید.آقای هادی عراقی بافلوت آنرا نواختند چنین نهاده شد که نشستی ازجوانان موسیقی‌شناس برپاشود و نتیجه گفتگورا آگاهی دهند .

دراین‌نشست چون کسان دیگر بسیارمیبودند آیین پیمان‌بندی که ازپیش نهاده شده بود گزارده نگردید. این‌بود گزاردن پیمان برای‌کسانیکه در یکم آذر نبوده‌اند بروز پنجشنبه ۱۷ فروردین واگزارگردید .

برای‌توجه اداره‌کل شهربانی

در شهرستانها چه رفتاری می کنند

از بروجرد آقای آقایی می نویسد :

من‌در کلاس‌بودم کسی‌بمن‌گفت که‌رئیس‌آگاهی‌شما را میخواهد ، چون بدفتر دبیرستان رفتم آقای رئیس‌آگاهی رادیدم چون‌مرا دید گفت‌باید خانه‌شمارا بازرسی نمائیم چون‌من ازخودم اطمینان داشتم گفتم مانعی ندارد باهم‌بخانه‌روانه شدیم . بین‌راه ازمن پرسید که کتابهای شیعیگری که‌برایتان آمده‌است کجااست . من‌چون چگونگی را دریافتم‌ودانستم چه چیزاست گفتم که‌من کتاب شیعیگری یك شماره‌دارم که‌آنهم پیش‌خودم نیست پیش یکی ازدانش آموزان‌است .

پس‌از آن بخانه واردشد پس‌از جستجوی زیادی چندجلد کتاب‌درپیرامون رمان‌ـ دانستنیها ـ پندارها ویك‌جلدپیمان توی کتابهای من‌یافت وگفت اگرکتاب شیعیگری دارید بایدهمه‌را بمن‌تحویل‌دهید ومن‌باکسی کاری ندارم‌فقط دستور داده شده که‌این کتاب‌را جمع کنم گفتم پس‌چرا کتابهای دیگررا می‌برید گفت آنهارا میخوانم اگردیدم که کتابهای بدی‌نیستند بشما پس میدهم گفتم که‌شما نمیتوانید اینکار راکنید، زیرا این کتابها از زیر سازمانهای بزرگتری درتهران رد میشودتنها برای بروجرد نیست یاخودمن آنهارا ننوشته‌ام. گفت‌حرف‌زیادی بیهوده است بازهم میگویم من‌باشما کاری ندارم فقط کتاب شیعیگری باید جمع‌شود و گفت کتاب‌شیعیگری که‌نزد رفیقتان است گرفته بمن‌دهید من‌نیز کتاب‌شیعیگری‌راباو‌دادم .

پس‌از آن گفت به آقای صندوقی (نماینده‌پیشین‌پرچم)وآقای گنجه‌ای‌بگوئید بیایند وپس ازپرسش ازآن دوتن گفت من‌باشماکاری ندارم‌واین‌سخن‌را نیزبکسی نگوئید ومصالح دولت براین است که کتاب شیعیگری‌را جمع‌نماید .

این‌است‌که میگویم که اگر کتاب شیعیگری‌داریدآنهاراتحویل دهید که اگر پس‌ازاین دردست‌شما یادیگری این کتاب دیده‌شودآنوقت شمامسئول وبازخواست خواهید شد.

پرچم آیادستورتهران این‌بوده‌است ؟

آیا کارکنان شهربانی میتوانندبنام بازداشت کتاب،خانه‌هارا جستجو کنند ؟!.

آیا تواننده‌ر کتابی‌را خواستند بردارندو ببرند؟.این‌آقای‌رئیس آگاهی‌چون‌درویش است ازکینه توزی باما باز نمی‌ایستد .

آگهی

اداره حسابداری وزارت بهداری مقداری شیشه های درسمباده مایعی و پودری باندازه‌های‌مختلف‌را بمناقصه خریداری‌می‌نماید . فروشندگان میتوانندبکارپردازی‌وزارت بهداری مراجعه‌نموده واز سایرمشخصات وتعداد آنها مستحضر شده ومبلغ ۱۰۰۰ریال بعنوان سپرده‌تحویل صندوق‌نموده وشماره قبض‌را درپیشنهادخود ذکر نمایند پیشنهادها تاآخروقت اداری روز ۲٤ فروردین‌ماه ۳۲۳ بوسیله دفتر اداره حسابداری قبول وروز ۲۵ فروردین ساعت ۹ صبح درکارپردازی‌باز وخوانده میشود به‌پیشنهادهائی که سپرده نداشته و یا موکول بشرایط خاصی شده باشد ترتیب اثر داده نخواهد شد حضور پیشنهاد دهندگان آزاد ووزارت بهداری در رد وقبول مختار است .

شماره ۱ — رئیس اداره حسابداری‌وزارت بهداری: دولتشاهی



سال یکم — شماره‌سوم

روزشنبه۱۲ فروردین ۱۳۲۳
جای اداره : لاله‌زار کوچه مهران
شماره تلفن ٦۰۲٦

بهای سالانه ۲۵۰ ریال
بهای ششماهه ۱۳۰ »
ازهمه‌کس پیشکی گرفته خواهد شد

۲ آوریل ۱۹۴۳ — تکفروشی ۵ ریال

پیام بآقای امامجمعه تهران

چنانکه شنیده‌ایم یکی ار کسانیکه از نوشته های ما بسیار خشمناك گردیده آقای امامجمعه تهرانست . شنیده‌ایم آقای امام چنین گفته :

« درامامیه یك‌ملیون مترزمین دارم . آنهارا می‌فروشم وبساط اینها را بهم میزنم » . ما بآقای امام پیام فرستاده می گوییم :

بفروش زمینهای امامیه چه نیاز است ؟!.. مگر ما باتفنك و توپ و تانك پیش‌آمده‌ایم که شما دراندیشه بسیج‌افزار باشید وبپول نیازتان‌افته؟!..

ما افزارمان سخن‌ودلیلست . شما نیز توانید در برابر ما سخن رانیه ودلیل آورید .

آقای‌امام خانواده شمادرمشروطه‌نیزخشمناك‌می‌بودید وبآزادیخواهان خشم‌می‌ریختیه‌ودشمنی میکردید . برادر بزرگترشما حاجی میرزا ابوالقاسم امامجمعه درتاریخ مشروطه ، درمیان بدخواهان‌آن‌،جابرای‌خودباز کرده. ولی‌اکنون ازهمان‌مشروطه بهره‌ها میجویید وسودها می‌برید . فرزندانتان در اداره‌ها جاهای بالائی گرفته‌اند.

بهرحال‌شماآقای امام‌توانید بیك کارنیکی برخیزید ـ کاریکه نام‌نیك شمارا درتاریخ‌جاوید گرداند . همان گفتگوی حکومت (که آیا حق توده است ویاحق آقایان ملایان) بسیار بزرگست . توده ایران مشروطه را پذیرفته وقانون اساسی ودیگر قانونهایی که همه آنها حکومت‌را حق توده میشناسد روان گردانیده . ولی‌ملایان بضد آن می‌باشند وحکومت‌را حق خود میدانند .

این دوسخنی مایه دودلی وسرگردانی مردم شده . اکنون انبوهی ازمردم نمیدانند آیا بدولت مالیات پردازند یانه ؟ . اگر پردازند دستور آقایان ملایانرا بکار نبسته‌اند . اگر نپردازند پس دولت ازکجاپول‌آورد وکشور را راه برد ؟!

در این باره سخن چندانست که کتاب جداگانه می‌باید . دراینجا تنها بیك داستان بس‌میکنم : سیدی‌را میشناسم که روضه خوان می‌بود وچندسال پیش ازتبریز بتهران آمد وباآنکه پسرش درتهرانست بخانه اونرفت . زیرا که او کارمند دولت است وپولیکه می گیرد وخرج میکند حرام می‌باشد. درخانه اونماز درست نمی‌باشد . خود اطاقی گرفت وروزها دربازار بایِن حجره وآن حجره میرفت وبالابه وزاری از این حاجی وازآن مشهدی پول میگرفت وزندگی می کرد .

ببینید چه اختلال بزرگی پدید آمده . اکنون شما آقای امام توانید پیش افتید و ازآقایان مجتهدان وملایان نشستی برپاگردانید ، واین گفتگو را بمیان آورده به‌پرسشهایی که‌مادراین زمینه میداریم(ودرهمین‌شماره در سات ۳ بچاپ رسیده) پاسخ دهید . دوباره می گوییم : این یك کار بزرگ تاریخی خواهد بود .

برای‌آنکه راه سخن باز شود ورشته بدست آقایان بیاید بنوشته پایین می‌پردازم :

بنیاد کیش شیعی براینست که جانشین پیغمبر (یاخلیفه وسررشته‌دار کارهای جهان اسلام) بایستی از سوی خدا برگزیده شود نه از سوی مردم . می گویند: جانشین نخست که خدا برگزیده بودامام علی‌بن‌ابیطالب می‌بود . پس‌ازو پسرش حسن‌بن علی ، و پس ازو پسرش حسین‌بن علی ، همچنان تا امام دوازدهم که‌زنده‌وناپیداست .

خلافت وحکومت حق اینهابوده وچون امام دوازدهم ناپیداست‌فقهاء ومجتهدان جانشینان اویند وحکومت حق اینها می‌باشد . اینست مردم باید فرمان ازایشان برند ، دولتی‌را که هست غاصب شناسند . عنوان آقایان ملایان در دعوی حکومت این ، ودلیلشان همینست .

پیداست که باین‌دعوی ایرادهایی توان گرفت . ولی‌ماتنها یك ایراد می‌گیریم : اینکه گفته میشود خلیفه بایستی از سوی خدا برگزیده شود

سیزده را باچهارده چه جداییست؟!.

چون روز سیزده فروردین نزدیکست گاهی کسانی درمیان گفتگو چنین می‌پرسند : «عقیده شما درباره سیزده چیست ؟!.. »

می گوییم : سیزده را باچهارده چه جداییست ؟ !. سیزده چه گناهی کرده که ناخجسته گردیده؟!. شماره‌چیست که‌خجسته‌یا ناخجسته باشد؟!.مگر خدا بشما خرد نداده ؟!. بدبخت مردمی که گرفتار چنین پندارهاست ؟!.

آنچه مامیدانیم روز سیزده فروردین بهترین کارها درخانه نشستن وباخاندان خود باآسایش وخوشی بسربردنست .

ماابن‌بدنمیدانیم که مردم بگردش‌روند، درهنگام بهار درباغ‌وکشتزار خوش باشند .

این بد میدانیم که بنام سیزده روند . سیزده نا خجسته نیست ونتواند بود . ولی این پندار درباره سیزده خودناخجسته است . باید کوشید واین را ازمیان برد .

از آنسوی روز سیزده که انبوه مردم بیرون روند واتومبیل ودیگر برندگان باسختی پیدا شود وخوراك وجای پاکیزه کمتر بدست آید ، و آنگاه اوباش وگروه بی‌فرهنك فرصت یافته بی‌فرهنگیها کنند ـ از گردش درچنان روزی کم‌خوشی بدست آید . این چیزیست که همه ساله دیده‌شود وهرکسی آنرا آزموده است .

چیزیست که یاران خود پیغمبر ازآن‌ناآگاه می‌بوده‌اند وما می‌بینیم که پس ازمرك‌آن پاکمرد،اینان گردهم‌آمده ابوبکررا که‌یکی‌ازیاران ارجمند‌پیغمبر می‌بود بجانشینی برگزیده‌اند . سپس نیز عمر و پس از آن عثمان خلیفه گردیده، تانوبت بامام علی‌بن ابیطالب رسیده .

ازاینان‌گذشته مامی‌بینیم خود امام‌علی‌بن ابیطالب هنگامیکه بخلافت رسیده بمعاویه که نافرمانی می‌نمود نامه‌ای فرستاده ، ودرآن نامه‌که برای دلیل آوردن وراستی خودرا بازنمودن نوشته شده چنین میگوید : «بمن بیعت کردندهمان کسانیکه‌بابوبکر وعمر وعثمان بیعت کرده‌بودند». میگوید: «شوری درباره برگزیدن خلیفه حق مهاجرین وانصار است و اینان بسر هرکسی گردآمده اورا امام‌نامیدند خشنودی‌خدا نیز درآن می‌باشد. کسی‌را نرسد که ایرادگیرد ویانپذیرد » .

این نامه در نهج‌البلاغه آورده شده درتاریخها نیز توان یافت . در این نامه امام هیچ نمی گوید باید خلیفه‌را خدا برگزیند . نمی گوید مرا خدا برگزیده . نمیگوید‌مرا پیغمبر درجای خود نشانده . نمیگویدابوبکر وعمروعثمان‌حق‌مرا از دستم گرفتند. بلکه آشکاره مینویسد که شوری حق مهاجرین‌وانصار می‌بوده که‌هرکسی‌را برگزیدندی‌خشنودی خدا درآن‌بودی.

این نامه ، بنیاد دعوی آقایان ملایانرا برمی‌اندازد . ماخواستاریم آقایان نخست باین ایراد پردازند وهرپاسخی می‌دارند بدهند . گفته‌اند : گرهی که باناخن توان‌گشایید چرا باید آنرا بدندان انداخت ؟!. چیزی که میتوان پاسخ‌داد وباگفتگوبپایان رسانید‌چه نیاز برنجش وخشم‌دارد ؟!.

ازآنسو خشم ورنجش وبدگویی ودشمنی نتیجه ندهد . زیرا پس‌از همه آنها باز این ایراد بسرجای خود خواهد ماند و باز مایه دودلی مردم خواهد بود . چاره جز پاسخ گفتن ودلیل‌آوردن نیست :

چنانکه نوشتیم‌نامه‌امام علی‌بن‌ابیطالب درنهج‌البلاغه هست . بااینحال ما جمله‌هایی‌را ازآن بهمان زبان خودش‌درپایین می‌آوریم .

«انه بایعنی القوم الذین‌بایعوا ابابکر و عمر وعثمان علی ما بایعوهم فلم یکن للشاهد ان یختار و لا للغائب ان یرد و انما الشوری للمهاجرین والانصارفان اجتمعوا علی رجل وسموه اماما کان ذلك لله رضی فان خرج من امرهم بطعن اوبدعة ردوه الی ماخرج منه فان ابی قاتلوه علی اتباعه غیر سبیل المؤمنین » .

پرچم

دارنده و نویسنده احمد کسروی

ما با راهی که پیش گرفته‌ایم و کوششهاییکه می کنیم بجهانیان می گوییم : آدمی‌را نیازی بیدیها! نیست . آدمی تواند نیك باشد و باسرفرازی و نیکخواهی زید و باخوشی و آسودگی بسر برد . این سخنیست که بمردمان می گوییم . پس باید خود نیك باشیم و تاتوانیم باراستی و سرفرازی زییم و کردارمان‌را گواهی برای گفتارمان گردانیم . در پاکدینی هر کسی باید! نخست بخود پردازد وخودرا پاك گرداند .

(ازگفته‌های دارنده پرچم)



ما از همه پاکدلان داوری میخواهیم

— ۲ —

همه نیکخواهان جهان از داستان ما آگاه باشند

جنانکه گفتیم سرچشمه وحشیگریهای تبریز ومراغه بیش ازدیگران ملایان آنجا بوده‌اند . کینه آنها نیز از پرسشهاییست که مادر روزنامه یا درکتابهای خود کرده‌ایم .

ما پرسیده‌ایم : چگونه حکومت حق شماست ؟!. بچه دلیل ؟!.. شما چه حکومتی توانید کرد ؟!..

گفته‌ایم : چرا مایه بدبختی بیست ملیون مردم میشوید ؟! . چرا یك کشوری‌را ویران میکردانید ؟!..

این چه سخنیست که می گویید : مالیات دادن بدولت حرامست ، بسربازی رفتن حرامست ؟!. چنین سخنی درآفریقا نیز نباید بود .

از سالهاست که اندیشه‌ها بالا رفته و انبوه جهانیان زیر درفش سررشته‌داری توده (حکومت دموکراسی) می‌زیند . درچنین هنکام‌جهان شما درایران یکمشت‌مردم عامی‌را ، بنام‌دین فریب میدهید وبادولت‌بدشمنی وبدخواهی وامیدارید وبنافرمانی بقانون بر می‌انگیزید - این چه اندیشه شومیست که درمغزهای شما جاگرفته ؟!..

این چه نادانیست که شما بگویید پاسبانیکه شب ها در سرما و گرما بیدار مانده وبنگهبانی خاندانها می‌پردازد ، ماهانه انکه ازدولت می گیرد حرامست ولی فلان مفتخوار که بهیچ کار نمی‌پردازد پولیکه‌بنام«وجوهات» ازمردم می گیرد حلال می‌باشد؟!..

پس‌ازهمه اینها حکومت اگرحق شماست و توانیدآنرا راه‌برید ،بیا خیزید ورشته‌را بدست گیرید وحکومت کنید . این‌چکاریست که حکومت‌را حق‌خود میدانید وهیچگاه نیز نمی‌خواهید آنرا بدست‌گیرید وتنها بگرفتن «وجوهات»بس‌می کنید ؟!.. این چه مردم‌آزاریست که دولت‌رانمیگزارید وخود نیز جلو نمی‌آیید ؟!..

نتیجه این مردم آزاری شماست که انبوهی ازمردم خیانت بدولت و دزدی ازمال آنرا حلال می‌شمارند ونافرمانی بقانون را ثواب‌می‌پندارند . نتیجه آنست که باغدغن دولت ششهزارتن ازراه قاچاق بمکه می‌روند و با پیشانی گشاده بازگردیده آن کار خودرا ننك نمی شمارند . نتیجه‌آنست که دههزارها مردم‌بآهنك‌زیارت ، بی گذرنامه روبمرز می‌آورند ودرآنجابادادن رشوت بگماشتگان قاچاقی‌ازمرز می گذرندواین سیاهکاری‌ها بدنمیشمارند.

یادکار وحشیگریهای تبریز در تبریز

ازتبریز می‌نویسند : «روزنامه‌پرچم که رسید نسخه‌هایش دست‌بدست می گردد ومردم‌تشنه‌وار گرفته میخوانند.نسخه‌ای تاپنجاه ریال فروخته شده. کتاب «شیعیگری» که نهانی یك نسخه و دو نسخه بدست می‌آید صد ریال خریدار پیدا کرده . »

اینست یادگار وحشیگریهای ملایان درآنشهر .

کسانیکه کتاب «شیعیگری» را خوانده‌اند میدانند که‌ما چه ایرادهای سختی دراین زمینه‌ودردیگر زمینه‌هابایشان گرفته‌وبهریکی پاسخ‌خواسته‌ایم. میدانند که چگونه میدانرا بآنان تنك گردانیده‌ایم .

وحشیگری از همینجا برخاسته . چون بآن پرسشها و این ایرادها پاسخی نمیدارند ودرمانده‌اند، واز اینسو نمیخواهند دست ازدستگاه مردم فریبی خود بر دارند ، اینست قرآن و اسلام‌را دستاویز گردانیده مردم عامی‌را بوحشیگری برمی‌انگیزند .

داستان ایشان داستان آنزنیست که خوراك پختن ندانستی وهرروز خوراکهای بد پختی ، وهر زمان که شوهرش ایراد گرفته چنین گفتی : «چرا خوراك‌پختن یاد نمیگیری ؟!.. چرا هرروز این‌خوراکهای بسیار بدرامی‌پزی ؟!.. » زن دغلکار چون‌پاسخی‌نداشتی چنین بهانه گرفتی : «تو برای‌من‌پیراهن نمیخری، ششماهست پابرهنه‌ام یکجفت کفش نگرفته‌ای ...» از اینگونه بهانه‌ها گرفته فریادها زده همسایگانرا بسرخود گرد آوردی. هرچند مرد داد زدی : « ایزن ، دعوی برسر کفش وپیراهن نیست ، من می گویم ، چرا خوراك‌را بدمی‌پزی» سودی‌ندادی وزن دغلکار رشته بهانه‌را ازدست نهشتی .

اینان نیز همان کاررا می کنند . خودرا بپرسشهایی که ماکرده‌ایم‌و ایرادهاییکه گرفته‌ایم آشنا نگردانیده بهانه‌هایی‌را که‌پیدا کرده‌اند رها نمی کنند .

شنیده‌ایم ازکسانیکه بدولت تلگراف کرده‌اند گروهی از حاجیهای انباردارند . اینان آن تیره درونانند که دراین کشور می‌زیند واز دولت وازمجلس وازقانون وازاداره‌ها بهره‌مند می گردند واز داد وستد ملیونها ریال سود می‌برند ، و در همانحال پامی‌فشارند که تاتوانند بدولت مالیات ندهند وبرای این کارست که دو دفتر نگاه می‌دارند . اینان پیروان ویژه آن ملایانند واین درس‌را ازایشان یادگرفته‌اند .

بهرحال چون در غوغاییکه برانگیخته شده یکی از بهانه‌ها قرآن و دیگری اسلام بوده من‌ازهر کدام جداگانه سخن خواهم راند . دراینجا از قرآن سخن میرانم واسلام‌را بشماره دیگر می گزارم .

چنانکه گفتم ملایان تبریز تاکنون سه‌بار بدستاویز قرآن آشوب و وحشیگری برپا گردانیده‌اند ، و راستی‌آنست که بهره‌مندی آنان از قرآن جزاین وحشیگریها نیست . آنان این‌درس‌را از معاویه گرفته‌اند ونسبتشان بقرآن همان نسبتی‌است که معاویه‌را بوده . بیدینان تیره درون قرآن‌را جز افزاری برای سیاست خود نمیدانند .

این‌رفتارپست‌ایشان بمن‌حق میداد که بتاریخ بازگشته بی‌احترامی‌هارا که این گروه تاکنون باقرآن نموده‌اند یکایك باز نمایم وپرده ازروی رسواییهاشان بردارم . ولی افسوس که در روزنامه فرصت چنان کاری نیست ومن ناچارم بکوتاهی سخن کوشیده تنهابچند تکه بس کنم:

۱ ـ این گروه باورهاشان با آخشیج قرآنست.

نخست چیزی که باید بنویسم آنست که این گروه ازبس بقرآن بی‌پروا وهمیشه باآن بیگانه بوده‌اند بیشتر باورهاشان بآخشیج قرآنست. اینان آن گروهیند که قرآن‌را «ظنی الدلاله» دانسته حدیثهای ساخته ودروغرا بآیه‌های آن برتری داده‌اند.

ببینید : در قرآن پیغمبراسلام آشکاره از غیبدانی بیزاری می‌نماید. این آیه دردوجا آمده : «گنجینه‌های خدا درنزد من نیست ومن غیب نمیدانم». (۱)

آیه‌هایی باین آشکاری ، در کتابهای خودصدداستان غیبدانی وغیبگویی ازپیغمبر نوشته‌اند در جای خود ، که از بازماندگان پیغمبر داستانهای غیبگویی آورده‌اند . بلکه ازدرویشان وصوفیان غیبگوییهای بسیارشمارده‌اند همه اینها بکنار : بنیاد کیششان به غیبگویی پیغمبر می‌باشد . بگفته ایشان پیغمبر دوازده‌امام‌را آگاهی داده ونامهاشان یکایك شمارده‌است .

ببینید اندازه ناآگاهیشان ازقرآن تا بکجاست ! بارها دیده شده که بفلان‌ملا چون می‌گوییم : پیغمبر ازغیبدانی بیزاری نموده بایك شگفتی می‌پرسد : «در کجا؟..» وچون آیه‌را می‌شنود بگفته عامیان وا میرود که تو گویی هیچگاه باین آیه‌هابرنخورده‌بوده . بارها اینحال ازایشان‌دیده‌شده .

درقرآن پیغمبراسلام آشکاره ازمعجزه ناتوانی می‌نماید . این آیه در قرآن درهفت وهشت‌جا آمده : «گفتند چرا باو معجزه‌داده نمیشود». (۲) درپاسخ هیچیکی نمیگوید : «فلان معجزه‌را کردم» یا «خواهم کرد». بلکه آشکاره ناتوانی نموده می‌گوید : «من ترساننده‌ام . معجزه‌ها نزد خداست» . (۳) دریکجاهفت‌معجزه ، با نام‌ونشان ازو می‌طلبند ومیگویند : «بتو نخواهیم گروید مگر هنگامی که چشمه‌ای اززمین درآوری یاخانه‌ای اززر برای خود پدید گردانی ...» . (٤)درپاسخ همه‌آنها می گوید : «من یك آدمی همچون شمایم جزاینکه فرستاده خدا می‌باشم» (٥) در همه جا ناتوانی نشان می‌دهد ومی‌بایست نشان دهد.

ولی کتابهای اینهارا بخوانید که صدمعجزه‌بنام‌او نوشته‌اند : خورشیدرا پس ازفرورفتن بازگردانید ، با سوسمار سخن گفت ، ازسنك شتردرآورد، ازلای انگشتان چشمه روان گردانید...

او که پیغمبر بزرگواری می‌بوده و نیروی خدایی می‌داشته درجای خود ، که برای بازماندگانش صدداستان معجزه ساخته و در کتابهاشان نوشته‌اند . بلکه برای هرگوری وهرگنبدی معجزه‌ها ساخته‌اند.

بدتر از همه آنکه چند سال پیش که ما در مهنامه پیمان گفتارها در این زمینه می‌نوشتیم ملایان هایهوی می کردند و چون ما آیه‌های قرآن‌را برخشان می کشیدیم آنهارا تأویل می کردند . بسیاری ازایشان اکنون هم نپذیرفته‌اند وباز دراین باره با ما درکشاکشند.

درقرآن درچندجا آشکاره می گوید : درپیشگاه خدا میانجی (شفیع) نخواهدبود.(٦) میانجیگری درنزد ستمگران تواند بود . دردستگاه‌داد گری میانجیگری چه معنی دارد؟!.. بااینحال یکپایه ازکیش آنان میانجیگریست. امامحسین که کشته شده روز رستاخیز ، او ودیگر کشته شدگان باسرهای بریده وگلوهای‌خون‌چکان به‌پیشگاه‌خداخواهند آمد و بگناهکاران شیعه میانجی خواهند بود.تاخدا همه آنهارا نیامرزد سرهای بریده‌را به تنهاشان نخواهند پذیرفت .

درقرآن‌می گوید : «هر کسی هرآنچه کند ازنیك وبد کیفریاپاداش خواهد یافت ».(۷)آنان آشکاره باآن‌آیه دشمنی‌نموده وحدیثها ساخته‌اند : «هرکه علی‌را دوست دارد هیچ گناهی ازو زیان نخواهد داشت » . (۸) «هر که بگرید یابگریاند بهشت باو بایا شود» . (۹)«هر که بزیارت‌حسین رودخداگناهانش‌را بیامرزداگرچه باندازه برگهای درختها باشد» .

اینها نمونه‌است . ازاینگونه چندان فراوانست که بشمار نیاید . اینها نیك می‌رساند که این گروه تاچه‌اندازه باقرآن بیگانه‌بوده‌اند ، تاچه‌اندازه با آن بی‌پروایی نموده‌اند .

(۱) قل لااقول لکم عندی خزائن‌الله ولااعلم‌الغیب.
(۲) وقالو لولا انزل علیه آیة
(۳) قل انماالایات عندالله وانما انا نذیرمبین
(٤) وقالوا لن نومن‌لك حتی تفجرلنا من‌الارض ینبوعا اویکون لك بیت‌من زخرف ...
(٥) سبحانك هل‌کنت الا بشرا رسولا
(٦) واتقوا یوما لاتجزی نفس عن نفس‌شیئا ولایقبل منها شفاعه
(۷) ومن یعمل مثقال ذره خیرا یره ومن یعمل مثقال ذره شرا یره

۲ ـ آنان با قرآن صد نافرمانی نموده‌اند.

اینان چنانکه باقرآن بیگانه بوده‌اند با دستورهای آن صد نافرمانی نموده‌اند . قرآن کتاب بت‌شکن بوده وپیغمبراسلام نبرد بزرگی بابت‌پرستی کرده . خواست‌قرآن یکی‌این می‌بوده که‌جز خدا بکسی پرستش نرود، و کسی دست دارنده در کارهای جهان شناخته نگردد . از اینسو مامیدانیم که اینان چه بتهایی‌را می‌پرستندوچه کسانی‌را دست دارنده درکارهای‌خدا می‌شناسند . شهری یادیهی نیست که یك‌یاچند بتخانه درآن نباشد .

یکی فرمانبرداری از« اولوالامر» (یاخلیفه) بوده ومانیك میدانیم که اینان باخلفای اسلام چه رفتاری داشته‌اند . نافرمانبرداری بجای خود که صد زشتگویی به‌بهترین خلفای اسلام رواداشته‌اند .

امام علی‌بن ابیطالب که اینان بدروغ خودرا پیروان او می‌نامند با سه‌خلیفه که پیش ازو می‌بودند بانیکی وخوشی زیست وهیچگاه بکشاکش وگفتگو باآنان برنخاست .

اینان ازبدنهادی که دستاویزی‌پیداکنندوبه بزرگان اسلام زبان‌درازی وبیفرهنگی نمایند ، دشمنی میانه آن امام با سه خلیفه انداخته صد داستان دروغ وزشت ساخته‌درکتابهاشان نوشته‌اند. بلکه‌بیباکی‌را بجایی‌رسانیده‌اند که دست درقرآن برده به بسیاری ازآیه‌ها جمله‌هایی افزوده‌اند . گذشته‌از آنکه دوسوره جداگانه ساخته درمیان سوره‌ها جا داده‌اند .

من ننگم‌می‌آید دراین‌باره بسخن آشکاری پردازم وبی‌احترامیهایی راکه این گروه باقرآن کرده ودستبردهایی که درجمله‌های قرآن یادرمعنی آیه‌ها بکاربرده‌اند بی‌پرده یادکنم . بهترمیدانم که درپرده‌بگزارم وبگذرم .

۳ ـ آنان قرآنرا فالنامه می‌شناسند

یك نمونه روشنی از بی‌احترامیهای ملایان باقرآن استخاره کردن و دعا نوشتن از آنست . همه میدانیم که ملایان که مفت میخورند و مفت می‌زیندیکی از کارهاییکه برای مردم انجام میدهنداستخاره گرفتن ازقرآن (ویا ازتسبیح) ، ودیگری دعانوشتن است .

ببینید تاچه اندازه نادانندکه تاکنون زشتی استخاره و بیهوده بودن آنرا ندانسته‌اند . خدا بمردم برای شناختن سود وزیان خرد واندیشه داده ولی اینان برای آنکه بازارشان گرم باشد بمردم می گویند : اندیشه بکار نبرید ، خرد راه نیاندازند ، بیاییدما باقرآن یاتسبیح‌ازخدا برای شما شور خواهیم .

یکی نمی‌پرسد : مگرخدا درآنجانشسته که شما هرچه بپرسید پاسخ دهد؟! کی چنین قراری باخدا گزارده‌شده ؟! اگرکار اینست که مردم نیك وبدرا از خدا بپرسند پس اندیشه وفهم وخرد برای چیست ؟!..

آنگاه تنها بهره‌مندی‌که از قرآن شناخته‌اند یاهمینست که استخاره کنند یاآنست که « وان یکاد » ودیگر دعاها نویسند .

یك کتاب خدایی که دستورهای بسیار ارجدار درباره زندگانی میداد و آموزاکهای بس‌سودمند درباره جهان و زندگانی دربرمیداشت ، اینان از همه آنها چشم پوشیده تنها فال‌گرفتن ودعانوشتن‌را شناخته کتاب خدایی‌را فالنامه وجادونامه گردانیده‌اند .

دربارهٔ ملایان تبریزهمان پیشآمد اخیر بهمنماه ودوداستان دیگری که پیش‌ازآن درتبریز رخ‌داده بهترین نمونه‌است که آنان بقرآن باچه دیده می‌نگرند وچگونه‌آنراافزاری برای‌پیشرفت کارهای‌دغل وهوسهای‌پست‌خود می‌شناسند . هرزمان که دولت بیك ملای دیه‌داری فشار آورد ومالیات چند ساله خواست ، و یاهر هنگام که گفتگوی موقوفات وگرفتن آن از دست

(۸) حب علی‌حسنة لایضر معها سیئة
(۹) من بکی او ابکی او تباکی وجبت له‌الجنة

گزارش کشور

چنانکه در هفته گذشته نوشته بودیم آقای ساعد کابینه خودرا که پدیدآوردند روزنامه‌ها ومردم بآن وزیران خوشبین نمی بودند . سپس دانسته شد مجلس نیزخوش بینی ننموده . اینست آقای ساعد ناچار شدند برخی وزیران را بیرون کنند و برخی دیگررا از بیرون آورده روبهمرفته کابینه تازه ای پدید آورند . این هفته آقای ساعد باین کار می‌پرداختند درنتیجه کابینه پیش روز چهارشنبه ۱۶ فروردین بهم خورد ووزیران کناره جویی کردند . سپس آقای ساعد روز پنجشنبه کابینه نوین دیگری پدیدآورد که همانروز در مجلس شناسانیده گردید اینك نامهای وزیران :

آقای امان‌الله اردلان وزیر پیشه‌وهنر
« مرتضی‌قلی‌بیات وزیرمشاور
« ابوالقاسم‌فروهر وزیر دارائی
« حمید سیاح وزیر راه
« مصطفی‌عدل وزیر مشاور
« عبدالحسین هژیر وزیر کشور
« ابراهیم زند وزیر جنك
« دکترقاسم غنی وزیر فرهنك
« اسدالله ممقانی وزیردادگستری
« ناصراعتمادی وزیرکشاورزی
« دکتر سعید مالك وزیر بهداری

وزیرپست‌وتلگراف‌سپس شناسانیده خواهدشد . وزارت‌امورخارجه هم باخود آقای ساعد است

موقوفه‌خواران بمیان آمد ویاهرگاه‌که از ملایان پرسشی رفت و ازپاسخ درماندند - درچنین هنگامهاست که باید،قرآن‌را افزار گردانند و دروغی، بنام قرآن‌سوزانی بمیان اندازند ومردم وحشی را بوحشیگریها برانگیزند . اینست ارجی که‌آنان بقرآن می گزارند.اینست سودیکه ازآن میخواهند .

درهمان تبریزاگر شما بمسجدها برویدخواهید دیدهمه‌مزبله‌است ودر هرگوشه ازورق پاره‌های‌قرآن که باچرك وخاك‌آلوده گردیده‌توده‌ای‌هست . ازهر کوچه‌ای بگذرید‌گدایان سراپا چرك و ناپاکی را خواهید دید که قرآنهای پاره وچرك‌آلودی‌را بدست گرفته باآوازهای ناخوشی وبالحنهای بسیاربدی،باصدغلط قرآن میخوانندوآن‌را دستاویز گدایی خود گردانده‌اند

کتابهای‌بسیاری‌ازفالنامه وزیارتنامه ومانند اینها هرکسی‌سوره‌هاییرا ازقرآن گرفته بافالها وشرکنامه‌ها درهم‌گردانیده کتابی پدید آورده‌اند .

نادانان شوم تاکنون آنرا ندانسته‌اند که پاسداری با قرآن چیست . ندانسته‌اندکه زشت‌ترین ناپاسداری باقرآن همانست که آنرا با فالنامه‌ها و شرکنامه‌ها درهم گردانند .

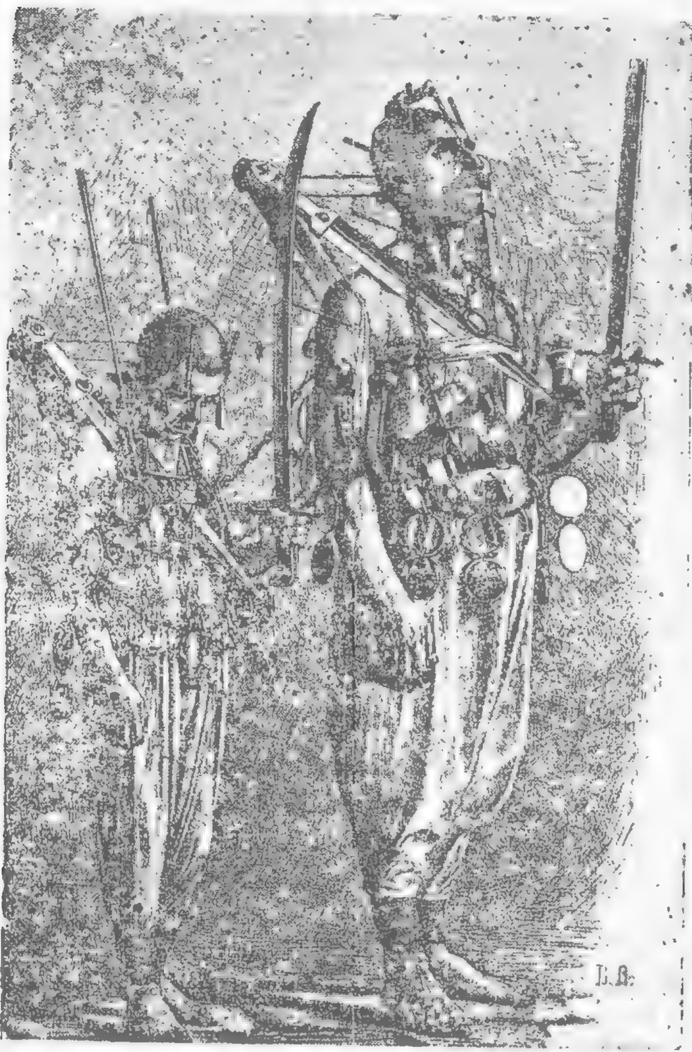
نادانان دین ناشناس ندانسته‌اند که یاران پیغمبر - همان‌مردانی که‌در راه پیشرفت قرآن و پایداری اسلام جانفشانیها کرده بودند - در زمان عثمان چون قرآن نسخه‌های گوناگون پیدا کرده بود.یکی‌را ازآنها که درست‌تر می‌برد برگزیده نگاه‌داشتند وبازمانده‌را برای‌آنکه مایه پراکندگی‌درمیان مسلمانان نباشد سوزانیدند وکسی آنرا ناپاسداری با قرآن نشمرد . بلکه ناپاسداری‌باقرآن‌نگاهداشتن‌آن‌نسخه‌ها ومسلمانان‌را ازهم‌پراکندن‌دانستند. ولی اینان - این نامسلمانان ، این‌بیدینان - ازصدراه برای ازهم پراکندن مسلمانان کوشیده‌اند ، بلکه‌چنانکه گفتیم ازساختن‌سوره‌ها وافزودن‌بآیه‌های قرآن نیزبازنایستاده‌اند واین‌رابی‌احترامی باسلام وقرآن نشمارده‌اند ، ولی اگر در پشت‌باطله قرآن‌عکس‌شیری بچاپ رسیده‌آنرا دستاویزی‌گردانیده آن وحشیگریهارا پدید آورده‌اند .

در تبریز یکی از کتابهاییکه در کانون آزادگان سوزانیده شده « جامع‌الدعوات » بوده . این یك کتاب‌فال وجادو وطلسم است که‌بایستی سوزانیده شود ولی‌چون نامش « جامع الدعوات » بوده عنوانی بدست بهانه‌جویان داد است .

گاهی نیزمی گویند : درآن کتاب سوره یا آیه‌های قرآن بوده‌است‌ می گوییم : نخست آنکه در تبریز بهنگام سوزانیدن هرچه سوره یاآیه بوده بیرون‌آورده‌اندواینرا درهمان هنگام بما اگاهی داده بودند . دوم‌بآن نیزنیازی‌نبوده است . برای‌قرآن بدترین بی‌احترامی همان می‌بوده که‌آیه‌ها وسوره‌ها ویا نام پاك آفریدگار دریك کتاب جادو وطلسم باشد و هرآینه آن سوزانیدن برای آیه‌ها وسوره‌های قرآن ، احترام بجاآوردن می‌بوده است . دیگران‌هربهانه‌درست می کنند بکنند. ما نیك دانیم که با یك کتاب ورجاوندخدایی که پاسش میداریم چه رفتاری کنیم.

جامع‌الدعوات وماننده‌ای‌آنرا که‌بسوزانند این سوزانیدن دربارهٔ‌آن فالها وجادوها وطلسمها بمعنی‌بیزاری جستن ، ودربارهٔ‌آیه‌های قرآن‌آنرا از یکجای ناسزایی بیرون آوردن واز یك بی احترامی رها گردانیدنست .

از کتاب «شیعیگری»



دوتن از قفل بتنان

نمونه‌هایی ازنادانیهای محرم‌است

دولت های بزرك درراه ٤ آزادی میجنگند

آزادی سخن آزادی ستایش آزادی ازبینوائی آزادی ازترس

باز دیو مهیب استبداد می‌خواهد سراسر کشور را فراگیرد و ایرانی را بقید اسارت آورد باز کله‌های بوسیده‌وافکار فرسوده‌روی کارآمده باتظاهرات عوام فریبانه می‌خواهند از آب گل آلود ماهی گیرند‌بازدست‌از کارهای ارتجاعی برنداشته وزورگویی وتملق و چاپلوسی برسر کار است باز این دزدان با کدامن این یادگارهای دوره طلائی که داغ دلهای ستمدیدگان هنوز التیام نیافته است حکمفرمائی‌می کنند . بشر دردنیا احتیاج‌مبرمی بآزادی داردوآزادی‌جزو ضروریات درحیات انفرادی و اجتماعی است چنانکه اکنون ملل دنیا برای حصول بآزادی وبرای موفقیت باین مرام مقدس پروانه وار بدور آتش می گردند و می‌خواهند چهارآزادی‌مورد نیاز بشررا که تاثیرات مهمی در زندگانی انفرادی و اجتماعی دارد تامین نمایند این همه خونریزی‌هاوفداکاری ها وخسارات جبران نا پذیر فقط برای اینست که انسان در زندگانی بگفتار وستایش آزاد باشد و اندیشه بیم وترس ازغولان ارتجاع را در سر نه پروراند نمیدانم آذربایجانی کی بر اساس حقیقت پی‌برده وبیدار خواهد شد آن واقعه چندروز قبل که دراستان سوم بوقوع‌پیوست فراموش‌شدنی‌نیست‌درواقع اثری‌ازبربریت ووحشیگری‌بودآن‌دسیسه ریاکاران آن نقشه شیطانی که‌از مغز پوسیده آن‌افسر بی‌لیاقت ترشح کرده‌بود از خاطرهامحو نخواهدشد که حقیقتا درنزدخودی وبیگانه‌عدم لیاقت‌خودرا باثبات رسانید آن فرومایگان ونابخردانی که برای فروش چند ورق کاغذ پاره وبرای استفاده‌مادی وآنی موضوع فوق را عنوان قرار داده‌بودند وآلت دست مرتجعین پست و کم عقل شده بودند بخوبی فهمیدند که آزادی ستایش از ضروریات دنیای کنونی است هرگز زورو وحشیگری در مقابل مرام و عقیده بشر پایداری نمی‌کند ما از خوانندگان گرامی استدعا داریم بیطرفانه دراین موضوع قضاوت نموده وانصاف نمایند برهم‌زدن یك قرائتخانه ملی‌وشکستن درب وپنجره آن چه‌تاثیراتی درمقابل ایمان وعقیده می‌بخشد جزآنکه تولید نفرت وکدورت باطنی میکنداگر واقعا شما وحشیگران قرن بیستم دلایل منطقی در دست داشتید میتوانستید باحفظ شئونات ملی واجتماعی رسما درجلسات اظهار دارید این بودشمه ازآثار وحشیگرانه نابخردانی که بادست خود تیشه برریشه‌خویش میزدند وبنیاد وحدت عقیدت‌را نابود میکردند .

تبریز- اسمعیل اقدم

چرمسازی ایران در زمان جنك

این گفتار درهفته‌نامه (تفسیرخبرهای جنك) بچاپ رسیده چون گفتار سودمندیست دراینجا می‌آوریم .

دباغی چرم در ایران صنعت نسبتاجدیدی است و نخستین کارخانه‌ای که مواد دباغی وارده از خارجه‌را برای تهیه‌چرم بکاربرد فقط در حدود ۱۵ سال است که کار میکند تولید این رشته نخست بسیار محدود و از مواد اولیه محلی بود هنوز کارخانه های کوچك دباغی وجود دارد که بدون کمك ماشین های جدید چرمهای سبك برای ساختن کیف دستی ، آستر، جامه دان ، کیف پول و نیم تنه های چرمی تهیه‌می نماید .

قبل ازجنك پوست خام باستثنای پاره انواع خاص چرم که برای ساختن تسمه‌های عالی چرمی لازم‌است و مواد مورد احتیاج دباغی توسط بازرگانان ازخارجه وارد وبصاحبان کارخانه‌هافروخته میشد چون بازرگانان تجربه‌واطلاع کافی برای سفارش انواع صحیح پوست‌خام نداشتند معمولا خود صاحبان کارخانه‌ها سفارش میدادند .

هنگامی که کمیته تدارکات خاور میانه موضوع کشتی‌رانی‌را درتحت کنترل‌درآوردودرایران نیزدرآغاز سال ۱۹٤۲ بکاربرداخت صاحبان کارخانه‌های چرم سازی بامقررات مربوط بورود چرم و صدور پروانه آشنا نبودند ودرظرف مدت ژوئیه تادسامبر آنسال با آنکه مقدار سهمیه‌ای که ممکن بود وارد شود زیادتر بودفقط برای وروده‌پنجاه تن مواد اولیه وعصاره‌های دباغی درخواست بعمل آمده بود .

درسال ۱۹٤۲ و۱۹٤۳ صاحبان کارخانه‌های چرم‌سازی‌فقط بمواد اولیه موجود درانبارهای خود وسفارشهائی که قبل ازتاسیس کمیته تدارکات داده واجناس آنها درراه بود اتکاء داشتند در نتیجه در اواخر سال ۱۹٤۳ مواد اولیه بسیار کمیاب شد وچون‌در ظرف مدت ژوئیه تادسامبر فوق‌الذکر درخواستی بعمل نیامده و بنابراین جنسی وارد نمیشد وضع مواد اولیه دچار مضیقه گردید .

درسال ۱۹٤۳ کمیته تدارکات موضوع صنایع چرم‌سازی محلی‌را مطالعه کرده ، صاحبان کارخانه‌هارا بامقررات درخواست پروانه وجریان دادن سفارش به‌نقاطی که حمل اجناس از آن بعمل میآید آشنا نمود ونیزمیزان تولید کارخانه‌ها وغیره‌را بررسی کرده در نتیجه این تحقیقات اطلاعات بسیار مفیدی راجع باحتیاجات کارخانه‌های چرمسازی ایران وطرق کار آنها بدست آمده است و ازروی این اطلاعات میسر شده‌است گزارشهای دقیق‌تری بمقامات مسئول تهیه وتدارك وتحویل مواد اولیه داده و درخواست سهمیه بیشتری از اجناس مورد احتیاج چرمسازی درسال ۱۹٤٤ بعمل آید که برای بکار انداختن کلیه ظرفیت چرمسازی ایران مفید واقع شده‌وبنوبه خود نیز احتیاجات مردم‌را تامین نماید .

عامل دیگری که درتقلیل‌موقتی تولید موثر بود اقدام‌دولت هندوستان‌مشعر برقدغن‌صدور چرمهای سخت که برای مقاصدجنگی خود هندوستان لازم بود می‌باشد ، این موضوع برای کارخانه‌های چرمسازی ایران اشکال تازه‌ای شده بود زیرا سابقا سالانه چهار صد تن پوست خام ازهندوستان وارد میکردند وگاهی این رقم‌به ۶۰۰ تن میرسید هنگامی که این‌منبع مواد اولیه ازدسترس‌خارج شد کمیته موفق شد از مرکز کل پوستهای خام در خاور میانه منبع دیگری برای‌چرمهای‌سخت مورد احتیاج ایران تامین نماید.نخستین پارتی‌موادمزبور که ازحبشه بطرف‌ایران ارسال گردیده درراه‌است.

پوست‌های خام مزبور بضمیمه مواد مورد احتیاج دباغی که درسال ۱۹٤۳ سفارش شد واضافاتی که در۱۹٤٤ منظور گردیده آتیه بهتری‌را برای چرمسازی نوید میدهد و کارخانه های ایران میزان تولید خودرا بیشتر خواهندنمود وچون مواد اولیه بیشتری ببازار فرستاده شودانتظار میرود که قیمت اشیاء ساخته شده‌مورد احتیاج مردم یعنی کفش‌ ـ پوتین ـ جامه‌دان ـ کیف وغیره‌نیزتنزل کند ومردم بتوانند این‌لوازم اساسی‌را بقیمت‌هائی مناسبتر ازآنچه تاکنون دردسترس آنان بود تهیه نمایند .

یاد آوری بجا

درشماره نخست مهنامه هفتگی درباره شمارش روز وساعت گویا اشتباهی رخ داده که خواست‌نویسنده روشن نمی‌باشد . زیرا درپایان‌گفتار نوشته شده (نخست دراین روز شماری‌وساعت‌شماری بهتر همانست که آغاز ساعت نیم‌شب‌باشد وبیست‌وچهار ساعت‌پی‌هم شماره گردد . .)

دوم : دراین‌روز شماری وساعت‌شماری نیازی‌بیادواژه(شب) کمتر داریم‌وبهترهمانست که‌یاد ساعت شود وپیداست که‌خودشنونده شب یاروز بودن آنرا خواهد دانست. مثلا چون‌بگوئیم:(روزیکم فروردین ساعت هشت)شنونده خواهددانست که (شب را خواسته ایم) درحالی‌که اگر ساعت شماری را برابر نهش بالا ازنیم‌شب‌و ۲٤ ساعت‌را پی هم‌بشماریم، شمارش ساعت هشت برخوردی باشب‌ندارد بلکه‌ساعت هشت بامداد خواهد بود مگرآنکه‌بجای‌آن(یکم‌فروردین ساعت‌بیست)باشدتا خواست گوینده دانسته شود که منظور چه‌هنگام از روزیاشب یکم فروردین‌است .

اهواز ـ ید

پرچم : این یاد آوری را از تهران نیز کرده اند. واژه «هشت»درآنجا غلط افتاده‌وراست آن « بیست » می باشد.



دارنده پرچم

چون بارهاکسانی از شهرهاپیکره از دارنده پرچم میخواستند ما پیکره هایی را در کتابها بچاپ رسانیدیم و این تازه ترین پیکره‌ها ازوست .

این پیکره‌یادگارسفرآقای‌چهره نگاربتهران است . در اسفندماه‌گذشته بخواهش‌او برداشته‌شده .

پرسش ـ پاسخ

پرسش :

اگرچه ازآموزاکهای پیمان وپرچم ، بویژه ازدفترچه « خداباماست» آنچه‌را که نیازمندمیبودم یافتم . لیکن اگر فرصت باشد این جستار را هم روشن‌گردانید .

شمامی‌نویسید : «جان‌بامرك تن نابودخواهد شد . هرچه هست باروانست » . روان که همیشه خواهای نیکی بوده واگر ازکسی ناسزائی سرزده باشد ازنیروی جانی اوست پس روانرا دراین باره چه‌کوتاهی‌شده که سزاوار کیفر باشد ؟ .

هندیجان ـ محمداصولی

پاسخ :

داستان تن وجان باروان داستان اسب است باسوار شونده آن . چون کسی سوار اسبی گردیده راستست که اسب جداوسوارشونده جداست ، واسب را خود خواهشها ودریافت‌های جدایی هست ، ولی لگام آن دردست سوار شونده است که باید او را ازسرکشی وخودسری بازدارد واز لگدمال کردن کشتزارها و پابزیر پاگرفتن کودکان و بچگان جلوگیرد ولگامش‌را دردست گرفته از پیچیدن باینسو وآنسو بازداشته راست راهش برد .

راه برنده اسب سوار شونده اوست . اگر از اسب کارهای‌زیانمندی سرزد سرافکندگی وپشیمانی این‌را خواهد بود نه‌اسب‌راکه نیك از بد وسود از زیان نمی‌شناسد .

داستان جان‌و روان‌نیز چنانست، هریکی‌ازآنهاخواهاکهاوسهشهای‌دیگری دارد . ولی‌بایدروان نیرومندباشد ولگام جانرا بدست گیردوآنراازکارهای‌زیانمند بازدارد وبکارهای‌نیکش‌برانگیزد .

درجاییکه روان ناتوانی نمایدو جان را درخواهاکهایش آزاد گزارد ناچاریست که سرافکندگی وپشیمانی آن بهره خود روان خواهد گردید .

در زندگی می‌بینیم که چنیست . می‌بینیم که چون‌از کسی کاربدی سر میزند (مثلاخشم‌گرفته سیلی‌بروی دوست خود می‌زند) ، آن کاربد ازتن‌وجان‌بوده ولی پشیمانی‌ونکوهش فرجادبهره‌روان‌میگردد (آنچه از کارهای بد پشیمان می‌شودو شرمندگی‌می‌نمایدروانست . باین دلیل که این‌پشیمانی وشرمندگی درجانوران دیده نمیشود).

این چیزیست که ما در زندگی می‌بینیم، پیداست پس ازمردن که روان تنهاست‌این‌پشیمانی‌وشرمندگی‌بیشترخواهد سترسید ورنج روان بیشترخواهد گردید.

اگر خواست آقای اصولی از «کیفر» آنست که خدا دهد ، وایرادشان اینست که درجاییکه بدیها از تن وجان سرزده‌چرا خدا کیفررا بروان‌دهد آقای اصولی نیك میداند که ما تاکنون از این باره بسخنی نپرداخته ایم تا جای پرسش وایراد باشد.

دین سبکباریست

یاد دارم در سالهای‌اول‌پیمان نوشته بودید «دین سبکباریست » . من‌معنی‌آن جمله‌را اکنون می‌فهمم حقیقتاآدم که‌نوشته های‌شمارا میخواند وبحقایق‌آشنامی‌گردد بارهای‌سنگینی‌ازدوشش برداشته‌می‌شود .

اگر بخواهم تمام احساسات خودم را در اینموضوع بیاورم باید چند صفحه را سیاه گردانم . متاسفانه نه‌حال آنرا دارم‌و نه‌آن‌قلم‌توانایی که بتوانم‌احساسات خود را بطوریکه هست مجسم گردانم .

همه‌چیز بکنار : آن زنجیرهایی که ما بنام سیزده وچهارشنبه وصفر ومحرم‌و آمد ونیآمد وصبر و امثال این خرافات بدست و پای خود زده بودیم ، اکنون که نوشته‌های شما آن زنجیر ها را پاره گردانیده و دست ها و پا ها را آزاد گردانیده‌است من می فهمم که از چه قیدهای‌بیجایی آزادگردیده‌ام .

من‌نمیدانم‌این مردم‌چرا باشمادشمنی می کنند.شما که جزخیر آنهارا نیخواهید این دشمنی چه معنی دارد .

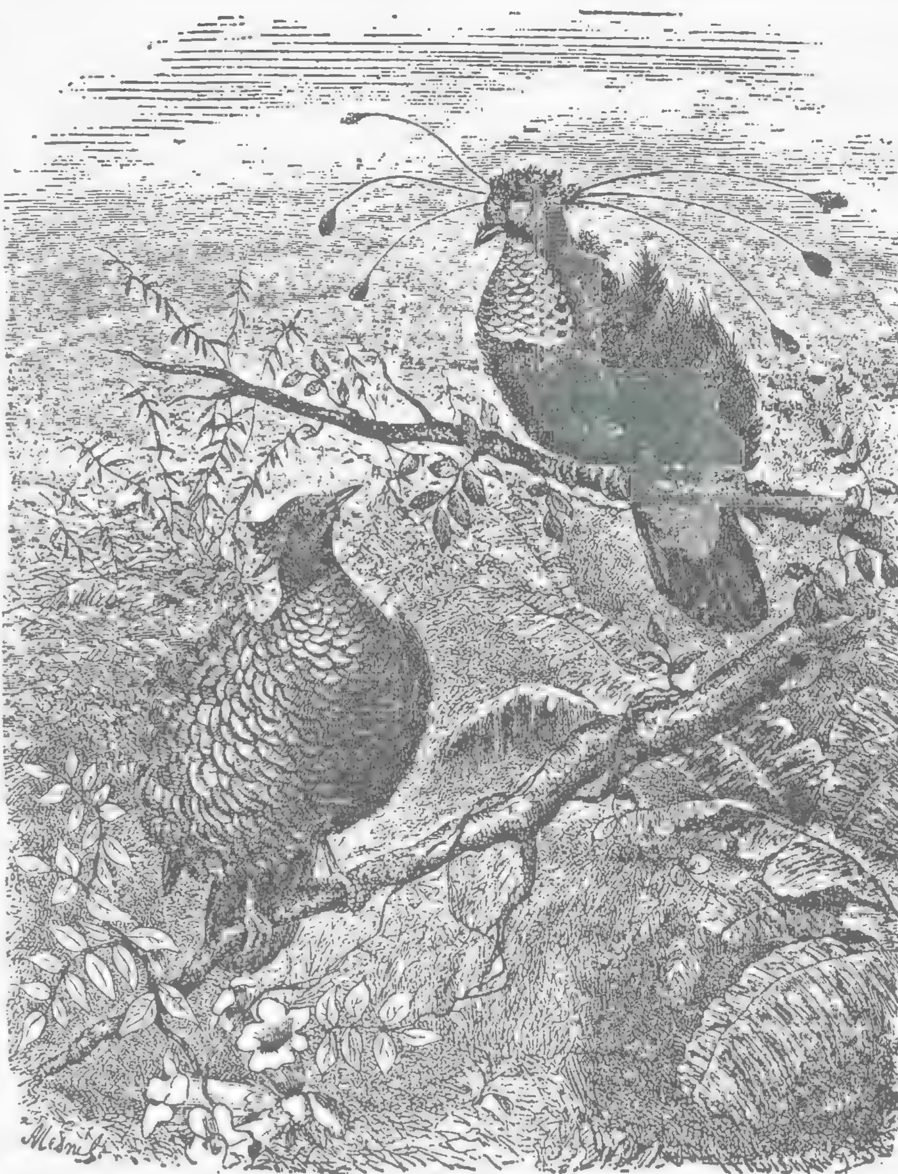
این کتاب پندارها لایق آنست که مکرر چاپ شود ودرهمه خانواده‌هاباشد ومخصوصا زنها ودخترها آنرا بخوانند.

دروغبندی

چندی پیش‌در روزنامه تهران‌مصور نوشته‌ای با امضای «محمود معراجی‌صدر جوانان‌زحمت کش‌آمل» بچاپ‌رسیده است.

آقای محمود معراجی مینویسند که‌از آن‌نوشته بیکبار ناآگاه‌بوده‌اند.نه درآمل جمعیتی بنام «جوانان زحمت کش»هست‌و نه‌او صدریك‌جمعیتی‌می باشدوخواستاراست که‌اداره روزنامه تهران‌مصور ازکسیکه آن‌نوشته‌را باداره‌آن روزنامه‌آورده‌است بازخواست کند.

دفترپرچم



مرغان بهشتی

مرغان بهشتی چند رشته مرغانی هستند که در استرالیا و گینه نوآن پیرامونها باشند. این مرغان گذشته‌از آنکه بارنگهای گوناگون قشنگی آراسته‌هستند پرهای‌فزونی نیزبرسریا بروی دم می‌دارند که بقشنگی آنها افزاید.

روزبه نوروز
تلگراف‌شهرستانها

بازمانده (ازشماره ۱)

از هندیجان

آقای کسروی‌پیشوای ارجمند روزبه نوروز را ازسوی یاران هندیجان‌بشما وبه‌تمام یاران کشور خجسته‌باد گفته واز این راه دور دست یازیده پیمان‌پاکدینی باایثارجان‌وداراك تازه میکردانم.

جوان بخت

ازفردوس

آقای کسروی روزبه نوروزراخجسته بادمیکویم‌فیروزی‌پاك‌دینان‌ازخداخواهانم

تقوی پاکباز

ازاردبیل

آقای کسروی تبریزی سپشها و درودهای بی‌پان‌را در این روزبه‌ارمغان میسازد

سروان باوفا

ازکاشمر

آقای کسروی سال نو را به همگی برادران پاکدین‌بویژه آن‌رهنمای‌ارجمند خجسته‌باد میکویم

شربت

ازبندرعباس

تبریکات صمیمانه خودرا در این روزبه‌بشما ویاران تقدیم میدارد رایانی

نامه هفتگی‌روستا

نامه هفتگی روستا، بامتیاز ومدیریت آقای مهندس شاه علائی وقلمدکترهاومهندسین عضو کانون فنی کشاورزی بزودی درطهران منتشر خواهدشد

پرچم: ما ازنام این هفته نامه وازاینکه آنراکسانی از دانشمندان کشاورزی خواهند نوشت فال نیك زده امیدمندیم ازاینگونه نامه‌های سودمند درایران فراوان چاپ شود.

ازجهرم

آقای کسروی روزبه‌نوروز وآغازسال‌نوبشما راهنمای ارجمند ویاران گرامی خجسته‌باد گفته چشم براهیم که این‌سال نوبرای ماپاکدینان سال پیشرفت باشد سالی باشد که این جهان آلوده را از ناپاکی بیرون‌آورده بیش‌ازهرسال پیشرفت نمائیم وخواست ارجمندآن‌آفریدگار بزرك را ازپیش‌بریم از طرف آزادگان جهرم ایرج احیاءشهریار کاویان‌منوچهر کاویان.

ازخوی

آقای کسروی دارنده پرچم روزبه نوروز را بآن رهبر بزرگواروتمام یاران شاد باش گفته موفقیتهای‌آن پاك مرد را برهنمایی این‌توده وامانده از خداوند خواستارم

پور لك

تلگراف‌ازماکو
درپیرامون وحشیگریهای تبریز

مقام رفیع جناب‌آقای نخست وزیر رونوشت روزنامه پرچم قضیه وپیش آمد اسف‌آور روزهای ۲۱و۲۴و۱۱و۲۳ مراغه و تبریز که چندنفر اجامرواوباش تمامی قوانین جاریه کشوری‌را زیر پاگذاشته از راه الواطی بچند نفر اشخاص مملکت خواه چاقو کشیده وزخمی نموده حقیقتاً علاقمندان واقعی این‌شهرستان‌را متاثر ساخته ازعملیات خلاف‌قانون شکنانه‌همان عده انزجار کامل‌حاصل است استدعا داریم بنام‌قانون‌مرتکبین‌را تعقیب و به‌جزای اعمالشان رسانیده‌یك‌عده علاقمندان بکشوررا مسرور مفتخر نمایند علمی‌بداغی صفرعلی اکرمی علی‌خانی.

تلگراف از جهرم

ساحت‌مجلس‌شورای ملی رونوشت‌جناب نخست‌وزیررونوشت وزارت‌کشور رونوشت اطلاعات رونوشت ایران رونوشت پرچم رونوشت خورشید ایران رونوشت میهن پرستان رونوشت شیراز استانداری رونوشت نامه‌استخر رونوشت اقیانوس رونوشت گلستان روشن فکران آزادی خواهان خصوصا، توده‌جهرمی عموما صمیمانه علاقه‌مندند آقای‌محمد کریم فرهنك راکه‌از خاندان شریف جهرمی واز هرحیث شایسته مقام‌نمایندگی برای دوره‌چهاردهم انتخاب‌نمایند تاکنون به راهنمائی ناسبرده حتی از اظهار امیال توده خود داری وباکمال متانت منتظر بودیم‌انتخابات شروع واراء خود را بدهیم اکنون که میشنویم کسانی بدون شایستگی‌وصلاحیت با تشبثات واعمال غیر قانونی میخواهند نمایندگی جهرم راتحصیل‌نمایند عقیده خودرا به‌مقامات وهم میهنان اعلام و اظهار میداریم که مردم جهرم برای حفظ حقوق خود و انتخاب‌شخصی که صالح برای نمایندگی تشخیص داده‌اند از هیچگونه کوشش وفداکاری دریغ نخواهندگفت وازهمه مقامات مخصوصا از ساحت مجلس و جرايد خواهشمندیم که ما را درطرد کسانی که‌میخواهند بدون‌استحقاق‌و بصرف‌زور وپررویی‌دسیسه بازی برمردم جهرم تحمیل شوندیاری وهمراهی و وظیفه وجدانی و قانونی‌خودرا در دفاع ازحق‌یك توده‌چهل‌هزارنفری‌واقدام به‌شروع انتخابات جهرم معمول فرمایند عزت‌الله زاده همایون حاجی مجبی بهرامی زارعیان باشی عزت زادگان پاك‌روح عابدمحمدعزت‌زادگان علی‌اکبر ثابتیان‌محمود کاویان‌محمدقدرت‌باستانی‌حسین‌قدرقدرعبدالصمد جاه طلبی آگاه محمد زارعیان نعمت‌الله نعمتی‌جعفرزاده زارعیان‌علی رضاهمتی‌محمد عزت‌زادگان سید حبیب‌الله محمودیان دانشورعطار-زاده امیدوارمصطفی نخعی‌پرویزفرهمند عبدالوهاب‌قطب‌شاهیان‌ذبیحی پور عباسیان اکبر شامیان محمد حسن خرمی‌نصرالله ذابینی خلیل-امین شامیان بزرك اعتماد پژمان مصطفی قنبرعلی وزیرزاده اصغر هنر قدیر رحمانیان نوبهار غلام‌علی وزیری‌علی‌محمد رحمانی‌آقائی اسدالله‌شفیعی اسدالله حق‌گویان سیدحسین دادستان حیدرعطائی جعفر عباسعلی حق‌گویان غلام حق‌گویان محمد اسمعیل خواجه پورمحمد باقر رحمانیان علی محمد رحمانی محمدحسین وجدی‌علی محمدشامیان نورالله غامیان جهان بخش فاتحی‌آقاجان رئیس باقر بهروزی‌عوض پور ملك مرتضی محمدمنصوریان عباس‌رحمانیان‌محمد صادق پور شامیان احمد ذابنیان محمد ذابنیان حسین قهرمان محمد تبریزی‌سیدعلی‌سعیدی‌اکبر‌شامیان

پرچم: ما نیز با آقایان جهرمی‌هم آوازیم. مانیزآقای محمدکریم فرهنك را شایسته ترین کسی برای نمایندگی از جهرم می‌شماریم. آقای فرهنك گذشته از آنکه از خود جهرم است و خود نماینده طبیعی آنجا می باشد خود جوانیست با دانش وفهم و خرد وپارسایی. در دوره‌های گذشته که اختیار انتخابات در دست خود مردم نمی بود و از شهرستانها نمایندگان نا شایسته بمجلس فرستاده می شد جای ایراد چندان نمی بود. ولی اکنون که‌اختیار دردست خودمردم است بسیار نابجاست که دربی‌نمایندگان شایسته نباشند.

اما اینکه در این دوره نیز وکیلی بجهرم تحمیل شود ما گمان نداریم دولت بچنین کاری خشنودی دهد و اگر هم چنان کاری در میانست بیگمان باید مردم‌غیرتمند جهرم ایستادگی‌نمایند وما نیز بنوبت خود کمك بایشان خواهیم کرد.

بخشی از گفتار آقای کسروی در روزیکم آذر

این گفتار از پیش نوشته شده ولی روزیکم آذر درجشنی که بوده کوتاه شده‌ای از آن رانده گردیده. این بخش را از روی نوشته نخست می‌آوریم، واز آنچه روزیکم آذر رانده شده فزونتر می‌باشد .

در اینجا سخن دیگری هست ومیخواهم آنرا روشن گردانم . چنانکه میدانید کسانی می گویند من دعوی پیغمبری می کنم . این سخنیست که دشمنان ما عنوان کرده بزبان مردم انداخته اند . درحالیکه شما میدانید من تاکنون نامی بروی خود نگزاردم . بلکه بارها ازنام پیغمبری بیزاری جستم. این نام غلطست. زیرا معنایش آنست که کسی باخدا بگفتگو پردازد و از سوی او پیام آورد ، و چنین چیزی نشدنیست .

از آنسوی آنان پیغمبر کسی را می گویند که فرشته ازآسمان بنزدش آید وروو واز سوی خدا دستورها آورد ، و آنکس را باخدا پرده از میانه برداشته شده هرچه خواست بپرسد وهرچه خواست بطلبد . بکارهای نتوانستنی (معجزه) پردازد ، شبی نیز به براق نشسته بآسمانها رود وبا خدا دیدار کند . اینست معنایی که آنان به پیغمبر میدهند، ومن ازاین چیزهاییکباره ناآگاهم . نه بنزدمن فرشته آمده ، و نه مرا با خدا دیداری رفته ، و نه من بکارهای نتوانستنی توانم برخاست .

آری راستست که من باین کوششها با خواست خدا برخاستم واین یکشاهراه خداییست که بروی جهانیان گشاده گردیده ، واینك داستانرا برایتان باز می گویم : این تاریخچه تا امروزگفته نشده . ولی امروز بایدگفته شود .

درسال ١٣٠٧ که از عدلیه بیرون آمده بودم یك دگرگونی درحال خود می یافتم : از مردم میرمیدم و تنهایی را بهتر میشماردم . سخن کمتر گفته دوست میداشتم همیشه باندیشه پردازم . درهمانروزها سفری بگیلان کردم . چند سال پیش از آن سفری بمازندران کرده، واز فیروزکوه تاساری همه‌راه را پیاده پیموده ، سپس نیز بهار مازندرانرا دیده تماشای بیشه وجنگل بسیار کرده بودم . ولی این بار بیناکهای سبز و خرم جنگل درمن سخت می هنایید وآن حال را که میداشتم فزونتر می گردانید .

بارهاازرشت بلاهیجان رفتم وباز گشتم. بارها آن بیناکهای دلکش راتماشا کردم. اینها بجای دل آسودگی بدلشکستیم می‌افزود. درمیان راه همه باندیشه فرورفته باخود می گفتم : «گیتی» با این سبزی وخرمی چرا مردم نتوانند در آن خوش زیند !؟ ، چرا نتوانند با آسایش وخرسندی بسر برند !؟ .

چون از گیلان باز گشتم فشار آنحال بیشتر شده بود ونا آسوده ام می گردانید. سهشهایم تندگردیده بود که چون کودکی را در کوچه گریان می‌دیدم مرا نیز اشك از دیده ها فرومی‌ریخت . از جلودکان قصاب که می گذشتم تو گفتیی گوسفندان بامن سخن می گویند وازستم آدمی داد می‌طلبند . باکسی که آزردگی می داشتم چون در خیابان میدیدم ناخواهان بسویش رفته زبان بآمرزش‌خواهی میگشادم . روزی ازسر چشمه می گذشتم مردی را دیدم پنجاه هشت گنجشکی را در قفسی‌ها داده برای فروش بجلوش گزارده. ازدیدن آنها پستی آدمی به پیش چشمم آمد . پرهای کوچکی که از گوشت ده تاهان بیش از یك شکم سیر نگردد چه جای شکار کردنست ؟ ! . همانجا ایستاده همه را آزاد گردانیدم . از همانزمانها بود که از گوشت پرهیز جستم که نه تنها نمی توانستم خوردن ، نمی توانستم بویش شنیدن .

با این بدحالی ماهها گذشت . بارها دراطاق را بروی خود بسته می‌نشستم وبسیار می گریستم . بارها میخواستم از شهر گریخته بیك کوهی یا جنگلی روم و از بیم رسوایی چشم می پوشیدم . سر انجام باین هوده رسیدم که نیرویی مرا برمی انگیزد که در راه جهان بکوششهایی پردازم .

ولی دشواریهای سختی‌را درپیش دیده با خود میگفتم : این‌راه که من آغاز کنم‌راه دین خواهد بود . درحالیکه دین دربرابر دانشها شکست‌خورده. دینهایی که هستند میانه آنها بادانشها دوری‌بسیاری هست ، ناسازگاری آشکاری هست . بااینحال چه هوده‌ای ازکوششهای من تواند بود !؟..

می گفتم : درزمانیکه دانشکده‌ها بافراوانی درهرگوشه‌ای سر افراشته و دانشمندان باصدهزارها شمرده میشوند ، در زمانیکه فلسفه مادی همچون سیل رو بهمه‌جاآورده ودلهارا بتکان انداخته وهزارها کتاب دربیدینی‌وخداناشناسی بچاپ رسیده ـ در چنین زمانی درفش دین افراشتن وبکوششهایی بنام‌دین برخاستن آیا به چه نتیجه‌ای تواند رسید !؟..

درآنروزها رضاشاه بشوند دشمنیهایی که ملایان با وی کرده در قم وتبریز بآشوب پرداخته بودند ملایان‌را پراکنده وخود دشمنی آشکاری بادین نشان‌میداد. شهربانی باهمه توانایی خود مردم‌را بآشکارگردانیدن بیدینی وامیداشت . دیگر جاها بماند . درایران دین خوارترین چیزی شده بود . دربسیاری ازروزنامه‌ها دین‌را «ازاوهام وخرافات» میشماردند. انبوه مردم بیدینی آشکار میگردانیدند وبرای این ، بکارهای پست وناستوده‌ای برمیخاستند . بسیاری ازملایان رخت‌خود را دیگر گردانیده ببزمهای رقص و باده‌خواری می‌رفتند . بسیاری آشکاره خداناشناسی می‌نمودند . درهمانروزها می‌بود که ذبیح بهروز شعرهایی در هجو برانگیختگان (پیغمبران) گفته وآنهارا بزبان انداخته بود .

اینها همیشه بیاد من می‌افتاد . همچون کوه بسیار بزرگی در برابرچشم هویدا میگردید .

آنگاه باخود می گفتم: دانشها بااین پیشرفت وبااین فیروزی که بهررشته ازکارهای زندگانی پرداخته آیا چیزهایی بازمانده که دین بآنها پردازد !؟..آیا سخنان دیگری هست که دین گوید !؟..

این پرسش چندگاهی ، بلکه چند ماهی ، دراندیشه من می‌بود تا پاسخی بآن درمیان داستانی یافتم . چگونگی آنکه آقای عبدالله نگهبان که از مردم تهرانست ومن درخوزستان بااو آشنا گردیده بودم بآمریکا رفته و دو سال در کارخانه‌های اتومبیل‌سازی‌فورد کار کرده ، وچون بایران بازگشته بود دفترچه‌ای درستایش ازآمریکا وازشکوه آنجا بچاپ رسانیده نسخه‌ای نیز برای من فرستاده بود که‌درعدلیه آوردند ودادند ، و من آنرا روی میز دادگاه بازکرده بخواندن پرداختم،وچون‌این جمله‌هاراخواندم : «درآمریکا وقت قیمت دارد ، مردم‌فرصت ندارند بیکدیگر سلام‌دهند، زن ومرد وبزرك وکوچك شب وروز می کوشند ، من بچه‌های شش‌ساله‌را درخیابانها میدیدم که روزنامه فروشی می کنند . . . » ، دیدم اینها دردیدهٔ من نکوهش آمریکاست . اینها میرساند زندگی در امریکا بسیار دشواراست ، واین دشواری‌میرساندآمریکائیان‌راه زندگی‌را گم کرده‌اند، وگرنه‌چرا مردم فرصت سلام‌دادن‌ندارند !؟.. چرا زنان در کارخانه‌ها کار کنند !؟ چرا بچگان شش‌ساله روزنامه فروشند !؟..

درآنروزها هرکس از آمریکا بازگشتی ره‌آوردش جز ستایش نبودی که هرکدام کتابی‌چاپ کردی یاگفتارها در روزنامه‌ها نوشتی . آنجمله‌ها درباره اروپا وآمریکا بزبانها افتاده بود وروزی هزاربار گفته شدی . من بارها آنها را شنیده واکنون در شگفت می‌بودم که چرا تاکنون اینمعنی‌را از آنها نفهمیده بودم . باخودمی گفتم آمیغی(حقیقتی) باین روشنی چرا من تا کنون ندانسته بودم!؟.

در آنروزها در ایران ودیگر کشورهای نزدیك « اروپاگری » دراوج خود می‌بود . شرقیان باروپا وامریکابادیده دیگری‌نگریسته ودرهمه اینکشورها تکانی پدیدآمده بود که خواستشان‌جزرسیدن باروپائیان و آمریکاییان‌نمی‌بود . ستونهای روزنامه‌ها پرازستایش اروپا می گردید . به اروپا وآمریکا نام «دنیای تمدن » میدادند . این بمن‌شگفت می‌نمود که توانم باروپاییان وامریکائیان‌ایراد گیرم وآنانرا در راه زندگانی گمراه شناسم .

هرچه بود این داستان مرا واداشت که بکارهای غربیان با دیده داوری نگرم‌وگمراهیهای آنانرا نیك دریابم . چون در همانروزها بعدلیه باز گشته بودم بقانونهای آن نگریسته میدیدم بسیار بیخردانه است . آن « اصول محاکمات» که مشیرالدوله از فرانسه (یا از ترجمه عربی‌آن) ترجمه کرده و سپس‌مستشاری از فرانسه برای بازدیدن آن آورده شده وباصد آب وتاب وامید و آرزو بکار گزارده شده بود، من چون‌می‌نگریستم بسیار بیخردانه می‌یافتم وایرادهای آشکار در هربخش آن می‌دیدم .

می‌باید بگویم : دراینجا بود که پاسخ بآن پرسش خود می‌یافتم . منکه پرسیده بودم : «آیا درپشت سردانشهاچیزهایی هست که دین بآنها پردازد؟!» پاسخ می‌شنیدم : « درپشت سر دانشها یکرشته آمیغهای بسیار ارجداری‌هست». پاسخ می‌شنیدم « بابودن همان دانشهاست که اروپا گمراه گردیده » . آنگاه میدیدم پرده ازجلو بینش من برداشته شده واکنون چیزهایی درمی‌یابم که‌درپیشتر نتوانستمی دریافت .

ولی باز راه صاف نگردیده باخود میگفتم : « این آمیغهای ارجدار درجای خود ، ولی‌چگونه‌پیش‌تواند رفت ؟.. آیابرای‌این کار نیرو درنمیباید؟! . »

باین پرسش نیز پاسخ یافتم : « نیروی آمیغها باخود آنهاست ـ آمیغها خود پاینده‌ای(ضامن) پیشرفت خود باشند. آمیغ پژوهی (یاراستی‌پرستی) یکی از کارگرترین‌خیمهای آدمیست . چون آمیغهایی پراکنده گردید پاکدلان وبخردان ازهرسو بآنهاگروند ودر راه پیشرفتش بکوشش و جانفشانی برخیزند . یکراه خدایی باید ازناتوانی آغازد تاخود نیرو وتوانائی پدید آورد . یکراه خدایی به‌نیروی دیگری پشت نتواند داد .»اینها رازهاییست که تا آنروز نهان می‌بود .

باز باخودمی گفتم : «من‌با این‌ناتوانی تن ، مگر چند سال زنده خواهم بود که این راهرا بپایان رسانم ، پدر من درچهل وپنجسالگی درگذشته ، آیا من بیش ازو زندگی خواهم داشت !؟.» یا می گفتم «درچنین کارورجاوندی باید همه پاك بود وز هوس‌ودلخواه بیکبار دوری جست. من چگونه‌دانم که ازهوس ودلخواه بیکبار دور خواهم بود !؟ »

باین‌پرسشهانیزچنین پاسخ یافتم : «آن نیرویی که مرا باین راه وامیدارد باهمه ناتوانی زنده‌ام خواهد داشت تا پایان‌خودرا بپایان رسانم . هم او مراازهوس ودلخواه دورخواهد داشت » .

سه سال بیشتر با این اندیشه‌ها گذراینده گامی بیشتر گزارده گامی باز پس میگشتم ، تادر سال ١٣١١ یکدل‌واستوار گردیده بکار پرداختم . نخست کتاب آیین‌را نوشتم که که می‌باید گفت : پیشرو پیمان می‌بود ، سپس پیمان‌را آغاز کردم .

این بوده راز داستان . این بوده راز آنکه می‌گویم : من باین راه باخواست خدا برخاستم وباراهنمایی‌های او پیش آمدم . خدا پرده از جلو بینش من برداشت .

میدانم کسانی‌خواهند گفت : دلیل اینسخنان چیست ؟.. میگویم : دلیلش

درپیرامون تاریخچه شیر وخورشید

بارها کسانی نامه نوشته یـابدفتر پرچم آمده می‌پرسند که چرا کتابهای «تاریخچه شیر وخورشید » و« کارنامه اردشیر » و «دفترچه شمیران وتهران» ومانند آنها که نسخه‌هایش پایان پذیرفته دوباره بچاپ نمیرسانیم ؟ . اینست در اینجا پاسخی بآنها می‌نویسیم :

نخست باید بگوییم مارا بااین گرفتاریها که در زمینه نبرد باگمراهیها و کوشش درراه حقایق پیش‌آمده فرصت پرداختن بآن کتابها نیست . آن کتابها اگر هم ارج دارد کوششهای امروزی ما ارجدارتراست . مگر هنگامی‌چاپخانه فرصتی یابد وبچاپ آنها پردازد .

دوم این کتابها درآنزمانها که نوشته شده ازاینرو بوده که من (دارنده پرچم) ساعتهای بیکاری خودرا بیهوده نگزارده بخواندن کتابهای تاریخی یا جستجوهای زبانی می‌پرداختم . آن کتابها یکسود بزرگی برای من داشته ، وآن اینکه بکتابهای بیهوده ودرسهای مغزفرسا ـ ازفلسفه ومنطق وادبیات ـ یا بسرودن شعر وخواندن ونوشتن رمان وماننداینها نپردازم . خدا را سپاس که مرا ازآن لغزشگاهها که بسرراهم می‌بوده دور گردانیده .

ازآنسو هریکی ازآن کتابها داستانی داشته و یك نتیجه ویژه‌ای‌را پدید آورده است . مثلا « تاریخچه شیر وخورشید » دفترچه ایست که باشد کسانی درآینده آنرا بمن ایرادی گیرند . « شیر وخورشید » یایك نشان دولتی‌چه بوده که من درپیرامون آن بجستجو پردازم وروزهای خود باآن گذرانم ؟! . . مردم اگر تاریخچه آنرا ندانند چه زیانی خواهد بود ؟! .

این ایرادیست که می‌گیرند و خواهند گرفت . چنانکه گفتم : من ساعتهای بیکاریم‌را بآن پرداخته‌ام . بجای آنکه شعر گویم یارمان نویسم یا بگفتارهای پراکنده (برای روزنامه‌ها) پردازم آنرانوشته ام . آنگاه همانرا داستانی‌بوده .

چگونگی آنکه یکی از اروپاییان بوزارت خارجه ایران نامه نوشته پرسیده بود : «شیر وخورشید از کی نشان ایران شده وتاریخچه آن چیست ؟! خورشید در پشت شیر چه معنی میدارد ؟! . » . وزارت خارجه این پرسش او را بوزارت فرهنك فرستاده بود . در وزارت فرهنك چند تنی از دانشمندان وزارتخانه گرد هم نشسته وپس از گفتگو وسگالش چنین پاسخی نوشته بودند : «ایرانیان باستان چون بآتش میپرستیده‌اند بخورشید نیز پاسداری می‌نموده‌اند واینست آنرا نشان دولتی گرفته‌اند . شیر نیز نشانه توانایی دولت است» . پاسخی دراین زمینه نوشته وفرستاده‌اند .

بیست سال پیش که من تازه بتهران آمده بودم چون اینرا شنیدم درشگفت شدم . زیرادیدم یك پاسخ بسیاربیپایی داده‌اند . راستست تاریخچه شیروخورشید را نمیدانستم . ولی این میدانستم که بازمانده از زمانهای باستان نیست .

آنگاه چیزیراکه بایستی ازکتابهای تاریخی یا از سکه‌ها بجویند وبدست آورند واز روی دلیل بنویسند وبآن پرسنده اروپایی پاسخ دهند ، گردهم نشسته پندار بافی کرده وفرستاده اند .

این یکی از بیماریهای ایرانیانست که دربیشتر چیزها پندار خودرا بکار اندازند . چیزیکه پرسیده شود بجای اینکه بگویند ما نمیدانیم ، یا آنرا ازراهش جستجو کنند اندکی اندیشیده از پندارخود چیزی سازند وبشما پاسخ دهند .

مثلا چنین انگارید که دریکجا سه‌چهار تن نشسته‌اند وشماازایشان پرسیده : «آیا اسپانیا آبادترست یاکشور فرانسه ؟.. » بجای اینکه بگویند مانمیدانیم یا بگویند از این گفتگو مارا چسودی هست ، هریکی از پندار خود پاسخی خواهد گفت .

کسی اگر بیمار باشدخویشان ودوستانش که اورا ببینندهریکی ازپندار‌های خود نامی بروی آن بیماری خواهد گزاشت .

در نتیجه همین گرفتاری بدرد پندار بافیست که دانشها دراین کشور رواج نمی‌یابد . زیراجوانان بجای آنکه دانستنیهاراازراهش دنبال کنند وبدست آورند بیش از همه بچیزهایی می پردازند که زمینه پندار بافی درآن باز است . بلکه هنگامیکه در دانشکده معقول و منقول درس تاریخ‌می گفتمی بارهادیده‌بودم فلان جوان بدرس گوش نداده است و در هنگام آزمایش از پندار خود چیزی پدید می آورد ومی گوید . روزی‌از یکی پرسیدم :« پس ازشاه‌عباس که بجای‌اونشست؟ » گفت : « پسرش» گفتم: تو اینرا ازکجامی گویی ؟! . گفت «علی القاعده دیگر!» .

سالها در این کشور شعر وادبیات وعرفان وفلسفه رواج داشته ویکی از زیانهای آنها این بیماری پنداربافی بوده .

یك نمونه نیکی از این بیماری آن‌داستان‌شیروخورشید وپاسخ دانشمندان وزارت فرهنگست . کمیسیونی برپاگردانیده‌اند که‌پنداری بافند . درهمان هنگامها روزی یکی ازسران وزارت‌فرهنك آن داستان را با من گفتگو می کرد . گفتم : بسیار بدشده . گفت : «چطور ؟ . . » گفتم : همین پندارها را خود آن اروپایی نیز توانستی بافت . خود اوچنین گمانی‌توانستی‌برد . اینکه از شماپرسیده خواسته است شما اگر چیزی‌از روی‌دلیل درآن باره میدانید باوآگاهی دهید . بیگمان باین پاسخ شما خواهد خندید .

گفت پس‌چه‌بایستی کرد ؟ . گفتم : می‌بایست از کتابهای‌تاریخ‌جسته آگاهی درستی بدست آورید وبنویسید . گفت : درکتابها دراین باره چیزی‌نیست . گفتم : شما که جستجو نکرده‌اید از کجا میدانید نیست . خوداین پندار است . شمامی‌توانستید کسی را بجستجو در کتابها وا دارید یا در روزنامه ها آگهی پراکنده بخواهید که‌هر کسی که‌جستجو کرد وچیزی بدست آورد بوزارت فرهنك بنویسد . اگر از اینها نیز نتیجه‌ای نبود درآنحال هم‌پاسخ نویسید که « نمیدانیم» . نه‌اینکه چندتن را بنشانید که از پندار خود پاسخی گویند .

پس‌ازاین گفتگو من درتهران نمانده بسفرهایی رفتم . ولی چون‌داستانرا دریاد میداشتم بهنگام خواندن‌کتاب در یکجا داستان پیدایش شیر وخورشیدرا بدست‌آوردم . سپس نیز ازسکه‌ها وازکتابها آگاهی دیگری پیدا کردم واینها را دریکجاگردآورده وآن تاریخچه‌را نوشتم‌وخواستم دوچیز بود : یکی آنکه پاسخی به‌پرسش‌آن اروپایی‌داده شود . دیگری اینکه روشن‌گردد که هرچیزیرا اگر ازراهش جویند کمتر رخ دهد که نتیجه بدست نیاید . اینها بوده آنچه مرا بنوشتن آن تاریخچه واداشته‌است .

باخودش می‌باشد . این چگونه تواندبود که کسی اینهمه چیزها نویسد وباکیشها درافتد وبهرزمینه‌ای درآید ، ودرهمه‌جا گفته‌هایش راست باشد ؟! . مگرمن‌نه‌یکی ازاین مردمم ، چشده که بااینهمه آمیغها راه یافتم ؟! .

اینسخنانی که‌ما می‌گوییم واین بنیادی که گزارده ایم ـ اگر دانشمندی از راه دانشها بیاید ، و یاکسی از دیده شهریگری (تمدن) و پیشرفت آدمیان نگرد ، ویایکی بنام‌خداشناسی ونیکوکاری بسنجد ، و یامردی آسایش جهانیان و سامان زندگانی را خواهد ـ هیچیکی از اینها ایرادی درگفته های ما نخواهد یافت‌و کمی‌درآنها نخواهددید . ازهر باره که آنهاراسنجد والاترازاندیشه‌های‌دیگران خواهد یافت . یکچنین بنیادی بیخواست خدا چگونه توانستی بود ؟! .

چیز دیگری‌را که‌می‌باید‌بشما بگوییم آنست که ما چه دردین وچه‌درباره زندگانی و دیگر زمینه‌ها ، گفتگومان بیش ازهمه بادانشمندان اروپا وآمریکاست . شما بآن ننگرید که کسانی‌از پیشروان کیشها ویا ازپیروان ایشان درجلو ما می‌ایستند و آشوب و هایهوی راه می اندازند . اینها چیز های بسیار کوچکیست . مردان بی‌ارجی که‌جزدرپی شکمچرانی نیستند وسرمایه‌شان‌جزهوچیگری‌وبیفرهنگی نمی باشد بسیار کوچکتر از آنند که ما اندوه ایشان خوریم ویا بگفتگویی با ایشان پردازیم .

گفتگوی ما با آن دانشمندانیست که در پشت تلسکوب نشسته از اینجا ازهزارها فرسنك‌راه‌بحساب گردش‌اورانوس و نپتون‌می‌پردازند . بامردان ارجمندیست که در راه پی بردن برازهای سپهر (طبیعت) یك عمر از کوشش باز نمی ایستند .

ما این گفتگو باآنان می کنیم که‌آیا درپشت سراینجهان سترسا(محسوس) که‌دانشها می‌نمایدجهان‌ناسترسای‌دیگری هست ؟ . . آیا درگردش این گیتی‌دست آفریدگاری پدیدار است ؟ . آیا زندگی نبرد است ؟! . آیا آدمی که فلسفه آنرا بپایگاه جانوران می‌رساند . بآن پستیست ؟! درکالبد آدمی جزتن وجان‌مادی نیروی دیگری بنام روان نیست ؟ ! آیا گوهری برای شناختن نیك‌وبدوراست و کج‌بنام‌خرد دروی‌نمیباشد؟! . .

اینها ومانند اینها یکرشته جستارهای‌بسیار بزرگیست که‌مابانها برخاسته ایم وباید گفتگو را درباره آنهابا دانشمندان بپایان رسانیم . روی سخن ما بیش ازهمه با ایشانست . خدارا سپاس که در همه این جستارها مارا دلیل‌های‌بسیار استوار ـــ دلیلهایی همسنك دانشها ـــ در دستست ، و در همه اینها فیروزی با ما خواهد بود .

ما اگر در ایران می کوشیم تنها برای ایران‌نمی کوشیم ـــ شماخواهید دید که چون‌گفته‌های ما بجاهای‌دیگر رسد چه هم آوازیها از دانشمندان و نیك خواهان‌جهان‌دیده خواهدشد ، چه یاوریها ازهرسو پدیدارخواهد گردید .

بسخن بیش ازاین دامنه نمیدهم . من از نام پیغمبر بیزارم . این نام که ازنخست غلط بوده مردم ازآن معنای غلطتری می‌فهمند . مرا اگر نامی می‌باید همان واژه « راهنما » راکه ازدیر باز یاران می‌نویسند برمی گزینم . هرکسی‌مرا جز باین نام نخواند

آقای افشار خودرا نیك شناساند

کارتی در توی پاکتی بدستینه « افشار » بآقای کسروی رسیده که از جمله‌هایش پیداست نویسنده ازهمراهان ماست ولی‌چون پاکت پاره شده ودرخود کارت نشانی نوشته نشده ما ندانستیم آقای افشار از همراهان کجاست اینست خواهشمندیم که خودرا نیك شناسانند .

دفتر پرچم

اینجهان از خداست و گردشش نیز از خداست

یکی ازیاوران می‌گوید : در نشستی بودیم سخن از شما ونوشته های شما رفت . یکی که‌خودرا بسیار دانانشان‌میدادچنین گفت : « اوعقیده‌بتأثیرعالم غیب ندارد ودعا وهمه چیزرا بی‌اثر میداند» . سپس سخن بسیاری از«تاثیر دعا وطلسم و مانند اینها » گفت.من ندانستم چه‌پاسخی باودهم . گفتم ازخودتان پاسخ خواهم خواست . بهتراست در روزنامه باو پاسخی نویسید .

می گویم : بسیار نیك شده که پاسخ نداده خواسته اید من‌خود پاسخی‌نویسم . این گفته ازآن گوینده ساده نیست وپاسخش نیزساده نبوده بگفتار درازی نیازمیدارد .

یکی از نادانیهایی که در مغزهای بسیاری‌از ایرانیان جاگرفته آنست که اینجهان و کارهایش را ازخدا نمیدانند.این‌را اگر بخودشان بگویید بگردن نخواهندگرفت . ولی از بسیاری از رفتار وگفتار- شان پیداست که یکچنین نادانی در ته مغز های ایشان جا دارد .

این‌نادانی درمغزهای‌ایشان ازچند جاسرچشمه گرفته : ازباورهای عامیانه ، از پندارهای صوفیانه، از افسانه اهریمن ویزدان ومانند اینها .

میدانیم که‌عامیان که باینجهان‌مینگرند‌کارهایی راکه همیشه هست وپیاپی‌رخ‌میدهد از خدا ندانند ، و تنها کارهایی راکه‌گاهی رخ دهد و شگفت است از خدا شمارند .

مثلادرختها که دربهار گل‌دهد مردم‌عامی‌ارجی بآن نگزارند و اگرشما گفتگو کنیدوشگفتی ازخود نمایید پاسخ داده چنین گویند : «این هم شگفتی دارد ؟ ! . درخت در بهار گل دهد دیگر ، مگر میخواستید گل ندهد ! » . ولی اگردرختی در پاییز گل‌دهد در آنهنگامست که بیاد خدا افتند و با یك شگفتی چنین‌گویند : « قدرت خدا را تماشا کن ! » .

ماکیان یا مرغ خانگی که هرروز تخم می- کند آنرا شگفت ندانند . ولی اگر مرغی یك تخم دو زرده ای کند چنین گویند : « خدا بچه چیزها قادر است ! » .

شب وروز که پی هم می‌آید ومی‌رود اندیشه ای در باره آن نکنند و چنین دانند که چنان باید بود . ولی اگر شما بگویید که در روی زمین جایی هست که ششماه‌روز است و ششماه شب ، سخن شمارا باورنکنند ، و اگرباور کردند چنین گویند : «قدرت خداست دیگر ! » .

در هر چیزی چنینند . آنچه را که همیشه می بینند پروا ننمایند و در پی انگیزه و سرچشمه اش نباشند . اتومبیل که تازه بایران آمده بود از دیدن آن‌درشگفت می‌شدند وازیکدیگرمی‌پرسیدند: « چطور این خود بخود راه می رود ؟ ! . » ولی اکنون چون عادی شده دیگر پروایی نمیدارند ودر پی‌دانستن چیزی نیستند .

این نادانی عامیانه‌ازبچگی دردلهای آنکسان می‌بوده ، وسپس که بزرك شده ودرس‌خوانده‌اند در میان درسهاشان چیزیکه این نادانی عامیانه‌را از مغزهای ایشان بیرون کند نبوده . بلکه درسهایی که خوانده‌اند اندیشه‌های صوفیانه بوده که اینجهانرا خوار میشماردودور ازخدا ودستگاه اونشان‌میدهد . افسانه اهریمن‌ویزدان بوده که اینجهانرا پدیدآورده اهریمن میشمارد . افسانه‌هایی در پیرامون شیطان ودخالتهای او در کارهای اینجهان بوده که کمتر از افسانه اهریمن ویزدان نیست . کتابهای فال ودعا و جادو ومانندانیها بوده که بدتر ازهمان باورعامیانه است .

ازروبهمرفته این نادانیها و گمراهیها این نتیجه پیدا شده که آنان درته دلهای خود اینجهان و کارهایش‌را ازخدانمی‌شمارند. واینست همیشه درپی کارهای دیگری هستند که بنام خدا خوانند ودخالت اورا در کارهای اینجهان نشان دهند .

راستی اینست که‌هرچه‌دراینجهانست ازخداست مثلا بیماری‌را خداگزارده و چارهٔ آنرا نیز دارو و درمان گردانیده . این گزارده خود خداست که کسی چون بیمار گردید داروخورد و یا بدرمان دیگری (از روی دستور پزشکی) پردازد همچنین در دیگر کارها .

ولی آنان اینهارا ازخدا نمی‌دانند . اینست برای آنکه دخالت خدارا در کارهای اینجهان نشان دهندمی‌گویند اگر بیمارشدی دعایی بخوان یابنویسان وباخود دارکه تاخدایت بهبود دهد . ملاها درمنبر دادمی‌زنند : « ناخوش که شدی بخدا متوسل شو ، چرا بدرخانه‌حکیم‌می‌روی؟!. » . «آن تاثیرعالم‌غیب» که آنمرد درآن نشست گفته همینست . بدبختان در توی نادانی‌فرورفته‌اند ، وچون نمی‌فهمند ازبدگویی بدیگران هم بازنمی‌ایستند .

بیجا نیست که ما می گوییم اینان بیدینند . بیجانیست که‌می گوییم خداناشناسند . اینان‌صدگمراهی را بهم درآمیخته‌اند .

جهانی‌باین شگفتی که از روی آیین بسیار استواری میگردد ، نادانان نه‌درپی شناختن جهانند ونه ازآیین آن آگاه می‌باشند ، و تنها چیزیکه یاد گرفته‌اند آنست که دست بدامن جادو ودعا وطلسم وفال‌ورمل‌زنند وبگرفتاریهای‌خوداز آنهاچاره‌جویند.

بدتر ازهمه آنست که جوانانی ازمیان‌اینان که درس میخوانند یا بیکبار بیدین گردیده ازخدا و از همه چیز گریزان می گردند ، ویا این نادانیهای خودرا رهانکرده با همه درسهاییکه خوانده‌اند اینها را نیز نگه میدارند

بارها دیده میشود که‌جوانیکه درس پزشکی خوانده از دعاسخن می‌راند، وآنرا درچاره بیماریها کارگر میشمارد .

روزی یکی از آشنایان جوانی‌را بنزد من آورد وچنین گفت : «این آقا دردانشکده پزشکی درس میخواند . دربارهٔدعا وتوسل وتاثیر آنهاسخن می‌راند . من چون ایراد گرفته گفتم شما که درس خوانده‌اید ، پاسخ داد : « مگر ما درس خوانده‌ایم که بیدین شویم ؟! » من خواهش کرده بنزد شما آوردم که درباره دین بااو سخن گویید » .

این بودمن باآن جوان بسخن پرداخته چنین گفتم :آیاراستست که کسیکه گرفتار تب گردیده‌اگر گنین‌خورد بهبودخواهدیافت ؟.. گفت : «راستست» گفتم : این‌هنایش (تاثیر)را در گنین که گزارده؟ . اندکی اندیشید و گفت : « خدا » . گفتم : پس چگونه است که شما به‌تبدار گنین یاداروی‌دیگری ندهید وبگویید : « برودعا بگیر » ؟!.. از پاسخ درماند .

گفتم : راستی آنست که خدا که اینجهانرا آفریده آیینی برای‌گردش آن گزارده است . مثلا خدا روزی مردم‌را درخاك وزمین نهفته گردانیده ، وچنین نهاده که باید بکوشند وآنرا بدست‌آورند. باید بکشاورزی پردازند واز راه کشت گندم وجو ونخودولوبیا وخربزه وخیار وهندوانه وخرما و زرد آلو وصدمانندانیها که‌خوراك آدمیانست بدست‌آورند

مانمیدانیم خدا چرا چنین کرده ؟.. چرا گندم وجو ودیگر خوردنیهارا دربیرون آماده نگزارده؟. این‌را نمیدانیم . هرچه هست این آیین اوست که مردمان باید بکوشند تاروزی خودرا بدست‌آورند، واگر نکوشند گرسنه خواهند ماند .

اکنون‌سخن‌درآنست که کسانیکه بکشاورزی نمی‌کوشند وپروایی‌بآبادگردانیدن زمینها نمی‌نمایند وبجای آن بادعا ازخداروزی میخواهند یا فراوانی می‌طلبند این معنایش آنست که آن کسان بآیین خدا گردن نگزارده روزی‌را ازراهش نمی‌طلبند بلکه از خدا میخواهند که اوآیین خودرا دیگر گرداند و باینان (بی‌رنج کشاورزی) روزی رساند . این‌خود گستاخی بزرگی باخداست .

شما این‌را دینداری می‌پندارید ، درحالیکه خود بیدینیست . دین آنست که مردم آیین خدارا بشناسند ودرزندگی‌خودپیروی ازآن‌آیین کنند. آن کسان که میخواهند بادعا و طلسم کارهای خودرا پیش برند آیین خدارا نشناخته‌اند . بلکه راستش آنکه‌خدارا نشناخته‌اند . گفته شما نیز درباره دعا وبیماری ازاینگونه است .

گفت : پس اینهمه کتابهای‌دعا دروغست؟ ! .

گفتم : بیگمان دروغست ؟!.

گفت : پس چرا اینهمه علما که آمده اند و رفته‌اند اینهارا نفهمیده‌اند؟! . گفتم : بایستی‌از خود آنها پرسید که‌چرا نفهمیده اند ؟!. بهرحال‌نفهمیده‌اند وجای هیچ‌سخنی نمی باشد .

در پایان سخن گفتم : شما اگر میخواهید از معنی راست دین آگاه باشیدوازاین گمراهیهای‌درهم که مغزها را پر گردانیده آسوده شوید ، و باپاك‌دل روشن‌بخواندن پزشکی‌ودیگردانشها‌پردازید کتابهای ما را از «ورجاوند بنیاد » و«در پیرامون خرد» و «پندارها » ومانند اینها را بخوانید .

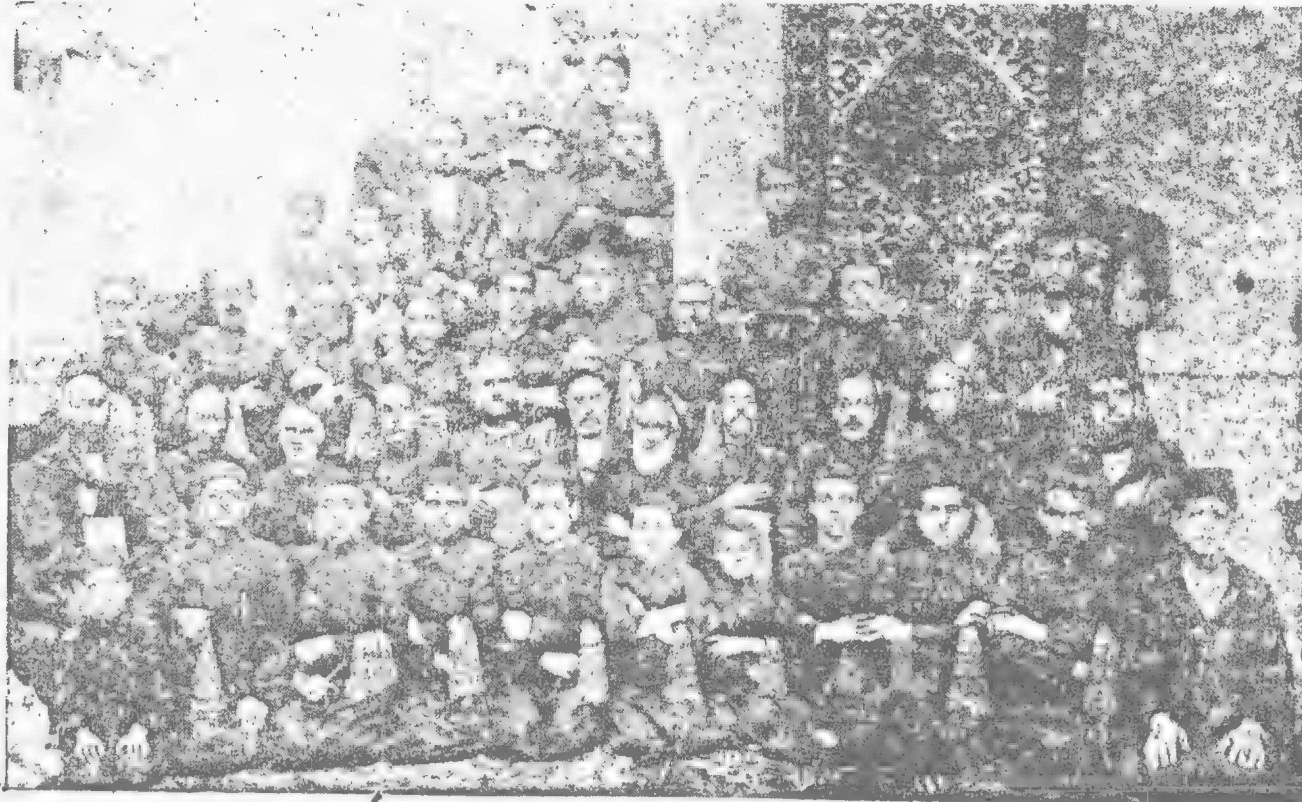
بآن ایرادگیرنده در نشست که گفته « عقیده بتاثیر عالم غیب ندارد» همین‌را پیام میدهم که کتاب های مارا بخواند وخودرا ازآن‌نادانیها که در مغزش درهم‌گردیده رها گرداند . اینجهان از خداست و گردشش نیز از خداست . اینجهان از دیگری نیست که نیازی « بتاثیر عالم‌غیب» باشد .

گفتگوهای من

دوروز پیش درخیابان یك نفر از دوستان تازه وارد رسیده پس ازپرسش ازحال یکدیگر چون ازهرجا گفتگو پیش‌آمداومیگفت‌همه کارها بسرنوشت است من گفتم رفیق‌درست فکر کن همین اتومبیل که جلوشما است همه‌چیزش ازخودش می‌باشد کارخانه که این‌را بیرون داده برای راه‌بردن آن‌آیینی‌نهاده باید بنزین‌وموبیل‌اویل و گریس‌داشته‌باشدوراننده‌اش هم‌آگاه براننده‌گی‌باشد ودر راه هوسه براند هریك ازدربایست‌هایش که نباشد براه نخواهد افتاد اگر بجای بنزین نفط وبجای اویل روغن کرچك وبجای گریس پیه بکار ببریم و راننده هم سررشته از راننده‌گی نداشته باشدودر کوه ودره ناهموار براند وخود ومسافرین‌را دچار بلا نماید تقصیر یا کارخانه سازنده است یاراننده کارخانه دستور راه بردن اتومبیل بروشنی داده است‌واین‌را هم‌پیش‌بینی کرده که تخلف‌ازآیین شولد ازبین رفتن‌است برای‌مقدرات بگفته‌شما‌چه‌میدانی چرانادانی‌خودرا بسازنده اتومبیل نسبت میدهید سازنده گفته است هر کس ازآیین من بیرون رود زیان خواهد دید این نادانی‌را ما برای چه شوند‌بیرون‌رفتن‌ازآیین گرفته‌خودرا دچارزیان نماییم سخن که باینجا رسید رفیقم‌گفت چرا این را مثل میزنی . پدر من با اینکه پنج‌نفر پزشك در بالینش بودند چون روزش بآخر رسیده بود معالجه نشد . گفتم این چه ربطی بمقدرات که درمیان توده است دارد مثل دیگری میزنم آیا جوانی حق دارد بشونداینکه‌اگر مقدرم‌باشد که سفلیس بگیرم خواهم گرفت و اگر مقدرم نباشد سالم خواهم ماند دنبال هرزگی وناپاکی برود رفیق جبر واختیار و قضا و قدر ازچیزهائی است که توده‌های شرقی‌را به‌بدبختی رسانیده است گیرم خدا میداند که اتومبیل شما در راه دچار دزدان خواهد شد آیا سزا هست که شما باجلوگیری‌اداره ژاندارمری ازحرکت دزدانه فرار نمائید ودچاردزدها بشوید وبگوئید چون مقدرم‌بود چاره نداشتم‌زهی‌نادانی کسانیکه آمیغهای‌باین‌روشنی را درنیابند وبرسراین‌بچخش‌وبرخاش برخیزند.

فردوس تقوی‌پاکباز

از کتاب «شیعیگری»



چنانکه خوانندگان میدانند یکی از نمایشهای بیخردانه محرم زنجیرزدن بوده که در زمان شاه پیش جلوگیری می‌شد و ازمیان رفته بود . ولی از پارسال وپیرارسال که دوباره آزادی باین کارها داده شده در برخی شهرها زنجیرزنی و قمه‌زنی ودیگر نمایشها باز گردیده است .

این پیکره نشان میدهد یکدسته از زنجیر زنان تهران را. پیکره در بیست و چند سال پیش برداشته شده .

یکدسته از زنجیر زنان تهران

دو داستانی از صوفیان

—۱—

در آن‌وقت که سلطان شهید سنجربن ملك شاه نورالله مضجعه ازدست‌غزان خلاص یافت وبدارالملك‌مرو آمد این دعاگوی ازسرخس باجمعی ازمشایخ وقضاة وائمه سرخس بمرو رفت بمبارك باد قدوم سلطان وازجهت مصالح بقعه شیخ‌وازخویشان وفرزندان شیخ هیچ کس با دعاگوی نبودند چه آنچه مانده بودند متفرق بودند وبعراق‌رفته بودند، چون دعاگوی بمرو رسید رئیس میهنه‌رحمه‌الله چند روزبود که آنجا رسیده بود ازجهت مصالح ولایت و هنوز سلطان‌رانديده بود . چه‌پیش‌ازآن بهمه اوقات درمصالح آن‌ولایت جز فرزندان شیخ نتوانستندی گفت و اگر کسی گفتی مسموع نبودی ورئیس وعامل وشحنه و هر که در آن ولایت شغلی توانستی کرد جز باشارت فرزندان شیخ نتوانستی کرد واگر کسی ظلمی کردی بریك کس‌درآن ولایت بدین‌قدر که‌مقدم وپیر فرزندان شیخ‌بنوشتی که فلان‌کس در خابران نمی‌باید وآن کاغذ درویشی بلشکرگاه بردی‌حالی که برسلطان‌عرضه کردندی مثال عزل‌آن شخص‌بنوشتندی القصه چون رئیس ازرسیدن دعاگوی خبر یافت شادگشت وحالی آمد وگفت چند روزاست که من منتظر یکی از شمایم اکنون چون تو رسیدی فردا سلطان را ببینم ، دیگر روز بخلوت هردو سلطانرا بدیدیم چون دعاگوی‌را بدید استقبال کرد. چون بنشستیم دعاگوی دعایی بگفت ، سلطان سنجر نورالله مضجعه گفت که میهنه جایی مبارکست وتربت شیخ موضعی است که ازآن بزرگوارتر و شریفتر نبودوچون یکی‌ازغزان‌دست‌بآن تربت دراز کرد وبخواست که آنرا بشورد چنانکه‌معهود ایشان بود که بچند جای درخاکهای اهل دنیا ایشانرا چیزی نشان داده بودند و آن خاك بشوریده بودند ونعمتها یافته این‌را برآن قیاس خواست که بشورد چون‌دست بدان خاك بردحالی سنك‌گشت وخویشان اوآن سنك‌را بلشکرگاه آوردند ومن آن‌سنك‌را دیدم.

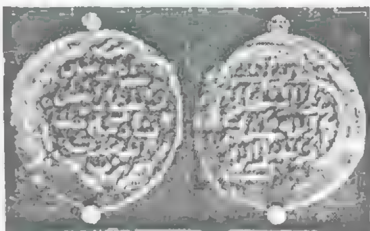
—۲—

اوحدالطایفه محمدبن عبدالسلام از مولی زادگان جد این دعاگوی‌بوده‌است ، دربن‌مدت که حادثه‌غز افتاد وبیشتر ازفرزندان درآن حادثه‌شهید شدند چنانکه در میهنه ازصلب شیخ صدوپانزده کس‌شکنجه کردند وبسوختند وبزخم‌تیغ کشته شدند برون ازآنکه بعدازین حادثه بماهی دوسه در بیماری وقحط ووبال سبب این حوادث بیشترایشان بوده‌اند که وفات یافتند واهل میهنه مانده‌بودند ومتفرق وولایت دیگربار کشیدند بعدازآن بسالی دوسه درویشی چندبازآمدند وحصار که‌گرد میهنه‌بودعمارت کردند ودرآنجامتوطن گشتند وازآن حصار تابمشهد مسافتی نیك‌دوراست .

پرچم : این‌دوداستان‌که آورده‌شده برای نشاندادن آنست که صوفیان تا چه‌اندازه‌بدروغگویی گستاخ بوده‌اند . یکجامی گوید:غزان که‌میخواسته‌اند دست بگور ابوسعید زنندسنك شده اند وبازمعجزه‌های دیگری از آن‌گور باز می‌گوید ، و در یکجا می نویسدکه‌غزان ۱۱۵ تن از فرزندان شیخ را با شکنجه کشتند ودانسته نیست که‌شیخ‌چرا دراینجامعجزه نکرده . چرا این کشندگان و شکنجه کنندگان را سنك نگردانیده .

شنیدنیست که بنیادگزار اسلام‌بهنگامیکه برخاسته‌بوده وبا بت پرستان ودیگران نبردمی‌کرده مردم از او معجزه خواسته در فشارش‌می‌گزارده‌اند واو می گفته‌من‌معجزه‌نتوانم . ولی ابوسعید ودیگران که خودرا از پیروان‌اومی‌نامیده اندوبهرحال‌بپایگاه آنمرد بزرك نمیرسیده اندبپایی معجزه می‌نموده‌اند. پس از مردنشان نیزگورهاشان‌تا سالیان درازمعجزه نشان‌میداده است .

یك سکه تاریخی



این سکه تاریخیست . زیرا می‌رساند که‌شاه شجاع که سکه ازوست دعوی‌خلافت (امیرالمؤمنینی) کرده . درحالیکه درتاریخها چنین چیزی دیده‌نشده درتاریخهانوشته شده‌محمد مبارزالدین پدر شاه‌شجاع بخلیفه عباسی که درمصر می‌بود بیعت کرد وازوعنوان جانشینی برای خودش گرفت . ولی‌اینکه پسر اوشاه شجاع خودبدعوی خلافت برخاسته درجایی دیده‌نشده

نقش یکروی سکه :

لااله‌الا الله محمدرسول الله (درچهار گوشه) ابوبکر عمر عثمان علی .

نقش یکروی دیگر :

امیرالمؤمنین والسلطان المطاع شاه شجاع خلدالله ملکه (دربالا وپایین) ضرب یزد .

درپیرامون زبان

بارها کسانی‌می پرسند: شماچرا بجای «پرنده» و«خزنده»و«درنده»، «پرا» و «خزا» و«درا» می نویسید یا بجای «خواهان» ، «خواها » می‌گویید؟ .

می‌گوییم : مابارها نوشته‌ایم که در فارسی «نام‌کننده» بسه‌گونه‌است :

۱) شنونده ، زننده، کشنده، رونده، آینده،شاینده ، ومانندۀاینها .

۲)شنوا ،گویا ، روا ،سزا، جویا، ومانند اینها .

۳) روان ، خندان ، شتابان ، گریان،ومانندۀاینها .

اینها هریکی معنای دیگری دارد. گونه‌یکم برای‌کسیست که کاربرا یکبار کند . مثلا کسی‌راکشته‌اند .می پرسیم : کشنده‌کیست؟ .. گونه دوم برای کسیست که کاربرا بسیار کند ویا توانای‌آن باشد. مثلا می‌گوییم‌گوش شنوا ، زبان‌گویا . گونه سوم برای کسیست که کاری را در هنگام کار دیگری کند . مثلامی‌گوییم : گریان آمد ، خندان رفت .

درزبان بیماری‌که هست و دیگران بکار می برند اینها را از سامان‌انداخته اند وازهر ریشه ای برخی را آورند و برخی را نیاورند . مثلا «جوینده » و «جویا» می آورند ولی « جویان» نمی‌آورند . «شاینده» و«شایان»می‌گویند و«شایا»نمی‌گویند . از این گذشته دربند معنی آنها نبوده چه بسا که این را در معنی‌آن‌وآنرا درمعنی‌این‌می‌آورند . مثلا بمرغان می گویند : «پرنده» ، درجاییکه بایدگفت : « پرا » و همچنین در مانندهای آن .

ولی ما اینهارابسیار بسامان گردانیده ایم . بدینسان که ازهرریشه‌ای هرسه گونه را جدا می‌گردانیم . آنگاه هریکی از آنها را درجای خودش و درمعنی خودش بکار می‌بریم . اینکه ما می نویسیم‌پرا ، خزا ، درا ، گزا آزارا ، یا می گوییم . شایا ، خواها درستتر می‌باشد .

گزارش هفتگی

اینك بهار پنجمین است که آغاز شده وجنك وخونریزی هنوز دربخش مهمی ازجهان باشدت هرچه تمامتر ادامه دارد.

درآغاز بهار سال گذشته که مقدمات بیرون شدن نیروی محور از قطعه افریقا فراهم گردیده وارتشهای متفقین ازدوسو پیشرفتهای سریع میکردند جمعی ازمطلعین شکست آلمانهارا درافریقاطلیعه صلح دانسته وچنین پیشگوئی میکردند که : بعداز رانده شدن نیروی محور ازافریقا وآزادگردیدن راه دریائی مدیترانه شکست آلمان حتمی بوده ومدت ایستادگی محور دراروپا حداکثر تاپایان سال ۱۳۲۲ میباشد وحتما ازاین مقدار تجاوز نخواهد کرد . گرچه آلمانها درجریان سال گذشته اتصالا عقب نشینی کرده وبکوچکترین پیشرفتی نایل نیامدند ، ولی در پایداری آنها نیز تزازلی رخ ننموده وبطوریکه انتظار میرفت سازمان ناسیونال سوسیالیزم مختل ومتلاشی نگردید . بنابراین امیدواریهائیکه درباره خاتمه جنك وانعقاد صلح درسال گذشته میرفت بحقیقت نه پیوست . درهمین حال اوضاع میدانهای جنك وبویژه پیشرفتهای سریع آرتشهای سرخ زمان برآورده شدن این آرزو را نزدیکتر ساخته وپایان جنك را درسال جاری پیشگویان زیادی حدس میزنند . بهرحال اوضاع میدانهای جنك درجریان هفته گذشته بشرحی است که اجمالا توضیح میشود :

حملات سختی که نیرو . سرخ برای بازگرفتن اوکرانی ازچندماه پیش آغاز کرده وبایك تهور بیمانندی دشمن را تعقیب وبرای بیرون کردن آن ازخاك اوکرانی میجنگیدند اینك بمرحله قطعی وآخری رسیده وتمام قطعه اوکرانی ازوجود نیروی آلمان پاك شده است .

ژنرال مالینوفسکی فرمانده جبهه سوم اوکرائین (جبهه سوم از کناره دریای سیاه شروع وروبسمت شمال امتداد دارد) بندر مهم نیکلایف را که درمصب رود دنیستر واقع بوده وتابندر اودسا بیش از ۷۵ میل فاصله ندارد درروزهشتم فروردین ماه یعنی پس ازاینکه مدت دو سال ونیم در دست دشمن مانده بود دو باره اشغال نمود .

بندر نامبرده یگانه پایگاه دریائی آلمانها در دریای سیاه بوده وآلمانها نیروی مقیم شبه جزیره کریمه رابادردست داشتن این بندر تقویت وتغذیه میکردند

طبق آخرین اخبار واصله ازاین جبهه ژنرال مالینوفسکی پس از تصرف نیکلایف شهر وبندر اودسارا هدف آرتش خودقرار داده وباسرعت هرچه تمامتر روبسمت این شهر پیشروی مینماید .

هرگاه بندر اودسا نیز ازدست آلمانها خارج بشود نیروهائیکه در شبه جزیره کریمه دارند وشماره آنها درحدود ۱۵ لشکر تخمین گردیده بکلی درمحاصره افتاده وارتباط آنها بافرماندهی کل بریده خواهد شد .

قسمتی از واحدهای مارشال کونیف فرمانده جبهه دوم اوکرائین از رود پروت که مرز شوروی ورومانی را تشکیل میدهد گذشته ووارد خاك رومانی شده اند

طبق اطلاع اخیری که رادیو مسکو انتشارداد آقای مولوتوف کمیساریای خارجه شوروی برای اولین بار دریك کنفرانس مطبوعاتی سخن رانده وصریحا متذکر شده است که : اتحاد جماهیر شوروی هیچگونه نظری درخاك و استقلال رومانی ندارد ، ونمیخواهد باستقلال این ملت لطمه وارد آید . منتها برای تعقیب دشمن و راندن آن ازحدود خاك شوروی ، آرتش سرخ ناچار است که از مرز رومانی گذشته ومقصود خودرا عملی سازد .

جنگهای سختی که درخاك ایتالیا ودرجبهه آنزیو ادامه داشت اخیرا از شدت آن کاسته شده است وطبق اخبار لندن حمله ایکه آلمانها با کمك ابزارهای آتش انداز شروع کرده بودند دفع گردید .

چنانکه مشاهده شده و به تجربه نیز رسید پیاده کردن نیرو در پشت جبهه آلمانها نتایج نیکو داده و از اهمیت استحکاماتیکه دشمن در خط اصلی جبهه بمنظور مقاومت طولانی ایجادکرده میکاهد . بنا براین مطلعین از اوضاع جنگی احتمال قوی میدهند که بزودی فرماندهی کل متفقین در ایتالیا نقطه ایرا در شمال شهر رم انتخاب وبه پیاده کردن نیرو مبادرت خواهد نمود . گرچه هنوز آثار وعلایمی از اجرای این نقشه دیده نمیشود ولیکن آینده نزدیك صحت وسقم این پیش بینی را آشکار خواهد ساخت .

حملات متقابله ایکه ژاپونیها درجبهه برمه شروع کرده وازمرز هندوستان گذشته اند هنوز ادامه دارد . مطابق آخرین اخبار رسیده یك قسمت ازنیروی ژاپون که وارد خاك مانیپور شده اند اخیرا در جنوب شهر ایمفال (پایتخت ایالت مانیپور) بحملات سختی آغاز کرده ومیخواستند بهر نحوی شده بتصرف این شهر نایل آیند ، ولی آرتش چهاردهم انگلیس با حملات متقابل جلو آنهارا گرفته و بعقب نشینی مجبور ساختند .

مهاراجه مانیپور نیز اعلامیه صادر کرده وتمام ملت خودرا برای مقابله باژاپونیها ومقاومت در برابر آنها دعوت نموده است .

در باره حمله اخیر ژاپون وگذشتن آنها از مرزهندوستان حدسیات مختلفی زده میشود . ولی بر حسب اظهار خبرگزاریهای مختلف جهان این حمله ژاپون حمله اساسی نبوده واز روی پیش بینی و مقدمه انجام نگرفته است ، بلکه حمله متقابل بوده وفرماندهی ژاپون میخواهد بااین گونه حملات نسبتا شدید نقشه فرماندهی انگلیس را که برای باز گرفتن راه برمه وافتتاح مجدد آن کشیده است بهم زده وتادیر زمانی عملی شدن این منظور را بتاخیر اندازد . والا گرفتاریهای زیادیکه ژاپونیان دراقیانوس آرام دچار شده اند وفشارهای سختی که از کمی کشتی برای رسانیدن نیرووخواربار میکشند اجازه ایجاد یك جبهه ثانوی را درهندوستان بآنها نمیدهد .

قرار دادیکه در باره استفاده از منابع نفت جزیره ساخالین وصیدماهی درآبهای ولادیوستك بین ژاپون واتحاد جماهیر شوروی بسته شده و اخیرا بامضا رسیده باختلافات حاصله بین این دو دولت پایان داد . واین پیش آمد هرگونه حدسیاتی راکه درباره حمله یکی بردیگری میرفت بهدرداد . چنانکه اطلاع میداشتیم مذاکره در اطراف اینموضوع از دیر زمانی بین این دودولت در جریان بودولی به نتیجه قطعی نمیرسید گویا عقب نشینی های سریع آلمان وپیشرفتهای شایان توجه نیروی سرخ امید ژاپونیها را درباره پیروزی آلمان مبدل بیاس نموده ودر انعقاد وامضای قرارداد آنهارا وادار بتسریع نموده است .

زندگانی من

- ۸ -

۱۴ - چگونه بدانشهای نوین راه یافتم

درسال ۱۲۹۰ (۱۳۲۹) که محمد علی میرزا بازگشت وباردیگر درایران جنگها برخاست وهواداران محمدعلی در همه جا بشور وتکان آمدند ، واز آنسو صمد خان بباسمنج آمده دو باره تبریزرا گردفراگرفت وجنگها میانه او بامشروطه خواهان رفت ، وسپس نیزداستان التماتوم دولت روس پیش آمد و در همه شهرهای ایران بویژه درتبریز شور وخروش بسیاری پدیدآمد - من درهمه اینها درهکماوار می بودم وازبس دل آزردگی که از کار خود میداشتم کمتر باینها میپرداختم . از بس که از کارخود شرمنده می بودم بدیدن دوستان وآشنایان کمتر میرفتم .

در آنسال در تابستان ستاره دمدار «هالی» که در کتابهای ستاره شناسی بسیار بنامست پدیدارگردیده درهنگامی که سخن از بازگشت محمد علی میرزا میرفتی و هر کس بیم جنك و خونریزی میداشتی ، این دمدار پدید آمده یکرشته گفتگوها نیز ، از برخوردن آن بزمین ونابودی جهان بمیان آمده بود .

ولی من ازآن ستاره خشنوده میبودم . شبها به پشت بام رفته بتماشایش میپرداختم ، واین ستاره وداستانش بود که مرا بدانشهای اروپایی راه نمودوازآنها آگاهم گردانید

چگونگی آنکه صرف ونحو عربی که خوانده بودم پس از دست کشیدن از درس کتابهای عربی بدست آورده می خواندمی وگاهی مشق عربی نویسی کردمی . طلبه ها که در مدرسه های کهن درس خواندندی خواستشان یادگرفتن زبان عربی نبودی خودصرف ونحورا دانشی دانسته تنها بآن بس کردندی . از اینجاست که پس از سالها صرف و نحو کتاب عربی نتوانستندی خواند ، یك نامه عربی نتوانستندی نوشت . ولی من باینها نیز پرداخته بودم . ازاینرو هر کتاب عربی بدستم افتادی باخشنودی می خواندمی . روزی یك شماره مهنامه (المقتطف) مصر بدستم افتاد . گفتاری درآن درباره دمدار هالی می بود . داستانش را می نوشت که نخست دمداراست که حساب گردشش را دانسته اند واین دمدار هر ۷۵ سال یکبار بازمی گردد . آخرین بار درسال ۱۸۳۵ آمده بود واینك در این سال ۱۹۱۱ نیز بازگشته است . سپس ازپیدایشهای گذشته او سخن رانده نشانداده بود که هرباریکه پیداشده مایه بیم وترس مردم بوده .

خواندن این گفتار نادانسته های چندی را بمن دانسته گردانید . از یکسو دانستم درمصر چنین مهنامه های ارجداری هست که باید بدست آورم وبخوانم . نیزدانستم که «ستاره شناسی» درنزد اروپائیان جز آنست که دردست ماست .

درمدرسه طالبیه گاهی درسی نیزاز «هیئت بطلیموسی» گفته شدی . من نیز گاهی بآن گوش داده وخود به «تشریح الافلاك» شیخ بهایی وشرح چغمینی ومانند اینها پرداخته بودم . ولی درآن چنین زمینه ای که ستاره شناسی بحساب گردش دمداران پرازد سراغ نمیداشتم . همین مرا واداشت که بجستجوی دانشهای اروپایی روم وکتابهایی بدست آورم . گاهی نام فیزیك و شیمی شنیده بودم واین بار بآرزوی دانستن آنها افتادم .

۱۵ - چگونه ازملایی رها گردیدم

تابستان و پائیز بپایان رسید . محمد علیمیرزا پس از کوششهایی که بیهوده ای ندید پس گردیده گمنام شد . دمدارهالی پس از چرخیدن بگرد خورشید ما از راهیکه آمده بود بازگشت وناپیدا شد ، صمد خان به تبریزدست یافتن نتوانسته در باسمنج بخاموشی نشست .

ولی التماتومی که روسهاداده بودند دنباله پیدا کرد ودرآخرهای آذرماه در تبریز میانه سالداتها با مجاهدان جنك برخاست .

این داستان از هنایندهترین پیشآمده در زندگانی من بوده . نامردیهای بسیاری ازوزیران ودیگران پدیدار گردیده . از آنسوی ایستادگی یکدسته ازایرانیان در برابر دولت آهنین مشتی همچون دولت تزاری روس یکی ازشگفترین داستانهاست . این خود نمونه ایست که جنبش مشروطه خواهی یکدسته را تاچه اندازه بالابرده دارای سهشهای مردانه بسیار گرانبها گردانیده بود .

من داستان اینرا در کتابهای خود

باز درپیرامون وحشیگریهای تبریز ومراغه

نامه‌هایی که از تبریز میرسد رویهمرفته نشان میدهد که دروحشیگریهای بهمنماه ، سیاهکاریهای یاورضیائی کفیل شهربانی بسیار بیشتر ازآن بوده‌که ما دانسته‌ایم . درنامه‌ها یکرشته رازهای نهانی‌را که در میانه اینمرد سیاهکار با حاجیهای انباردار ودیگر محرکین وحشیگری جریان داشته برشته نوشتن کشیده ازما خواستار می‌گردند که آنهارا درروزنامه نوشته پرده ازرویش برداریم .

ولی‌مابهترمی‌دانیم قضیه‌ازراه قانونی‌دنبال شود وهمه خیانتها بادلیل‌روشن شود . دراین قضیه‌که چند جرم بزرك توأم گردیده نشدنیست که از راه قانون دنبال نشود . اشرار ومحرکین‌هرچه زور دارند بزنند وازهوچیگری وبیشرمی تا می‌توانند بازنایستند . اینها سودی بایشان نخواهد داد وچه اشرار وچه محرکین سزای خودرا خواهند یافت وهمه‌رازهابیرون‌خواهدافتاد . این‌پیشآمد باهمه‌افسوس آوریش بسود مابوده وبهمه نشان خواهدداد که‌بدخواهان‌ما کیستند وچه‌جنسی‌دارند

دربرخی نامه‌ها اززندگانی آلوده یاور ضیایی و برادرش ، و اینکه از چه راهها دارایی‌اندوخته‌اند نوشته شده . ماآنهارانیز در روزنامه‌نخواهیم‌آورد. آنداستانهارا همه تبریزیان می‌دانند . ما تنها یکداستان‌را که دیگران نمی‌دانند وگویا درشهربانی نیز آگاهی ازاین داستان ندارند خواهیم نوشت .

بیست سال پیش درتبریزدزدی بنام احد سرابی پیدا شده بسیار نام‌آور گردیده بود . چنانکه‌سپس دانسته گردید این دزد چالاك دربغداد وبا کوودیگر شهرها- درهر کدام‌زمانی — دزدی کرده ودرآنجاها نیز نام آورده بوده .

این دزد شگفت تنها بخانه‌های اعیانها وتوانگران می‌رفته و خود نیز بیش ازهمه درپی‌جواهر وافزارهای زرین وسیمین می‌بوده که بچیزهای دیگرپروا نمی‌نموده وچون این دزدی‌را باچالاکی بسیار انجام می‌داده که کمتر گرفتارمیشده، ازاینجا درتبریز داستانهای دزدیهایش بزبانها افتاده وکم کم رویه افسانه بخود گرفته بود .

بهرحال‌این احدرا شهربانی‌تبریز دستگیر گردانیده ونمیدانم بچه‌عنوان‌بود که‌او را از تهران خواسته بودند. من (که دارنده پرچم می‌باشم) درآنهنگام در زنجان رئیس عدلیه می‌بودم. سه تن ژاندارم اوراآورده درزنجان به‌عدلیه‌سپردند. من چون نامش‌را شنیده بودم خواستم ببینمش گفتم بیاورند باطاق من . چون آوردند دیدم جوانیست میانه بالا وچهارشانه با رخساره درشت و خوشآیند . پرسشهایی کردم وپاسخهایی‌داد . شکایت کرد که ناچارش کرده‌اند عینك دودی بچشمهایش‌زنه.ازژاندازمها پرسیدم گفتند چون‌چشمهایش مانیتیزم دارد ازشهربانی تبریز سپرده‌اند که بی‌عینك نباشد . گفتم : ولی در زنجان آزادی که عینك نزنی.

سپس حاکم زنجان‌اورا خواسته ومهربانیهانموده درباره دزدیهایش‌پرسیده بود . چون گفته بود اگر راستش‌را بامن بگویی بحضرت اشرف (رضا شاه که که‌آنهنگام تازه‌نخست وزیرشده‌بود) می‌نویسم که دستور دهد تورا رهاگردانند با این نوید اورا براستگویی واداشته بود . گفته بود : « من جواهرات بسیار دزدیده‌ام. این کارمنست . درچند شهر زن دارم ، خانه دارم ، خرج آنهارا ازاین راه تهیه می کنم . ولی‌درتبریز سهمی ازجواهرات به‌مقتدرالدوله رئیس‌تامینات و به بهاء السلطان برادرش می‌دادم‌که پشتیبانی نمایند ومرا از دستگیر شدن نگه دارند » . ازجمله یك انگشتر برلیانی‌را گفته بود که بشاهزاده(مقتدرالدوله) داده‌ام وستایش بسیار از آن انگشتر کرده بود .

حاکم زنجان اینها را بتهران به‌نخست وزیر نوشته بود . از آنجا دستور آمدکه خود احد را بفرستید بتهران . چون فرستادیم‌همان سخنهارا بخودنخست- وزیر هم گفته بود . این بود مقتدر السلطان‌را بتهران خواسته بودند . من‌باز در زنجان‌میبودم که آمد بآنجا، وبخانه من‌آمد . می‌گفت : نمیدانم‌برای چه دراین هنگام زمستان مرا خواسته اند .

سپس در تهران آگاهی یافتم‌که ازو درباره‌گفته های احد بازپرس کرده اند . همه را انکار کرده . چون احمدنیزدلیلی نداشت نخواستند بجریان قانونی اندازند . همین اندازه نخست وزیر دستور داده بود اورا با برادرش (همین یاور ضیایی) از شهربانی بیرون کنند که از همان هنگام بیرون می - بودند تا پس از افتادن رضا شاه بار دیگر با تشبث این یکی را بشهربانی راه داده اند .

در مراغه نیزچنانکه‌آگاهی رسیده دوسه تن از سران‌اداره‌ها ازمحرکین بوده اند وما در اینجا تنها نام عظیمی رئیس دادگاه‌را می بریم . این بدبخت از کسانیست که از یکسو از دولت پول‌میگیردوزندگیش‌ازآن‌راه است واز یکسو دیندار مقدسیست ودولت را غاصب و پول او را حرام می‌شناسد . کسیکه قانون بدستش سپارده شده خود دشمن قانونست . چون آقا ضیاء بجوانیکه‌درنمایشهای بیخردانه محرم که مایه رسوایی این توده است همراهی‌کرده بوده نامه نکوهش فرستاده است آقای رئیس دادگاه همان را عنوان گردانیده بامدحت‌روضه خوان ودیگران که زمینه برای وحشیگریها آماده می‌گردانیده اند همدستی‌نموده .

لیکن در میاندواب‌که داستانش را خواهیم‌نوشت چندتنی از سران اداره ها بایای خودرا بکار بسته وروی دولت را سفیدگردانید اندکه‌ما نامهای‌ایشان رانیزخواهیم برد .

آنچه درپایان‌گفتار باید بنویسم آنست که چه کفیل شهربانی تبریز و چه رئیس‌دادگاه مراغه ، چون‌پشت‌شان بدسته‌بندیهای‌وحشیانه آندوشهر گرمست‌هنوز شکستی بخود راه نداده‌اند وتا امروز نخواسته‌اند اشرار را از راه قانون تعقیب کنند . ولی باید بدانند مادرپی آنها هستیم . آنها اگر اشراررا دنبال نمیکنند نکنند . ماخود آنانرا دنبال کرده بروی کرسیهای بزهکاران خواهیم نشانید .

آن وحشیگری‌که در تبریز ومراغه ومیاندواب‌شده داستان کوچکی‌نبوده، آذربایجان مانند آن وحشیگریها رانديده‌بوده است .آنچه‌هرگز نخواهد بود اینست‌که ما از آن چشم‌پوشیم . چیزیکه هست‌آن وحشیگریها عنوان نیکی بود که همگی مردم از دور ونزدیك ، هویت بدخواهان مارا بشناسند . از اینرو‌ما میخواهیم تامی توانیم در این پیشآمد شکیبایی از خود نشانداده پیش از هر کاری داستانرا بگوش همه ایرانیان وآنانکه از بیگانگان درایرانند‌برسانیم .

همچنین‌میخواهیم بدانیم که دولتی که منشور اتلانتیك‌راپذیرفته وبادولتهای بزرك جهان ، بروی آن پیمان بسته در برابر چنان وحشیگریهای ننك آلود بچه کاری برمیخیزد . میخواهیم ببینیم جناب آقای استاندار آذربایجان که تازه به تبریز رسیده ودنباله وحشیگریها را از نزديك دیده وفهمیده در راه اجرای قانون وسرکوب اشرار چه پیشنهادی بدولت می فرستد وچه نتیجه‌ای ازکار های ایشان پدید می آید. میخواهیم ببینیم اداره‌کل شهربانی و وزارت دادگستری‌با کفیل شهربانی تبریز ورئیس‌دادگاه مراغه‌وبا آن خیانتهای آشکارشان‌چه‌رفتاری پیش می‌گیرد - اینست همیشه این موضوع را دنبال خواهیم‌کرد تا قانون‌روان گردد وجنایتکاران بکیفر خود رسند .

نوشته‌ام (۱) ودر اینجابآن نمی پردازم . دراینجا همین اندازه می گویم که این پیشآمد در من تکان سختی‌پدید آورد .

روز ۲۹ آذر که جنك آغاز یافت وچگونگی دانسته گردید من درهنگام از جنك‌بسیار هورمی بودم با اینحال‌نمی- توانستم آسوده باشم. نیك‌میدانستم که‌چند هزار تن از مجاهدان تبریز با دولتی همچون دولت تزاری جنك نتوانند کرد وپایان آن جز نابودی نتواند بود . ولی اینها جلو سهشهای مرا نمی گرفت ومرا بحال خود باز نمی گردانید . فردا نیز همچنان می بودم ، وچون داستان دلیری های مجاهدانرا می شنیدم بشور و تکانم می افزود. چون‌محرم‌فرارسیده‌بود وشبهادر چند مسجد بمنبر میرفتم‌خودداری نتوانسته بشورانیدن مردم می‌پرداختم .

حاجی عباس نامی یکی‌از کشاورزان توانگر هکماوار وخود مرد بسیارنیکی می‌بود ،ومن در آن کوی‌تنها اوراهمراز خود می داشتم .با او گفتگو کرده‌چندتنی را با خود همداستان گردانیده‌یم . چنین میخواستیم که بشهر رفته تفنك گرفته ما نیزدر جنك همراهی نماییم . ولی جنك چهار روز بیشتر نکشیدکه چنانکه در کتابهایم نوشته ام‌مجاهدان‌با همه فیروزی ناچارگردیده از شهر بیرون رفتند وسپاه دیگری‌ازروسها ازتفلیس رسیدوازفردای آنروز درتبریزوحشیگریهای‌شگفتی‌آغاز گردید که انجمن ایالتی بتاراج رفت و سپس‌ثقه‌الاسلام‌ودیگران‌بدار کشیده‌شدند. اینها را درتاریخ نوشته ام.

دراینجاآنچه باید‌بنویسم اینست که‌یکی از کسانیکه زندگانیش بسختی افتاد من بودم . زیرا درسایه شور وسهشهای آن چند روزه درشمارآزادیخواهان درآمده بودم ، واین بود ملایان زبان‌بتکفیرم‌می- گشادند ومردم‌را بروگردانی ازمن بلکه بیدگویی‌بازمی‌داشتند . درهرنشستی نیش- های زبانی می‌زدند ، تلخگویی دریغ‌نمی گفتند. بلکه آن ملای بدخواه‌می کوشید اوباش هکماوار و قراملك را بکزند رسانیدن وا دارد .

اینهاداستان‌درازی‌میدارد. دلخستگی های آنروز ها از چیزهایست که من فراموش نکرده ام ونخواهم کرد . ولی در برابر همه‌این بدیها یك نیکی درمیان بود و آن اینکه بشوند همین پیشآمد ها ازیکسو‌من بیك‌باردل‌آزرده شده وهرچه بادا باد گفته ازملایی چشم پوشیدم . از یکسو مردم نیز از من نومید شده دست ازگریبانم‌برداشتند وبدینسان زنجیرملایی ازگردنم برداشته شد .

(۱) برای داستان جنك ودیگرآگاهیها بخش‌چهارم« تاریخ هجده‌ساله آذربایجان» دیده شود .



سال یکم | شماره چهارم

روزشنبه ۱۹ فروردین ۱۳۲۳
جای اداره : لاله‌زار کوچه مهران
شماره تلفن ۶۰۲۶

بهای سالانه ۲۵۰ ریال
بهای ششماهه ۱۳۰ »
ازهمه‌کس پیشکی گرفته خواهد شد

۸ آوریل ۱۹۴۴

تکفروشی ۵ ریال

مادر سیاست نیز از دیگران پیشتریم

درشماره‌دوم نوشتیم دیگران می‌گویند : «شما در سیاست وارد نیستید» ولی راستی آنست که ما درسیاست نیز ازدیگران پیشتریم . درایران ازصدهاسال سیاستی نبوده است واکنون هم نیست ، واین تنها ماییم که یکراه سیاسی را برای این کشور پیش گرفته ایم ودرآنراه می‌کوشیم .

سیاست آنست که یك توده راهی برای خود درمیان دیگر توده‌ها بازکند و رفتارش باآن توده‌ها از روی فهم و بینش باشد. دیگران هرمعنایی میدهند بدهند . معنی راست سیا . . همینست .

بهرحال ما در این باره یك اندیشه روشن بسیار دور رس میداریم وازروی فهم و بینش بیکرشته کوششهایی برخاسته ایم .

اندیشه و کوششهای سیاسی ما درباره ایران بروی پنج چیز بنیاد یافته‌است .

۱) این توده آلودگیهای بسیار می‌دارد که همان آلودگیها مایه بدبختیش گردیده .

۲) باید بآن آلودگیها چاره کنیم وتا بآنها چاره نکنیم این توده و کشور را از درماندگی وبدبختی رها نخواهیم گردانید .

۳) ازراه کوشش چاره باین آلودگیها تواند بود وجای هیچ نومیدی نیست :

٤) ازگله وناله ودسته‌بندی وآرزوهای بیجا سودی نخواهد بود .

۵) از پیشآمدهای جهان واز جنگهای دولتها و از آشتیهای آنها واز پیمانهایی که بایکدیگر می‌بندند مارا سودی نخواهد بود وکشورمارا ازاین درماندگی وبدبختی رها نخواهد گردانید .

اینها پنج رشته راستیهاست که ما میدانیم واندیشه و کوششهای سیاسی ما بروی آنها بنیاد یافته است ، وبرای آنکه خواست خودرا روشن ودیگران راهم باخود همراه گردانیم باید این پنجرشته‌را روشن گردانیم واینك دراینجا آلودگی های توده رابگفتگو می‌گزاریم .

آلودگی ایرانیان ودیگر توده‌های شرقی داستان بسیاردرازیست . آلودگی ها یکی دوتا نیست . ماسالهاست دراین‌رشته گفتارها نوشته وهرزمان ازآلودگی دیگری بسخن پرداخته وآنرا روشن گردانیده‌ایم .

این نمونه ازآلودگیهای توده‌است که سی‌وهشت‌سالست مشروطه دراین کشور روان گردیده وهنوز یکتن ازهزارتن معنی‌آنرا نمیدانند ، هنوز انبوهی با آن دشمنی می‌کنند ، هنوز نامش‌را بریشخند می‌برند .

مشروطه بهترین‌گونه سررشته‌داریست . چرا اینمردم نمیخواهند معنی‌آنرا بدانند ؟ . . چرا باآن دشمنی می‌نمایند ؟ . . . سرچشمه وشوند این کارچیست ؟ . .

مادر همین شماره ازروزنامه سخن‌رانده‌ایم که گروه انبوهی دراین کشور دولت را «غاصب» می‌دانند . مالیات دادن وبسربازی رفتن را حرام میشمارند . سخن رانده ایم که رئیس دادگاه قانونی را که بدستش سپارده شده نامحترم می‌شناسد و هرگونه بی احترامی را باآن قانون ثواب‌می‌داند . سخن رانده ایم که هنگامیکه دولت آگهی داده که مردم بسکه نروند ششهزارتن قاچاق رفته اند وباپیشانی گشاده وسری فراز بازگشته اند . اینها هریکی نمونه دیگری از آلودگیهای این توده‌وازپستی اندیشه‌های مردمست .

این مردم معنی زندگی را نمیدانند . در این توده صد پراکندگی هست این توده همانست که در اینهنگام جهان که زندگانی بیالاترین‌درجه سختی رسیده ودولتها بایکدیگر جنگهای شش ساله وهفت ساله‌می کنند ، دست از پندارهای پوچ صوفیان وخراباتیان برنداشته است وپایه فرهنگ خودرا بروی آن پندارها گزارده است .

این آلودگیها چیزهای سرسری‌نیست وبسیارریشه‌دار است . اینهاگذشته از آنکه مردم‌را گمراه گردانیده واز شاهراه زندگانی بیرون انداخته ، گذشته از آنکه پراکندگیها بمیان آنها انداخته ، چنانکه بارها گفته‌ایم بمغزهاونیروهای مغزی کارگر افتاده وانبوهی از جوانان وپیرانرا از نیروهای خدادادی و از از سهشها ودریافتها بیگانه گردانیده است .

ما این آلودگیها را نیك شناخته ، واز آنسو این دانسته ایم که سرچشمه همگی آن پندارهای بیپا وآن بدآموزیهای گوناگونست که ازسوی کیشهاو کتابها درمیان این توده رواج گرفته است ودراین باره تاکنون گفتارهای بسیارنوشته و [illegible]

پاسخ پرسش ما

ازآنجاییکه سالهاست وارد این میدان که هردسته یادسته دیگری درنبرد هستند شدم ، وبرای‌پیدا کردن حقیقت بتجسس مشغول . می‌بینم شما بادسته‌زیادی درنبرد هستید . برای آنها کتبا وشفاها دلایلی می‌آورید . چنانکه اشاره کردم می‌خواهم حقیقت‌را دریابم . یکی ازدلایلی که درشماره سوم روزنامه پرچم دیدم برآنشدم که بدینوسیله ازشما تقاضا کنم که حقیقت‌را بمن بنمایانید وآن این‌است که راجع بخلافت علی‌بن ابیطالب (ع) دلیلی آورده بودندوآن نامه‌بود که آن حضرت برای معاویه‌نوشته . اولا منظور پسر ابیطالب (ع) دراین نامه آنست که معاویه بدان آنهاییکه باابوبکر وعمروعثمان بیعت کردند بامن بیعت کردند. من ضد آنها بودم ومردم دریافتند که آنها خلیفه دروغی وبی‌حقیقت بودند . پس‌بمن که برخلاف آنهاراست وباحقیقت بودم بیعت کردند . ثانیا درخطبه شقشقیه آنحضرت راجع بابوبکر وعمروعثمان اشاره‌کرده است . ملاحظه فرمائید .

آقای کسروی منظورم جواب دادن شما نبود . بلکه مقصودی دارم وآن این است که راه حقیقت‌را دریافته تابحق برسم . .

د - ا ح - ص

پرچم : این‌نامه با این‌دستینه‌ازپست رسیده . پیداست که‌نویسنده میخواهد بما پاسخ دهد . ولی نخست از کجای‌آن جمله‌ها چنین فهمیده‌می‌شود ؟! امام علی‌بن ابیطالب می‌نویسد : « آنگروهی که باابوبکر وعمر و عثمان دست داده بودند بمن دست دادند » خواستش ازاین جمله دلیل آوردن بمعاویه درباره خلافت‌خود می‌باشد ، که اگر نیك اندیشیم معنایش آنست که ابوبکر وعمر وعثمان که ازروی حق خلیفه می‌بودند وتو بآنها ایرادی نداری ، کسانیکه بانها بیعت کرده بودند بمن‌هم بیعت کردند . اینست معنی جمله ومن‌نمیدانم شماآن‌معنی‌رااز کجادرآورده‌اید؟!

آنگاه درهمان نامه امام علی‌بن ابیطالب آشکاره می‌نویسد : « شوری درباب خلافت حق مهاجران وانصار است . بسرهر کسی آنان گرد آمدند واو را بامامی برگزیدند خشنودی خدا نیزدر آنست . کسی‌را از باشندگان در آنجا و نباشندگان نرسد که نپذیرد » . نمیدانم چرا این جمله‌هارا نخوانده‌اید ؟! . آیا با این‌جمله‌های آشکار بازجای آنست که شما ابوبکروعمر وعثمان‌را ناحق‌شناسید؟!

آیا جای آنست که بآن جمله آن معنی‌را دهید ؟!.. چون می‌گویید درپی‌حقایق هستیداینهارا برایتان می‌نویسم . اینراهم بنویسم که گفتگوازداستان ابوبکر وعلی دین نیست . دردین جایی برای اینگونه گفتگوهاباز نمی‌باشد . دین شناختن معنی جهان و زندگانیست . دین زیستن ازروی خرد است .

آنچه مارابگفتگو دراین باره واداشته آنست که‌چنانکه در شماره‌سوم نوشته بودیم ملایان که میگویند حکومت‌حق ماست وبا این دعوی یك کشوری را بیاد می دهند دستاویز ایشان اینست که خلیفه(یا حاکم جهان‌اسلام) بایستی از سوی‌خدا برگزیده شود ، ونخست‌خلیفه برگزیده ، امام‌علی‌بن‌ابیطالب بوده وپس از او امامان یکایك آمده و رفته اند تا نوبت به امام‌نا پیدا رسیده واو چون ناپیداست ماجانشینان‌اوهستیم . اینست عنوان ملایان . دربرابراین‌عنوان‌ودستاویز است که ما آن نامه‌را برخشان کشیده می‌گوییم : دعوی شما ازریشه غلطست . دراین نامه که امام علی بن ابیطالب بمعاویه نوشته هیچ نمی‌گوید‌مراخدابرگزیده . هیچ نمی‌گوید : مرا پیغمبر در روز غدیرخم خلیفه گردانیده . بلکه می گوید : مرا مهاجران وانصاربرگزیده‌اند چنانکه ابوبکروعمروعثمان‌رابرگزیده بودند .

اما خطبه شقشقیه که‌دلیل آورده اید آن خطبه اگر راست باشد بیش از گله‌گزاری نیست . آنگاه ما علی را دوست میداریم برای آنکه مرد راستی می‌بوده . اگر دلیل بدست آید و دانسته شود که بچنین دعوایی برخاسته است او نیز همچون دیگران .

آگهی برای یاران

از برادرانیکه بایاران اهواز نامه نویسی میکنند خواهشمندیم نامه های خود [illegible] نشانی زیر بفرستند :

[illegible] صندوق پستی شماره ۲۷

چاپخانه پیمان

پرچم

دارنده و نویسنده احمد کسروی

این هایهوها که برخاست مارا از راهمان بازنخواهد داشت، پارسال هرچه بودیم امسال همان خواهیم بود. بلکه کوشش و پافشاری بیشتر خواهیم گردانید، و در راه پیشرفت گامهای بزرگتری خواهیم برداشت.

این هایهوها آزمایشی بود که نهالیکه کاشته‌ایم آیا درابرابر تندباد تواند ایستاد؟...
خدارا سپاس که توانست ایستاد، وزود خواهد بود که این نهال درخت بسیار بزرگی باشد وتوده‌هارا بزیرسایه خودگیرد.

(ازگفته‌های دارنده پرچم در روزهای نوروز)

سال یکم | شنبه ۲۶ فروردین ۱۳۲۳ | شماره پنجم



ما ازهمه پاکدلان داوری میخواهیم

—۳—

همه نیکخواهان جهان ازداستان ما آگاه باشند

گفتم که ملایان دوچیزرا بهانه کرده‌اند: یکی قرآن که درشماره پیش پاسخشان دادم . دیگری اسلام که اینک بپاسخ می‌پردازم:

آن وحشیگریهای رسوارا که در تبریز ومراغه ومیاندواب کرده‌اند برای پرده‌پوشی دادمی‌زنند: «باسلام توهین‌شده . آزادگان باسلام توهین کرده‌اند». درتلگرافهاشان بتهران پیاپی این‌جمله هارا می‌آورند .

من‌نخست می‌پرسم : درکجا باسلام توهین‌شده؟!..آزادگان چه‌توهینی باسلام کرده‌اند ؟!.. درکجا ؟!.. درکدام کتاب ؟!..آنگاه چه گفته‌اند ؟!.. چه کرده‌اند اینهارا روشن گردانید تامانیز بدانیم.

این گروه بیشرم هستند بجای‌خود ، که‌سبکمغز نیزمی‌باشند.دروغی‌باین شاخداری‌را ساخته‌اندوامیدمندندکه باهایهوی وبازور وحشیگری پیش برند وسودی‌بردارند .

ای‌بیخردان ماتاکنون صدها گفتار نوشته‌ایم .بیش ازسی جلد کتاب بچاپ رسانیده‌ایم . درهمان سال۱۳۲۲ گذشته ازدوازده‌شماره مهنامه پرچم نوزده‌کتاب چاپ‌کرده بدست مردم داده‌ایم . کتابهای ما امروز درهمه‌جا پراکنده‌است . بااینحال‌چه‌امیدمندید که ازدروغ خودسودی بردارید؟!..

من‌ازروزیکه برخاستم باسلام پشتیبانی‌نمودم(ومی بایست نمایم).شما همیشه بیدنامی اسلام کوشیده بودید من به نیکنامی آن کوشیدم • شما بانادانیهای خود آنرا خوار گردانیده بودید ، من‌با دانش‌خودآنرا ازخواری بیرون آوردم •

همین‌اکنون اگرکسی ازشما بپرسد دلیل‌راستگویی پیغمبر اسلام چیست ؟••خواهید گفت: «معجزات» وداستانهایی‌راکه درکتابهاتان نوشته اید باوخواهیدگفت ، واگرآنکس بازگردد وآیه قرآنرا برختان کشیده بگوید «پیغمبرتان آشکاره ازمعجزه ناتوانی نموده»شما از پاسخ خواهید درماند .اگرآنکس بنجف یابکربلا رود وازبزرگانتان که «آیت‌الله» و«حجةالاسلام» نامیده میشوند پرسشهایی کند ، درآنجا نیزنتیجه جزهمین نخواهدبود . .

ولی‌من بی‌آنکه نیازی بداستانهای دروغ معجزه پیداکنم پیغمبری (یابهترگویم : برانگیختگی)را معنی کردم وبادلیلهای استوار راستگویی پیغمبر اسلام ودیگرانرا بهمگی روشن گردانیدم ، بیجا نبگویم : شما بانادانیهای خود اسلام‌را خوار گردانیده بودید ومن آنرا ازخواری بیرون‌آوردم.

دراین دویست‌سال که‌دانشهای اروپایی رواج گرفته ، اندیشه‌ها دیگر گردیده ومادیگری سیل‌وار بهمه‌جا رسیده که مردمان نه‌تنها پیغمبر ، خدارا نیز نمی‌پذیرفتند .رخنه‌های بسیار بزرگی دربنیاد دین وخداشناسی پدیدآمده‌بود .

من‌نخست کسی‌بودم که‌در برابر مادیگری درفش افراشتم وبیکایک ایرادهای مادیان پرداخته پاسخ نوشتم .مهنامه پیمان که‌هفت سال پراکنده می‌شد کم شماره‌ای ازآنست که سخنی ازمادیگری نرفته و پاسخی داده نشده‌باشد .

ببینید جدایی ازکجا تابکجاست : شماکه خودرا «حجةالاسلام» و «آیت‌الله»می‌نامیدو هزاران وصدهزاران کسان نان ازآنراه میخورید ، هنوز ندانسته‌اید مادیگری چیست وچه تیشه‌های سخت بریشه وبنیاددین فرو آورده ، سرتان‌پایین انداخته دنبال روزی‌خواری میدوید . ولی‌من بی‌آنکه نامی بروی‌خود گزارم وباآنکه نان از این‌راه نمیخوردم یکتنه‌بامادیگری به نبرد و کوشش برخاستم وبخواست خدا فیروز درآمدم .

من‌از شما می‌پرسم : آنهمه کتابها که‌در مصر وسوریا وعراق درزمینه مادیگری بازبان‌عربی بچاپ‌رسیده.ودرهمه‌جا پراکنده‌شده، وآنهمه ریشخندها که شبلی‌شمیل وسلامه موسی ودیگران بخدا ودین کرده‌اند ، شما «آیت‌الله» [illegible] «حجةالاسلام»ها چه‌پاسخی داده‌اید ؟!جزبی‌پروایی نمودن .. [illegible] درا به‌ناشیسن زدن چه کاری ازدستتان برآمده ؟!..

جناب آقای هژیر وزیر کشور

اگرچه دانسته نیست که کابینه کنونی تاکی باید و جناب عالی تاکی وزیرکشور باشید بهرحال خواهشمندیم به پرسشهای پایین بما پاسخ‌دهید :

۱) آیا جنابعالی آذربایجانرا تکه ایران میدانید یانه ؟..

۲) آیا باید قانونهای کشور درآنجا روان باشد یانه ؟!.

۳) آیا مردم باید درآنجا ازآسایش وایمنی‌بهره‌مند باشند یانه ؟!

٤) اگر قانونهادرآنجا روان‌نبود ومردم آسایش وایمنی‌نداشتند، آیا بایای جنابعالی که وزیر کشور بودید وهستید چیست ؟!..

جناب آقای هژیر

اینکه درتبریز ومراغه‌ومیاندواب آن وحشیگریهای ننگ‌آلود درباره آزادگان رخداده ویکی‌از انگیزندگان آنها یاورضیایی کفیل‌شهربانی‌تبریز بوده ، وهمینست که تاکنون که دوماه بیشتر میگذردکسی از بزهکاران وانگیزندگان ایشان ازسوی شهربانی دنبال‌کرده نشده و از جنایتهای بآن آشکاری چشم‌پوشی شده‌است وجنابعالی ازهمۀاین رخدادها آگاه می‌باشید و با اینحال بیازخواستی ازکفیل شهربانی یا از استانداری برنخاسته‌اید چه عنوانی میدارد ؟.

جناب آقای هژیر

هربارکه‌من‌ازجناب عالی پرسیده‌ام پاسخ داده اید که به‌تبریزودیگر جاها دستور داده‌ام ، درحالیکه در آنشهرها کمتر نشانی ازدنبال کردن بزهکاران نیست آیا باین چه معنایی توان داد ؟!.. آیا آنان بدستور جنابعالی گرش نداده‌اند یا جناب عالی راستی‌را دستور نداده‌اید ؟..

احمد کسروی

پس‌از همه‌اینها من‌می‌پرسم : کدام اسلام؟.. اینکه‌می گویید : «باسلام توهین‌شده» بکدام‌اسلام؟!.. میدانم خواهید گفت:«مگراسلام چندتاست؟..» می گویم : دوتا !.

یکی‌آن اسلامیکه بنیاد گزارش هزاروسیصدو هفتادسال پیش بنیاد گزارده‌بود ،ودیگری این کیشهای پراکنده سنی وشیعی وشیخی‌ومتشرع و کریمخانی وباطنی وعلی‌اللهی وصوفی ومانندآینها که رویهمرفته‌اش اسلام نامیده‌می‌شود . این‌دوازهم جداست .

آن اسلام دینی می‌بود بت‌شکن که‌مردمانرا برستگاری میخواند ، و این اسلام نام دستگاهیست پراز بت‌پرستی و گمراهی ونادانی .

آن‌اسلام مردم پراکندهٔ عرب رابیك شاهراه کشانیده ویك‌توده نیرومندی ازایشان پدید آورد ، واین اسلام‌یکتوده‌را چهارده‌دسته گردانیده و از هم پراکنده‌است .

آن‌اسلام عرب‌را بتکان‌آورد وبفرمانروایی آسیا وافریقا رسانید ، و این‌اسلام پیروان خودرا همه‌درمانده وزیردست گردانیده‌است .

آنچه‌جای هیچ گفتگونیست آنست که‌این دستگاه اسلام نام امروزی جزاسلام راستیست که‌بنیاد گزار اسلام بنیاد نهاده‌بوده‌بلکه باید گفت : این‌باآخشیج آن‌می‌باشد .

اینست من‌دوباره بسخن باز گشته‌می‌پرسم : کدام اسلام‌را می گویید؟.. اگرآن اسلام‌راست‌را می گویید ازآن بشماچه؟!..شمارا با آن‌اسلام چه بهمبستگی‌است ؟!.. شمااگر بآن اسلام دلبستگی داشته‌اید‌پس چرا رهایش کرده‌اید ؟!..

آنگاه دروغ می‌گویید ، وبسیار دروغ می گویید• بآن اسلام راست کمترین ناپاسداری رخ‌نداده• ماهمیشه هواداری ازآن‌اسلام نموده‌ایم•

ماپایه کوششهای‌خودرا بروی‌آن اسلام گزارده‌ایم وبایستی بگزاریم.

اگرخواستتان این‌دستگاه اسلام نام امروزیست ،اینرا می گویید که توهین‌شده ،راست می گویید . مابااین دستگاه سراپاآلودگی ناپاسداریهای بسیار کرده‌ایم وخواهیم کرد . ماآن میکوشیم که این کیشها ، گوناگون رااز میان برداریم .مادر باره یکایك آنها کتاب نوشته بیپایی هر کدام‌را بادلیل‌های‌روشن نشان‌داده‌ایم . شما نیزدلتان ازهمین می‌سوزد• زیرا نه می‌توانید بایرادهای ما پاسخ دهید و نه می‌توانید از گمراهی باز گردید • ازناچاری راه دغلکاری‌را پیش گرفته اسلام‌را دستاویز گردانیده می گویید : «باسلام توهین شده» . بجای آنکه بگویید « بصوفیگری توهین شده » ، « به بت پرستی توهین شده » و « بدسته بندیها ، ماتوهین‌شده»،«بدکانهای‌ماتوهین‌شده»... میگویید:«باسلام‌توهین‌شده» !.

شنیدنیست که ماکتابها نوشته بکیشهای آنان ایراد گرفته‌ایم .آنها را بیکبار نادیده انگاشته نامش هم‌نمیبرند .ولی اسلام که‌همیشه گرامی داشته‌ایم دستاویزی ساخته بنام‌آن هایهوی می کنند .

می گویند: کسی پدرش دزد وراهزن می‌بوده‌است‌ولی‌درهمسایگی‌او مرد بازرگانی خانه میداشته . اینست هر که می‌پرسیده پدرت کیست ؟..پاسخ میداده : همسایه مان فلان بازرگانست .

ما درهمین شماره‌های روزنامه پیکره‌ها(عکسهایی) ازقمه‌زنان وقفل بتنان وزنجیر زنان می‌آوریم. اینها نمونه‌هایی ازنمایشهای وحشیانه محرم است . اینها«عبادت» وخدا پرستیهای‌آن گروه‌است . شما ازآنان بپرسید : آیا اینهاراکه بمردم یادداده ؟!.. آیا اینها بااسلام چه‌سازشی می‌دارد ؟!.. بدبختان شوم این نمایشهای بیخردانه‌را رواج داده‌اند ومیدهند ومردم‌را بااین‌وحشیگریهای‌آبروبربادده‌وامیدارند . ولی‌هرزمان‌بپرسید ، گاه خواهند گفت : این‌عقیده‌عوام‌است . گاه‌خواهند‌گفت اینهادراصل‌اسلام نبوده‌است . یکی‌نمی گوید : شمارابااصل‌اسلام‌چکاراست؟! شمااگراصل‌اسلام‌رامی‌دانستید پس‌چرا فرعش‌را گرفته‌اید ؟! اگر میدانستیدچرا این‌نادانیها ووحشیگریها رابمردم یادداده‌اید؟!.

این خود داستانیست که‌اینان ازاسلام سود جویی بسیار ناسزا می کنند .دستگاه خودرا که‌باآخشیج اسلامست «اسلام»می‌نامند ، کتابهایی راکه اسلام ازآنها بیزار بوده کتابهای اسلامی میشمارند . نام اسلام‌را دستاویز وحشیگریهای خود می گردانند .

درهمین پیشامدهای اخیر درتهران گواه بسیار روشنی باین سخن پیدا شده : کتاب «شیعیگری» که چاپ یافته پراکنده‌گردید درهمه‌جا بکله وهایهوی پرداختند . درتبریزومراغه یکی ازانگیزمها همین کتاب بوده‌است، درتهران نیز گله‌های بسیاری برخاست .

این گله مندان دستاویزشان اسلام می‌بود . یك‌آخوندی‌هم‌بنام اسلام گفتارهایی مینویسد . درحالیکه آقای محسن صدر وزیر دادگستری پیش برای خوشنودی‌این گله‌مندان کتابرابدادسرا فرستاد که‌بعنوان‌آنکه بایك‌ماده ازقانون‌مطبوعات(قانون‌مطبوعاتی که‌درسال‌نخست‌مشروطه ازمجلس گذشته است) منطبق‌است دنبال‌شود ، وچون نوشته‌آن ماده چنین‌است : « کتابهای مضره بمذهب وعقیده اسلامی » ، ازدادسرا کتاب‌را بنزد یکی از ملایان بزرك‌تهران فرستاده‌ونامه‌نوشته‌اند که جاهایی‌راکه بزیان اسلام‌است نشان دهد ، وآن ملای بزرك تا کنون که یکماه بیشتر است پاسخی ننوشته ، و چنانکه آگاهی یافته‌ایم‌بکسانی گفته : من تا پنجاه صفحه خواندم چیزیکه بزیان اسلام باشد نیافتم .

ببینید: کتابیرا که بهایهوی‌گزارده بودند و بنام اسلام بگله و ناله می‌پرداختند خودشان می گویند : چیزیکه بزیان اسلام باشد پیدا نکردیم . دردیگر جاها نیز چنین است .

این‌خودکار بسیار بجاییست که‌راه این‌سود جویی ناسزنده‌را بروی آنان بسته‌داریم . کار بسیار بجاییست که جدایی اینان را از اسلام بهمهٔ روشن گردانیم .

درتبریز «جامع‌الدعوات» که فالنامه وجادونامه‌است سوزانیده شده• اینان گاه می گویند قرآن سوزانیده شده .گاه می گویند : به « کتاب‌های اسلامی» توهین‌شده .

ببینید اندازه نادانی‌را : یك کتاب فال وجادورا گاه قرآن می‌خوانند، گاه کتاب اسلامی نام می‌دهند .

اینرا نوشته‌ایم که‌در تبریز ومراغه ازمحرکین وحشیگری چندتنی کتابفروش بوده‌اند . اینان که ازفروش رمانهای سراپا زیان وخاندان برانداز سودها برده‌اند ، از رواج دیوان زشت ایرج و عشقی وادیب‌الممالك وعبید زاکانی پولها اندوخته اند، چون آزادگان بکندن بنیاد رمانویسی ورمان خوانی می کوشند وریشه دیوانهای بی‌ناموسانه‌را بر می‌اندازند ازاینرو آن کتاب‌فروشان دشمنی سختی باآزادگان می‌دارند، واین‌نمونه‌ای ازبدنهادی ونامسلمانی ایشانست که‌برای کینه جویی قرآن‌را دستاویز گردانیده،آزادگان که دیوانهای عشقی وایرج ورمانهای زشت‌را سوزانیده‌اند ، دروغ قرآن سوزانی باینان بسته‌اند . ببینید از قرآن چه سودجویی‌بسیار ناسزایی کرده‌اند .

درآن وحشیگریهای تبریز سیاهکاریهایی رخداده که اگر همه‌را نویسیم کتابی خواهدبود .بدنهادان برای‌آنکه ارمنیان‌رانیز باخودهمدست گردانند پیش کشیشها رفته گفته‌اند :اینان انجیل‌را هم سوزانیده‌اند . شما نیز باما باشید .یك کشیش چنین گفته‌است : «بنزد من آمدند وگفتند انجیل‌را هم‌سوزانیده‌اند .من‌جستجو کردم و کتاب یکم‌دیماه‌را بدست آورده وخواندم ودیدم هردو دروغست .نه‌قرآن سوخته نه‌انجیل».

درمیاندوآب،چنانکه درهمین شماره نوشته‌ایم ، پیشوای صوفیان کس بنزد شیخ‌زنبیل‌فرستاده بنام‌آنکه‌قرآن‌سوزانیده‌شده اورابرای‌تاراج‌میاندواب و کارخانه قند خوانده‌است .

بدبخت‌روسیاه، ماایراد بصوفیگری گرفته‌ایم‌آنرا فرامش‌می گرداند وبیکبار کنار می گزارد وبدستاویز قرآن کردانرا برای تاراج یکشهر و بهم‌زدن یك کارخانه بزرك بیاری خود میخواند .

اینهاست که میخواهیم همه بدانند ، همه آگاه باشند . اینهاست که میخواهیم بگوش هر دور و نزدیك برسد .

در پیرامون اسلام

کسانیکه می‌خواهند از ارج بسیاری که ما به اسلام ـ اسلام راست ـ می گزاریم واز بهمبستگی ، بلکه پیوستگی که میانه ما و آن اسلام‌است آگاه گردند کتاب « پیرامون اسلام » را بخوانند .

این کتاب بتازگی در بصره بعربی ترجمه شده‌است وچاپ خواهد شد .

یار پنداری شاعران



گفت با من رشاعران یکتن — کی تورا ملك شاعری‌درخور
چونکه در راه شاعری‌بود — چاره از عشق یارسیمین بر
من برآنم که‌دل دهم به‌بتی — باقد سرو وطلعت چو قمر
روی او ماه رفته برسر سرو — قد او سرو داده ماه ثمر
زلفکانش چنانکه زاغ سیاه — فکنده سایه ماهرا بر سر
گیسویش فی‌المثل چنان ماری — که برون گشته زاغر از پر
واندر اطرف سرو قامت او — حلقه زن گشته تا میان کمر
چشمش از ابروان کشیده کمان — وندرآن‌راست کرده تیر نظر
وآندوگونه چنان دوحقه‌نار — بدل مرد و زن فکنده شرر
لب لعلش میان غنچه گل — که ازآن خورده خلق خون جگر
هم ز اطراف غنچه لب او — قند ریزد برآبگین ساغر
ساغر آبگینه اش گردن — که بود درمیان سرو و قمر
الغرض دلبری چنان باید — که دهم دل بدین چنین دلبر
لیک‌دل‌هرچه‌جستجو کرده‌است — زین چنین دلبری نجسته اثر
گفتمش ایسفیه لا یعلم — ای گرفتار وهم مستکبر
دلبری این چنین که میطلبی — از جهان وجود نامده بر
جز که اندر مجله پیسان — نقش او کرده اند وروبنگر

این پیکره واین شعرهارا داستانی هست که در شماره دیگرآ خواهیم آورد.

به این بی رحمی‌ها چه نام باید داد؟

آقای کسروی گفتاریکه راجع بگوشت خواری‌آدمیان در پرچم مرقوم داشته‌اید خواندم وراستی گفتار شمارا ضمن تقدیم این نامه گواهی وتائید مینمایم :

این روزها در خیابانهای شهر دیده میشود یکمده بره‌های کوچکی راکه معلوم است هریك بیش از بیست یاسی روز بیشتر عمر نمیدارند برای فروش می‌آورند . راستی را این مردم چه بی‌انصافند بره‌ای که تازه چشم باین‌جهان باز کرده باآنهمه زحمت و مرارت‌مادر او را درشکم پرورده وحال که بدنیا آمده واز دیدار او مسرور میباشدآیاسزاوار است که‌این نوزاد بیگناه را ازمادرش کنار گردانند وبرای لذت بردن یکمده گوشتخوار گوشت ناچیزش را که جز شکمی سیر نمیگرداند بکشند وبخورند آیا این‌حیوان بی‌آزار که درچشم‌مردم گوشتخوار کوچك مینماید حق حیات ندارد؟ تاچه اندازه بی‌انصافی است که دندان بگوشت این بی‌آزارها تیز مینمایند . آنهم حیوانی که میتوان با بزرك گردانیدنش بهره‌های بسیاری بردآیا اگر بگذارند این حیوان کوچك بزرك شود روزی مادر یایدرگردد پشم دهد شیردهد ازشیر اوچندین قسم‌خوراکهای بامزه درست شود چه میشود که دراین کوچکی و ناتوانی او را کشته ومیخورند. بسیار جای تاسف است که‌انسانی همچون‌جانوران گوشتخوار هیچگونه حس‌دلسوزی نسبت‌بحیوانات بی‌آزار نمیدارند چرا بایدیك قانون نداشته باشیم که مانع ازاین وحشیگریها گردد؟ از آنهاییکه گوشت این حیوان کوچك را میخورند مخصوصاً از مادرها باید پرسید آیا بچه نوزاد شما را اگر اند روزی ازشما دورگردانند چه حالت پیدا میکنید ،آیا بی‌طاقتی نشان نمیدهید ، آیا بآنهائیکه بچه‌شما را برده‌اند ومیدانید برای کشتن هم‌برده‌اند نفرین ودشنام نمیگوئید ؟ بی انصافشان نمیخوانید ؟ پس خوبست باین قبیل حیوانات کوچك بی‌آزار ترحم‌نموده آنها را نکشندبلکه نگهشان دارند وسود بیشتری که ازآنها میشود برد ببرند من که این چندسطر را مینویسم خود خوردن گوشت این حیوانات را سزا نمی شمارم .

ص : بیچاره

گزارش کشور

چنانکه نوشته بودیم نه مجلس ونه روزنامه ها ونه مردم باین دولت روی خوشی نشان نمیدهند و چنین پیداست که این کابینه نخواهد ماند . با اینکه آقای ساعد کابینه نخست خود را بهم زد وبرخی وزیران را دیگرگردانید باز در مجلس پیشرفتی درکار او روی نداده‌است وهنوز تاکنون که این صفحه ازروزنامه بچاپ می رسد رای اعتماد داده نشده است .

در روزنامه بهرام این هفته گفتاری درباره کابینه در زیر عنوان«یکدولت نماندنی» نوشته که مابهتر میدانیم برخی‌جمله‌های آنرا در اینجا بیاوریم ، می نویسد :

«هرچه بوضع‌وسر وریخت این دولت نگاه می کنیم بنظر ما یکدولت ماندنی نمی‌آید . زیرا این‌همان دولتست که مجلس از ابتدای گشایش خود روی موافقت بوی نشان نداده . این همان‌دولت سهیلی‌است . فقط‌دونفر عضو جدید درآن وارد شده‌اند.

اگر کابینه سهیلی بد بوده است و یاکارهای غلطی کرده تمام وزراء شریك مسئولیت آن هستند . چیز عجیبی است . در این مملکت از مسؤلیت مشترك برائت مشترك می‌فهمند . شما اگر در کارهای جاری بهریکی از وزراء گوش دهید می بینید بتنهایی ازآن‌انتقاد میکند . می گویند : چه باید کرد ؟! اینجا ایرانست . خودتان اوضاع را بهتر میدانید و البته بنده تقصیری ندارم . بنده بااین وضع مخالفم . ولی چه میشود کرد ؟! دولت این تصمیم را گرفته است . من یکنفرم .

حالا دولت کیست؟ ایشان دردولت چه سمتی دارند ویکنفر ایشان‌چراعضویت دولت‌را که برخلاف عقیده ایشان تصمیاتی‌میگیرد قبول کرده‌است ودرآن‌باقی‌مانده،سؤالاتیست که بایدازایشان کرد...»

اینها جمله‌هاییست بسیار راست.بهرحال بکابینهٔ آقای ساعد اگرهم رای اعتماد داده شود ماندنش چندان نخواهد کشید .

زبان دوم چسان بایدبود؟

دوهفته پیش در روزنامه‌ها در میان خبرهای تلگرافی دیده شد که در لندن که اکنون تیره های گوناگونی از یونانی وفرانسه‌ای وچك و نروژی وهولندی ودیگران گرد هستند گفتگویی رفته که زبان انگلیسی زبان دوم (زبان بین‌الملل) باشد . ولی کمیسیونی که برای این گفتگو برپا گردیده آنزبان‌را شاینده این کار ندانسته . چون برخی کسان معنی این خبررا نیك نفهمیده در شگفت می‌باشند که چگونه انگلیسی که از توانگر ترین زبانها می‌باشد و امروز کمتر زبانی باندازه آن در جهان پراکنده‌است شاینده نیست که زبان دوم (زبان بین‌الملل) باشد و در این باره لزماپرسشهایی کرده‌اند ایست دراینجا در آن باره بگفتگو می‌پردازیم :

پیش‌ازهمه این خبرمی‌رساند که‌سران توده‌های اروپایی (ار پادشاهان ونخست‌وزیران ووزیران وسرلشکران ودیگران) که درنتیجه پیشآمدها درلندن‌دریکجا هستندوبارها فراهم می‌نشینند وبگفتگو می‌پردازند بیودن‌یکزبان‌دوم نیازمی‌بینند . باین معنی این‌مردان سیاسی آنچه‌را که دانشمندان ونیکخواهان‌جهان ازصدسال‌پیش دریافته ودرباره‌اش بکوششهایی برخاسته‌اند راست دانسته درکوشش پیروی ازایشان کرده‌اند .

چنانکه گفته‌ایم نیاز مردمان جهان بیك زبان همگان یکچیز روشنیست وهرچه که بهبستگی توده‌ها با یکدیگر بیشتر میگردد وآمد وشد درمیان ایشان فزونتر می‌باشد این نیاز بهتر و بیشتر فهمیده میشود ، ومابر ا نیم که پس از پایان جنك یکی از چیزهایی که نیك دنبال خواهد شد همین داستانست .

مثلایکی ازچیزهاییکه برای پس ازجنك باندیشه گرفته شده بودن یك انجمن بزرگی ر همچون جامعه اتفاق ملل) می‌باشد که نمایندگان‌دولتها درآن گردآیندودرپیرامون آینده دولتهاو کشورها ومرزهای ایشان‌بگفتگوپردازند ، وناگفته پیداست که درآن‌انجمن نخست چیزی که‌نیازخواهد افتاد بودن یکزبانیست که همه نمایندگان، ازانگلیسی‌وفرانسه‌ای‌وحبشی‌وچینی‌ومصری‌وایرانی‌وروسی‌وایتالیایی واسپانیایی‌وسوئدی ونروژی ودیگران ، بفهمندوسخن توانند گفت.

چون دراین باره تاکنون سخن بسیاری رانده شده من بیش از آن بآن نمی‌پردازم .

دوم راستست انگلیسی زبان بسیار توانگریست . درمهنامه «روزگار نو » که در لندن بفارسی چاپ میشد می‌نویسد در آن زبان پانصدهزار واژه می‌باشد . گفته میشود در دیکسیونرهای بزرك وبیستر چهارصد وپنجاه هزار کلمه گردآورده شده .

درباره این دیکسیونر مرا داستانی‌هست که بجاست دراینجا بنویسم : درجنك‌جهانگیر گذشته‌هنگامیکه سپاه عثمانی بآذربایجان درآمده به‌تبریز نزدیك می‌شد انگلیسها وآمریکاییها و دیگران باشتاب ازشهر بیرون میرفتند . برخی ازاینان فرصتی برای‌فروختن کتابهاشان نیافته همه‌را دریکجابسمساران واگزارده بودند و انان دربازار ریخته باترازو وسنك منی هشت‌ریال بفروش می‌رسانیدند. من ازمیان آنها یك دیکسیونروبیسترجدا کردم وچون بترازونهادند درست یکمن (هزار مثقال) درآمد ، که یکی ازآشنایان که همراه می‌بود بشوخی‌پرداخته گفت : این گذشته از آنکه کتابست سنك ترازو نیز هست ومیتوان باآن چیزهایی کشید .

باری انگلیسی وعربی ازتوانگرترین زبانها بشماز است و هریکی‌پانصد هزار بیش یا کم‌واژه می‌دارد . چیزیکه هست فزونی واژه‌ها نیکی یك زبان نبوده بدی آنست . دریکزبان واژه‌ها باید بیش از اندازه‌نیازنباشد وهرکسی‌تواند برای یك معنی ، هرزمان واژه دیگری آورد . فزونی واژه‌ها برای بازی‌کردن باسخن ، و قافیه بافتن و سجع ساختن نیکست . ولی برای معنی فهمانیدن نیك نیست .

بارها گفته‌ایم : زبان باید همچون آیینه باشد . درآیینه آن بهتر که صاف باشد وخود درمیانه پدیدار نباشد . زبان نیزچنان باید بود که خود درمیانه پدیدار نباشد و شنونده یکسر با معنی‌ها روبروگردد . زبانیکه واژه‌های فزونی میدارد چنین نتواند بود .

پیداست که کسانیکه گفته‌اند انگلیسی زبان دوم نتواند بود ازدانشمندان بوده‌انه‌واینهارامیدانسته‌اند . برای‌اینکه یکزبان زبان دوم (یازبان بین‌الملل) باشد چندچیز شرطست :

۱) ریشه‌ها هرچه کمتر باشد که یادگرفتنش ودریادداشتنش دشوارنباشد .

۲) قاعده‌هایش (دستورش) هرچه ساده‌تر و بسامانتر باشد که‌آسان یادگرفته شودوآسان بکار رود . .

۳) بجای فزونی واژه میدان گردش آن پهناورترباشد که بتوان ازهرریشه‌ای جدا شده‌های بسیاری آورد و بتوان هرگونه معنای نوینی‌را بآسانی فهمانید .

بااین شرطهاست که یکزبان همگان تواند بود . از اینجاست‌در قرن گذشته‌دانشمندان ازجستجوها وگفتگوهای خود این‌نتیجه راگرفته‌بودند که باید زبانی برای دوم بودن ساخت‌وپدیدآورد . (زیراهیچ یکی‌از زبانهای جهانرا دارای‌این شرطهانمی‌یافتند) وکسانی از ایشان زبانهایی ساخته بودند که یکی‌از آنها اسپرانتومی‌بود . ولی مادر یکی ازشماره های پیش نوشته بودیم که زبانهای ساخته نیز ، چون پشتیبان نیرومندی برای‌خود پیدانمی کندپیش‌نمیرود .

باید زبان دوم‌با یکرشته‌اندیشه‌های بزرگی برای جهان توام‌گرددتامایه پیشرفت‌آن باشد .

این گفتگوها که درلندن رفته نتیجه دیگری را برای‌ما در برمی‌دارد وآن اینکه ایرانیان بدانند که آسانی و سادگی زبان و بسامان بودن آن تاچه اندازه سودمنداست وبکوششهایی که‌ما درباره پیراستن‌وآراستن‌زبان‌فارسی‌وبسامان‌وآسان‌گردانیدن آن بکار می بریم خرده نگیرند

از اشرار چشم پوشی نباید شود

—۲—

چنانکه‌نوشتیم‌درمیاندوآب وحشیگریهابیشتر بوده و در اینجا پستی از اندازه گذشته . میرزاحسن عرفانی که پیرصوفیان آنجاست با میرزا موسی نام اردبیلی که‌ازسوی مجتهدان قم‌برای گرفتن «وجوهات شرعی» از مردم در آنجا می بوده‌پیاپی تحریك‌می‌کرده‌اند واوباش واشراررا میشورانیده اند . ازآن سوی‌شیخ زنبیل نامی کرد که در آن نزدیکیها ، او نیز پیر صوفیانست وچند هزار از کردهای لات‌و لوت و تاراجگر بگرد سرخود میدارد ، میرزاحسن ومیرزا موسی‌باین نیز پیام‌می‌فرستند که اینجا دسته‌ا هستند وقرآن‌را میسوزانند ، وآن شیخ‌را باپیروان لات‌ولوتش بتاراج شهر و کارخانه قند میخوانند

چند روزی در شهر وحشیگری‌ها روان می‌بوده . از جمله مسعودی‌رئیس‌ثبت که‌بسیاری‌اززمین داران ودیه داران ازوگله‌مند می بوده اند فرصت یافته اشراررا بدرخانه اومی‌فرستاده اند .

ولی درمیاندواب کارمندان دولت رفتارنیکی کرده‌اند . اگرچه درمیان‌آنهانیز فلان‌صوفی‌یابهمان بهایی با اشرار و محرکین همدست بوده‌اند . ولی اینها بیش از دوسه تن‌نبوده‌اند .

رئیس‌شهربانی که نمیدانیم کیست نیك‌می کوشیده که‌جلوگیرد . ولی چون بیش‌ازچند تن‌پاسبان‌نداشته، کاری نمی توانسته . افسران پادگان پایای خودرا بکار می بسته اند .

یکروز ریخته اند بخانه مسعودی رئیس ثبت که‌آتش‌زنند . مامورین شهربانی‌وژ‌ بانی بجلوگیری پرداخته اند وازگلوله هایی که هوایی انداخته شده یك باربری زخم برداشته وسپس مرده که باید گفت کشته راه وحشیگری گردیده .

عصرهمانروزآگاهی‌رسیده که‌شیخ‌زنبیل باسه‌هزار تن کرد برای تاراج شهر می‌آید . پادگان نگهبانها می‌گماردوچون‌افسران‌پیشآمدهای شهریورسال ۱۳۲۰ بیادداشته‌میدانند که وحشیان‌میاندواب وآن‌پیرامونها باهمه کارکنان دولت دشمنند و بهربهانه‌ای که دست یافتند از کشتار وتاراج‌باز‌نخواهند ایستاد همگی‌برای جنك‌آماده شده بوده‌اند . ولی شیخ زنبیل که میرسد دیده میشود جز گروهی‌لات و لوت که دف زنان و پای کوبان‌ازبازار گذشته بمسجدمی‌روند همراه‌نداشته. شیخ زنبیل که‌آمادگی‌پادگان‌را می‌بیند بهانه‌می‌آورد که ما به‌پیشواز حاجیهای خودمان‌آمده‌ایم.. بدینسان جلوگیری می‌شود .

دوباره می‌نویسم‌ازاین وحشیگریها چشم‌پوشی نباید‌بود و نخواهدبود . بویژه کسانیکه‌پیشگام‌گردیده مردم‌را شورانیده‌اند .

دولت باید همان میرزاحسن عرفانی ومیرزا موسی‌اردبیلی‌راپپای‌بازخاست وبازپرس کشیده‌بپرسد کجا قرآن سوزانیده شده بود ؟!. در تبریز «جامع‌الدعوات » را بهانه کرده یك کتاب فال و طلسم و جادورا که‌پنجاه‌روز پیش‌از آن سوزانیده شده‌بود بهانه کرده می‌گفته‌اند : « قرآن سوزانیده‌اند » . این‌سخن چه‌راست وچه دروغ چه‌بهبستگی بمیاندواب داشته ؟!.. آنگاه‌گرفتم که چنانست آیاشما بایستی دربرابر آن‌بوحشیگری‌پردازید؟!.. بایستی شیخ‌زنبیل وشیخ‌طویله وپیروان تاراجگر ایشانرا بتاراج‌شهرشورانید ؟..

اینهاچیزهاییست که فراموش‌نخواهد شد وهیچگاه ازمیان نخواهد رفت . بدکرداران کیفر خودرا خواهند یافت . آن‌سران‌اداره‌ها ، آن کارمندان‌دولت که بااشرار همدستی کرده‌اند سزای خیانت وپستی‌خودراخواهند یافت .

چنانکه نوشته بودیم چون در این دژخیمیها بسیاری‌از کارمندان دولت دست داشتند وبرخی‌از کاندیدهای وکالت(که وکیل‌شده ویا نشده‌اند) تخوداز‌محرکین می‌بودند همانا‌باهم‌نشسته‌نقشه هایی کشیده اند که عنوانهایی‌درست کنند وبهانه‌هایی بمیان آورند که ا-ار دنبال کرده نشوند وپرده از روی کار برداشته نشود. مثلا در مراغه رئیس دادگاه از محرکین بوده و پیداست که‌بپه پرده پوشیهایی می کوشد در تبریز برادربزرگتر او دادستان‌استان است و پیداست که برای جلو گیری از رسوایی برادرش تاتواند از دنبال کردن داستان جلو خواهدگرفت . کفیل شهربانی تاتواند دست وپاخواهد زد . بازرگانان انباردار تا تواند پولها خواهند ریخت . آن کاندیدهای شوم بزورخود پشتگرمی خواهندداشت .

در نتیجه اینهاست که تا کنون جز رویه کاریهایی نشده و اشرار اصلی بپای بازخواست نیامده‌اند .

ولی بار دیگر می‌نویسیم اینها هیچیکی جلو قانون‌را نخواهد گرفت . اینها هیچیکی مارا بچشم‌پوشی از اشرار وانخواهد داشت . خدا می‌داند که اشرار وپشتیبانانشان‌چه‌سزاهایی خواهند یافت .

کتابهاییکه درسال ۱۳۲۲ ما بچاپ رسانیده‌ایم

۱) خدا باماست
۲) حافظ چه میگوید ؟
۲) درپیرامون زمان
٤) درپیرامون اسلام
٥) درپیرامون خرد
٦) ورجاوند بنیاد (بازبان پاك)
۷) صوفیگری
۸) فرهنك چیست؟
۹) پندارها
۱۰) یکم آذر
۱۱) یکم دیماه
۱۲) شیعیگری
۱۳) بهاییگری
١٤) زبان پاك
١٥) ورجاوندبنیاد (بازبان عادی)
١٦) بخش سوم تاریخ مشروطه
۱۷) شیخ‌صفی وتبارش
۱۸) خواندنیها وآموختنیها
۱۹) پرچم نیمه‌ماهه (۱۲ شماره) .

یك داستانی که پیش‌را خواهیم گرفت

— ۱ —

میدانیم که در اداره‌های دولتی دزدی ازدارایی دولت و رشوه‌گیری از مردم رواج دارد وجای افسوسست که باهمه سختگیریهایی که شده ورسواییها که بسربسیاری ازایشان آمده دیگران عبرت نگرفته دست ازنادرستی برنداشته‌اند .

میدانیم که یکدسته از کارمندان بنام دولت رشوه یادزدی بنام ایشان گفته نشده درحالیکه هریکی از ایشان بیست یاسی سال پیش ، با دست تهی بکارهای دولتی‌درآمده واکنون‌دارای سرمایه گزافی‌می‌باشد واین میرساند که نادرستی تنها دزدی ازدارایی دولت ویارشوه گرفتن نیست و راههای دیگری نیز دارد که ما نمیدانیم .

میدانیم که یکی از وزیران دادگستری در چهارسال دورهٔ وزارت خود ۷٤۰۰۰۰ ریال « حق الحکمیه » از «متداعیین» دادگستری گرفته بود که اداره مالیات بردرآمد آگاه شد ومالیاتش‌را گرفت .

میدانیم که همان وزیرآبرومند ونیکنام اکنون دارایی هنگفتی میدارد در جای خود ، که یك‌طلبه لاتی که رازدار اومی‌بود اکنون یکی ازتوانگران بشمار است وخانه‌ها ساخته وچندسال پیش بمکه رفته وحاجی گردیده .

میدانیم که این‌دزدان ورشوه گیران‌فلسفه برای دزدی وناراستی ازبردارند وچون باهم نشستند سخنشان اینست : « ای‌بابا ! مگر این مهلکت خواهد شد که مادرستکاری کنیم ؟!..» ، ویکی از شاهکارهاشان‌اینست که همه‌را دزد خوانند و چنین گویند : « همه میدزدند ، ماا گر ندزدیم از کیسه‌مان رفته‌است » .

میدانیم که این دزدان ورشوه گیران چندان گستاخند که بدیگران که دزد ورشوه‌گیر نیستند ریشخند کنند ، متلك گویند ، ایشان‌را « خشك » خوانند یا « بیعرضه » نامند..

میدانیم که دربسیاری از اداره‌ها این دزدان ورشوه گیران « کمپانی » دارند وچندتنی همدست می‌باشند، واگر کارمندی ازتیپ ایشان نبود ویاز بردستی افزارکار ایشان نگردید تاتوانند باو آزاررسانند وسخت گیرند .

میدانیم که این دزدیهاورشوه‌گیری‌ها دربرخی اداره‌های مالی وزارتجنك ودرژاندارمری بی‌اندازه رواج دارد وپرده ازروی کارشان برداشته شده است .

اینها چیزهاییست که ازسالیان دراز دراین‌کشور رواج داشته و ماهمگی میدانیم . چیزهاییست که شنیده‌ایم و گوشهامان آشناست .

ولی‌تاکنون نشنیده بودیم که همان‌دزدان چندان‌گستاخ گردند که یکی‌را که‌دزد نیست وازتیپ ایشان نمی‌باشدباصدبیشرمی دزدبنامند وبهمین نام‌جلوگیری از پیشرفت او کنند . آری این‌را نشنیده بودیم وامسال شنیدیم و این میرساند که باهمه سخت‌گیریهاییکه شده ومیشود کمپانیهای دزدی در کارخود پیشرفت‌دارند وروز بروز بگستاخی ودلیری می‌افزایند .

اینسخن‌راکه می‌نویسم درباره جوانیست‌که ازافسران کوچك ژاندار مری آذربایجان و از خویشان من می باشد . پیرار سال اینجوانرا از آذربایجان برداشته بخوزستان فرستادند ودرآنجا نیز دریکسال چندبار جایش‌را عوض‌کرده ازشهری بشهری‌کشانیدند . ماخواستیم بدانیم انگیزه اینکه اورا پیاپی از جایی بجایی میفرستند ودراین هنگام‌گرانی کرایه از آذربایجان بخوزستان می‌کشانند چیست هرچه‌پرسیدیم پاسخ پذیرفتنی نشنیدیم وناچار بودیم که بدگمان گردیده بگوییم راز دیگری درمیانست .

پارسال‌اورا دوباره بآذربایجان بازگردانیدندودرآنجا نیز ازشهری‌بشهری فرستادند . درآنجانیز بدرفتاریهاوآزارها دریغ‌نداشتند . سرانجام بزخش‌گفتند: « توافسر بی‌عرضه‌ای‌هستی» .

من بیست سالست‌از آذربایجان بیرون آمده‌ام وازآنجا دورم . آنچه بمن نوشته‌اند همین جوان اززمانیکه درآرتش یا در ژاندارمری بوده خانه پدریش‌را فروخته ، کاچال خانه‌اش را فروخته ، همیشه باسختی زندگی کرده .

پارسال آقای دکتر وکیلی که بیشتر خوانندگان پرچم اورا می‌شناسند سفری بآذربایجان کرده بود ودربازگشتن بزد من آمد ودرمیان دیگر سخنانش چنین‌گفت : ازتبریز که می‌خواستم برضائیه روم درکشتی در میان مسافران افسر جوانی‌رادیدم بارنك پریده وحال افسرده . یکزن‌ودوتا بچه که همراهش می‌بودند ازناخوشی می‌نالیدند . دیدم افسربچشمم آشنا می‌آید . یادم افتاد که درتهران‌در خانه شما دیده‌ام . نزدیکش رفتم وآشنایی دادم ــ دانسته شد . سال‌گذشته در خوزستان می‌بوده ودرآنجا ازبس بجاهای بدآب‌وهوا فرستاده‌اند زن‌ودوبچه‌اش دچار بیماریها گردیده‌اندوسپس که بآذربایجان‌آمده دراینجا نیز در تبریز نگزارده برضائیه فرستاده‌اند ، که زمانی درآنجا می‌بوده وبه‌تبریز آمده که خانواده‌اش را ببرد واینست بازن وبچه‌هایش برضائیه میرود وهمه‌کاچال‌خانه و دارایی او دو مفرش‌بند است‌که باخود همراه می‌برد . من‌ازسرگذشت اودلم سوخت وتنها کاری که می‌توانستم این‌بودکه اطاق‌خاصی‌را که‌بمن داده بودند باو واگزارم که زن وبچه‌های بیمارش‌را بآنجابرد که بیاسایند .

آقای دکتر اینهارا بادلسوزی میگفت وخواستش این بود که من که در تهرانم وخویشاوندا ، چاره‌ای‌برایش‌اندیشم . ولی من‌چه‌چاره توانستمی اندیشید. این‌بود پاسخ داده گفتم .

اینها نتیجه درستکاری وگردنفرازی اوست . باید شکیبا باشد وخودرا نبازد . من خود بهمان درد گرفتار بوده‌ام وچاره جز ساختن باتنگدستی و سختی ندیده‌ام .

این پاسخی‌بود که‌درچندماه‌پیش باقای‌دکتر وکیلی‌دادم . ولی‌بتازگی‌داستانی بآن جوان پیش آمده‌که دیگر جای شکیبایی نیست . امسال در «ترفیعات» که فهرست افسرانرا از تبریز فرستاده‌اند برای آنجوان ترفیع نخواسته وبهانه‌چنین آورده‌اند: «عصبانی‌واخاذاست» . دراینجاست که میگویم : جای شکیبائی‌نیست.

نخست همه‌میدانیم که درژاندارمری چه‌هنگامه است . اگردرآن اداره چنان‌بودی که پول گرفتن‌رابکسی گناه گیرند بایستی‌صدها افسران‌را بهمین گناه بدادگاه فرستند . صدها افسرراازترفیع بازدارند نه تنها یك‌یادوتن‌را .

دوم این داستان « ترفیع»افزار دیگری برای رام‌گردانیدن زیردستان است . درهمان آرتش وژاندارمری دراین‌باره‌تاریخچه وداستانی هست . درزمان شاه پیش بسیاری از فرماندهان وسرلشکران این را دستاویزی برای پول گیری ازافسران‌زیردست‌خودگردانیده‌بودند . ازهر کدام که‌پول‌نمی‌گرفتندویابرخورداری های دیگری نمی‌داشتند از ترفیع بی بهره گردانیده پیشنهاد نمی کردند . رسوایی بجایی‌رسید که رضا شاه فهمید و دستورداد که بایدهر کسی را که سال ترفیعش رسیده پیشنهاد کنند واگر ایرادی برفتار اودارند ویا ناخشنود می باشند با دلیل بنویسند که کمسیون در آن باره رسیدگی نماید .

جای افسوسست که این نیز کارگر نیفتادواین بار فرماندهان وسرلشکران رویه دیگری بکینه جوییها وسود جوییهای خوددادند . این بار هر کسی‌را که نمیخواستند ترفیع یابد گناهی از«عصبانی بودن »و«رعایت دیسیپلین‌نکردن» و«بیعرضه بودن!» ومانند اینهابرویش می گزاردند .

دراین سالهای اخیر نابسامانی دیگر بیشتر بوده است وامسال کار بجایی رسیده که بدارالشوری «انعکاس»پیدا کرده .

این نمونه‌ای از ترفیعات امسال آرتش‌است که سرهنك هاشمی رئیس کل دژبانی‌را که همه‌آذربایجانیان وبسیاری ازتهرانیان‌می‌شناسندو کسی‌را درآزمودگی وکاردانی و شایندگی اوسخنی نیست از ترفیع بی بهره گردانیده اند و از آن سوی برخی کسانی‌را ترفیع داده‌اندکه‌گفته میشود تاکنون کمترین آزمایشی از کاردانی وآزمودگی ایشان نرفته .

بیك افسر سرتیپی داده اندکه من خود می شناسم وبسیاربیکاره‌وبی ارج است ولی برادرش‌از شمار آنهاست‌که وزیر می‌شوند .

درباره آنجوان ما داستان را دنبال خواهیم کرد تابه نتیجه‌ای رسانیم . اینست روی سخن‌را بآقای سرتیپ فریدون‌فر فرمانده کل ژاندارمری‌آذربایجان گردانیده میخواهم چند پرسشی کنم .

اینست می‌نویسم آقای سرتیپ‌فریدون‌فر شما که‌فهرست ترفیعات‌را بتهران فرستاده اید آیا خودتان جستجوهایی کرده ازروی فهم وبینش‌نوشته اید یا آنچه که دیگران‌نوشته‌بوددستینه نهاده‌اید؟ .

اگر خودتان جستجو کرده اید به پرسشهای پایین پاسخ دهید :

۱) آن افسر جوان که‌میدانید که‌را می گویم‌در کجاها اخاذی کرده ؟ ! . .

۲)آیا تیمسار پافشاری‌دارید که هر کسیکه از افسران شما پول ازمردم گرفت دنبال کنید وتاکنون کسانی‌را دنبال کرده اید ؟ . .

۳)اگرآنجوان پول ازمردم‌گرفته پس‌چرا پرونده‌پول‌گرفتن برایش‌تنظیم نکرده‌اید؟!. شماآنجوان تاکنون چند پرونده تنظیم کرده بتهران فرستاده‌اید . یك پرونده‌آنست که بافسر بالادست بی‌احترامی کرده ، یك‌پرونده‌آنست که‌درفلان‌حزب داخل‌شده . اگرداستان‌پول گرفتن‌ازمردم نیزدرمیان‌می‌بوده برای‌چه‌پرونده برایش تنظیم نکرده‌اید ؟!.

آقای‌سرتیپ شما میدانید که‌کسیکه پول بگیرد در ژاندارمری بویژه در شهرستانها میدان بازی دارد ومی‌تواند دراندك زمانی سرمایه اندوزد و دارای خانه وزندگانی آراسته ای باشد (چنانکه صدکسی شده اند) . اینجوان که شما اورا پول گیرنده نامیده اید چشده که نتوانسته چیزی بیندوزد بلکه با آن‌حال سختی وبدبختی بگذراند ؟ ! . .

آقای سرتیپ ما میدانیم که شما خودتان جستجویی نکرده اید . آنچه‌را که افسران‌زیردستتان نوشته بودند دستینه نهاده بتهران فرستاده‌اید . هرچه‌هست نوشته از شماست واینست خواهشمندیم به پرسشهای ما پاسخ دهید

بهرحال مااین کارراد‌نبال‌خواهیم کرد تا راستش بدست آید . ولی شاینده آنست که خود شما جستجویی که می باید کرد بکنید اگر راستی را آنجوان پول گیر بوده دلیل‌نشان دهید تامانیز بدانیم واگر نبوده آنرانیز آشکارگردانید .

تلگرافهای شهرستانها

ازشیراز

آقای کسروی ازپیشآمدهای ناگوارهمه‌یاران اندوهگین سهشهای‌همدردانه بآقایان ضیاء مقدم اسلامی ابراز بیوسان هوده می‌باشند .

شقاقی واهب‌زاده چهره‌نگار

ازعباسی

آقای کسروی تبریکات صمیمانه خودرا دراین روزبه‌بشما ویاران تقدیم میدارد

رایانی

در پیرامون روزبه نوروز

خواهشمندم جواب سؤال‌زیرین‌را در روزنامه‌پرچم بنویسید روزبه نوروز روزبه ملی‌است یا مذهبی ؟ . اگر ملی‌است علت اینکه ارامنه و یهودیان و دارندگان‌سایر مذاهب تبعه‌ایران این روزبه‌را جشن‌نمیگیرند چیست؟

مهندس زنوزی

پرچم: بهتراست درپاسخ این پرسش‌نخست روزبه‌رامعنی کنیم . روزبه یا عیدازچیزهاییست که در این‌کشور معنی خودرا از دست داده .

روزبه یاعید آنست که درپیشرفتهای جهان یادرزندگانی‌یك توده پیشآمدبزرگی رخ دهد و مردانی جانفشانیهایی نمایند ومردم جهان یا آن توده بنام ارج‌گزاردن‌بآن پیشآمد وبزرك گردانیدن آن جانفشانان ، روز آن‌پیشآمدرابرگزیده همه‌ساله‌درهمچنان‌روزی بجشن وشادی پردازند .

این معنی راست‌روزبه است . از اینجاست که می‌گوییم در ایران معنی روزبه را نمیدانند . روزبه‌هایی که در این‌کشوراست بیشتر آنها بیمعنی است .

اما نوروز ، این یك روزبه ویژه‌ایست . این روزبه‌آغاز سالست ایرانیان سال خودرا ازنوروز که‌آغازبهار — یابهتر گوییم : آغاز سال سپهری—است می‌گیرند واینست آنروزرا نیز بجشن و شادی می‌پردازند .

این کارنیکیست . زیراگذشته‌ازشادی‌وخوشی که‌دربرمیدارد خود پرداختن بآغاز سال ، دارای یك معناییست . این پرداختن معنایش آنست که مانگاهی بسال‌گذشته انداخته‌کارهای نیك و بد خودرا در آن بدیده آوریم ، و برای سال نو نیکو کاریهایی را باندیشه‌گیریم ، وپیداست که این کاربابد باسهشهای پاکدلانه و نیکخواهانه توام‌باشد . هرکسی درآغاز سال زمانی‌راباندیشه‌جهان وجهانیان بگذراند وآمیغهای‌زندگانی‌را بجلودیده بیاورد . گردش سال را بدیده‌گرفته این‌بداند که آن‌گردش ازروی‌یکدستگاه‌بسیار بسامانیست وآن دستگاه برای خوش زیستن جهانیان و آسایش ایشان می باشد .

نوروز روزبه بزرگیست . ولی باید پیرامون آنرا نیز از پندار پرستیها و نادانیها پاك گردانیم . نادانیها که‌گرد نوروزرا گرفته تنها هفت سین و مانند آن نیست . نادانیهای بت پرستانه دیگری نیز درپیرامون‌آن‌می باشد .

بدبختان‌ازشاهراه زندگانی‌فرسنگهادورافتاده‌اند ومیخواهند باگذرانیدن آغاز سال درنزدیکی فلان مرده هیچکاره خودرا در زندگانی خوش بخت گردانند .

اما پرسشی که‌کرده اید‌پیداست که‌نوروز روزبه‌همه‌ایرانیان است و بستگی بکیشی نیدارد . اینکه می پرسید : چرا ارامنه و یهود ودیگران آن را جشن نمیگیرند بایداین پرسش‌را ازخود ایشان‌کرد . ولی اگر کار بآنجا رسد پرسشهای دیگر بزرگتری بمیان خواهد آمد . این‌دسته‌ها از هرباره خودرا ازایرانیان جدا گردانیده اند .

آنان سال شماریشان نیز جداست وپیداست که خود روزبه سر سال دیگری میدارند وبنوروزارج نبایدگزارند .

خواهش

۱-ازنمایندگان خواهشمندیم‌حساب سال۱۳۲۲راپاك گردانند . چون ازآغازسال‌نوچاپخانه واداره باختیارشرکت پاك‌گزارده شده ، راهبران این شرکت چنین گزیریده‌اند که‌هرنماینده‌ای تاحساب سال پیش‌را روشن‌نگرداند برای‌سال نوحسابی بااوبازنشود .

۲-کسانیکه‌ازماکتاب‌میخواهند پولش‌راازپیش‌بفرستند برای مادشواراست که حسابی برای این فروشهای کم کم نگه‌داریم .

۳-پولهایی که‌فرستاده میشود بنام آقای کسروی باشد . آقای یزدانی درکارهای پولی دخالت ندارند .

دفترپرچم

گفتار آقای اسپهانی

در نشست ۱۷ فروردین

یکی ازسودهای بزرك تاریخ درس‌آموختن از کارهای نیك گذشتگان‌وپندگرفتن ولغزشهای آنها را دوباره تکرار ننمودنست. فسوسا که صدیك‌اشخاص تاریخ‌راجزبرای وقت گذراندن‌وتفریح کردن‌نمیخوانند بدین‌انگیزه است که رمان بیش‌ازتاریخ خوانده‌شده وارزش بیشتری دربین جوانان دارد . بهمین شوند است که بیشتر جوانان و درس خواندگان از تاریخ کشور خود ناآگاهند ولی درعوض صدها کتاب‌رمان خوانده‌اند .

درساتهای تاریخ‌پند واندرزهای گرانبهایی پنهان است و برای خردهائی که آلوده نگردیده جستارهای بس بزرگی روشن میگردد .

آری‌میتوانیم‌انگیزه‌آقائی وبزرگی کشوریرا بدانیم ، بدانیم که چگونه توانسته‌اند توده خودرا ازنابودی برهانند .

هنگامی که تاریخ ایرانرا بررسی میکردم بجستار اندوه آوری‌برخورد نمودم . اندوه‌آور بود برای آنکه هنوز مدت زیادی از دوران با افتخار سلطنت انوشیروان‌نگذشته بود ، هنوز سردارانی که کشایندهٔ جهان آن روزی بودند زنده می‌بودند و هنوز ایران کشور شاهنشاهی بوده وبزرگترین دولت آنروزی‌را تشکیل داده بود . تاریخ‌را چند برگی بجلوآوردم زمان هم به پنجاه نرسیده‌بود که کشوری‌بدان بزرگی‌را زیردست یکی ازمستعمراتش (عربستان) یافتم .

یك‌ملت‌وحشی که‌جز بیابانگردی کاری‌نداشت، دژآگاهانی که دختران خودرا زنده بگور میکردند نادانانی که‌آفریده‌خودراپرستیده‌وازو کمك‌میخواستند چگونه‌توانستند یك‌ملت متمدن و کشوری بدان‌بزرگی رازیردست گردانند شگفتا آن بدبختی وخواری‌و این نیك‌بختی وبزرگی‌را چه انگیزه است !

چرا آنقدر دور رویم . تاریخ انقلاب کبیر فرانسه‌را خوانده‌اید . کشور فقیر ، دولت‌ورشکسته، ارتش پراکنده ، دشمن قوی وفرانسه درمحاصره‌بود هرآن بیم می رفت که فرانسه نابود شود . ولی باز چندی نمیگذرد که یکی ازنمایندگانش باکمال‌قدرت فریادمیزند «ما بتمام دولتها اعلان جنك وبتمام‌ملتها اعلان صلح‌میدهیم». آری مدتی نمیگذرد که فرانسه کشاینده اروپا میگردد . جمعیت فرانسه زیاد نشده بود بلکه دراثر کشت و کشتار داخلی و ترس‌مردمان دسته‌دسته ازفرانسه کوچ‌میکردند . ارتش همان‌ارتش بود که‌همیشه شکست خورده واز تمام مرزهای کشور عقب نشینی‌مینمود.چطور شد که ازهمان توده باپخش یك اعلامیه که درآن فقط این جمله (هموطنان وطن درخطراست) نوشته شده بود آنقدر فدائی پیدا شدتاتوانست نه تنها فرانسه‌را نجات دهد بلکه بزرگی وعظمت آنرا بجهانیان بنمایاند .

نزدیکتر آئیم سی‌وهشت سال قبل مشروطه درایران روان‌گردید ، برای‌آن چه خونها که ریخته نشد . چه فداکاریها که نکردند . چرا امروز بدین حال‌افتاده‌ایم درصورتیکه چند کشور درهمین مدت نیروئی برای خود بسیج نمودند که امروز توانستند وبعدها میتوانندازشرافت وناموس وازحق خوددفاع نمایند . بایستی‌میکربی که مارا بدین‌روز نشانده‌است پیداکرده و سرمش‌را تزریق نمود . دراین‌بررسی خود گذشته و حال‌را در نظر گیریم بزودی پیدا می کنیم . آری کسانی که پیمان خوانده‌اند میدانند که تنها شیوع خرافات و پراکندگی عقایداست که مارا بدینروز نشانده .بگفته راهنمای ارجمند ما : پراکندگی برای یك ملت مرك‌است بلکه مرك جز پراکندگی نیست .

خرافات چیست ؟. خرافات نتیجه‌گمراهی است . مردم کشوری که راه‌راگم کرده ودر بیابان زندگی بدین طرف وآنطرف میدوند و راه بجائی نمیبرند پیکمان‌نشسته به پندار دست میازند . در این وقت است که هر گروهی بسرخود راهی‌برگزیده وپراکندگی‌آغازمیگردد. در این حال است که کشورهای چند صد ملیونی بدسته‌های چندی تقسیم گشته و زیردست کشوری‌کوچکتر ازخودمیشوند ایران در آخر سلطنت ساسانیان بهمین مرض گرفتار بود . داخل شدن خرافات پراکندگی عقاید را ایجاد نمود ومردم‌را از همدستی ویکدلی بازداشت . مغهای بداندیش دستورات ساده زردشت را آلوده نموده وبروزی نشاندند که‌همه چیز درآن‌دین یافت‌میشد جزخداشناسی . دربرابرآنان اعراب بادرونی پاك عقاید پوچ وخرافه بت‌پرستی‌راکنار گذاشته و همه یکدل ویکنوا فریاد میزدند (لااله الاالله) آری بایستی این نتیجه تلخ عاید ایرانیان بگردد وزیردست و خوار گردند و اعراب نیز بایستی برنیمی از دنیای آنروزی چیره‌گردند .

ولتر ، ژان ژاك روسو ومنتسکیو چه کردند ؟

درزمانی که‌استبداد دنیاراافراگرفته وحکومت‌های دیکتاتوری زمام اموررا دردست داشتند این دانشمندان چیزهایی میگفتند ومینوشتند که تاآنروز کسی‌نزده ونتوشته و بگوش همه نا آشنا می‌آمد . افراد کشور فرانسه از خود می‌پرسیدند مشروطه چیست؟ آیا ممکن است بعوض یکنفر جمعی حکومت کنند ؟ مگرمیشود پایهٔ طبقه‌بندی در این‌کشور ازبین رفته وطبقه ۱ و ۲ و۳. وجود نداشته اشراف ودرباری ، روحانیون و کشاورزان در یك ردیف قرار گیرند ؟! مگر می‌شود بکشیشان پول نداد وبدتر ازهمه چطور خواهد شد اگر املاك واراضی‌را هم از دست آنها بگیرند و این یك مشت مفتخورانرا مانند آدمهای‌معمولی نمایند .

حکومت مشروطه باسررشته داری توده‌پیش رفت‌ولی‌همان‌مشروطه‌درمملکت ما بدین روز افتاد ! چراباهمه فداکاریها هوده‌گرفته نشد . انگیزه‌آن‌روشن‌است درایران چهارده کیش ، چهارده آرمان وبالاخره بیش از چهارده عقیده ودسته مختلف‌بوده وهست . افراد این کشور هردسته راهی انتخاب کرده وهمه برضد یکدیکر بودند ، چه‌مضحك‌است اگر کسی این‌هارابهمدستی‌خودبخواند ! کدام‌قانون میتواندآنانرا زیر یك‌پرچم در آورد . تاریخ گواه‌است درآنروز که‌عده پاکدل وغیرتمندبرای‌سعادت ورهائی کشوروتوده خودمیکوشیدند وجانبازیهامینمودندجمعی ملایان و کهنه پرستان دودستی بعقاید خود چسبیده وبهیچ وجه هیچ یك از این دسته ها حاضر نبودند چیزی جزآنچه را که خودداشتند بپذیرند و چه کارشکنی هامینمودند. کسانی که‌آگاهی بیشترو کامل تری میخواهند بتاریخ‌مشروطه‌ایران‌نوشته آقای کسروی مراجعه کنند خواهند دید که چگونه این‌پراکندگی‌عقایدوخرافات پوچ هوده آنهمه کوشش وفداکاری‌راازمیان‌بردوتااین‌آلودگی ازمابرداشته‌نشود ومردم‌دراین گمراهی باقی‌بمانند،هیچ‌قانون وهیچ حکومتی مفید نخواهد بود مگر

اینکه افراد کشور بدانندخواست خداجز اینهاست که ملایان درمنابر میگویندودست ازاین خرافات گوناگون برداشته بپاکدینی گرایند . بدانند که امروز روز کار و کوشش است وهر کس که آنهارا به بی‌قیدی واهمیت نگذاردن بزندگی ودنیا، بهتر بگویم بدرویش مسلکی و گوشه نشینی میخواندخائن بوده خودونوشته اش‌رابابد بخورد آتش داد .

ای ایرانیان ما شما را بنام خدا ، بنام میهن ، بنام شرافت وناموس وبنام بزرگی وآقائی میخوانیم. بیائیددست برادری وهمکاری بهم‌دهیم تاکشور خودرااز این بردگی وبیچارگی رهائی‌بخشیم . این‌بارسنگین را جز با یاری وهمدستی نمیتوان برداشت. همانگونه که برای‌هستی‌خودنیاز بغذا داریم برای توده و کشورخویش نیز نیازمندیک‌راه خدائی‌میباشیم . ماپاکدینان آن‌راه‌را پیروی‌میکنیم ،گفته‌های ماادعا نیست بخوانید و بیندیشید وخردرا داور گردانید آنگاه‌بسوی‌ماشتابید وباماپیمان همدستی‌بندیدآری «بایاری خداوهمدستی وپاک‌دلی‌چه کاری که نتوان کرد ؟» درآن هنگام میتوانیم بگوئیم‌ایران مال‌ایرانی ها است .

ای‌مردان غیرتمندی که‌درمقابل یک‌مشت سودجو وخائن قدبرافراشته‌وبرای بزرگی وسعادت کشورخودجانها فدانمودید‌بروان پاکتان درود میفرستم ، امروز ما نیز با راهی نیکوترمقصود شمارا انجام میدهیم، در دوقرن پیش یعنی در ۲۰ژوئن۱۷۸۹ نمایندگان فرانسه باهم پیمان بستند که ازهم پراکنده نشوند ، تا با وضع قانونی توده خود را نجات دهند . در ۳۸ سال پیش یعنی در روزهای نخست‌سال۱۲۸٤ شمسی پدران غیرتمندما پیمان بستند،امشب مانیزپیمان می‌بندیم ، «خداباماست گویان پابرامی گذاریم . تاتوانیم‌خواهیم کوشید بدشواری‌ها پروا نخواهیم نمود ازرنج و گزند رو نخواهیم برتافت.» در آن مجلس میرابو آن مرد انقلابی فرانسه میگفت : «ما باراده ملت در اینجاحاضر شده ایم واز اینجا بیرون نخواهیم‌رفت مگر بازور سرنیزه» مانیزمیگوئیم باراده خداوند جمع شده ایم وهیچ‌قدرتی‌نخواهد توانست ما را پراکنده سازد زیرا خدا باما است .

تاریخ درآینده بکارهای‌مارسیدگی خواهد کرد . درآن هنگام است که‌نه‌تنها ایرانی بلکه توده شرقی از ما ارجشناسی مینمایند . ما اشخاص بزرگی هستیم زیرا کار سترگی بعهده ماست ، ما پیشگامیم که خواست خدای جهان را انجام دهیم ما پیشگامیم که توده شرقی را از این درماندگی‌رهانیده‌ودست آزوستم‌غربیان‌را ازآنان کوتاه‌گردانیم ، ماباراه ورجاوند خود جهان را به‌نیکی‌رهبری‌میکنیم. بهمین شونداست که‌باهم‌پیمان بسته‌ایم که‌دراین کار وکوشش هوس وخودخواهی‌ودیگر خویهای‌جانی را دور انداخته‌وباروان‌پاک بکمراهی هابرزمیم ودرراه‌خود ازجان و دارائی‌دست‌شوئیم . گفتارخودرا بدین دو جمله پایان میدهم : زنده باد آزادگان ، پاینده‌باد پاکدینان .

درپیرامون زبان

۱ - درفارسی (درزبان پاک نیز) جدایی میان جمله‌های‌پرسشی بادیگرجمله‌ها نیست . مثلاجمله « او باهوازمی‌آید ؟» اگر درآن نشانه پرسش(؟) را بکار نبریم دانسته نخواهد بودکه پرسش است یاجزازآن . این‌خود مایه‌دشواری‌ونابسامانی‌زبانست ازاینرو پیشنهاد می کنم واژه « آیا »را که گاهی درآغازجمله‌های‌پرسشی بکارمیرود همگانی و همیشگی گردانیم . « آیا مرا میشناسید ؟ » ، « آیا این کتابرا خوانده‌ای ؟ » . هرآینه درجمله‌هایی که با « کجا » ، « چند » ، « کی» ومانندانیها (که‌خود نشانه‌پرسش هستند) میآغازند به «آیا» نیازنخواهد بود مگر درجاییکه‌این واژه‌ها درمیان جمله باشد که بازبه « آیا » نیاز خواهد بود : « آیا میدانید کجا رفت ؟ » ، « آیا میدانید چندساله‌است ؟ » ومانند اینها . رویهمرفته«آیا»مانند «Do»(درانگلیسی) خواهد بود با اینجدایی که در انگلیسی اگر پرسش درباره‌گذشته است Did را که گذشته‌آن واژه‌است می‌آورند Did he go ولی‌ما درهرسان « آیا »را بکار خواهیم‌برد «آیارفت ؟ » نیزDo درجاییکه واژه‌های « Which ، When ، Who » باشد بکار نرود مگر اینکه اینها در میان جمله باشند Wat. is his name ، Do you know what his name is؟

۲ - کنون که ما بروانی وهمگانی گردانیدن قاعده‌ها در زبان میکوشیم در واژه‌های «چیست» « کیست»ومانند اینهاچه باید کنیم؟ آیا بایدبهمینسان باشند یابجای آنها «چه هست » و « که هست » بکار بریم ؟

۳ — « اکنون همیشگی» چنانکه نوشته‌اید معنی «همیشگی» و « آینده نزدیک »هردورا دارد «من بدبیرستان روم ودرس‌خوانم » ، «فرداباهواز روم » ولی این خود نابسامانیست یکی اینکه یک واژه‌دردوجا بکارمیرود . یکی اینکه دربیشترجاها خواست گوینده یانویسنده فهمیده‌نشود . در مثال‌بالا اگر «فردا» را ننویسیم دشواری پدید خواهدآمد درانگلیسی‌نیز چنینست I go to scool every day ولی‌درانگلیسی گاهی I go to Ahwaz tomorrow درجمله دومی کار واژه shall یاwill را (که‌اندک جدایی میدارند) به کار واژه‌می افزایند I shall (will)go to Ahwaz tonight

درفارسی‌نیز کارواژه «خواستن»رابکارواژه می‌افزایند « فردا باهواز خواهم رفت ». کنون من می‌گمانم که برای آسانی و بسامانی بهتر است این «خواست » وجداشده‌های آنرا برای آینده نزدیک همگانی گردانیم که آینده نزدیک‌را جز با افزودن « خواستن»وجدا شده‌هایش پدید نیاوریم .

٤ —جدایی که‌میانه «شنیدن » و« نیوشیدن» گزارده‌اید بسیار نیکست ولی بازهم « شنیدن » دو معنی میدارد«از پشت دیوار هرچه گفت شنیدم » « از برادرم شنیدم که شما باهوا آمده‌اید » در این‌معنی‌دوم گاهی «فهمیدن» را بکار برند «دیروز فهمیدم که شما آمده‌اید ».ولی هرآینه پیداست که این نادرست است وباید برای آن واژه‌ای دارید .

٥ — گاهی‌گوییم « حسن وحسین‌را زدند» و گاهی گوییم «حسن‌را وحسین‌را زدند » کدامیک درست است ؟ درجمله دومی یک « را » فزونیست یانه ؟

اهواز ـ محمدعلی جزایری

پرچم

۱— پیشنهاد شما درباره آوردن « آیا » در جمله‌های‌پرسشی‌بجاست . بویژه درنوشتن . درگفتن ماتوانیم پرسیدن‌را باتکان سر یا با کشیدن آواز بفهمانیم . در نوشتن که اینها نیست بآن نشانه نیاز بسیار است .

۲ - «چه»و« که» غلطنوشته می‌شود . راست آنها«چی»و « کی»است ، مانیزدرزبان«چی»و« کی»میگوییم . پس«چیست» و « کیست » چندان نابسامان نمی‌باشد و تنها « الف » از میانه افتاده‌است .

۳ - اینکه‌اکنون همیشگی بدومعنی می‌آید وآن‌یک نابسامانیست جای‌گفتگو نیست . ولی راه چاره‌اش آن نیست که شما پیشنهاد کرده‌اید . زیرا « خواهم رفت » که در فارسی هست برای‌آینده دور است (در زبانهای دیگر نیز چنین می‌باشد) وما نیازبداشتن آن وبکار بردنش درهمان معنی خودش می‌داریم .

٤ - درباره اینکه «شنیدن» بدومعنی‌بکارمی‌رودنوشته‌تان روشن نیست .

٥ - درجمله«حسن‌را وحسین‌را زدند » را فزونیست ولی آوردن آن غلط شمرده نخواهد شد .

یک کار ارجدار - باترجمه تاریخ موسی‌خورنی

روزنامه ایران کنونی که آقای یقیکیان هفته‌ای یک‌شماره در تهران بچاپ میرسانند یکی از کارهای نیکی که آقای یقیکیان بانجام می رسانندترجمه کتاب موسی خورنی است که تکه تکه در روزنامه آن بچاپ می‌رسد .

کتاب موسی خورنی با آنکه تاریخ ارمنستانست تاریخ ایران نیز هست و آگاهیهای بسیاری را از پادشاهان اشکانی در بر می دارد .

این کتاب بزبانهای بسیاری از کشورهای‌اروپایی ترجمه یافته وجای افسوس بودکه بفارسی که می بایست زودتر از آنها ترجمه شود نشده بود واکنون جای خشنودیست که‌آقای یقیکیان این کار باینده‌را بانجام می‌رسانند .

ما چنانکه بارهانوشته‌ایم بتاریخ ارج‌می گزاریم . تاریخ برای شناختن‌جهان‌وچگونگی‌زندگانی که یکی ازخواستهای ماست‌یاوری بسیار تواندکرد . گذشته ازآنکه خود چیز خوشایندیست وچه بهتر که‌ساعتهای بیکاری‌هرکسی بااینگونه خواندنیها بسررود .

یکی از کارهاییکه باید بکنیم آنست که کتابهای تاریخی شیرین وراست نوشته وبچاپ رسانیده در دسترس زنان ومردان بگزاریم تاآنانرا از پرداختن بکتابهای زیانمند بازداریم .

بهرحال باقای یقیکیان ازآن کارشان سپاس می گزاریم و مادوست‌می‌داریم آنرا جداگانه‌هم‌بچاپ رسانند . ولی‌باید یادآوری کنیم که‌روزنامه‌شان باغلطهای بسیار بچاپ‌می‌رسد . آنگاه جمله‌های ترجمه نیزبشیوه گفتار نویسی‌روزنامه‌هاست . درحالیکه برای کتاب شیوه بهتر دیگری باید بود . بویژه‌برای‌کتاب ارجداری‌همچون کتاب موسس خورناتسی .

موسی خورنی (یا موسس خورناتسی) کتاب دیگری در جغرافی دارد که‌چند صفحه اش‌درباره ایرانست وجغرافی کشورایران را در زمان ساسانیان نشان میدهد . یکی از شرقشناسان آلمانی مارکوارت نام آن چند صفحه‌را گرفته ودر پیرامونش بجستجوهای دانشمندانه پرداخته‌و کتابی‌بنام«ایرانشهر» پدیدآورده که بچاپ‌رسیده وخود یکی از کتابهاییست که بایدبفارسی‌ترجمه شود وبچاپ رسد .

ما امیدمندیم جوانان بجای رمان‌نوشتن‌ویاگفتار های‌بیهوده‌برای روزنامه‌هافرستادن باینگونه کارهای‌سودمند‌پردازند .

ما درحال آنکه از رمان بد می گوییم و میخواهیم جوانان بآن‌نپردازند این‌هم‌میخواهیم که‌آنان هوش‌وجربزه خدادادی خودرا در کارهای سودمندبکار برند وبجای‌رمان بدانش پردازند .

پرسش = پاسخ

پرسش :

« داغ » را مردم بجای گرم استعمال میکنند وبچیزی‌که از هم متلاشی شده باشد « داغان » می‌گویند . آیا صحیح است یاخیر ؟.. می‌توان درفارسی بکاربرد یانه ؟..

اهواز ـ عبدالحمید نیک‌زاد

پاسخ :

«داغ» بمعنی گرم سوزاننده فارسی‌است . در«داغ گزاردن» و « داغ دل » ومانند اینها نیز بهمان معنی است . می‌توان آنرا درزبان‌پاک‌هم بکاربرد . بلکه می‌توان‌جدا شده‌ها ازآن‌آورد .

اما « داغان» بمعنی متلاشی یاپراکنده ترکیست . درترکی « داغلماق »بمعنی پراکندن است . در فارسی باین نیازی نیست وباید نیاورد .

گزارش هفتگی

۱ - جنگهای روس و آلمان

درتمام جریان هفته گذشته نیروی تحت‌فرماندهی مارشال‌ژوکوف‌ـ‌مارشال کونیف‌ـ وژنرال‌مالینوفسکی مشغول‌حمله‌وپیش‌روی‌بودند. نیروهای تحت فرماندهی مالینوفسکی شهر وبندر اودسا را اشغال نمودند. گرچه‌آلمانها تخلیه اودسا را اشعار وبیرون کشیدن نیروهای خود را اطلاع دادند، ولی چون ارتباط ساخلوی شهر با نیروی اصلی ازچند روز پیش قطع شده بود لذا تصور نمیرود فرماندهی آلمان موفق باستخلاص تمام نیروی خود شده باشد، وقطعا بخش مهمی از سربازان آلمان دربندر اودسا محاصره‌شده و درحین اشغال شهر وبندر اودسا یا تسلیم گردیده ویا بکلی از بین رفته وکشته شده اند. چنانکه از یك‌منبع دیگری اطلاع‌رسیده تلفات‌آلمانها در اودسا بیش از ده هزار کشته بوده است.

طبق‌اطلاع واصله ازمسکو دو ارتش‌شوروی درناحیه رومانی‌بشدت مشغول جنك میباشند، نیروهای مارشال ژوکوف پس از شکافتن خط‌آلمانها بدامنه کوههای کارپات رسیده ودر یك جبهه دویست‌میلی درمرز چکوسلواکی ورومانی به پیشرفت مشغولند، و یکستون از همین نیرو شهر یاسی را (در جنك جهانی گذشته پس ازاشغال بخارست از طرف‌آلمانها پای تخت رومانی بشهر یاسی انتقال یافته و تاپایان جنك‌پادشاه وهیئت دولت رومانی دراین شهر بودند) دور زده‌ورو بسمت سواحل رودخانه سرت پیشرفت میکنند، ومطابق آخرین اطلاع فعلا درحدود پنجاه میل از سواحل رود سرت بدست نیروهای مارشال ژوکوف افتاده است.

ازطرف‌دیگرقسمتی از نیروهای‌مهاجم‌شوروی، که یك تیپ ازسربازان چکوسلواکی‌نیز همراه آنها است ازمرز چکوسلواکی گذشته وارد استان... شده اند همین نیرو شهر کولومشا را که در دامنه کوههای کارپات واقع‌است اشغال کرده وپس از ... سال پرچم چکوسلواکی‌را در قله یکی از کوههای کارپات باهتزاز درآورده‌اند.

مطابق خبر واصله از لندن ژنرال ... وزیر دفاع ملی چکوسلواك در برابر رادیو بملت چکوسلواك پیامی‌فرستاده وبانها وعده داده است که بزودی‌تمام خاك‌جمهوری‌چکوسلواك‌ازاسارت‌آلمانها ومجارها مستخلص خواهدشد. ضمنا ملت چکوسلواك را مخاطب‌ساخته‌وگفته‌است« برای اینکه راه‌پیشرفت نیروهای‌متفقین هموار وآماده‌گردد باید تمام اهالی چك‌اسلواك از مرد وزن قیام کرده وبا تمام وسائلی که در دست دارند برعلیه دشمن مبارزه کنند».

وزیردفاع‌چك‌اسلواك‌نیروی شوروی‌را منجی وآزاد کننده میهن خود خوانده و چکوسلواکها را بقیام و پایداری برعلیه آلمانها دعوت نموده است، درعین حال‌وعده داده‌همین که اوضاع نظامی مقتضی گردید دولت‌چکوسلواك واردخاك‌خود شده وباهم‌کاری با کمیته‌های ملی‌تمام اراضی چك‌سلواکی را از دست غاصبین خلاص خواهند ساخت.

چنانکه درگزارش هفتگی پیش اشاره‌نمودیم پس ازسقوط دوبندر مهم نیکلایف و اودسا اوضاع نیروهای آلمان که فعلا در شبه جزیره کریمه هستند وخیم خواهد شد، زیراکه این دوبندر نزدیکترین نقطه به شبه جزیره کریمه بوده و وسائل بارگیری ازهرحیث درآنها فراهم بود. فرماندهی آلمان برای نیروهای‌مقیم کریمه از این دوبندر مهمات وخواربار میفرستاد، ولی پس ازسقوط این دوتکیه‌گاه دریائی بادرنظر گرفتن تفوقیکه نیروی دریائی شوروی در دریای‌سیاه دارند رسانیدن مهمات وخوار بار بپادگان کریمه بسیار سخت و دشوار خواهدبود.

چنانکه اطلاع میرسد فرماندهی کل نیروی سرخ بعض ازسقوط بندر اودسا شبه جزیره کریمه را هدف‌خویش قرار داده وبرحسب‌آخرین اطلاع نیروی‌سرخ حمله‌های بسیار سختی به تنگه پریکوپ نموده ودریك‌نقطه خط مستحکم آلمانها را شکافته‌اند.

نیروی آلمان درشبه جزیره کریمه حداکثر درحدود ۱۵ لشکر تخمین‌زده شده است، بنابراین اگر خط مدافع آلمانها درتنگه پریکوپ شکافته شده و ارتش مهاجم سرخ‌ازتنگه مزبور گذشته و وارد شبه جزیره بشوندمعلوم است که پایداری پادگان آلمانها درآنجا بطول نیانجامیده ودرظرف چند روزتمام شبه جزیره‌بدست ارتش سرخ خواهد افتاد.

هرگاه‌جریان جنگهای‌بسیار سخت و خونینی‌را که‌آلمانها‌برای گرفتن‌سباستاپول نموده ودر حدود پنجاه روز درپیرامون این‌دژ‌تاریخی بکشت‌و کشتار مشغول‌بودند بخاطر بیاوریم ناچار بهوس بازی های زمامداران کنونی که ریخته‌شدن ملیونها خون انسان را بهیچ نمی‌شمرند اعتراف خواهیم کرد!

آقای یحیی هدی



۲ - اوضاع نظامی آلمان

تا چندی پیش اغلب مفسرین نظامی درباره ایستادگی آلمانها در بسارابی ومرز رومانی پیش‌بینی‌ها کرده ومیگفتند: پس ازوصول نیروی سرخ بمرز رومانی عقب‌نشینی‌های آلمان پایان یافته وبهر قیمتی تمام شود دراین نقطه پایداری نموده وازمرز رومانی مدافعه خواهد کرد. این نظریه بجهات چندی صحیح ومنطقی بنظر میرسید زیرا:

الف - بعد از آنکه آلمانها خاك اوکرانی راکه انبارغله اروپای شرقی محسوب میشود ازدست دادند‌نگاهداری رومانی واستفاده ازگندم وحبوبات این‌کشور برای آلمانها اهمیت فراوان دارد.

ب - یگانه‌امیدواری‌آلمانها ازحیث سوخت مایع‌منحصر بچاههای نفت رومانی‌است واگراین‌منبع سوخت نیز ازدست آلمانها بیرون شود مانند آنست که تمام‌نیروهای هوائی وموتوریزه‌آنها ازدست‌رفته

ج - اشغال رومانی از طرف متفقین آغاز جنگهای‌بالکان‌می‌باشد، ودر این صورت قطعی‌است که دولت ترکیه نیز از سیاست بیطرفی منه دست کشیده و خواه و ناخواه درصف متفقین قرارخواهد گرفت.

بنا بعلل مذکور هرگاه آلمانها در مرزهای رومانی پایداری نکرده و این کشور متفق خود را بدست دشمن‌بسپارند دلیل قاطع ومحکمی است که نیروی آلمان به تحلیل رفته ودیگر قادر بپایداری ومقاومت طولانی‌نیست، هرگونه بهانه ودلیلی‌برای این کار اقامه کنند شایان توجه نخواهد بود. دراین صورت باید چندروزی حوصله بخرج داده و منتظر شویم تا اوضاع این قسمت از میدان جنك روشن گردیده وچگونگی پایداری آلمانها درخاك رومانی واضح ومعلوم شود.

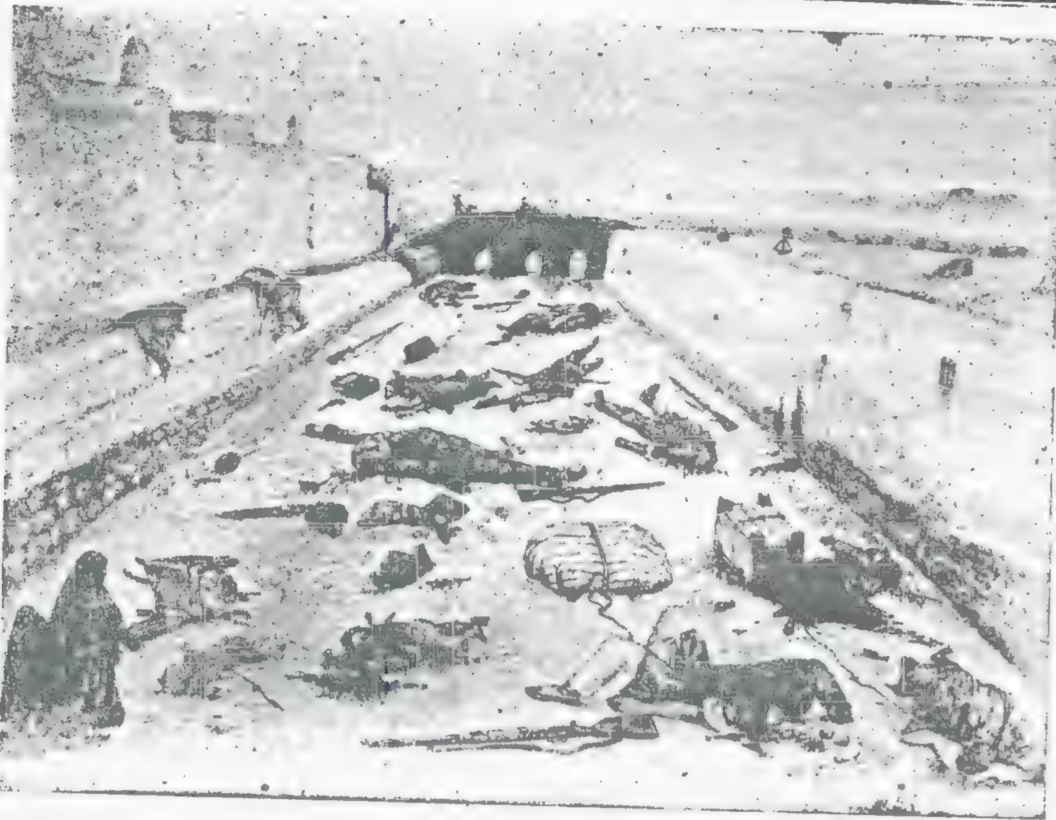
۳ جنگهای هندوستان

جبهه هندوستان که از دامنه های جنوبی‌رشته کوههای هیمالایا تاخلیج بنگاله امتداد یافته از سمت شمال ازشهرهای سیدیه - رود معروف برهماپوترا - شهر سیبارکار - ایمفال گذشته ودربندر چیتاکونك که درکنار خلیج‌بنگاله است خاتمه می‌یابد ودرتمام طول این جبهه جنگهای سختی ادامه دارد.

طبق اعلامیه ستاد ارتش انگلیس نبردهای شدید دراطراف‌شهر کوتما (ازشهرهای استان‌آسام) ادامه دارد ونیروهای‌ژاپون که دراستحکامات‌خارجی این‌شهر رخنه‌کرده بودند در نتیجه حمله‌های‌متقابله ارتش انگلیس عقب رانده شده‌اند.

در جنوب شهر ایمفال (پایتخت مانیپور) تلفات زیادی به نیروی مهاجم ژاپون واردآمده.

چنانکه درگزارش هفتگی پیش متذکر شدیم حمله ژاپون در جبهه هندوستان حمله اساسی نبوده وبلکه برای بهم زدن نقشه متفقین در باره استرداد راه‌برمه می‌باشد وازاین‌رو انتظارات زیادی به‌توسعه عملیات ژاپونیها دراین جبهه نمی‌رود وشاید درهمین نزدیکی‌آرامش وسکون در این قسمت ازمیدان‌جنك حکمفرما شود.



ازپیکره های تاریخی

این پیکره در جنگهای تبریز برداشته شده و یکدسته از سواران دولتی را نشان میدهد که‌جایی را تاراج کرده بودند و ناگهان مجاهدان رسیده اند و در میان بستر رودخانه‌ای که‌خشك می‌بوده کسانی را از آنان ازپا درآورده‌اند که‌کشته‌هاشان با بارها افتاده . کشته یك‌بچه نیز دیده‌میشود . ازخودپیکره پیداست که این داستان در بیرون از شهر نمی بوده (زیرا خانه‌ها ی روستایی نیست) در شهرنیز درمیان آن نمی بوده . پس در یکی ازکویهای دور دست می بوده . ولی ما جایش ندانسته ایم . کسانی اگر میدانند که پیکره کجارا نشان‌میدهدو کدام داستا‌نرا نشان میدهد بما بنویسند ..

دو داستانی از صوفیان

— ۱ —

شیخ‌ما گفت ابوسعیدقدس‌سره که‌مابوقت طالب علمی‌به‌سرخس بودیم بنزد بوعلی‌فقیه روزی‌بشارستان می‌درشدیم لقمان‌سرخسی‌را دیدیم برتلی‌خاکسترنشسته وپاره برپوستین میدوخت ولقمان ازعقلاء مجانین بوده است ودرابتدای حالت مجاهدات بسیارداشته ومعاملتی با احتیاط. آنگاه ناگاه کشفی بیودش که عقلش بشد چنانکه شیخ ما گفت قدس سره که در ابتدا لقمان مردی‌مجتهد وباورع‌بود بعداز آن‌جنونی دروی پدید آمد و از آن ترتیب بیفتاد گفتند لقمان آن چه بود این‌چیست گفت هرچه بندگی بیش‌میکردم بیش‌میبایست کرد درماندم گفتم الهی‌پادشاهان‌را چون‌بنده‌پیر شود آزادش کندتو پادشاهی‌عزیزی دربندگی تو پیر گشتم وآزادم کن گفت ندا‌شنیدم که یالقمان آزادت کردم ، ونشان‌آزادی این بودکه عقل ازوی باز گرفت‌شیخ ما قدس سره بسیار گفتی که‌لقمان آزاد کرده خدایست از امرونهی خویش ، شیخ ما گفت ما نزدوی‌شدیم و وی پاره برپوستین می‌دوخت ومابوی‌نگریستیم‌وشیخ ما چنان ایستاده بود که سایه وی بر پوستین لقمان افتاده بود چون پاره بر آن‌پوستین دوخت گفت یا اباسعید ما ترا بااین پاره برین پوستین دوختیم پس برخاست ودست ما بگرفت ومی برد تا بخانقاه پیر شهرستان وپیر بو الفضل حسن در این خانقاه بود .

— ۲ —

پس چون‌شیخ‌ماقدس‌سره باپیش‌پیرابو الفضل‌حسن رحمة الله‌علیه‌شد پیرابوالفضل اورا درمقابله صومعه خویش خانه‌ای داد وپیوسته مراقب احوال اومی‌بود وآنچه‌شرایط تهذیب‌اخلاق وریاضت‌بود میفرمودشیخ گفت یك شب جماعت خفته بودند ودر خانقاه بسته بود ودرهای شارسان بسته وما با پیر ابوالفضل بر سر صفه نشسته وسخن میرفت درمعرفت مسئله‌مشکل شد لقمان را دیدم که از بالای خانقاه درپرید ودر پیش ما بنشست وآن‌مسئله بگفت‌وجواب بدادچنانکه مارا روشن‌شدوآن‌اشکال برخاست وباز برپریدوبیام بیرون‌شدپیر ابوالفضل گفت‌یا باسعید منزلت این مرد می‌بینی براین درگاه گفتم می‌بینم گفت اقتدارانشاید گفتم چرا گفت ازآنکه علم ندارد .

پرچم : بسیار شنیدنیست که پیغمبر اسلام که برخواسته‌بود ودر راه رستگاری جهانیان میکوشید ویکدسته از جهودان ودیگران در برابر او ایستاده کارشکنیها میکردند وازجمله بهانه‌هاشان این‌بود که معجزه‌ازاومیخواستندومی گفتند:تواگرراستگومی‌باشی بآسمان‌بپر تامابه‌بینیم وپیغمبریت(۱)باور کنیم واو نا توانی می‌نمود ومی گفت من چنین‌کاری نتوانم کرد. خدا بیك پیغمبری توانایی‌پریدن بآسمان نداده ولی‌بیك‌دیوانه خاکسترنشین هیچ کاره‌ای‌از پیروان آن پیغمبرداده‌بوده . دراینجاست که‌بایداندازه گزافگوئی و د. وغسازی این گروه‌را بدست‌آورد .

(۱) وقالوالن‌نؤمن لك‌حتی تفجرلنا من‌الارض ینبوعا اوترقی فی‌السماء

آدمی با جانوران یکی‌نیست

یکچیزی که‌مادر بیشترایرانیان‌میبینیم ترس‌است . بارها ازپست نامه بمامی‌رسد که‌می‌بینیم کسی بانام‌پوشیده ایرادی‌گرفته یا پرسشی کرده است . در حالیکه اگر آنرا بانام آشکاری پرسیدی یا ایراد گرفتی هیچ زیانی نبودی .

بتازگی ازپست نامه‌ای رسیده که یکی با دستینه ا . ح چنین می‌نویسد : «شما که می‌گویید گوشت نباید خورد و گوشتخوردن‌را عیب آدمیان می‌شمارید حرف شما مخالف با قوانین طبیعت است دنیا دستگاه‌آکل وماکولست . در میان حیوانات‌آنچه قویتر است ضعیف‌راشکار میکندومیخورد . ازعنکبوت ناتوان‌گرفته تاشیر وخرس‌توانا هر یکی برای خود شکاری دارد که می گیرد ومیخورد . در میان مرغان هوا وماهیهای دریا نیزهمین رفتار جاریست . انسان که یکفردی از حیواناتست نمی‌تواند خود را مستثنی گرداند . . . جلوقوانین طبیعت‌رانمیتوان گرفت» .

می‌گوییم : نخست ایراد ما بشما آنست که چرانام خودرا پنهان‌داشته‌اید . این پرسش یا ایراد چیزی‌نبوده که ما از آن برنجیم یا کسی شمارا بیدین شناخته بآزارتان کوشد .

ما نیك میدانیم که ار سالهاست اینگونه اندیشه‌های پراکنده ازاروپا یا از دیگر جاها بایران رسیده ورنك برنك دردلها جا گرفته‌است . روزنامه‌ها هرچه از کتابهایااز روزنامه‌های اروپائی گرفته‌اند بیباك وبپروا بچاپ رسانیده دردلها جایگیر گردانیده‌اند .

عنوان «آکل وماکول» ازپیش درمیان‌ایرانیان بوده‌است . ولی پس که فلسفه داروین پراکنده شده وهایهوی آن بیش از خودش بایران رسیده ، وجمله‌های «زندگانی نبرداست» و«هر توانا می‌تواند ناتوانی‌را در راه زیست‌خود نابودگرداند» و مانند اینها بگوشها رسیده ، این نیز عنوان دیگری گردیدم. بهرحال‌اگر جوانی یاپیری اینگونه اندیشه‌هارا درمغزخود جاداده جای نکوهش نخواهد بود . بلکه باید کوشید وحقایق‌را روشن گردانید تااین آموزاکهای پراکنده‌از دلها بیرون‌رود .

من بآقای ا — ح پاسخ کوتاهی خواهم نوشت . ولی بهتر میدانم‌او کتابهای‌ما بویژه کتاب بنیادرا بخواند تادراین زمینه‌با یك رشته آمیغهای ارجدار وروشنی روبرو گردد .

اما ایرادهای شما : نمیدانم خواست شما از«قوانین‌طبیعت» چیست ؟! . ما قانونی یاچیز دیگری که مارا ازگوشتخواری ناچار گرداند نمی‌شناسیم . مااگر گوشت نخوریم و کارد بگلوی گوسفندان بی‌آزار وسودمند نکشیم نافرمانی به‌سپهر (یاطبیعت) نکرده‌ایم .

اگر چنین باشد که هرچیزیکه مردم از روی هوس یاسهش میکنند ازقانونهای طبیعت شماریم کار بسیار دشوار خواهدبود . درآنحال‌باید بآدمکشان‌سخنی نگوییم ، بدزدان نیزایرادی‌نگیریم . اگر سخنی گفتیم یاایرادی گرفتیم اینان نیززبان باز کنند وبگویند : «این مخالف قوانین طبیعت است» . یابگویند : «دنیا دستگاه کشتن وکشته شدن است» . همان اندازه که گوشتخواری درطبیعت جا می‌داردآدمکشی ودزدی ودیگر بدیها نیز می‌دارد . هررختی که شما بگوشتخواری بوشانید دیگران توانند بدزدی و آدمکشی بوشانند .

این نکته‌را باید فراموش نکرد که بسیار چیزها در جهان هست که‌ما می کوشیم نباشد . در جهان یادرطبیعت یاهرنامی که دهید بیماری هست ، ستمگری هست ، دزدی هست ، آدمکشی هست ، مارهست ، کژدم هست ، پشه مالاریا هست ، گمراهی هست ، نادانی هست ، تاریکی‌هست ... اینها چیزهاییست که هست وما می کوشیم نباشد .

قانون‌طبیعت (یاآیین سپهر) که می‌گوییم چیزهایی‌را می‌گوییم که گردش جهان بروی‌آنهاست وما نمی‌توانیم ونخواهیم توانست ازآنها جلوگیریم یادیگرگردانیم . « نه هرچه در سپهر است از آیین اوست » .

اینکه‌می‌نویسید : « دنیا دستگاه آکل وماکولست» راست نیست . سخنیست شنیده و نا اندیشیده پذیرفته‌اید . آری در جهان «خوردن وخورده شدن» هست . آری بسیاری اززندگان باخوردن

بیرون از آیین سپهر چیزی نتواند بود

یکی از آشنایان مرا دیده وجلو مرا گرفته چنین میگوید : «درمجلسی بودیم اطلاعات هفتگی‌را می‌خواندند . چیزهایی نوشته که مخالف مطالب شماست . بعضیها که می‌خواندند بمطالب شما ایراد می‌گرفتند .»

می‌گوییم : اطلاعات هفتگی چه نوشته ؟!.

می‌گوید : « حکایت جوکیان‌را نوشته است . خواندنیست بخوانیدو پاسخ‌هم بنویسید » . این گفته‌او مرا واداشت که «اطلاعات هفتگی» را بدست‌آورم . در آنجا درزیر عنوان « بچشم خود دیدم که کودکی درآسمان قطعه قطعه شد » چنین مینویسد :

« هندوستان عجایب بسیار دارد . ولی ازهمه‌چیز عجیب‌تر کارهای‌خارق‌العاده جوکیان وفقیران وجادوگران آنست که قوانین مسلم طبیعی‌را باعملیات عجیب خود برهم زده‌اند پیش از این هرچه دراین‌باب می‌شنیدیم باور نمی‌کردیم وبحقه‌بازی و چشم‌بندی تعبیر می‌نمودیم . ولی اینك یکی ازخبرنگاران فرنگی پرده‌ای از این عملیات حیرت‌انگیزرا عکس‌برداشته ودراین‌صفحه بشما نشان‌میدهد درست دراین تصاویر دقت کنید شاید ازروی آنها بتوانید باسرار جادوگران هندی پی‌برید »

سپس درزیر آن نه تکه پیکره (یاتصویر) بچاپ رسانیده ودرزیر هریکی جمله‌هایی‌نوشته که از رویهمرفته آنها چنین‌داستانی بدست می‌آید :

یك جوکی‌یاجادوگر بنمایش پرداخته‌درمیان تماشائیان نخست ریسمان بلندی‌را باسختی بگرد سرخود می‌گرداند . ناگهان‌ریسمان مانندچوب استواری‌بی‌آنکه بزمین تکیه داشته باشد درهوار است می‌ایستد . بفرمان‌جادوگر پسربچه‌ای ازآن چوب (یادرخت بی‌ریشه) بالا می‌رود چندانکه از دیده‌ها ناپدید میگردد . جادوگر شمشیری بدندان گرفته‌وخنده شومی برلبانش‌بدیدار گردیده اونیز ازآن‌چوب یاریسمان بالا می‌رود واونیز ازدیده‌ها ناپدید می‌گردد . از میان آسمان فریادهای ناله‌ولابه پسربچه بگوشها میرسد وسپس‌تکه‌های تن او یکی‌پس از دیگری بزمین می‌افتد . درهمان هنگام جادوگر نیز پیدا شده و پایین آمده تکه‌های خون آلود تن پسربچه‌را یکجا گردآورده پارچه سفیدی بروی آن‌می‌کشد . سپس دعاهایی خوانده پارچه سفیدرا بلند می‌گرداندو پسربچه درست‌وزنده اززیرآن برمیخیزد . اینست کوتاهشده آن داستان .

چون آن آشنا خواهش کرده که‌درپرچم پاسخ نویسیم اینست بسخنانی درپایین می‌پردازیم :

نخست باید دانست داستانی که نوشته شده ، چه راست و چه دروغ ، بانوشته‌های ماناساز گاریست . ماهیچگاه نگفته‌ایم که چنین‌نمایشهایی نشود یانتواند شد . مانند این‌داستانهارا ماازجوکیان شنیده‌بودیم . درایران نیز ازعلی‌اللهیان ودرویشان اینگونه کارها سرمی‌زند .

ابن‌بطوطه که درقرن‌هشتم هجری‌بجهانگردی برخاسته وتاهندوستان‌وچین رفته‌است درچین مانند همین داستان‌را (از بالارفتن یك پسربچه ، وبی‌او رفتن‌شعبده‌باز ، و کشتن او ، وپایین انداختن‌تکه‌های تنش ، وسپس‌زنده گردانیدن) باانداك جدایی‌ازیکی ازشعبده‌بازان هندی‌یاچینی ، در کاخ پادشاه‌آنجا دیده است ودرسفرنامه خود می‌نویسد . ازاینجا باید گفت این‌نمایش تازه نیست وازقرنها میان جوکیان شناخته می‌باشد .

درایران درویشان وعلی‌اللهیان بدرون آتش می‌روند وبی‌آنکه آسیبی بینند بیرون می‌آیند . شمشیررا بشکم‌خودفرو می‌برند بی‌آنکه زیانی‌یابند.

اینهابوده است ومی‌باشد وما نیز بودن آنها را انکار نکرده ایم . سخن ما درجای دیگراست . ما می‌گوییم اگر این نمایشها راستست وجوکیان و درویشان به سپهر (یاطبیعت) چیره هستند ومیتوانند آنرا دیگر گردانند و قانونهایش بهم‌زنند چرا این چیرگی‌خودرادرجاهای‌بهتر وسودمندتر بکار نمیبرند؟! جوکی که میتواند ریسمانی‌را چوبی گرداند ، میتواند پسربچه‌ای‌را بکشدو بازز نده کند ، کسی که دارای‌چنین توانایست پس‌چرابهنرهای بزرگتری برنمیخیزد؟!. تا کنون‌بارها درهندوستان گرانی وگرسنگی‌رخداده . چرا درآنهنگامها جوکیان از چیرگی خود به‌سپهر بهره‌مندی نخواسته و جلو گرسنگی و کمیابی را نگرفته‌اند ؟!.

بارها بهندوستان لشکرهای بیگانه آمده و کشتاروتاراج کرده . چراجوکیان‌بهنرنمائی نپرداخته نخواسته‌اند از راههایی که می‌شناخته و دیگران نمیشناختند دشمنان‌را نابودگردانند ؟!.

همین اکنون‌در هندوستان جنگست . ژاپونیها بآنجا تاخته‌اند ومی کوشندکه پیش‌آیند چراجوکیان بجلوگیری از آنان نمی‌پردازند ؟!. چرا هنرشان‌تنها این بازیهاست ؟!

یکداستان تاریخی‌که گواه بسخن ما تواندبود داستان سید محمد مشعشع و پسر او مولا علی‌است . سید محمد وپسرش نیز ازاین هنرها نشان میداده‌اند. سیدمحمدکه دعوی مهدیگری میداشته «ذکری» به پیروانش یاد داده بود که چون خواندندی بدرون آتش‌رفتندی ، دسته‌شمشیررا بزمین تکیه داده‌باشکم خودروی نوك‌آن افتادندی. اینهامعجزه او می‌بوده . ما می‌گوییم : اگر این راست بوده که بسید محمد و پیروانش شمشیر و آتش و دیگر چیزها آسیب نمیرسانیده ایشان‌می‌توانسته‌اند باهمه مردم جنگ کنند وفیروز درآیندوبهمه کشورها دست یابند . پس چرا نکرده‌اند ؟!.. چرا نتوانسته‌اند؟!.چرا پس از آنهمه کوششها تنها بخوزستان دست یافته‌اند؟!.

ازآنسو ما میدانیم که پسر سیدمحمد مولا علي هنگامیکه سپاه بسر بهبهان برده و دزآنجارا گرد فروگرفته بوده ، روزی که بآب فرورفته و میخواسته شناوری و آب تنی کند تیراندازی او را آماج تیر گردانیده وازپاانداخته‌است . مامیپرسیم: اگر اینان به سپهر چیره می‌بوده‌اند و شمشیر وتیر درایشان کارگر نمی‌بوده‌پس این تیر خوردن ومردن چیست ؟.

مادلیل‌دیگری نیز دردست‌میداریم : چنانکه شنیده‌ایم همان جوکیان ازراه‌این نمایشها نان خورند . این نمایشهارا که نشان دادند از مردم پول طلبند . ما می‌گوییم: اگرآنانرا آن‌چیرگی به‌سپهر هست پس این گدایی چیست ؟!. چرا نمیخواهند نان و خوراك دیگر بهر خود ازراههای «خارق‌العاده» بدست‌آورند؟!. چرانمی‌خواهندازگنجهای‌نهفته که‌در اینجاو آنجادرزیر زمین‌فراوانست سودجویند؟!.

یك شعبده باز هرچه هنر می‌نماید بنماید . همانکه در پایان کار دست‌باز کرد وازمردم یکریال ودوریال‌پول‌طلبید همین‌بسست که‌ما نمایشهای‌اورادروغ‌شماریم وبهرحال ارجی‌نگزاریم . آنکه میگویند « باید درخت را از میوه‌اش شناخت » دراینجاست .

اینکه نویسنده روزنامه اطلاعات می‌نویسد : «قوانین‌مسلم‌طبیعی‌راباعملیات عجیب خودبرهم زده‌اند » . سخن‌راستی نیست . کسی نخواهد توانست‌قانون های سپهررا بهم‌زند . در کسی چنین نیرویی نتواند بود .

آن نمایشها که می‌بینیم راستست که راز آنهارا نمیدانیم . ولی با دلیلهایی که یاد کردیم بیگمان میدانیم که بدان‌سان که ما می‌بینیم ودرمی‌یابیم نیست .

یك نکته‌ای‌را که باید درپایان گفتار بیفزایم آنست که اینگونه کارها بیشتر درتوده‌های‌پس‌مانده وبیدانش رخ نماید ، وکسانیکه بآنهاپردازند بیشترشان‌تهیدست وپست وبی‌ارج باشند .

ازاینجاباید گفت که اینگونه کارها ، چه یك بنیادی دارد و چه رویه کاری و چشم‌بندیست ، خود بیهوده وبیسود بلکه زیانمند است . ما پادیده می‌بینیم که از راه دانشها که بنیادش بشناختن طبیعت و قانون‌های‌آن وپیروی ازآن قانونهاست بیشتر وبهتر سود توان برد .

جدایی میانه شعبده‌بازان یاجوکیان که بگمان نویسنده اطلاعات قانونهای طبیعت‌را بهم می‌زنند و هنرهای بی‌مانند نشان میدهند بادانشمندان وهنرمندان که پیروی‌ازقانونهای‌طبیعت کرده بسود جویی از آنراه می‌پردازند - جدایی میانه هندوستان و انگلستانست . هندوستان سرزمین جوکیانست وانگلستان جایگاه دانشمندان می‌باشد .

اینست ما در شرق باید بکوشیم و اینگونه‌پندارهارا که درمیانست براندازیم ومردم را ازآلودگی بآنها بازداریم . نه‌اینکه بستایش پرداخته باد بآتش پندار پرستیها زنیم .

دیگری زندگی می کنند وخود نیز خورده می‌شوند .

چیزی که‌هست این ازنیکی‌های‌جهان نیست . بلکه ازبدیهای اوست که باید تامیتوان بجلوگیری کوشید . باید تا می‌توان باآن نبردکرد .

آنگاه‌این‌دستگاه «خوردن وخورده‌شدن »در جانورانست . آدمی را بپای جانوران نباید برد . این یك لغزش بزرگی از «نواندیشان» است که آدمی‌را باجانوران یکسان می‌شناسند وآنچه را که‌درجانوران می‌بینند میخواهند درآدمی نیز باشد .

دوباره میگوییم : این یك لغزش بزرگیست . لغزشیست که فلسفه دچار آن گردیده . لغزشیست که زیانهای بسیاری را بجهان رسانیده‌است

آدمی اگر هم جان دارد و از جنس جانورانست با آنها نه‌یکسانست . آدمی‌دارای گوهر ویژه‌ای بنام دستگاه روان وخرد است که بسیار والاست .

دراینجاست که دوباره بآقای ا . ح می‌سپارم کتابهای ما را بخواند . بخواند واین لغزشهارا ازخود دور گرداند . این خود زیانست که آدمی گوهرخودرا نشناسد، زیانست که از ارج وجایگاه خود ناآگاه باشد .

آنگاه همان‌جانوران مگرهمگی گوشت میخورند ؟!. گرفتیم که آدمی همچون جانورانست‌وباید پیروی‌ازایشان کند . مگرهمگی جانوران گوشتخوارند ؟!..

در میان جانوران گوشتخوارها دسته‌ای می‌باشند . دسته‌های دیگری جزباگیاه زندگی نمی کنند . پس چشده که آدمی پیروی‌از گوشتخواران کند وازاین گیاهخواران نکند ؟!..

اگر باین زمینه‌ها درآییم این خود داستانیست که آدمی‌در ساختمان تنی خود افزار گوشتخواری نمیدارد ، نه دندان و چنگال شیر را میدارد ونه معده‌اش همچون معده اومی‌باشد .

اینها سخنهاییست که دیگران گفته‌اند وما نبایستی بگوییم . اینست یادنکرده‌ایم . ولی ازاین باره نیز بگوشت‌خواری ایرادی هست .

یك چیزی که در ایرانیان - بویژه درجوانان - پیداشده‌ومایه اندوه ماست آنست که این گونه اندیشه‌های بدبینانه در میان‌ایشان رواج یافته ، وما می‌بینیم برای هر کار بدی فلسفه یادمیکنند . چون سهشها از کار افتاده و کمتر میخواهند بنیکیها گرایند باین بهانه‌ها دست می‌یازند . آیا گفتن اینکه گوشتخواری شاینده آدمی نیست چیزیست که کسی ایرادی گیرد ویادربرابر فلسفه بیاورد ؟!.

خرده‌گیری بیپا و پاسخ آن

-۱-

درپائیزسال ۱۳۰۰ که ازتبریزبتهران آمدم چون از کارکنان وزارت عدلیه (ازداوران) می‌بودم ، ازسوی آنوزارت بسفرهایی می‌رفتم . چنانکه در زمستان همانسال بمازندران رفتم دربهار سال دیگر بازگشته بدماوند فرستاده شدم . درپاییز بازآمده در زمستان روانه زنجان گردیدم . پس از چندی بازگشته این بار بقزوین رفتم . از آنجا باز آهنك زنجان کردم . درزمستان ۱۳۰۲ بتهران آمده از اینجا از راه بغداد بخوزستان رفتم . چهارده‌ماه‌درخوزستان‌درنك داشتم ودر بهار سال ۱۳۰٤ بتهران آمدم . در اینجا می‌بودم تا دوسال ۱۳۰۷ بخراسان فرستاده شدم که چون بازگشتم ازعدلیه کناره جستم وبکار و کالت پرداختم. درهمانسال سفری بگیلان کردم پس از بازگشت دوباره بعدلیه رفتم وبازسفرهایی پیش آمد .

کوتاه‌سخن: هشت‌نه‌سال بدینسان میگذرانیدم ودرآنمیان درساعتهای بیکاری ، همچون‌بسیاردیگران، بخواندن کتاب ، یاآموختن برخی آموختنیها می‌پرداختم . از کتابها بیشترتاریخ وجغرافی‌را دوست‌میداشتمی . سفرنامه‌ها بسیارمیخواندمی. ازدانشهاستاره شناسی‌رادوست داشته گاهی‌بآن‌میپرداختمی. چون چند زبانی‌راازترکی وفارسی وعربی‌وانگلیسی واسپرانتو می‌دانستم وازاینسوی درسفرها ، در هرکجا بیاد گرفتن نیمزبان آنجا می‌پرداختمی (چنانکه مازندرانی وشوشتری وسمنانی وبرخی دیگررا یادگرفتم) اینها مرا به « زبان شناسی » که خود یکی ازدانشهاست نزدیك‌گردانید که‌بآن پرداخته درآنمیان زبان پهلوی‌را نیك یادگرفته ، هخامنشی (یازبان نوشته بیستون) را دنبال کردم ، باوستایی نیز زمان کمی کوشیدم . زبانهای کهن و نوارمنی‌را از یك‌آموزگاری دزس خواندم . ازاین گذشته در زبان شناسی بیك‌زمینه نوی‌درآمدم ، وآن‌اینکه هشت‌هزار کمابیش نامهای‌شهرها‌ودیه‌هارا گرد آورده‌درباره‌آنها بجستار ورسیدگی‌پرداختم ومیخواستم معنی نامهای شهرهارا تاآنجاکه میتوان ، ازراه دانش بدست‌آورم .

اینها چند هوده‌ای‌را درپی‌داشت :

۱)ساعتهای بیکاریم بااین‌فهلش‌ها بسررفته مرا ازرفتن بخانه‌های‌این وآن وازآمیزش باکسان ناشایا بازداشت .

۲)اینها مرا ازپرداختن بچیزهایی که مایه فرسودگی مغز وبیکارگی خرد توانستی‌بود - ازفلسفه وادبیات ورمان نویسی وگفتارهای بیهوده که بروزنامه‌ها داده‌شود-نگهداشت واز لغزشگاههایی‌دورم‌گردانید .

۳) چون درمیان خواندن وآموختن آنچه خود دریافتمی‌یادداشت کردمی یکرشته کتابهایی‌بدیدآمده که بچاپ رسیده وهریکی درزمینه‌خود از کتابهای بنام می‌باشد .

٤) آگاهیها ودانشهایی اندوخته گردیده که امروز در کوششهایی که برخاسته‌ایم بسیار سودمند می‌باشد . هرچه‌بود من بآن خواندنها ونوشتنها جز بهرگذرانیدن ساعتهای بیکاری نپرداختم و بکتابهاییکه نوشته‌ام ارج بسیاری نمیدهم ، وبهمین شوند است که‌آنهاییکه نسخه‌هایش پایان یافته‌در پی چاپ دوم نمی‌باشم . این‌برای من مایه سرفرازی نیست که تاریخچه شیر وخورشیدرا پیدا کرده‌ام ، یامعنی «تهران» و« شمیران » را بازنموده‌ام یاکسانی‌رااز« شهریاران گمنام » شناسانیده‌ام . ازمن بسیار ناسزاست که باینها ارج بسیار گزارم وبخود بالم .

آنچه مرا بنوشتن این سخنان واداشته آنست که می‌بینم کسانی‌ازآن کتابهای من ناخشنودند واین‌بآنان گران می‌افتد که چنان کتابهایی‌نوشته‌شده. بویژه که آنها درمیان اروپائیان بنام گردیده ارج بسیار گزارده میشود . اینان بجای آنکه خشنود باشند که چند زمینه ازتاریخ وزبان ایران روشن گردانیده شده ، ازدر رشك وخشم درآمده می کوشند که آنزمینه‌هارا بهم زنند و آن روشنی‌را بتاریکی بازگردانند . توگفتیی‌از دیدن آن نوشته‌ها سخت ناآسوده‌اند ومی کوشند تاآنهارا از ارج اندازند ودل‌آسوده گردند.

مثلایکی از کتابهاییکه من‌نوشته‌ام دفترچه‌ای‌بنام «آذری یازبان باستان آذربایجان»است . این‌دفترچه داستانش آنست که‌ازسالها درمیانه‌نویسندگان ایران وعثمانی کشاکشها درباره نژاد آذربایجانیان رفتی . زیرا عثمانیان آذربایجانیان‌راترك‌شمارده ترکی‌بودن زبان‌آنجارادلیل‌آوردندی . ازاینسوی نویسندگان ایرانی بخشم‌آمده‌تندیها کردندی‌وسخنان‌بی‌سروبن‌بسیارنوشتندی . من‌برای‌آنکه‌آن کشاکش‌را بپایان رسانم درآن‌باره بجستجوهایی‌پرداختم و زبان باستان‌آذربایجان‌راپیدا کرده ، بانمونه‌هایش نشان دادم ، واین دفترچه که نخست نوشته من درتهران بود در اندك زمانی در انجمنهای دانشمندان اروپا شناخته‌گردید که مرا در پنج انجمن بزرك (که یکی ازآنها انجمن آسیای‌پادشاهی‌لندن ودیگری آکادمی آمریکا بود) بیاشندگی برگزیدند .

درباره ارج‌این کتاب‌وهنایش‌آن گواهی‌نیك درمیانست :

انسیکلوپیدی اسلامی یکی از کتابهای بزرك و ارجداریست که در سالهای‌اخیردراروپابسیجیده شده . این کتاب کم‌بکم وتکه‌بتکه بچاپ‌میرسید وبخواستاران‌فرستاده میشد . اینست در حرف الف که واژه « آذری » را، یادکرده‌آنرا زبان ترکی‌آذربایجانی دانسته ودرباره آن بسخنانی پرداخته وازفضولی و شعرهای ترکیش نام برده . این بوده پنداشتهٔ شرقشناسان در بارهٔ «آذری » تاآنروز . ولی سپس که بحرف تاء رسیده چون تااینزمان کتاب من‌چاپ‌شده وآواز آن باروپا رسیده بود در کلمه «تبریز» باردیگر نام « آذری » را برده واین‌بار آنرا شاخه‌ای اززبانهای آری (ایرانی) دانسته واز کتابچه من نیز نامی برده.

کتابچه‌ای‌بااین‌ارج وهنایش ، بارها دیده‌ام فلان نویسنده یاد آن می کند وجمله‌هایی می‌نویسد که پیداست ازروی خشم و ناخشنودیست . از جمله‌یکی ازملایان عراق که ازسالهاست‌درایرانست وکتابها نوشته در کتابی که بنام « دائرةالمعارف الاسلامیة الامامیه » آغاز کرده بود ولی بیش از یك تکه بیرون‌داده نشده ، نام آن کتابچه‌را می‌برد وبیك سخنانی می‌پردازد که پیداست خواستش جزایرادگرفتن نبوده . یکرشته جمله‌هایی نوشته که من معنایی ازآنها نفهمیدم . فشرده گفته‌هایش آنست که « فوی » نام شرقشناس آذربایجان‌را سرزمین ترکان دانسته وهم او « بروفق دلایل علمی وحسی » ریشه زبان آذری‌را بزبان ترکی رسانیده . آنکه من نوشته‌ام که آذری ترکی نبوده ازروی«دلائل نقلی » می‌باشد .

درحالیکه‌راستی‌آنست که « فوی» یاهرکس دیگری ازشرقشناسان که آذری‌را ترکی دانسته‌اند از اینجا بلغزش افتاده‌اند که زبان امروزی آذربایجان ترکیست ، وجز این هیچ دلیل دیگری نبوده ونیست . (اگر بوده وهست نشان دهند) . اما من بحال امروزی آذربایجان نگاهی‌نکرده ازراه تاریخ ودانش بجستجو پرداخته این‌روشن گردانیده‌ام که زبان باستان آذربایجان که در کتابها آذری نامیده شده شاخه‌ای ازفارسی می‌بوده ، ودراین باره دلیلهای بسیاربدست‌آورده . نمونه‌هایی نیز ازهمان زبان، با شعرونثر ، بدست‌آورده درآن کتابچه یاد کرده‌ام . ازروی همین دلیلها بوده که دانشمندان‌اروپایی‌نوشته های مرابیچون وچرادانسته‌وهمگی‌پذیرفته‌اند .

ولی‌آن نویسنده این‌را وارونه گردانیده گفته‌های « فوی»‌را که هیچ دلیلی‌جزحال کنونی‌آذربایجان نداشته «ازروی دلائل‌علمی وحسی» میشمارد ونوشته‌های مراکه همه ازروی دلیل است بی‌دلیل می‌پندازد .

یك دشواری که دراین کارهست آنست که‌اینان ایرادی بازبان دانش نمی گیرند تاپاسخی داده شود . مثلا همین آخوند تنها بآن بس می کند که بگوید «فوی» آنچه نوشته « بروفق دلایل علمی وحسی بوده » ولی‌آن دلائل را یاد نمی کند . نوشته‌های مراکه ازروی « دلائل نقلی» میشمارد نمی‌نویسد که چه ایرادی بآنها دارد ؟!. کدام یك‌را نارسا می‌شناسد ؟!. آن نمونه‌هایی که اززبان آذری نشان داده‌ام بآنها چه می گوید ؟!. همان جمله «دلائل‌نقلی» بهترین نمونه‌است که ایرادگیرنده ازاین زمینه‌ها بسیار دوراست . مگر بایستی من «دلائل عقلی » آورده باشم ؟!..



سال یکم — شماره پنجم

روزشنبه ۲۶ فروردین ۱۳۲۳
جای اداره : لاله‌زار کوچه مهران
شماره تلفن ۶۰۲۶

بهای سالانه ۲۵۰ ریال
بهای ششماهه ۱۳۰ »
از همه‌کس پیشکی گرفته خواهد شد

۱۵ آوریل ۱۹۴۴ — تکفروشی ۵ ریال

مادر سیاست نیز از دیگران پستتریم!

-۳-

درباره آلودگی توده با آنکه بسیاری از مردم آنرا نمیدانند و کمی در این توده سراغ نمیدارند . بسیاری نیز همان‌اندازه می‌دانند که توده آلوده است ولی از چگونگی آن آگاه نمی‌باشند که اگر بپرسیم آلودگیها چیست و چه چیزها مایه گرفتاری این‌مردم شده پاسخ درستی نخواهیم شنید . بسیاری نیز آلودگی را میشمارند که هر دیگرانست و آنچه‌را که درخودشانست بحساب نمی‌گیرند .

اززمانیکه آمد ورفت میانه‌ایران واروپا پیداشده و کسانی‌ازسنجش حال این توده باتوده‌های اروپایی به پس‌ماندن ایرانیان پی‌برده‌اند، همیشه غیرتمندانی بوده‌اند که خواسته‌اند بکوشند واین‌توده‌را پیش‌برند وبپای توده‌های اروپایی رسانند . میرزاتقیخان امیرکبیر وحاجی‌میرزاحسینخان سپهسالار و میرزاعلیخان امین‌الدوله ومیرزا ملکم خان و دیگران از درباریان و شیخ هادی نجم‌آبادی وسید عبدالله بهبهانی وسیدمحمد طباطبائی و آخوند خراسانی وحاجی میرزا حسین تهرانی و حاجی شیخ عبدالله مازندرانی و ثقة‌الاسلام تبریزی و دیگران از علماء کسانی بوده‌اندکه پس ماندن توده ایرانی‌را دریافته ، وهریکی درزمان خود و بنوبت خود کوششهایی درآن باره بکار برده‌اند . سپس نیز میرزا کوچکخان در جنگل وشیخ‌محمدخیابانی‌درتبریز و کولونل‌محمدتقی‌خان درخراسان بجانفشانیهایی برخاسته وهریکی‌تاآخرین توانایی خود در راه این کشور کوشیده‌اند .

چیزی که هست اینها هیچکدام ازآلودگی توده واز بیماری آن ، چنانکه می‌بایست آگاه نمی‌بودند . اینست راه چاره‌را نیز ندانسته‌اند واز کوششهاشان نتیجه‌ای بدست نیامده است .

درآغاز کار هرکسی سرچشمه بدبختی ایران ، نبودن قانونی درکشور و خودسر بودن شاهان قاجاری و درباریان آنرا می‌پنداشتند . اینست می‌کوشیدند که درایران قانونی‌باشد ، وبرسر این کار کوششها می کردند وجان خودرا به‌بیم می‌انداختند . درایران اندیشه مشروطه وقانون اززمان ناصرالدینشاه آغاز کرد وهمانا نخست کسی که دراین‌راه‌گامهایی برداشت حاجی میرزا حسینخان سپهسالار بود . سپس هرکدام از امین‌الدوله وملکم خان ودیگران کوششهایی کردند و سرانجام بهبهانی و طباطبایی دست بهم داده جنبش در میان توده درتهران پدید آوردند وشد آنچه درتاریخ مشروطه هرچه‌گشاده‌تر نوشته شده .

اینان - این نیکمردان - که می‌کوشیدند وجان خودرا به‌بیم می‌انداختند وازبدخواهان نکوهش و زشتگویی می‌شنیدند هیچ شکی نمیداشتند که چون در ایران یك قانون‌اساسی باشد وپارلمانی برپا گردد که جلو خودسری‌دربار گرفته شود توده ایران روبشاهراه پیشرفت آورده گام بگام پیش خواهد رفت و در اندك زمانی ازآن بدبختی ودرماندگی بیرون آمده پس اززمانی بپای دولتهای اروپایی خواهد رسید .

اینست چون دربار ناتوان مظفرالدینشاه در برابر جنبش مشروطه‌خواهی ایستادگی بسیار نتوانست وشادروانان بهبهانی و طباطبایی بآسانی توانستند فرمان مشروطه را ازشاه بگیرند ، باهمین فیروزی دردهای ایرانرا چاره یافته پنداشتند وشادیهای بی‌اندازه‌نمودند . نیکخواهانی درایران که سالهاغم خورده وآه‌کشیده وچنین روزی‌رابرای‌کشور آرزو کرده بودند خشنود وسپاسگزار گردیدند .

سپس که روآوردن مردم‌را بسوی مشروطه دیدند وآن جوش وخروش را که در هرگوشه‌ای ازکشور برخاسته بود (و نود پنج درصد آن دروغ و سرسری‌می‌بود) تماشا کردند بخشنودی وشادمانی افزودند و درباره آینده‌ایران بخود مژده‌ها دادند . درهمان روزها بارها درمجلس ودرانجمنها ودیگر جاها از آمادگی توده ایرانی برای پیشرفت گفتگو می کردند و آفرینها می‌خواندند . بارها این جمله‌را بزبان‌ها می‌آوردند : « این‌طفل یکشبه ره صدساله می‌رود » . ولی سال نخست مشروطه بپایان نرسید که همان پیشگامان مشروطه خواهی بی فریب خوردن خودبردند وما پس ازسی‌وهشت سال می بینیم که مشروطه در این کشور پانگرفته که نه‌تنها انبوه توده دلبسته آن نمی‌باشند هنوز یکتن ازهزارتن معنی‌مشروطه‌را نمیدانند . می‌بینیم که پس ازسی‌وهشت‌سال هنوزبدخواهان مشروطه ازمیان نرفته‌اند وهنوز کینه ازدلها بیرون نشده است .

آنان سرچشمه بدبختیهای ایران‌را نبودن قانون وخودسر بودن دربار می‌شناختند وماا کنون میدانیم که تنهاآن نبوده وسرچشمه‌های بزرگتر دیگری برای بدبختیهای این‌توده‌هست. بیش‌ازهمه‌درد درونیست ، می‌بینیم‌دراین توده آلودگیهایی هست که مشروطه‌را که چاره دردها پنداشته میشد همچنان آلوده گردانیده وآنرا از اثر نداخته .

یکدسته دیگری نیز مایه بدبختیهای ایران بی‌سوادی‌توده‌را می‌پنداشتند و یگانه چاره‌آن‌را افزودن بشماره دبستانها وبیشتر گردانیدن باسوادان‌می‌شماردند . پس ازچهارسال‌وپنجسال ازآغازمشروطه که درسراسر کشور آشفتگیها پدید آمده وازمشروطه بجای سود زیان پدیدار گردیده بود ، انبوهی از نیکخواهان اندیشه خودرا دیگر گردانیده چنین‌می گفتند : «مشروطه باین مردم‌زود بود . باید‌نخست اینانرا باسواد گردانید که بی بحقوق خود برند وبراه پیشرفت افتند» میگفتند «ما باید کفش و کلاه خودرا هم بفروشیم ودبستانها ودبیرستانها برپا گردانیم » . ما اکنون نیك می‌بینیم که دراینجا نیز فریب خورده بودند و مایه بدبختیهای ایران تنها بیسوادی نبوده وچاره‌اش نیز تنها دبستان برپاگردانیدن نبایستی بود . این توده آلوده فرهنگ ودبستانرا نیز آلوده‌گردانیده‌است .



حاجی‌میرزا حسینخان‌سپهسالار

حاجی‌میرزا حسینخان سپهسالار که در این شماره نام او برده شده یکی از مردانیست که درتاریخ ایران برای خود جا باز کرده. این پیکره ازو در استانبول برداشته شده. آنکه پهلویش از دست راست ایستاده شادروان امین‌الدوله‌است .

روزنامه پیام ایران

چنانکه آگاهی یافته ایم روزنامه پیام ایران بزودی آغاز بچاپ خواهد کرد وچون دارنده آن آقای محمود سرشار جوان ستوده و نیکیست امیدمندیم یکی از روزنامه‌های ستوده ونیك ایران خواهد بود .

پوزش ازیاران

ازشهرستانها وازتهران بعضی ازیاران بمناسبت سال نو شادباش گفته بودند نظر بگرفتاری شخصی وامتحانات اداری موفق بپرسش پاسخ نشده‌ام اینك بدینوسیله تبریکات متقابله خودرا تقدیم میدارد

سروان هاشمی‌زاده

پرچم

دارنده و نویسنده احمد کسروی

هستند کسانی که اگر شما باآنان سخن از آلودگیهای توده رانید ، ویا در باره کوشش و چاره جویی بهمدستی خوانید ، بی پروایی نمایندوریشخند دریغ ندارند . بلکه گاهی دلسوزانه بپند پرداخته چنین گویند : «اینمردم نیک نخواهندشد ، شمادراندیشه خودباشید» . ولی همان کسان اگر بیکیشان ماستفروشی ماست کم فروشد ویا کفشدوزی کفش بد دوزد در آنهنگامست که بناله پردازد و بهر که رسید گله آغازد . این یك نمونه از صدها نادانیهای این توده است . این بهترین دلیلست که انبوهی ازمردم ازاندیشه وخرد بی بهره بوده همچون جانوران جزباشکم نمی زیند .

(ازگفته‌های دارنده پرچم)

سال یکم | شنبه ۲ اردیبهشت ۱۳۲۳ | شماره ششم



در پیرامون دین

دین از این چیزها والاتراست .

دین شناختن معنی جهان و زندگانیست .

\- ۱ -

چنانکه بارهانوشته‌ایم امروز داستان دین یك گرفتاری برای جهانست ، یك دشواری درزندگانیست . این گرفتاری ودشواری بیش ازهمه از آن برخاسته که معنی راست دین دانسته نیست ویك دینی بآن معنی راست درمیان نمیباشد .

امروز ملیونها کسان ازپیروان دینها شمرده میشوند ، صد هزارها کسان بنام پیشوایی دینی زندگی بسر می‌برند و باشکوه و سرفرازی روز می گذرانند ، ملیونها کتابهای دینی درخانه‌ها ودر دستهای مردمان می‌باشد ، ملیونها مسجد و کلیسا و زیارتگاه و پرستشگاه بنیاد نهاده شده ، صدها دسته‌بندیهای دینی برای نبرد بابیدینی بنیاد یافته . پس ازهمه اینها شما اگر بایکی ازآن پیشوایان دینی بگفتگو پردازید وچنین پرسید :

« دین چیست وبرای چیست ؟.. چه چیزهاست که دین نامیده شود؟.. ازچه راه باید آنهارا دانست ؟... باچه نیرویی راست و کجش‌را شناخت ؟.. آنگاه برای چیست که مردمان درزندگانی آزاد نباشند ؟.. برای‌چیست که باید پیروی ازدینی کنند ؟.. »

اینهاراکه بپرسید بهیچیکی پاسخ درستی نخواهید شنید . چرا که هیچیکی ازآن‌پیشوایان هیچگاه دراین اندیشه‌ها نبوده . هیچیکی هیچگاه نخواسته که معنی راست دین و هوده‌ای‌را که ازآن باید بود بفهمد و از روی بینش بکار پردازد . بلکه هریکی از ایشان چشم باز کرده و خودرا درمیان دینی (یابهترگویم : کیشی) یافته وهمانراگرفته است ، و سپس درسهایی‌را درآن زمینه خوانده وبه‌پیشوایی رسیده ، وچون از اینراه سود برده وزندگانی خوشی پیدا کرده باندیشه‌های دیگری کمتر پرداخته ویاهیچ نپرداخته‌است .

اینحال‌پیشوایانست . بماننده پیروان که بسیار تاریك مغزتر ازآنانند و کمترین آگاهی راستی‌را دراین زمینه‌ها نمیدارند .

مثلاشما اگر ازیك‌مسیحی بپرسید : «دین چیست ؟..» ازاین پرسش شما درشگفت خواهد شد ، و بکمترین پاسخی توانا نخواهد بود . اگر ازیك کشیش بپرسید بپاسخ پرداخته ولی چنین خواهد گفت : « چون‌آدم دربهشت گندم خورد گناهکارگردید وفرزندان او نیز گناهکار می‌باشند . اینست خدا یگانه فرزند خود مسیح‌را فرستاد که بدارزده شود و کفاره گناهان مردم باشد . اینست مردم باید مسیح فرزند خدارا بشناسند و باو ایمان بیاورند تاپس‌ازمردن درملکوت خداباشند ودربهشت‌باخوشی‌زندگی کنند» . اینست پاسخیکه‌بشما تواند داد .

اگرازیك ملای مسلمانی بپرسید پاسخ‌اندك بهتری داده چنین‌خواهد گفت : «خدا پیغمبر مارا برای هدایت بشر برانگیخت وباو وحی‌فرستاد . مردم باید باو ایمان‌بیاورند ودین اورا بپذیرند . نمازخوانند ، روزه‌گیرند زکات دهند ، بمکه روند ، بآخرت باورکنند تادرآن جهان رستگار باشند وباشفاعت پیغمبر به‌بهشت روند » .

همینست‌حال‌پیشوایان دیگر دینها و کیشها که هریکی پاسخی‌نزدیك باینها خواهد گفت وهیچیکی معنی راست دین‌را بشما باز نخواهد کرد . رویهمرفته آنان دین‌راچیزهایی‌میدانند درکناره‌زندگانی، کارهایی‌میندارند برای رفتن به‌بهشت ، دستگاهی می‌شمارند برای بزرك‌گردانیدن موسی و عیسی ودیگران .

ازآنسودینها (یابهترگویم : کیشها) که هست همه آنها ازهرباره بادانشهاناسازگاراست : باتاریخ ناسازگاراست ، باستاره شناسی ناسازگار است ، با جغرافی ناسازگار است ، با پزشکی ناسازگاز است . بهریکی صدایراد توان‌گرفت .

ازاینهم گذشته‌هریکی‌ازآنها دستگاهی برای‌مفتخواری‌وخوشگذرانی یا گدایی و دریوزه‌گردی گروهی می‌باشد ، و اینان - این مفتخواران و وگدایان - برای آنکه دستگاه خود را نگه دارند با دانشها بنبرد پرداخته بیزاری مردمان را از خودشان واز کیشهاشان هرچه بیشتر می گردانند .

درنتیجه‌اینهامردمان درهمه جهان بچند دسته شده‌اند : یکدسته‌آنانکه پیروی‌ازدینی‌یاکیشی‌می‌نمایند . یکدسته‌آنانکه میانه‌دین وبیدینی‌سرگردان می‌باشند وهرزمان رویبکی آورند .

شنیدنیست که دسته‌های‌بزرگی در اروپا دشمنان دینند وآنراجلوگیر پیشرفت جهان شمرده بنام نیکخواهی جهان بکندن ریشه هرگونه دینی می کوشند . درهمانحال کسانی بازبنام نیکخواهی جهان هواداری ازدین نموده گفتارها می‌نویسند که جهان جز بادین نیك نتواند بود .

رویهمرفته‌انبوه نیکخواهان‌جهان - بویژه دراروپا وآمریکا - ازدینها گریزانند وآنهارا مایه پستی‌اندیشه‌هاوجلوگیر پیشرفت زندگانی‌میشناسند وباآن دشمنی می‌نمایند .

لیکن در همانحال به برانداختن ریشه آنها توانا نمی‌باشند . دویست سال بیشتر است در اروپا دانشها برواج و پیشرفت پرداخته . فلسفه مادی بهمه‌جا پراکنده شده ودربیشتر دلها ریشه دوانیده . ازسالها کوششهایی‌بنام سوسیالیزم یاکومونیزم در هرگوشه آغاز گردیده . همه اینها بادین مسیح دشمنست وبااینحال‌آنرا برانداختن نتوانسته .

روزنامه صفا

روزنامه صفا که ازچندی پیش چشم براه بیرون آمدن شماره‌های آن می‌بودیم ازپست دیروز شماره نخستش بدفتر پرچم رسیده این روزنامه‌در ساری مازندران بکوشش آقای صفایی باحروف‌تازه و کاغذ سفید ونیك بچاپ می‌رسد وچون دارنده ونویسنده آن آقای صفاییست که مابلندی اندیشه و توانایی مغزی‌ایشان‌نیك آشناییم‌مارابآینده‌فیروزمندخودش‌امیدمندمیگرداند .

مازندران‌بیك‌روزنامه‌ای که‌معنی‌زندگانی‌را بمردم کشاورزوزورنجبرآنجا بفهماند و آنانرا بیك راه کوشش بخردانه بکشاند نیاز بسیار میدارد وما امیدمندیم روزنامه صفا پاسخده آن نیاز خواهد بود .

تلاشهای بیجا

چنانکه آگاهی یافته‌ایم بهائیان در تهران نمایندگانی بنزد آقای ساعد نخست وزیر فرستاده دادخواهی کرده‌اند که ازروزیکه کتاب بهائیگری از چاپ بیرون آمده وپراکنده شده درهر کجا مردم بدشمنی با بهائیان افزوده‌اند و در هر کجا به‌بهائیان می‌تازند و آزار وستم می‌رسانند ، وازنخست وزیر دادرسی خواسته‌اند .

ازسوی دیگر هرروز می‌شنویم بهائیان به‌تلاش سختی افتاده‌اند واز هر راهی که می‌توانند. بشورانیدن‌ملایان وپیروانشان میکوشند . چنانکه بتازگی از تبریز آگاهی رسیده چند روز پیش ازآنکه وحشیگریهای مراغه وتبریز و میاندوآب رخ دهد ریحانی نام بهایی‌که گویا از بازرگانانست به‌تبریز رسیده و در برانگیختن مردم وپراکندن دروغها بادیگران همدستی نموده بلکه خود یکی ازپیشگامان می‌بوده است .

نیز می‌شنویم‌چند تنی از تهران بقم‌رفته ودرآنجا خودرا مسلمان نشانداده وافسانه قرآنسوزانی آزادگان‌را دستاویزساخته به‌برآغالانیدن ملایان و طلبه‌ها کوشیده اند .

همچنین درخود تهران‌کسانی ازآنان‌بنام مسلمانی بنزد این ملا وآن ملا میروندوآنانرا برمی‌آغالانند. یکجوانی که‌ازبهائیگری بازگشته وبما پیوسته‌بود ولی‌چون کلاهبرداریهایی ازودیده شد ما ازخود راندیم واکنون باز به بهاییان پیوسته است ، اونیز رویه مسلمانی بخود گرفته باینجاوآنجا می‌رود و سخن از دین اسلام می‌راند ودلسوزیها می‌نماید وخواستش آنست‌که هم زیانی بما رساند وهم ملایان‌را بدست اندازد وریشخند کند . ازجمله شنیده‌شده چندروز پیش بنزد حاجی‌محتشم‌السلطنه رفته‌که اورا بکارهایی دربارهٔ مابرانگیزانده .

اینگونه‌آگاهیهایی می‌رسد وچون بارهابرخی یاران خواستارجلوگیری وچاره جویی شده‌اند اینست دراینجا بایشان بپاسخی می‌پردازم :

می‌گوییم : ما به‌بهائیها دشمنی نکرده‌ایم و نبایستی‌کنیم . مارا با آنان برخوردی نبوده ورنجشی بایکی از ایشان نداشته‌ایم . ما از سالهاست بپیکرشته کوشش برخاسته ومیخواهیم ایرانرا ازپراکندگیها بازرهانیم واینست بکیشها که مایه‌گمراهی می‌شناسیم پرداخته درباره هریکی کتابی نوشته‌ایم . ازجمله کتابی در باره بهائیگری نوشته بی‌آنکه همچون دیگران بسخنان زشتی پردازیم‌تاریخچه آن کیش‌را نوشته سپس نیز ایرادهایی ازروی دلیل بایشان گرفته‌ایم .

اکنون‌این رفتاربهائیان دلیلست‌که ازپاسخ ایرادهای مادرمانده‌اند . همین رفتاربیش‌ازآنچه بزیان‌ماباشد بزیان خودآنهاخواهد بود . هرکسی‌خواهددانست که پاسخی نتوانسته‌اند .

از آنسوی از این تلاشهای ایشان مارا چه زیانی خواهد بود ؟!. گرفتیم آنکه ملایان‌را برآغالانیدند وهمچون تبریز وحشیگریها بمیان آوردند و بچند تنی گزند رسانیدند آیا جز آنکه کیفر ببینند چه نتیجه خواهند برداشت ؟!.

بسیار شگفتست: گروهی که میگویند ماسراسر جهانرا بدین جمال‌مبارک خواهیم آورد وپولهای‌گزاف ریخته بهرسو مبلغها می‌فرستند دربرابر ایرادهای دلیلدار ما بدینسان ناتوان‌گردیده ویگانه چاره برای خودشان قرآن‌را دستاویز ساختن وبادروغ ونیرنگ مردم عامی‌را برانگیختن می‌شناسند .

هرچه هست من بیاران می‌گویم : از این پیشآمدها کمترین دلتنگی بخود راه ندهید .

مادرراه پیشرفت‌خودامروز درجایگاهی‌می‌باشیم که باید بیش‌ازهمه بپریدن بهانه‌ها کوشیم . بیش ازهمه دربند روشنی آمیغها باشیم . این رفتار بهائیان وملایان وصوفیان هزارها کسانرا برستگاری خواهد کشانید . هزارها کسان باخود اندیشیده خواهند گفت : اگر آنان را پاسخی بودی یا آنان‌نیزایرادی توانستندی چرا ازراه نیرنگ‌سازی درآمدندی ؟!. چرا مردم عامی‌را بوحشیگری برانگیختندی ؟! چرا همچون‌معاویه قرآن‌را دستاویز بدنهادی خود گرفتندی ؟!.

هزارهاسال اینسخن بسرزبانها خواهد بود .

از آنسوی چنانکه یکبار دیگر نوشته‌ایم امروز ایران یکدور بسیار تاریخی‌را بسر می‌برد. این‌کشور از هزارسال بازگرفتارگمراهیها وپراکندگیها بوده ، واکنون توگویی کنگره بسیار بزرگی برپا گردیده که همه دانشمندان و خردمندان ونیکخواهان درآن گردآمده اند ودرباره آن گمراهیها وپراکندگیها باز جویی وبازرسی می‌کنند وچنین میخواهندکه داوری‌کنند واینست از یکایک کیشها وبدآموزیها سخنی میرود . پیداست که چنان کنگره‌ای اگر توانستی بود ایران از این گرفتاریها توانستی رست . چیزیکه هست چنان کنگره‌ای بآسانی نتوانستی بود . پیشروان کیشها یا بدآموزیها بچنان دادگاهی نیامدندی و اگر هم آمدندی راست کیش خودرا نگفتندی . آنگاه باهم بچخش پرداخته شنوندگانرا دل آزرده گردانیدندی .

لیکن اکنون در نتیجه کتابهای ماکه‌بهر یکی ازکیشها کتابی نوشته و چبود هریکی‌را بی‌یکسویانه باز نموده‌ایم ، وبیپایی‌آنهارابا دلیلها نشانداده‌ایم ، از آنسوی معنی راست دین و زندگانی را دریک کتاب دیگری روشن گردانیده گوشه تاریکی‌باز نگزارده‌ایم - این کتابها که پراکنده شده بهمه‌جای کشور رسیده است . درهمه‌جا خردمندان رو بآمیغها آورده اند . چیزیکه هست کسان‌بسیاری هم دشمنی می‌نمایند وهایهوی برمی‌انگیزند . ولی اینها زیانی نخواهد داشت . باهمین تکانی‌که پیش‌آمده دوسال بیشتر نخواهدگذشت‌که انبوهی ازنیکخواهان ایران باراستیهاآشناگردند وهمگی بیکراه درآیند وبایکدیگر همدست وهمدل باشند وبایك‌بینشی بچاره دردهای این کشور وتوده پردازند . دریك چنین پیشآمد بزرك تاریخی آنچه هیچ ارجی‌نباید گزاشت هایهوی یکمشت گمراهان ونیرنك - بازیهای ایشانست .

یگانه شاهراه خواهد بود

یکی‌ازخوانندگان‌پرچم باداره‌آمده چنین میگوید :

شما می نویسید در ایران چهارده کیش هست . این‌راه شما پانزدهم‌خواهد بود .

می‌گوییم : خواستت چیست ؟ ! . از این گفته چه میخواهی ؟!.. آیا میخواهی که‌ما باچهارده‌کیش نکوشیم ؟ ! . آیا میخواهی با آنها نتبردیم ؟!. آیامیخواهی دست روی‌دست گزارده باین‌پراکندگیها وگمراهیها تماشا کنیم ؟!..

آنگاه این ایرادرا به‌بسیار کسان وبه بسیار چیزها توانگرفت . باسلام و به‌بنیادگزار آن توان گرفت ، بمشروطه ومشروطه خواهان توان گرفت . پیغمبر اسلام میخواست عرب‌را از پراکندگی بازرهاند . باونیزتوانستندی‌گفت : اینهم پراکندگی دیگری خواهد شد .

پس‌ازهمه‌اینها : شمانفهمیده‌اید . این چهارده‌کیش‌که هستند ودربرابرهمدیگر می‌ایستندهمه‌دریك‌پایگاهندوهمه‌دارای‌یك ارج‌می‌باشند . چون همه‌بیپاست‌هیچیکی نمی‌تواند آندیگرهارا ازمیان‌برد . ولی راه ما که‌سراپاراستیست وبنیاداستواری بهرخود میدارد نشدنیست که‌بآنها فیروز نیاید ، نشدنیست که همه‌را برنیندازد .

همین اکنون شما می‌بینید که ما بیکایك آنها ایرادها گرفته‌ایم و پیاپی پرسشها کرده‌ایم و تا کنون پاسخی نتوانسته‌اند و همگی درمانده‌اند . این از درماندگیست که از راه وحشیگری می‌آیند ، ازدرماندگیست که دست بدامن دولت‌زده چشم‌می‌دارند که‌دولت‌جلوگیری ازنوشته‌های ما کند . از درماندگیست که گاهی‌اسلام‌وگاهی قرآن‌رابهانه‌میسازند .

ببینیدشما تاچه‌اندازه پرتید که‌جدایی میانه سخنانی که سراپاآمیغست‌وبادلیلهایی بسیاراستوار - دلیلهایی‌همسنك‌دانشها-توام می‌باشد با گفته‌هایی‌که پایه‌اش جزپندار نیست‌یکی‌میشمارید .

شما هنوز ندانسته‌اید که در آدمی نیرویی‌بنام « راستی پژوهی » هست که ازگوهرتیرین‌نیروهای اوست . ندانسته‌اید که هنایش آمیغها در دلهای پاك همچون هنایش الکتریسیته درچیزهاست .

شما بدانید : این راه ما پانزدهم نخواهد بود . بلکه هر چهارده کیش‌را ازمیان برده‌یگانه شاهراه خواهد بود .

آری‌یکدسته‌ازآنانکه نیروهای مغزیشان ازکار افتاده درجلوما ایستاده ازدست دشمنی نخواهند برداشت . ولی خدا میانه ما وآنان داوری خواهد کرد .

گزارش کشور

دراین هفته در مجلس بکابینه‌آقای ساعد رأی اعتماد داده شد . نمایندگان پس ازآنکه آبروی کابینه را بردند و چند بار ناشایندگی وزیران را برخشان کشیدند واز کار و کوشش ایشان نومیدی نمودندسرانجام رأی اعتمادی دادند .ولی چنانکه درمجلس گفته شده گمان نمیرود این کابینه دیرپاید . هرچه هست‌چنانکه گفته شده این همان کابینه سهیلی است‌و بیگمان کاری ازآن ساخته نخواهدبود .

از شهرستانها

از تبریز می‌نویسند

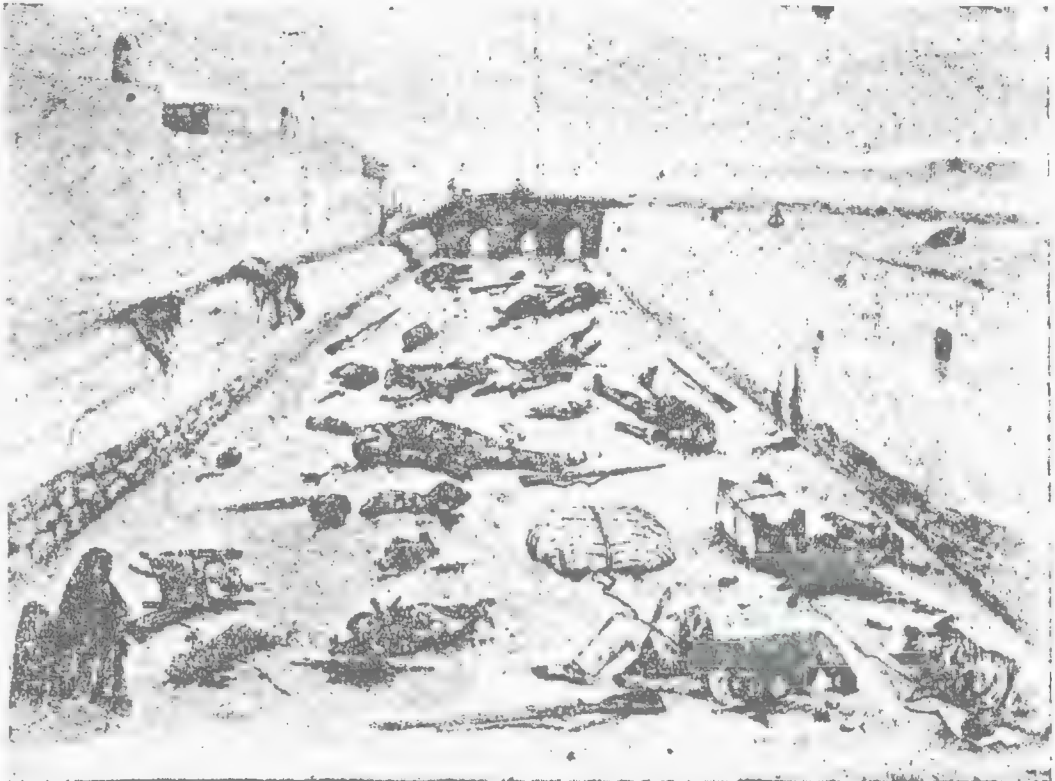
اشرار ومحرکین ایشان بدست وپا افتاده‌اند .ودرجستجوی‌وسیله می‌باشند که عذر خواهی کنند . آن کسانیکه مهملات نوشته‌چاپ می‌کردند درکنار وگوشه هر کسی‌را از پیمانیان می‌یابند به‌عذر خواهی می‌پردازند . همه شان گناه را بگردن شهربانی می‌اندازند .

چند روزپیش بازآدم‌ببازار انداخته ازبازاریان تلگرافی‌گرفته‌بنام شاه‌مخابره کرده‌اند .

پرچم: بازمی‌نویسیم بدنهادان‌تبریز ومراغه ومیاندوآب که‌آن وحشیگریهارا کرده اند کیفر سختی خواهند یافت . میرزاحسین واعظ ، میرزاکاظم شبستری و یاور ضیایی و اسد کلانتر بسیار کوچکترازآنند که بتوانند دربرابر قانون بایستند . بسیار کوچکتر از آنند که بتوانند با هیاهو ودسته بندی خود را از کیفرقانونی رهاگردانند .

ماهنوزچشم‌براهیم که‌دادستان تبریز دربرابرآن «جرایم مشهود» چه خواهد کرد ؟. چشم براهیم که آقای استاندار درباره یاورضیایی روسیاه و دیگر کار - مندان‌دولت که‌درمراغه وتبریز دروحشیگریها دست داشته‌اند چه پیشنهادی خواهد کرد ؟.

پیکره است یا نگاره؟



درپیرامون (پیکره‌های تاریخی) که درنامه هفتگی پرچم شماره پنجم سات ۹ پرسشی شده این پیکره عکس نیست چنانچه خوب پیداست نقاشی است بعد ازروی صفحه نقاشی عکس برداری شده و پیداست که نقاش استادی نکشیده است چون طرحها غلط وبی‌تناسبند وباصول نقاشی غلطهای فراوان دارد . از آنجاییکه درگراور نیز خیلی روشن نیفتاده ونمیتوان خوب تشخیص داد ، اما در طرف‌راست بالای صندوق وارونه انگار دونفرایستاده بمردگان تماشا میکنند اگراین درست باشد ازلحاظ نقاشی بسیار غلط است زیرا باتناسب کشتگان خیلی کوچك مینمایند وهمچنین بااینکه ازنعش کشتگان تاپل زیاد راه دوری نیست اگر از جنبه نقاشی بگیریم آدمها بزرك وپل کوچك است ونیز از طرز تشکیل مردگان بفواصل معین ومنظم‌میتوان بناشیگری نقاش پی‌برد گویا کشنده نقاشی نبوده بلکه کسی ازروی تأثر وذوق‌این صفحه‌را پدیدآورده .

اما آمدیم باینکه خود کجای تبریز می‌باشد ؛

اگرچه من تقریبا دوازده سال است از تبریز بیرون آمده‌ام ویژه اطراف تبریزرا هیچ بخاطر ندارم ، این پیکره رودخانه (قاری کرپوسی) را بیاد می‌آورده ودوتا سرگلدسته که درسمت چپ‌دیده‌میشوند شاید گلدسته‌های (صاحب‌الامر) باشد .

پتگر

پرچم - چون آقای پتگر خود نگارا (نقاش) است گفته‌اش‌درنزد ما استواراست ومی‌پذیریم ولی دربالای صندوق‌دونفرتماشا کننده نیست . در دست‌چپ هم‌آنچه دیده‌می‌شود سربخار پهاست نه‌مناره

آقای فرهنگ



آقای فرهنگ نویسندهٔ «دانستنی‌ها و آموختنی‌ها»

چنانکه‌خوانندگان‌پرچم آگاهند آقای‌فرهنك گفتارهایی‌درپرچم (درباره مشروطه‌ومعنی‌آن) زیر عنوان‌بالایی می‌نوشتند که سپس آنرا جداگانه بچاپ رسانیدیم، وچون بازبان بسیار ساده وهمه فهم‌نوشته بود دراندك‌زمانی نسخه‌هایش بفروش رفت وبپایان رفت واکنون ازبسیار جاها آنرا می‌طلبند و ما نمیداریم که بفرستیم .

ازجمله بتازگی‌نامه‌ای ازمسجدسلیمان ازآقای جلال‌امامجمعه رسیده که می‌نویسد: « کتابچه دانستنیها وآموختنیها خریداران بسیاری دراینجا پیدا کرده . ازجمله یکی‌ازپشتیبانان مابه‌تنهایی پنجاه شماره‌خواسته است که برای کم‌سوادان شهرخودش فرستد ..»

ما امیدمندیم بتوانیم آن کتابچه شیرین و سودمندرا بار دیگر بچاپ رسانیم .

آقای فرهنك نامزد وکالت جهرم

آقای فرهنك درجهرم نامزد نماینده‌گی برای پارلمان می‌باشند و دراین باره تلگرافها و نامه‌های بسیاری ازجهرم‌وازتهران بمارسیده . چنانکه نوشته بودیم ما نیز با آقایان جهرمی هم آوازیم . آقای فرهنك که جوانیست بافهم و دانش و پاکدامن و غیرتمند وراد شاینده‌ترین کسی برای نماینده‌گی جهرم می‌باشند .

چرا انتخابات جهرم آغاز نمیشود؟

یکی از کارهای شگفت‌آنکه انتخابات‌جهرم تاکنون‌آغاز نیافته . چنانکه در پارلمان نیزپرسیده شد ما نمیدانیم چه رازی دراین کار هست ؟. فسوسا ما ازیکسو‌می‌شنویم‌دولت دخالتی درانتخابات‌نمیکند وازیکسو می‌بینیم انتخابات بسیار جاهای کوچك‌را بتاخیر انداخته وچنانکه می‌شنویم خواستی جز این درمیان نیست‌که برخی کسانی‌راکه درشهرهای‌بزرك بوکالت نمیرسند در این شهرهای کوچك کامیاب گردانند . مانمیدانیم‌جناب آقای هژیر وزیرپارسای کشور باین چه می‌فرمایند؟!.

گواهی پاکدلانه

آقای کسروی

کتاب‌ورجاوندبنیاد که «آموزاکهای‌دربایست در زمینه جهان وزندگی درآنرا» دربر دارد رسید وخواندم . چون‌بهرفرد که پیروی ازخرد وانصاف‌می نماید بایاست از راستی‌ها وآمیغها پشتیبانی کند واز نوشته‌ها وآموزاکهای خردناپذیر بیزاری جوید بایا دانستم‌که گواهی خودرا دراین باره بنویسم :

هرشخص باخرد وآمیغ دوستی که بدآموزی های شاعران وصوفیان وخراباتیان را باخرد وراستی پژوهی سازگار ندانسته و در دوراهی رستگاری و گمراهی در شك و یقین سرگردان مانده‌است یکباره راه‌راست‌راباو‌نشان‌میدهد وازبند وزنجیرهایی که بدآموزیهای شاعران و دیگران بپای فهم وخرد او زده بیکبارگی آزاد مینماید . آزاد می‌نماید تا بتواند ازخرد و استعداد خدادادهٔ خود برای‌بهبودی زندگی فردی‌واجتماعی بهره‌مند شده به‌نتیجه برسد. این کتاب برای جوانان راستی پژوه و خردمند است که گواهی دهند این شعرها وامثال آن :

« در روزازل هرآنچه بایست بداد

غم خوردن و کوشیدن مابیهوده است» یا

«هرچند دراحوال جهان مینگرم

حاصل همه عشرتست و باقی هیچ است »

در زمانی که ملتها با جانفشانی وجهد و کوشش سرنوشت ومقدرات خود را در دست میگیرند‌بسیار نامناسب است . و برعکس برنسل جوان لازم است این قبیل اندیشه‌های گمراه کننده را کنار گذاشته براهنمایی خردو پایبندی به‌پاکدینی و آمیغها خدمت بنوع وجامعه را وجهه همت قرار داده در راه نیك بختی وسعادت‌خود وکشورشان بکوشند وهرگزخرد و اراده را که شاعران ناچیز شمرده و درزندگی و سرنوشت موثرنمی‌شمارند مهمل‌نگزارند وبدانند که سازمان جهان کاملا از روی‌خرد وعلم بنیادگزارده شده وخیلی از اسرار نهان سپهر به نیروی علم و دانش آشکار گردیده وپیداست ماهم که جزئی از این سازمان هستیم به نیروی‌خرد وفهم بسیجیده‌می‌باشیم واز این نیروی خدا داده توانیم آنچه مربوط به زیستن دراین جهان وآراستن وپیراستن آن‌می‌باشد استفاده نماییم .

نگارنده براثر خواندن کتاب ورجاوند بنیاد و دیگر نوشته‌های دارنده پرچم خود را مانندکسی می‌بینم که مدتها دردل خویش باگفته شاعران وفلسفه گوناگون آنها ودیگر [illegible] ریشه های بی‌پاکه ازخرد دور میباشد درنبردبر [illegible] ذخره ناروبرو شدن‌پاك رشته آمیغهای پاکدینی‌وخرد پذیر که کتاب ورجاوند بنیاد دربر دارد از شك و دو دلی رهایی یافته‌وبا پیروزمندی راه راست زندگی وآمیغهای‌آنرا درپیش گیرد و از خداوند توانا توفیق شما ویاران را در این راه ورجاوندی که در پیش‌گرفته اید وعده از پاکدلان نیز همین راهرا پذیرفته وپیروی می‌نمایند خواهانم .

زاهدان ـ عبدالله آوح… آذری

چتر نجات یاپاراشوت

اختراعی که در آغاز وسیله نجات‌خلبانان بود اکنون یك سلاح مهم جنگی شده است .

چگرنگی پرش باچتر نجات ، سرعت شخص درحال‌سقوط ، کوتاه‌ترین ارتفاعی که ازآن پرش بعمل‌آمده ، قایقهای‌لاستیکی و کمربندهای نجات که با پاراشوت بکار میرود . دسته‌های چترباز - تبدیل « بوسیله نجات » به‌یك سلاح جنگی ، نبرد کرت نخستین مرحله بکار بردن چتربازان بود - متفقین لشکرهای‌عدیده ازنیروی چترباز تعلیم داده وآماده کار برای تعرض نهائی خوددارند .

در نیروی هوائی انگلستان دوقسم چتر نجات معمول است ۱) چتر نجات خلبانان ۲)چتر نجات دیده بانان .

درنوع اول ، خود چترهمواره به یراقهای آن‌مربوط وبسته آن بمنزله بالشی‌است که خلبان برروی‌آن می‌نشیند در زمان‌قبل‌از جنك تشکچه کوچکی که بروی آن نصب شده بود نشیمنگاه راحتی برای خلبانان بوجود می‌آورد ولی اکنون قایق لاستیکی که باندازه بالش مزبور راحت نیست بخصوص اگر بطری هوای متراکم جابجا شود ، جای‌آنرا گرفته است این نوع پاراشوت‌را تمام خلبانان شکاریهای یکنفره در حال پرواز بربدن خود نصب می‌کنند قلاب مخصوصی‌دارد که بمحض چرخاندن آن پاراشوت‌رها می‌شود وباین ترتیب هنگامیکه خلبان بزمین می‌رسد خطر کشیده شدن او بروی زمین ازمیان می‌رود .

پاراشوت دیده‌بانان تسمه‌هایی‌دارد که قلاب‌بآن وصل می‌شود بسته پاراشوت جداگانه درهواپیما حمل میشود وهنگامیکه شخصی آماده بیرون جستن می‌شود آنرا بشانه انداخته قلاب‌را محکم میکند ، کارکنان بمب‌افکنها این نوع پاراشوت را بکار می‌برند زیرا پاراشوتی که همواره حمل می‌شود مانع آزادی عملیات آنان می‌گردد .

رطوبت مانع بزرگی برای کار چتر نجات می‌باشد زیرا ابریشم در رطوبت بهم چسبیده یا خیلی دیرباز می‌شود ویا اصولا باز نمیگردد ..مواظبت ونگاهداری‌چترنجات ورسیدگی بآن‌نهایت درجه اهمیت‌را دارد . در نیروی هوائی انگلستان اینکار بعهده دسته‌های‌بانوان کمکی‌وابسته به‌نیروی هوائی‌است اینان‌درنگاهداری پاراشوت و مراقبت ازتسمه‌ها ویراقها بسیار ماهرند . درتا کردن چتر نجات وبسته‌بندی کیسه‌آن ونیز نصب رشته‌های فرمان و کنترل ورزیده گردیده‌اند .

پرش باچتر نجا ،

دربحبوحه نبرد انگلستان یعنی‌ازدهم اوت تا آخر سپتامبر ۱۹۴۰ متجاوز از سیصد نفر خلبان انگلیسی بوسیله پاراشوت خودرا نجات دادند .

عده قابل‌ملاحظه‌ای ازخلبانان چندین بار خودرا باین‌وسیله از خطر رهانیده‌اند ، درنبرد انگلستان یکی از خلبانان سه دفعه متوالی درعرض سه روز از هواپیمای خود بیرون جست . حد نصاب این پرشهارا یکی از خلبانان شکاری انگلستان حائزشد که یازده مرتبه بوسیله چتر خودرا نجات داد .

جستن بوسیله چتر نجات مانند روزگارگذشته آسان نیست زیرا سرعت حرکت طیارات بسیار افزوده شده خطر تصادم‌خلبان با دم یاقسمتهای دیگر هواپیما بیشتر شده است در صورتیکه خلبان قادر بفرمان دادن وکنترول هواپیمای خود باشد آنرا وارونه میکند وسرعت آنرا می‌کاهد سپس از اطاقك خود بیرون میجهد وقلابهای کنترل‌چتر نجات‌رامیگشاید. بیشتربمب افکنها وهواپیماهای بزرك‌دیگر دریچه‌های مخصوص پرش دارند واین دریچه‌هابطوری تعبیه شده‌است که کسانیکه بوسیله چتر می‌جهند باهواپیما بهیچوجه تصادم ننمایند .

حد متوسط سرعتی که شخص درحال فرودآمدن بسوی‌زمین پیدا می کند درصورتیکه پاراشوت بازنشده باشد ساعتی ۱۲۵میل یا دویست کیلومتر می‌باشد وقتیکه پاراشوت باز باشد ضربه سقوط در حال برخورد برزمین معادل ضربه‌ایست که درحین پرش ازیك ارتفاع سه مترونیمی عارض‌می‌شود . اگر باد بوزد نیروی آنرانیز باید درنظر گرفت ومعمولا درموقعیکه بادهای سخت میوزد احتمال می‌رود که دست وپای‌شخص بشکنند .

بیشتر خلبانان اظهار میدارند که در صورت نبودن باد ودر صورتیکه در حین پریدن ازهواپیما زخمی برنداشته باشند فرود آمدن باچتر نجات‌بسیار لذت دارد .

برخی از آنان درجاهای عجیب‌وغریب مثلادر میان درخت‌سیب یابرروی دودکش کارخانه ویا امثال آن فرود میایند یکی از این خلبانان که مشغول آزمایش یکی ازهواپیماهای نوع‌جدید بوده‌ودرحین پرواز ناچار ازپرش باچترشده چنین‌حکایت میکند :

« هنگامیکه هواپیما در وسط آسمان قطعه قطعه شد من از وسط طاق آن‌بآسمان‌پرت‌شدم‌وقلاب چتر نجات خود بخود بازشد ، در وسطآسمان‌وزمین در حالیکه بکلی چشمم جائی را نمیدید بهوش‌آمدم ضربه پرتاب شدن عروق‌چشم مرا پاره کرده‌بود.

پس از چند ثانیه سقوط که مردانه فکر میکردم تصمیم گرفتم رشته کنترل‌را بکشم‌چهاربار دست خود را بسوی آن بردم تابالاخره موفق باین کار شدم .پاراشوت‌باتکان‌مختصری‌بازشد هنگامیکه بزمین‌رسیدم بیهوش بودم ووقتی‌بهوش آمدم مشاهده نمودم که‌مانند یك گونی سیب زمینی بروی زمین کشیده شدم .»

عده بسیاری ازخلبانان که دراین جنك‌بوسیله چتر نجات یافته‌اند دروسطدریا فرودآمده اند ودر نتیجه وجود جلیتقه‌های‌مخصوص نجات‌و قایق‌لاستیکی که‌وصل به‌پاراشوت‌آنان‌بوده بهیچوجه صدمه ندیده‌اند اخیرا یکی از خلبانان آلمانی که بوسیله چتر نجات از هواپیمای خود بیرون جسته بود درست دروسطیك بازداشتگاه آلمانی در انگلستان فرود آمد رفقای او که راه درازی را برای رسیدن بآن محل‌پیاده طی کرده بودند نسبت باوغبطه‌میخوردند.

کوتاه ترین ارتفاعی که دراین جنك پریده شده توسط خلبان‌یك‌اسپیت‌فایرانکلیسی‌است‌هواپیمای این شخص دراثر گلوله توپ سخت آسیب‌دیده‌وپای بین رکاب‌کنترل و کف هواپیما بگیر افتاده‌بود . در ارتفاع سی‌متری زمین توانست پای‌خودرا رها کند و از هواپیما بجهد پاراشوت او درست در موقعیکه پایش بزمین میرسیدباز شد ومشارالیه‌بدون آسیب نجات‌یافت .

خلبان‌دیکری‌ازارتفاع بیست وپنج‌متری‌بیرون جست و سالم بزمین رسیداگر کسی از ارتفاع صد و پنجاه‌متری ازهواپیمابیرون جهد درصورتیکه‌پاراشوت او بموقع باز شود معمولا باید بدون آسیب بزمین برسد . دراین جنك فقط صدی دو از کارکنان نیروی هوائی انگلستان که بوسیله‌چترجسته‌اند درهوامجروح شده و نوزده در صد از آنان در حین رسیدن‌بزمین صدمه دیده‌اند رقم اخیر قدری زیاد بنظر میرسد ولی‌باید درنظرداشت که قسمت اعظم اینان کارکنان نیروی بمب افکن بوده‌اند که چون درشب‌فرودآمده بودند نتوانستند زیرپای خودرابه‌بینند.

استفاده‌ازچتر نجات بعنوان‌یك‌سلاح جنگی

ولی دوبهمرفته چترنجات‌بیشتریك‌وسیله‌برای رهائی از مرك بشمار میرفت و تاآغاز نبرد جبهه باختر در سال۱۹۴۰ هنوزبعنوان یك سلاح جنگی‌از آن استفاده نشده بود، دراین‌موقع‌آلمانیهاچتربازان خود را در هلند وبلژیك موفقانه بکار بردند ولی دسته های مزبور مستقل نبوده و بعنوان‌پیش‌قراولان پیاده‌نظام تلقی میشدند .

نخستین باری که چتر نجات نقش حقیقی خود را بازی کرد و دسته های چترباز مستقلا وارد میدان نبرد شده‌و کاری ازپیش بردند در نبرد کرت‌بوددر قسمتی ازنبردهای زمینی یونان آلمانیها چتر بازان خود و لوازم کار آنان را از ارتفاع هفتاد متری رهاکردند ولی‌عده بسیاری از چترها بازنشده و در نبردکرت بناچار ارتفاع‌بیشتری درنظرگرفته شد .

ازآنموقع تاکنون تغییرات‌بسیار پدیدآمده است ومتفقین با پیشرفت‌بسیار خود در این زمینه شهرت‌دسته‌های‌چترباز آلمانی‌وسازمانهای آنرا‌تحت‌الشعاع قرار داده‌اند . درنبردهای‌افریقاچه‌در الجزیره و مراکش وچه در لیبی متفقین دسته‌های چترباز خودرا بمنزله‌پیش قراولان حملات تهاجمی بکاربردند .

وهم‌درنبرد افریقا وهم درجبهه روسیه دسته‌های چترباز متفقین در عقب خطوط دشمن برای‌قطع ارتباطاو باعقب وبرای محاصره قوای منهزم او بکار برده شده است . در انگلستان اکنون لشگر های بسیار مجهز که همه افراد چترباز میباشند مشغول تمرین وآماده کردن خود برای عملیات می‌باشند واین افراد هنگامی که تعرض نهائی آغاز میشود نقش بسیار پربهائی بازی خواهند کرد ودراین‌زمینه نیزمانند تمام جبهه‌های‌دیگرجنك آلمانیها باین نکته پی‌خواهند برد که متفقین از حیث افراد ووسائل و ورزیدگی نفرات بمراتب برآنان برتری‌دارند .

از «تفسیر خبرهای جهان»

در پیرامون زبان

آقای کسروی دربرخی جاها نوشته‌اید که مردم‌ایرادمیگیرند ومیگویند پراکندن زبان پاك هنوز زود است و میباید پس از آن که پیش رفتیم آنرا پراکنیم . من‌میگویم این نکته‌های مردم نتواند بود که از روی خرد برخاسته شده باشد زیرا آن آسانی و درستی که درزبان پاك هست نتوان‌شاینده آن زبان بیمارشمرد . بهترگویم زبانی‌که نه تازی است ونه‌فارسی .

میگویم این همان زبان است که سالها ابزار بازیچه هوسبازان می‌بوده وهرگاه نیاز بیاد آوردن واژه‌ای بودی برای آنکه بدیگران برتری نشان داده باشند واژه‌ای‌را از تازی گرفتندی آنهم نه‌واژه‌درست ، واژه‌ایکه‌رویه تازی‌اش‌را ازدست میداد که‌نه‌فارسی می‌بود ونه‌تازی پس باید دانست که این گفته‌های مردم از روی‌سهشهای‌نیك وخردمندانه برنخاسته .

ما اگر خواسته باشیم ازنخست‌بنیاد نویساکهای خودمانرا روی آن زبان روزنامه‌نویسان گزاریم درآخربدشواریها برخواهیم خورد . این گفته‌های مردم‌بآن میماند که‌چون گلکاری‌میخواهد دیواری‌را بسازد نخست پایه آنرا باگل‌بنیاد گزارد سپس دیواررا باسنگهای بزرك‌بالابرد . من امیدمندم تامیتوانید در راه پراکندن زبان پاك که‌خوداپزاریست برای‌پراکندن آمیغها دریغ نفرمائید .

آبادان - خدابخش پورکی

پاسخ بنویسنده گفتار

(مدعی پیامبری)

آقای نویسنده (مدعی پیامبری) من از این گوشه کشور باشما چند سخنی دارم که درابتدا میرانم آنگاه باصل مقاله شما رجوع نموده و جواب هریك راخواهم دادومثل شما بمغلطه کاری نخواهم برخاست. نخست شمابگوئید هنگامیکه رضاشاه آن سختگیریها را درباره دین میکرد شما کجا بودید ؟ آن مرد سبك مغزی که در تهران درباره برانگیختگان خدا شعرهای هجوی ساخته وبدهانها انداخته بود شما کجا بودید ؟ آنوقت چراجمله (بلی از سستی اسلام است) را برزبان نمیرانديد ؟! هنگامی که دخترها و پسرهارا به استخر شنا می بردند وآن افتضاح بازی را در می آوردند شما چرا خون اسلامیتتان بجوش نیامد ؟! چرا آنجا مرده بودید ؟! حالا هم اگر آنطور شخصی پیدا شود شما جز مرده‌ای بیش نیستید. ولی در همان هنگام بنا به شهادت دوره هفت ساله پیمان بهترین راه برای نیکو ماندن و دین داشتن نشان داده می شد وطرفداران پیمان تماما مردانی پاك بوده وهستند وناشایستگان بگناه سبك سری هم شده از مابین ما خارج خواهند شد. میخواهم از شما سؤال کنم شما برای این توده چه کرده اید؟! آیا چند نفری را بطریقیکه پیمان تربیت کرده تربیت نموده اید؟! شما خیال می کنید پشتیبانان پیمان هم مثل شما هوسندند که تنها برای پر کردن صفحه قلم زنند. خوب آقای نویسنده ما اندیشه‌های پیمان را کنار گذاشتیم ازشما که خودرا نویسنده میدانید وادعا می کنید که هنوز اسلام زنده است سؤال میکنیم ما چه کنیم؟! بکدام راه رو آوریم؟! سخن کدام دسته را بپذیریم ؟! اینهمه سخنان درهمی که گفته میشود آیا شمشیر برداشته و مانند صدر اسلام جویای خلافت شویم یابفرقه‌های پانزده گانه رو آوریم؟. یا یکبار بی دین شویم ؟! این توده صد دردش بهم درآمیخته: دیوانگیها دسته بسته، فلسفه مادی و پول پرستی (که آن مقاله بی‌شك برای همان نوشته شده) ریشه دوانیده، شما چه چاره اندیشیده‌اید؟ شما در آن مقاله جز این نخواسته‌اید که مردم عامی را بشورانید وخود نامی بدست آورید. آری میل شما همین بوده. همین نشان میدهد که شمادرپی نیکی نیستید واین نمی اندیشید که باید پاك بود وراست گفت.

اکنون به مقاله شما برمیگردم. من تنها قسمت دوم را خوانده‌ام، شما نوشته‌اید که آقای کسروی در بیست و چند سال پیش در کتاب شریعت احمدی می نویسد (شخصی بمقام ادعای نبوت برآمده اظهار می دارد که فرستاده خدا است آیا میتوانیم بمحض این اظهار او را فرستاده خدا باور نموده ادعایش را بپذیریم مگر ممکن نیست که دروغگو بوده وخواسته باشد که بوسیله این ادعا باغراض شخصی خود نایل شود. پس حتمی است که هرپیغمبری باید برای اثبات ادعای خود معجزه داشته باشد). با اینکه این کتاب دربیست وچند سال پیش نوشته شده بازهم باسخنان امروز آقای کسروی ضد نیست. زیرا علاوه بر اینکه آقای کسروی در آنجا کیش شیعی را با باورهائی که داشته نوشته‌اند صحبت از ادعا نموده‌اند. من از شما می پرسم ادعا چیست؟! اگر شما نمیدانید من بگویم ادعا آنست که کسی بدون اینکه کاری کند بگوید من فلان کاره هستم مثلا شخصی باربر بگوید من نویسنده هستم این ادعا است یا باید این نشان دهد که نویسنده است تا مردم باور کنند ونه جز این پیداست که دروغ میگوید. دراینجا می پرسم که آقای کسروی در کجا ادعا کرده‌اند؟ جز اینکه بکار برخاسته واز راهش بکندن گمراهیها میکوشند که این خود دلیل راستی گفته‌های ایشان است ثانیا معجزه را شما چه میدانید در کتابهای شما نوشته‌اند باید از سنگ شتر بیرون بیاورد مرده زنده گرداند بدیدن خدا رود و صد از اینها در باره پیغمبر که در چند جای قرآن ازمعجزه بیزاری نموده در کتابها نوشته اید. بگوئید اینها جز دروغ چیست پس این را جواب دهید که اگر معجزه اینها نیست چیست ؟ درقسمت دیگر مقاله مینویسد آقای کسروی در یکم آذر ۱۳۱۵ نامه‌ای بشما نوشته‌اند و میگویند (ما هرگز درپی دین نوینی نیستیم ولی زنده کردن همان دین کهن « جز » بخواست خدا و یاری او نتواند بود) پیداست که این سخن هم راست است زیرا بی گمان شما معنی دین را نمیدانید. دستوراتی که زردشت وموسی وعیسی و پیغمبر اسلام بمردم داده‌اند یکیست اولی میگوید راست باش دروغ مگو خیانت نکن دوم وسوم و چهارم هم همین رامیگویند هریکی تکمیل دیگری است زیرا جهان درپیشرفتست واین هم یکی ازرازهای پیشرفت می باشد شما باین چه پاسخی میدهید وسخن شما این پیداست که پوچ است. درباره وحی وپیغمبری و جان و روان اگر شما بهریکی پاسخ استواری دارید و گفته شما صحیح است خواهشمندم بادلایل عقلی معنی‌های پوچ وتوخالی را رد نمایید ولی دلایلی که نه مثل این نوشته شما آخوندی باشد. درجای دیگر میگویید گفته‌های آقای کسروی باقرآن واسلام هیچ سازشی ندارد من می پرسم چرا سازش ندارد گفته‌های قرآن چیست مگر پیغمبر نگفته باید پاك بود باید تنها خدارا پرستید و دست کسی را چه زنده وچه مرده در کارها قرار نداد مگر قرآن درس غیرت و مردانگی نداده تمام اینها با زبان خرد پذیر در صفحات پیمان نقش شده پس چرا سازش ندارد ؟!. آری با این باورهای امروزی که شما دارید واصلا از اسلام دوراست سازش ندارد. ولی باخود اسلام باآن اسلامی که شما اصلا نمی‌شناسید یکی است. این میرساند که شما فهم این مطلب را ندارید صد ایراد در پیمان و دیگرجاها نوشته شده شما یکی پاسخ نمیدارید.

ثانیا من بقرآن ایراد نمی گیرم بشما ایراد میگیرم: آن دشواریهای قرآن که هست ویك سد بزرگی در سر راه دینداریست شما تا کنون بانها چه پاسخی داده‌اید واکنون چه پاسخی میدهید؟!.. اگر یك اروپائی ایراد بگیرد و بگوید داستان مرده زنده گردانیدن عیسی یاموضوع آفرینش زمین وآسمان درشش روز باتاریخ وباعلوم طبیعی سازگار نیست شما چه پاسخی توانید داد ؟! تا کنون چه پاسخی داده‌اید ؟، تاکنون صدها کتاب درعربی و فارسی در انکار خدا وروان چاپ شده شما بکدام یکی پاسخ داده‌اید ومی توانستید داد.

دیگر آنکه آقای کسروی درپیرامون اسلام که چاپ شده نوشته‌اند (بگمان ایشان ما اسلام را برداشته‌ایم لیکن من میگویم اسلام را زنده گردانیده‌ایم) اینهم راست است زیرا بزرگترین دستور اسلام خداپرستی است (یکتاپرستی) و باور داشتن بان جهان و نیکوکاری و زیستن ازروی آئین پاك که تمام اینها بازبان علمی وساده در ورجاوند بنیاد نوشته شده شما چه ایرادی بآنها دارید بگوئید. شما دراینجا یك ادعائی نموده‌اید که بیشتر بزور شبیه است شما میگوئید (ما آشکارا میگوئیم هنوز اسلام زنده است وجاویدان) این سخن که جز ادعائی نیست ما از شما چگونه بپذیریم بگوئید کدام اسلام را میگویید اسلامی که نیمی از جهان را تکان داد یا این اسلام که به پانزده شانزده فرقه تقسیم شده وزیر دست دیگران است آن اسلامی که مردانی چون علی و عمر وابوبکر تربیت نمود یا این اسلامی که امروز دروغ و هزاران چیز دیگر را صلاح میداند آن اسلامی که شراب را حرام نموده یا این اسلامیانی که شراب را امروز مثل آب میخورند اینجا حق بدهید که آیا در مابین یك ملت مسلمان رواست که شراب فروشی ها از صد تجاوز کند وشما خون اسلامیتتان بجوش نیاید. ولی این بدانید که آزادگان باآن نوشته های ارجداری که خوانده‌اند و بکار بسته‌اند چون مردان صدر اسلام شده که شما جای خود دارید دیگران را هم کیفر خواهند داد وبرای هر نوع کزند هم حاضرند و نمونه آن سرگذشت مراغه و تبریز بود که آن شهامت و دل محکمی بمرام آزادگان پدیدار گردید شما اگر خودرا بکشید نمی توانید با حقایق نبرد کنید اینها حقایق است وخواه ناخواه پیش خواهد رفت.

درجای دیگر شما مینویسید آقای کسروی مینویسند (اینراهم برای آگاهی بنویسم که درتهران دسته‌ای بضد امام زمان میکوشند... الی اخر) در اینجا هم تیر شما بسنگ خورده زیرا شما معنی برانگیختگی را نمیدانید این نمیدانید که هر کاری را باید ازراهش کرد راستی را اگر امام زمان بآن نشانیها که داده‌اند بیاید همه خواهند پذیرفت دیگر جا برای کشاکش بازنماند دیگر چرا شمشیرش را بکار انداخته خونها ریزد پیداست که اینها همه که در کتابهای شما نوشته شده ضد یکدیگر است و آنچه در کتاب شیعیگری یادشده بادلیل همراه است شما بآن دلایل پاسخ دهید و بی‌جهت خود را باین داد وبیدادها نیندازید که سودی ندارد در اخر مقاله می نویسید آقای کسروی می نویسد (ماهیچگاه دعوی پیغمبری نداریم و من همیشه ازاین نام بیزاری دارم) پیدا است با آن مقدمه‌ای که در باره ادعا نوشته‌ام سخن ایشان راست است و در هیچ جا هم ادعا ندارند بلکه بکارش می کوشند واینهم ایرادی ندارد زیرا بشما نشان میدهند و آن ظرفیت شما است که این را در نمی‌یابید در پایان میگویم کتابهارا ازسر بخوانید و این بدانید که سخنان بی‌فکرانه هیچ نتیجه‌ای ندارد وجز اینکه پشیمانی برای شما بار آورد چیزی نخواهد بود.

مشهد ـ حسین یزدانیان

یاد آوری‌های بجا

پیشرفت این راه ورجاوندرا که یگانه شاه راه ترقی شرق بویژه کشور ایران است ازخدای بزرگ آرزومندم. من در این یکی دوسال که به پاك دینی گرائیده وباراه آن آشنا گردیده‌ام این راه ورجاوندرا پذیرفته و کوشش خودرا دراین راه دریغ نمیدارم من این نیك فهمیده‌ام که هرکسی نخست باید خود را پاك گرداند سپس بدیگران پردازد من این نیك فهمیده‌ام که فهمیدن کتابهای پاك بایکمرتبه خواندن کافی نیست و این است بهمه برادران که تازه آشنا گردیده‌اند گوشزد می کنم کتابهارا دو یا سه باربخوانید.

دراینجا بیجا نمیدانم یك چیزی یادآوری کنم آن تاریخ میلادی است که در پرچم هفتگی ۱۹٤۳ بچاپ میرسد در صورتیکه ۱۹٤٤ باید بود.

پرسش - پاسخ

پرسش :

کلمه (پیوسته) بدومعنی بکار میرود کدام یك درست تراست (پیوستگی) و (همیشه). کلمه خورایان که در شماره دوم پرچم بکار برده‌اند بچه معنی و درکجا بکار میرود.

اندیمشك ـ نوربخش

پاسخ :

«پیوسته» را باید جز در معنی ریشگی خود بکار نبرد. برای همیشه واژه «همیشه» را می داریم. «خورایان» را بمعنی شرق بکار می بریم.

از روزنامه طنین ترکیه

ما و همسایگانمان

ترکیه و ترکان در ادبیات کنونی ایران

کسروی یکی از نثر نویسان «مفرط» :

—۱۰—

روزنامه طنین ترکیه که یکی از روزنامه‌های نامدار ترکیه است در چندماه پیش یکرشته گفتارهایی که بخامه احمد رسمی یارار زیر عنوان بالایی نوشته شده بچاپ رسانیده و چون گفتار دهم از آنها در باره من (گرداننده پرچم) بوده فرستاده‌اند و من [illegible] میبینم گذشته از ناآگاهیهایی که نویسنده را بوده یکرشته [illegible] دروغ و بیجا از زبان من آورده . اینست بهتر میدانم آنرا در پرچم ترجمه کرده تکه‌بتکه ناآگاهیها و دروغهای نویسنده‌را باز نمایم . چنین پیداست که یارار افندی این نوشته‌های خودرا کتابی خواهد گردانید درحالیکه نوشته‌های او گذشته از آنکه بیپاست هرآینه مایه کینه‌توزی ترکان [illegible] در بارهٔ نویسندگان ایرانی خواهد بود . اینست مادوست میداریم که سفارت ترکیه در تهران ، یا سفارت ایران در انقره به‌یارار افندی یادآوریهای شایان‌را دریغ ندارند.

«سیداحمد کسروی از نثر نویسان «مفرط» ایران و از نامدار ترین دانشمندان آن کشور است . چون سید است تبارش بعرب می پیوندد . چیزیکه هست او این تباررا فراموش گردانیده و هواداری سخت از نژادایران نشان میدهد ودر راه پاك گردانیدن آن کشور از ترکان گفتارهای بسیاری نوشته‌است . »

این جمله های اخیر دروغست . من هیچگاه نخواسته‌ام ترکها از ایران بیرون روند . هیچگاه نگفته‌ام درایران ترك نیست . آنچه من گفته‌ام وخواسته‌ام این بوده که زبانهای گوناگونی که در ایران سخن رانده میشود ، از ترکی و عربی و ارمنی و اسوری ونیمزبانهای استانها (از گیلکی و مازندرانی وسمنانی و سرخه‌ای و سدهی و کردی و لوری و شوشتری و مانند اینها) از میان رود و همگی ایرانیان دارای یکزبان (که‌زبان‌فارسی‌است) باشند . این‌بوده‌خواسته من ودر این‌راه بوده که کوشیده‌ام .

این‌نیز نه ازراه‌آن بوده که‌ترکی یاعربی یاارمنی یااسوری‌راآبد میدانم ودشمن میدارم . چنین چیزی نبوده است و نبایستی‌بود . ترکی‌زبان مادری منست. عربی‌راهم یادگرفته‌ام و بهتر از برخی عربها توانم نوشت . ارمنی را درس خوانده‌ام و بهره‌ها از آن برداشته‌ام . ازآسوری ناآگاه نمی باشم . این زبانها همه نیکست . چیزیکه هست بودن آنها درایران مایه پراکندگی این توده‌است . مردمی که دریك کشور می‌زیند و سود وزیانشان بهم پیوسته است جدایی در میانه آنها هرچه کمتر بهتر .

«درتبریز زاییده‌شده . خانواده‌شان ، نژادها پیش‌ازاین‌، ازمدینه‌یااز مکه بآن شهر آمده و جاگرفته و بومی گردیده‌اند . از اینروست که همچون سیدهای دیگری که بافراوانی درایران وترکستان وآناتولی (آسیای کوچك) زندگی می کنند و باز هم خودرا از فرزندان پیغمبر می‌شمارند (در حالیکه هیچگونه ماندگی بعرب ندارند) ، سید احمد نیز چه از «سیما» وچه از «قیافت» نه‌بعرب ونه‌به‌ایرانیان ماندگی نمیدارد . اگر درمکتب نخوانده بودی نه یك کلمه عربی دانستی و نه یك کلمه فارسی .»

یارار افندی مرا ترك میخواند بخواند ، عرب میداند بداند ، اگر بعرب یا بایرانیان مانده نیستم نباشم . اینها نچیزیست که من ارج گزارم . آنچه من ارج گزارده‌ام و می گزارم آنست که در تودهٔ ایران زاییده شده‌ام و در میان این توده زندگی می کنم و سود وزیان وآسایش و گرفتاری من و خانواده‌ام بسته به نیکی یابدی حال این توده و این کشور می‌باشد . اینست بایستی‌خواهان نیکی این توده باشم که بوده‌ام و اکنون نیز هستم.

«نخست‌درتبریز درسهائی‌خوانده وزبانهای‌عربی‌وفارسی‌ودانشهای اسلامی‌را درآنجا یادگرفته . ولی سپس بدانشهای خودبسیار افزوده . درآغاز کارش درتکیه‌ها که در ماههای محرم شیعیان بابنوهی گردآیند و برای حضرت حسین بزمهای سوگواری برپا گردانند ، اینمرد در آنجاهامرثیه میخوانده‌است .»

این یك لغزش شگفتیست . همانا که شنیده من زمان اندکی بملایی‌و پیش نمازی پرداخته‌ام چون از چگونگی زندگانی ایرانیان آگاهی نمیداشته پیشنمازی وملایی‌را با مرثیه خوانی بهم‌آمیخته .

در ایران همه میدانیم که روضه خوان و واعظ و ملا ومجتهد از یکدیگر جداست و از هم دور می‌باشد . روضه خوانان کسانی هستند که پیشه‌شان بابنخانه و آنخانه رفتن و روضه خواندن و پولی (از دو ریال تا ده ریال) گرفتنست . روضه خوان باید آواز خوبی داشته آنچه میخواند باآواز وشعربخواند . بالاتر از آن واعظست . این هم پیشه‌اش واعظیست و از آنراه نان خورد و بهرجاکه خوانندش رودو موعظه کند (سخنانی بهم بافته برای خوشایند شنوندگان گوید). این واعظان هم باید در پایان موعظه روضه (باآواز و شعر) بخوانند . پس از آن پیشنماز است که در یك مسجدی در کویی یادر بازاری نماز جماعت خواند و از پیروانی که پیدا کرده است پولها بنام خمس و مال امام و زکات گیرد و خورد . این پیشنماز هم گاهی درمحرم ورمضان بمنبر رود وبمردم «مسئله» یاد دهد و دین آموزد . این نیز گاهی در پایان وعظ جمله هایی از کربلا و داستان آن گوید ومردم‌را گریاند . ولی نه‌باواز وشعر . پس ازهمه اینهامجتهداست که «فتوی» دهد و «رساله» نویسد و نماز جماعت خواند وبمنبربسیار کم رود .

من‌چنانکه درتاریخچه‌زندگانی‌خودم‌می‌نویسم‌و بچاپ می‌رسد ازیك‌خانواده پیشنمازوملا، بلکه مجتهد می‌بودم . نیایم آقا میراحمد ازپیشنمازان بزرك میبوده ومسجدی بنام خرد داشته که هم‌اکنون هست . عمویم میرمحمد حسین به‌نجف‌رفته ودرس خوانده وازمجتهدان می‌بوده که درهمانجا مرده است . پدرم درس‌خوانده بود . ولی‌ملایی‌را دوست نداشته بیازرگانی پرداخته بود . من نیز چهارسال‌درس ملایی‌خواندم وهنوز بیست سالم نگذشته بود که با زور بمسجدم بردند وپیشنمازم گردانیدند که یکسال‌ونیم یابیشتر گرفتار می‌بودم و در رمضان ومحرم بمنبر هم میرفتم ولی مرثیه نمی‌خواندم . از آغاز جوانی مرثیه را دشمن می‌داشتم . پدرم نیز آنرا دوست نداشتی . چنانکه در تاریخچه زندگانیم نوشته‌ام یکی از انگیزه‌هایی که مردم‌را از من دلسرد می‌گردانید همین‌بود که می گفتند : «عقیده بحضرت سیدالشهداء ندارد . روضه نمی‌خواند .»

یارار افندی مرا مرثیه خوان گردانیده‌آنهم‌درتکیه‌ها . درایران ازسالهای درازاست که تکیه‌ها از شهرها برافتاده . بویژه در تبریز که هیچ نمی‌بود .

«سپس محمدحسن‌میرزای ولیعهد قاجاری‌درتبریز«لیسه»ای‌بنام «محمدیه » بنیادگزاشت که سیداحمد آموزگار زبان عربی ودرسهای دینی آنجاگردید ودرهمان زمان‌باز باافزودن دانشهای خود کوشید .»

این‌نیزلغزشیست .آنچه درتبریزمی‌بودومن‌آموزگارعربی وفقه‌آنجا گردیدم دبیرستان (یامدرسه متوسطه)می‌بود واین دبیرستان دهسال پیش از آمدن‌محمد حسن میرزا به‌تبریز برپا گردیده بود . نمی‌دانم یارار افندی از که شنیده که‌آنرا محمد حسن میرزا بنیادگزارده بود . محمد حسن میرزا کمترین دستی در کارهای این دبیرستان نمی‌داشت . ازاین‌گذشته من پیش ازآنکه در این دبیرستان باشم دوسال در مدرسه آمریکاییان (مموریال اسکول) می‌بودم که هم درس عربی می‌گفتم وهم درس انگلیسی یاد می‌گرفتم . پس از بیرون آمدن ازآنجابود که بدبیرستان‌رفتم . داستان‌آن نیز چنین‌می‌بود که هنگامی که درمدرسه آمریکاییان می‌بودم چون دیدم کتابی برای درس دادن عربی بنوآموزان ایرانی نیست ازروی یك « متودی » کتابی در دو بخش نوشتم (بنام « النجمة‌الدریه ») که چون میخواستم آنهارا بچاپ رسانم وباداره فرهنك فرستاده پرك خواستم رئیس فرهنك آذربایجان دکتراعلم‌الملك(که‌اکنون‌درتهرانست ودکترعباس‌ادهم‌خوانده‌می‌شود) در شگفت شده بود که من عربی‌را بآن‌نیکی می‌توانم نوشت . این بود نامه‌ای بمن نوشته نوازش نمود . دستیارش میرزانصرالله‌خان «تقریظی» بکتاب نوشته که در دیباچه آن بچاپ رسیده . بهمین آشنایی اداره فرهنك ازمن خواست که در مدرسه متوسطه بدرس عربی وفقه پردازم ومن چون ازمدرسه آمریکایی کناره جسته بودم آنرا پذیرفتم . این بوده داستان رفتن من بدبیرستان . دراین داستان آنچه هیچ نبوده دست محمد حسن میرزاست .

«درداشنمندیش‌جای‌سخنی‌نیست . امروز در ایران دانشمندانی همچون سید احمد انگشت شمارند . تاریخ ایران وعثمانی و اسلام‌را نیك می‌داند . از ادبیات فارسی و عربی و ترکی براستی آگاهست . « علم‌حقوق»را نیز نیك‌می‌داند . در « انجمن آسیای همایونی‌لندن» که برای شرقشناسانست یکی از باشندگانست . همچنین ازباشندگان فرهنگستان ایران می‌باشد . نیز از استادان فاکولته حقوق است و خود یکی از ارجدارترین وکلای تهران می‌باشد .»

در اینها نیز لغزش‌رخداده . من در فرهنگستان یادر مدرسه حقوق‌نبوده‌ام ونیستم . فرهنگستان‌را دربرابر کوششهای‌من‌برپاگردانیدند . من چون به‌پیراستن زبان فارسی از کلمه‌های عربی وازدیگر آلودگیها می کوشیدم فروغی ودیگران نمی‌پسندیدند وبدگوییها می کردند . سپس هم فرهنگستان‌را بنیادگزاردند که‌بنام آن جلوگیری از کوششهایم کنند .

«با اینهمه کارها مهنامه‌ای‌بنام «پیمان» بیرون می‌دهد که همه‌گفتارهای آنرا خودش می‌نویسد . تازگی‌هم دانسته‌ام که یکی ازاستادان «فاکولته‌تئولوجی» تهران (دانشکده معقول و منقول) گردیده‌است(یابوده‌است)»

«سید احمد کسروی از نامدارترین دانشمندان فلسفه تاریخست واز « تبارشناسان » نیز شمارده می‌شود . ولی این دانشمند سلطان سلیم‌را چون بفارسی شعر سروده از نژاد ایرانی می‌شناسد . شاه اسماعیل چون نام نیای بزرگش « زرین کلاه » بوده اورا نیز از نژاد ایرانی می‌شمارد . از آنکه شاه اسماعیل شعرهای ترکی‌سروده سخت‌خشمناك بوده آتش فشانی‌ها می‌کند .»

نمیدانم یارار افندی اینسخنان‌رااز کجاآورده است !!. من در کجا گفته‌ام که‌سلطان سلیم ایرانی بوده و شعرهای فارسی اورا دلیل آورده‌ام !! . کجا نام «زرین کلاه» را درتبارشاه اسماعیل نشان ایرانی بودن او وخاندانش‌شمارده‌ام !!. کجا ازشعرترکی‌گفتن‌شاه نامبرده خشمناك بوده‌ام!!. اینها در کدام کتاب‌منست!!.. من کجا وچنین سخنانی کجاست !!.

سلطان‌سلیم از نژادعثمانیست که ترك بودنش درخور هیچ گفتگویی نیست . شعر فارسی گفتن‌اوچه دلالت به‌تبارش‌تواند داشت !!.. شاه اسماعیل ازیکخانواده کهن آذربایجانی‌می‌بوده که جزایرانیش‌نتوان‌شمرد . ترکی بودن (یابهتر گویم: ترکی‌گردیدن) زبان آنخاندان مارا از ایرانی‌شناختن ایشان بازنخواهد داشت. من درباره تبار شاه اسماعیل بسخنانی‌پرداخته بلکه کتابی‌درآن باره نوشته‌ام . ولی آن نوشته‌هادرباره سید بودن ونبودن ایشانست نه‌دربارهٔ ترك یاایرانی بودنشان. بهرحال یاد نمیدارم که درجایی بکلمه « زرین کلاه » که نام نیای بسیار دور شاه اسماعیل است معنایی داده باشم . در باره شعر ترکی‌گفتن شاه اسماعیل نیز هیچگاه مرا افسوسی نبوده‌است .

آنچه من می‌فهمم‌یارار افندی کتابهای مرا نخوانده وآنچه در این‌زمینه‌ها می‌نویسد ازپندار خودمی‌نویسد . یارار افندی شنیده که من هوادار زبان فارسی هستم ، واین‌هواداری مرا ازروی‌دشمنی باترکی پنداشته ، وآنگاه باخوداندیشیده کسیکه‌دشمن ترکانست چنین‌باید گوید وچنان باید نویسد ، وازپندارخودچیزهایی ساخته است . جای افسوست که یك نویسنده چنین رفتاری کند .

« کتابهایش بسیار وگفتارهایی که نوشته بیشمار است . در کتاب « آذری یازبان باستان آذربایجان » که برای ایرانی نژاد ساختن ترکهای ایران وآناتولی شرقی نوشته ، وهمچنین در کتاب « شهریاران گمنام » ودرگفتارهاییکه درپیمان می‌نویسد ،آقای سید احمد کسروی بهمان شیوهٔ کهن خود باز گشته بجای ستایش بترکها لعنت‌می‌باراند . »

فسوسا یارار افندی این سخنانرا از کجا آورده !!. من در کجا خواسته‌ام ترکهای آذربایجان یاآناتولی‌را ایرانی نژادگردانیم !! درکجا بترکها نفرین فرستاده یابد نوشته‌ام!!. دروغرا ازپشت سرمرده میسازند . منکه هنوز زنده‌ام ، هنوز کتابهایم‌دردسترس همگانست . یارار افندی، این گفته‌های « یاراماز »چیست که نوشته‌اید !!.

کتاب«آذری یازبان باستان اذربایجان » کتابیست دانشی نه سیاسی . من درنوشتن آنکتاب جز راه‌یافتن براستیهارا نخواسته‌اموجز پیروی ازدلیل‌نکرده‌ام . آن کتاب از این زمینه‌ای که یارارافندی برایش باز می کند بسیار دوراست . درباره آنکتاب این بس که همانکه بچاپ رسید در انجمنهای دانشی‌شناخته گردید که بانگلیسی‌ترجمه یافت و در روسی پرفسورمار ستایشهایی‌ازآن‌نوشت . باشندگی در«انجمن آسیایی‌لندن» که‌شما نیزنوشته‌اید ،وهمچنین‌باشندگی‌درآکادمی‌آمریکا و انجمنهای دیگر نتیجه‌همان کتاب‌بوده .

در آن کتاب من از زبان آذربایجان سخن رانده نشانداده‌ام که درآنجا تا قرنهای هفتم و هشتم زبانی که از شاخه زبان فارسی‌است روان می بوده (آذری)و سپس که ایلهای ترك بانجا آمده‌اند ترکی نیز رواج یافته و کم کم در سایه پیشآمدها رواج‌ترکی بیشتر گردیده و آذری از میان رفته که اکنون جز در برخی دیه‌ها باز نمی ماند . نمیدانم شما از کجای این سخنان ناخشنود هستید!! . نمیدانم چه ایرادی بمن‌می‌دارید!!

اگر خواستتان آنست که‌آذربایجانیان از نخست ترك‌بوده‌اند و می‌باشند این یك دعویست که جز خنده پاسخی نتواند داشت .

اما « شهریاران گمنام» بیکبار از این زمینه‌ها دوراست ودر آنجا سخن از ترك و فارس‌نرفته است . همچنین گفتارهای پیمان از این زمینه بیگانه بوده . شماناخوانده از پندار خود اینهارانوشته‌اید .

«بگمان او ایرانی‌نژادان «پنداری» اناتولی‌شرقی در سایه ستم و فشار ترکهازبان خود را از دست داده‌اند ، و اینست در نوشته‌های خوددستمالی بدست گرفته بآن ستمدیدگان بگریه و ناله می‌پردازد . »

یارار افندی ، من در هیچ جا از مردم اناتولی سخن نرانده‌ام . درهیچ جا بایرانی نژادان پنداری آنجا نگریسته‌ام و نتالیده‌ام . نمیدانم شماخواب دیده‌اید یاخواسته‌اید‌رمانی‌نویسید .

«بگفته او ایرانی نژادانی که‌درآناتولی شرقی(آنی،قارس، وان، بتلیس و دیار بکر) می بوده ایلخانان مغولی و چنگیز با زور دکنك‌ترکشان‌ساخته بسخن گفتن باترکی‌ناچارشان گردانیده‌اند .»

من هیچگاه چنین سخنی نگفته‌ام . بلکه دیگران که چنین سخنی را در باره آذربایجان گفته بودند من بایشان پاسخ داده نوشته‌ام که‌راست نیست‌ویکی از دلیلها که یاد کرده‌ام این بوده که مغولان زبانشان مغولی می‌بوده ،نه ترکی . مغولان اگر خواستندی زبانی با زور بگردن مردم گزارند بایستی مغولی را گزارند نه‌ترکی را .

«سیداحمد بحافظ وسعدی و دیگر شاعران کلاسیك ایران نکوهش می کند که چرا با نکو رویان ترك عشقبازی کرده‌اند ، چرابقهرمانان ترك‌ستایش سروده‌اند ، چرابشاهان‌ترك‌قصیده گفته‌اند.»

یارارافندی شنیده است که من بحافظ وسعدی و دیگرشاعران نکوهشها کرده‌ام و در پیش خود چنین پنداشته که این نیز از روی کینه ودشمنی باترکان است و ایرادیکه من بان شاعران می‌گیرم آنست که چرا بادلبران ترك نژاد بعشقبازی پرداخته‌اند . چرا بپادشاهان ترك نژاد ستایش سروده‌اند . راستی را جای افسوست .

«ازانسوی‌با همه‌پادشاهان‌ترك‌نژاد(ازایلخانیان ، سلجوقیان، قره‌قویونلویان وآق‌قویونلویان و تیمور و خاندان او بدزبانی می‌کند و برای آنکه‌خودرابچشم شاه گذشته(رضاشاه) بکشدقاجاریان‌را که ولینعمتش می‌بودند فراموش‌نمی‌کند .»

این تکه دیگر داستان«حسن وحسین دختران‌معاویه»شد . نویسنده رابیین که در یك تکه چندناآگاهی‌رابا چنددروغ درهم می‌آمیزد . نخست این نافهمیست که مغولان‌را باترکان یکی می‌شمارد . مغولان درزبان‌و نژاد باترکان یکی نمی بودند و در بدنامی و نیکنامی تاریخی نیزیکی نیستند . پادشاهان سلجوقی و عثمانی وقاجاری کجا و ایلخانیان وچنگیز وتیمور کجا !!..

باز می پرسم : من در کجا از پادشاهان سلجوقی یاعثمانی بد گفته‌ام!!.. دروغ باین آشکاری را چرا نوشته‌اید!!..آری من بچنگیز و هلاکو وتیمور که آدمکشان دژخیمی می‌بودندبدنوشته‌ام . درگفتگوازمشروطه‌وتاریخ‌آن ازمحمدعلی میرزای قاجاری نکوهش کرده‌ام . ولی این‌کار کجا و دشمنی باترکان کجا!!.. سوم پادشاهان قاجاری از کجا ولینعمت من بوده‌اند!!.. من‌چه‌نیکی یاچه‌نوازشی از آن خانواده دیده‌ام!!.این دروغ‌خنك چه‌معنی‌می‌دهد!!.. چهارم درزمان رضاشاه من هفت سال پیمان را می‌نوشتم . در آنزمان که چاپلوسی بآن پادشاه ازدر ودیوار ایران می‌بارید من در سراسر هفت سال یکبار بیشترنام آن پادشاه‌را در پیمان نبرده‌ام و آنهم برای ستایش نبوده این درسراسر ایران‌شناخته‌شده که در زمان رضا شاه یگانه خامه آزاد خامه پیمان بوده . گذشته از آنکه من در زمان رضاشاه گزندهادیدم .چون در باررا محکوم گردانیدم از عدلیه بیرونم کردند . نه روز در شهربانی زندانی شدم . گذشته از همه اینها کسی بمن گمان چاپلوسی نبرده است و نخواهد برد . یارارافندی در دروغسازی نیز ناآزمودگی از خودنشان‌داده .

«بگفته او این پادشان وحشی می‌بوده‌اند که تمدن ایران را ازمیان‌برده‌اند سلطان‌سلیم چون به‌تبریزدرآمده بکتابخانه آنجا آتش زده‌است . در حالیکه بهنگام رفتن سلطان‌سلیم به تبریز کتابخانه‌های آنجارا که پدید آوردهٔ خانان وایلخانان ترکی می‌بوده بسیار پیش ازمیان‌برده‌بودند .(پیمان سال ۱۳۱٤ دیده‌شود)»

راستی من نمیدانم چه بگویم . نویسنده این دروغهارا از کجا آورده !!.. من ازچنین گفتگوهایی بیکبار ناآگاهم . شگفتترآنکه نام‌پیمان ۱۳۱٤رامیبرد. درحالیکه درپیمان ، چه‌درآنسال وچه درسالهای دیگر ، هرگز چنین چیزهایی نبوده‌است .

«باهمه اینها سید احمد در نوشته‌های خود (بزبان‌ترکها باندازه‌عارف وپورداود و دکتر افشار تند نیست . چنین پیداست که آنچه نوشته تنها برای خوشایند شاه گذشته بوده است . اگر در نوشته‌های‌اوباریك‌بین شویم‌این نکته‌را خواهیم‌دانست . چه‌نوشته‌های او بآخشیج یکدیگراست .»

شگفت داستانیست : چیزهایی‌را ازپندار خود بنام من می‌نویسد . آنگاه بگزارش پرداخته می‌گوید که آنهارا برای خوشایند شاه گذشته نوشته‌ام . نیز می‌گویدآن نوشته‌های پنداری بآخشیج یکدیگراست . من‌نمیدانم باین‌چه نامی‌دهم وچگونه پاسخی دهم . خدا مارا ازآزار اینگونه نویسندگان نگه دارد .

«دراین گفتگو ازهمه شگفترآنکه‌ترکی زبان مادری‌سید احمد است . باآنهمه هواداری‌که ازنژاد ایرانی نموده از زخم زبان تهرانیان آسوده نمانده وبارها دشنام «ترك خر» را شنیده است . »

من چنین دشنامی‌را نشنیده‌ام . اگرهم شنیده بودمی نادانی این وآن‌مرا

بهتر است بیندیشند و آنگاه بنویسند

چنانکه شنیده‌ایم آقای خالصی‌زاده گفتارهایی در یك روز نامه می‌نویسد و از جمله در میان سخنان خود چنین نوشته که هنگامیکه پیمان بیرون آمد او میخواسته پاسخها دهد ولی چون در زندان می‌بوده نتوانسته است.

می گوییم: بهتر است بیندیشند و آنگاه بنویسند. این سخن از چند جا نا درست است:

۱) آقای خالصی‌زاده درسال ۱۳۰۹ چون املاك موقوفات را از دربار اجاره کرده بود و برعایا سختگیری بسیار می کرد ار اینرو املاك را از دستش گرفتند و چون در اینجا و آنجا ناخرسندی می‌نمود و بد می گفت گرفتند و چند هفته بزندان انداختند. ولی پیمان در آخرهای سال ۱۳۱۲ بیرون آمده که درمیانه سه‌سال بیشتر دوری بوده.

۲) پیمان هفت‌سال بیایی پراکنده میشد. مگر آقای خالصی زاده هفت سال در زندان می بودند؟!.

۳) آقای خالصی زاده هنگامیکه در نهاوند می‌بود گفتاری نوشته و فرستاده بود که در دیباچه آن از پیمان خشنودی نموده ستایش نوشته بود، وچون گفتارش در زمینه بدگویی ازجهودان بود واینکه باید ایشان را از ایران بیرون گردانید ما بچاپ نرسانیدیم.

بهر حال پیمان و نوشته های آن از زمینه دانش آقای خالصی زاده بسیار دور است. ما کاررا بایشان آسان می گردانیم:

امروز گفتگویی که میانه ما و ملایان می باشد داستان سررشته‌داری (یا حکومت) می باشد که ملایان آنرا حق خود میشمارند و ما پرسشهایی از ایشان کرده‌ایم که پاسخی نتوانسته‌اند. آقای خالصی‌زاده بآن پرسش‌های ما پاسخ گویند.

ما گفته‌ایم عنوان دعوی شما آنست که در جهان اسلام که می‌بوده وفرمانروایی بزرگی باخود می داشته بایستی خلیفه یا جانشین پیغمبر (که فرمانروایی حق او می بود) از سوی خدا برگزیده شود ونخست خلیفهٔ برگزیده علی بن ابیطالب بوده که پس از آن پسرانش بوده‌اند تانوبت بامام دوازدهم رسیده واوچون ناپیداست ما جانشینان اوییم وفرمانروایی یاحکومت حق ماست. مامیگوییم این دعوی ازریشه دروغست و یکی ازدلیلها که بآن می آوریم نامه‌ایست که امام نامبرده بمعاویه نوشته و در آنجا آشکاره می‌نویسد: «انما الشوری للمهاجرین و الانصار فان اجتمعوا علی رجل واتخذوه اماما کان ذلك لله رضی فلم یکن للشاهد ان یختار ولا للغائب ان یرد». شما اگر توانید باین پاسخ دهید. پیمان و نوشته‌هایش بماند.

آگهی مناقصه

دایره مهندسی آمادگاه اداری تهران رنك آمیزی در و پنجره‌های چوبی ابنیه پادگان مرکزرا بمناقصه واگذار مینماید اشخاصیکه مایل باشند میتوانند بامراجعه بشعبه ساختمان این دایره واطلاع از صورت مشخصات مربوطه پیشنهاد خودرا باپرداخت مبلغ یکهزار ریال بنام سپرده تا ساعت ۱۰ صبح روز دوشنبه ۴ - ۲ - ۲۳ بشعبه یك خرید و کارپردازی تحویل نمایند وساعت ۱۱ صبح همان روز هم کمسیون متشکله به پیشنهادات رسیده بررسی خواهد نمود.

دایره مهندسی آمادگاه اداری مرکز

(ك.ك.ك)　　شماره ۵

از نیکخواهی بتوده و کشور خودم باز نداشتی.

«درسال ۱۹۲۸ که درتهران می‌بودم بااین کس دیدار کردم. زبان ترکی‌را بسیار پاکیزه و بسیار شیوا سخن میگفت. افسوس می‌داشت که چون زبان مادریش ترکی بوده بارها آن بدزبانی‌را که دربالا یاد کردیم ازتهرانیان دیده است.»

دوباره می گوییم: من چنان بدزبانی درباره خودم از کسی ندیده ام وچنین افسوسی نداشته‌ام. یارارافندی چون دراین نوشته‌ها خواست دیگری داشته اینهارا ازخود ساخته است.

«سید بودن خودرا انکار ندارد. درهمه کتابهایش خودرا سید احمد می‌نویسد. من پرسیدم: پس نام کسروی از چه روست؟! پاسخ داد: سیدها ازسوی مادرایرانی نژادند. خودرا ازاینراه ایرانی نژاد می گرداند. چنین میگفت: «ماازنژاد حضرت حسینیم، وچون زن او شهربانو دختر کسری می بوده واین زن مادر بزرك ماست ازاینجا من کسروی هستم». درحالیکه او می‌توانست خودرا به پیغمبر که مایه سرفرازی جهانیانست بسته دارد. ولی چون میخواسته خودرا ایرانی نژاد گرداند بکسری چسبیده.»

یارار افندی آذربایجانیان‌را ترك بیگفتگو میشناسد و این گفته‌هایش از آنروست. ولی افندیم، آذربایجانیان ترك نیستند. این سخن بسیار پرتست. از آنسو مادرایران درزیر درفش این کشور زندگی می کنیم وباید بیش ازهر چیزی دلبستگی بفیروزی این کشور وتوده داریم. این نوشته‌های شما بسیار خامست.

«باهمه اینها سید احمد ازدانشمندان ایرانست که مانندش کمتر توان یافت. دانشمندانی در درجه اودرایران بسیار کمست.»

من دوست میداشتم یارار افندی نه‌مرا بدینسان ستودی ونه بدانسان دروغها بنامم ساختی ونوشتی.

باید بنادرستی‌ها پرده نکشید

یکی از اشنایان می نویسد:

اینکه در شماره پنجم سخن از رشوه گرفتن و دزدی کردن کارمندان دولت رانده نوشته‌اید: «میدانیم که یکی از وزیران دادگستری در چهار سال دوره وزارت خود ۷۴۰۰۰۰۰ ریال حق‌الحکمیه از متداعیین دادگستری گرفته بود ... میدانیم که همان وزیر آبرومند و نیکنام اکنون دارایی هنگفتی میدارد در جای خود، که یك طلبه لاتی که رازدار اومی بود اکنون یکی از توانگران بشمار است و خانه ها ساخته و چند سال پیش بمکه رفته و حاجی گردیده»

واضح است که مقصود شما از آن وزیر آقای صدرالاشراف است، ولی چرا نامش‌را صریح ننوشته‌اید؟. سخن شما بسیار اساسیست. می گویند صدرالاشراف بیست یاسی سال پیش دارایی نداشته‌است وهیچوقت به تجارت یا بکسب دیگری نپرداخته، همیشه در عدلیه بوده. پس آن ثروت هنگفت‌را از کجا آورده؟!. یا باید گفت کیمیاگری بلد بوده طلا ساخته و یا از راه خیانت و نادرستی ثروت اندوخته؟. آقای صدر امروز یکی از ملیونرهای ایرانست. می گویند چند پارچه دیه خریده. کارخانه باسرمایه گزاف تاسیس کرده. مردم حق‌دارند از آقای صدر توضیح خواهند که این دارایی و سرمایه را از کجا بدست آورده. شما بنام آشکار بنویسید بگزارید مردم مطلع باشند وبدانند. آقای صدر هم اگر جواب موجهی دارد خواهد داد و دفع بدگمانی از خود خواهد کرد.

آن موضوع حق‌الحکمیه در نوبت خود قابل تعقیب است. یك وزیر حق ندارد در پشت میز وزارت بکسب پردازد. این سوء استفاده ازمقام محسوبست. آقای صدر به بعضی قضات که مورد توجهش بودند سپرده بود که در دعاوی مهم به متداعیین پیشنهاد حکمیت کنند و جناب آقای وزیر را بحکمیت معرفی نمایند و بدیهیست که در چنین پیشنهادی چه مدعی چه مدعی علیه مجبور بودند که تسلیم نظردادگاه شوند و یا محکومیت خود را یقین بدانند. و گرنه برای چه بدیگری حکمیت نداده‌اند.

بعقیده من این پرده‌دریها که گاهی ازفلان وزیر یافلان سرلشکر در روزنامه‌ها می کنند چیز مفیدیست. درحکم امروز تنها چیزیکه رادع حرص وطمع این قبیل اشخاص تواند بود همینهاست. ما که برای این امور بازرسی نداریم، دادگاه نداریم. اقلا در روزنامه ها نوشته شود و بزبانها بیفتد. نهایت اگر طرف مرد پاکدامنیست جواب خواهد داد و خود را در انظار عامه تبرئه خواهد گردانید واگر آلوده است اقلا صدیك کیفری که مستحق است در باره‌اش مجری خواهد گردید.

آن طلبه لات‌را که میگویید چون رازدار آقای صدر بوده ثروتمند شده وبمکه رفته است بعقیده من صریحا اسم ببرید که شناخته شود منتهی اوهم بنوبت خود حق دفاع دارد.

آقای صدررا می گویند قضایای دیگر بسیار دارد. در زمان وزارتش در مازندران وگیلان مظالمی با دستور او اجرا شده است. بعقیده من پیشنهاد کنید هرکسی که مطلع است بادلیل وبرهان قضایارا بنویسد.

آقای صدر معروفست که درباغشاه یکی ازقضاتی بوده است که چون باحکم امیر بهادرو لیاخوف آزادیخواهان رادستگیر کرده بباغشاه میبرده‌اند این قضات محاکمه کرده بجرم مشروطه‌خواهی وقانون‌طلبی محکومشان میکرده‌اند. همین قضیه‌خودش قابل تعقیب‌است. این یك ننك تاریخیست که چنین کسی‌را بیاورند وزیردادگستری گردانند. ننك بزرگیست که بمجلس شوری راه دهند. تاکنون بایستی این موضوع را دنبال کرده به نتیجه رسانند.

من شنیده‌ام آقای صدر امیدوار بوده که دراین کابینه نیزوزیر خواهد بود وباهمان امید باین در وآن در می‌رفته. ولی آقای سید محمد صادق رئیس مجلس جلوگیری کرده وملامت نموده که باآن پیشینه ننگین اورا بوزارت می‌آورند وبمجلس راه می‌دهند. اگر این خبرصدقست باید گفت آقای طباطبایی هنوزهم مجاهد راه آزادیست وهنوزهم بامماندان مشروطه درنبرد می باشد.

پرچم ما دوست میداشتیم از آقای محسن صدرچیزی در روزنامه‌مان ننویسیم. ولی دراین چند روزه کسانی از آشنایان باداره آمده بنام آنکه ازآقای صدر آزار و زیان دیده‌اند خواستار شده‌اند که ازچاپ گفتارهاییکه در باره او می‌رسد خودداری ننمائیم. می گویند: در این کشور که دادگاهی یادیوانی برای رسیدگی بدادخواهی کارمندان ازفلان وزیر ستمکار وزیردست آزار نیست تنها پناهگاه ستونهای روزنامه‌هاست که اگرهم نتیجه دیگری بدست نیاید باری مایه دلسردی ستمدیدگانست واگر این در نیز بروی ایشان بسته باشد باید بیکبار نومید باشند. بخواهش آن آشنایان این نوشته‌را پذیرفته بچاپ رسانیدیم وهرچه ازاینگونه برسد بچاپ خواهیم رسانید.



پیکره‌های تاریخی

این پیکره یکرور تاریخی‌را ازروزهای تبریز نشان‌میدهد .روزفیروزی آزادیخواهان بسپاه ماکو و کندن ایشان آن سپاه‌را از کنار تبریز یکی ازروزهای شادمانی بزرگی برای مشروطه خواهان می‌بود . این پیکره یکدسته از کشتگان سپاه ماکورا در کنار پل آجی نشان می‌دهد . برای دانستن داستان بخش سوم تاریخ مشروطه دیده شود .

درباره جوکیان

چون درشماره گذشته سخنی از جوکیان هند راندیم این نوشته‌را از کتاب پندارها که درباره آن گروهست دراینجامی‌آوریم:

کسانی حال جوکیان هند را دلیل آورده میگویند : جوکیان سختیهای توانفرسایی بخود دهند. مثلا یکی بروی یکپا ایستد وسالها همچنان بسر برد . دیگری بایکدست ازدرخت آویزان باشد و چند سال همچنان ماند . در نتیجه این سختی کشیها نیرویی در ایشان پدید آید که از آینده آگاه باشند و ناپیدا را دانند و از راز هر کس آگاهی دهند .

می گوییم : جوکیان ازما دورند وما ازحال آنان نیك آگاه نیستیم . آنچه از کارهای ایشان میشنویم از زبان این و آنست که باور نتوان کرد. مردم در اینگونه چیزها دروغ بسیار گویند وخودرا فریب دهند . کسانیکه دردیگر جاها دروغ نگویند در اینجا از آن نپرهیزند . این چیزیست که‌ما بارها آزموده‌ایم .

ازآنسو مامی‌بینیم اگرجوکیان ناپیدا دانستندی یااز آینده آگاه بودندی‌مردم برخورداریهای بزرگی از ایشان کردندی . بایستی در درگاه آنان همیشه انبوهی باشد ومردم هزارها در پیرامون ایشان گرد آیند واز پیشگوییهاشان سود جویند .

دیگران بمانند دولتها توانستندی سودهای بزرگی از آنان جویند . دولت انگلیس که‌سرزمین جوکیان دردست اوست توانستی با پرسیدن از آنان حال دیگر دولتهارا بداند و از رازهان نهان ایشان آگاه‌باشد .

در همین جنگ که ازچند سال بازمیانه انگلیس وروس وآمریکا با آلمان و ایتالیا وژاپون میرود ، ما دیدیم که درسال دوم جنگ، ژاپون که تا آنروز بی‌یکسو می‌بود ناگهان برزم آغاز کرد وبه‌مالیزی و دیگر سرزمینهای زیردست انگلیس وآمریکاتاخت برده پیشرفت بسیاری کرد.انگلیسیان شکستهای پیاپی خوردند و این کار بآنان گران افتاده در پارلمان بمستر چرچیل نخست‌وزیر انگلیس سخت گرفتند که نزدیك بود که برسرهمان کابینه بیفتد . مسترچرچیل چنین گفت که گمان جنگ ورزم بژاپون کمتر می‌برده، واینست بسیج درستی دربرابرآن نکرده بود .

در اینجا توان پرسید : چرا مستر چرچیل نخواسته بوده ازهنر جوکیان هند سود جوید و از آهنگ‌ژاپون آگاه گرددوبدانسان ناگهگیر نباشد؟!. باید دید آیا چرچیل کوتاهی نشان داده یا داستان ناپیدادانی جوکیان دروغست ؟!: آیا کدام یکی از این دورا توان پذیرفت ؟!.

امروزازآرزوهای هردولتی پی‌بردن برازهای نهانی دولتهای دیگراست و چنانکه میدانیم در راه این کار جاسوسها میفرستند و پولهای گزاف بیرون می‌ریزند . مامی‌پرسیم :اگر داستان جوکیان‌راستست چه نیاز بآن پول ریختنها و رنج بردنهاست ؟!. چرا این نمیکنند که هردولتی‌یك یاچندتن ازآن‌جوکیان را مزدور گیرد وازدانسته‌های او بهره جوید ؟!. چرا دولت‌انگلیس‌ازآن جوکیان در «انتلجنس‌سرویس» بکار نمیگمارد ؟!..

ماشنیده‌ایم بسیاری از جوکیان گدایی کنند . با کارهایی شگفت‌نگاه مردم‌را بسوی خود کشند واز آنان پول خواهند ـ همین نمونه پستی ایشانست . یکدسته تاچه اندازه پست باشند که درجایی همچون هندوستان روزی خودرا در نیاورند و دست بسوی این وآن یازند . آیا نتیجه سختی کشیها این‌بایستی بود ؟!..

آنگاه این خودایرادیست که کسانی بادانستن ناپیدا وآگاهی از آینده ، خود سود نجویند و از گدایی بی‌نیازنگردند . یك جوکی اگر آینده‌میداند واز "ناپیدا آگاهست چراجای یك گنجی‌را از گنجهای نهان در زمین" نشناسد و بادرآوردن آن توانگر و بی‌نیازنگردد ؟!. چرا بانشاندادن دزدان و جایگاه دزدیده شده‌ها پولهای بسیار ازمردم بدست نیاورد؟!. چرا باپیش‌بینی ازگرانی فلان کالا بیك داد وستدی برنخیزد وسودگزافی پیدا نکند ؟!.

دراینجاست که باید گفت: درخت‌را از میوه‌اش شناسند . یك جوکی هرسختی بخود میدهد بدهد ، هر کاری میکند بکند . همانکه درپایان کارش دست بگدایی‌می‌یازددلیل برنده به‌بیپایی وبیهودگی کارهای اوست .

شیخ صفی و تبارش

این کتاب که از نوشته‌های بسیار پیش‌دارنده پرچم است ازچاپ‌درآمده.

جایگاه فروش :

خیابان نادری (شاه) روبروی گرمابه نادری مغازه .وحدت

بها ـ ۱۵ ریال

داستانی از صوفیان

هم در آنوقت که شیخ ما ابوسعید (قدس سره) بنشابور بود حسن مودب که خادم‌شیخ ما بود ازهر کسی چیزی فام کرده بود و بر درویشان خرج کرده وچیزی دیرتر پدید می‌آمد و غریمان تقاضا میکردند . یکروز جمله بدر خانقاه آمدند شیخ‌حسن مؤدب را گفت بگو تادرآیند حسن بیرون شد وایشان را درآورد چون درآمدند درپیش شیخ‌خدمت کردند وبنشستند . کودکی طواف بردر خانقاه بگذشت و ناطف آواز میداد شیخ گفت آن طواف‌را در آربد اورا درآوردند ، شیخ گفت آنچه دارد جمله بر کش جمله‌را بر کشیدوپیش‌شیخ وصوفیان نهاد تابکار بردند آن کودك‌طواف گفت زرمی بایدشیخ گفت‌پدیدآید یك ساعت‌بوددیگر تقاضا کردشیخ گفت‌پدیدآید‌سیوم بار تقاضا کرد شیخ همان جواب داد آن کودك گفت استاد مرا بزند این بگفت وبگریستن ایستاد درحال کسی‌ازدرخانقاه درآمد وصرهٔ زر درپیش شیخ‌نهاد وگفت فلان کس فرستاده است ومیگوید که مرابدعا یاد دار ، شیخ حسن مؤدب‌را گفت‌برگیر و برغریمان تفرقه کن‌وبرمتقاضیان حسن زر برگرفت وهمه‌را بداد وزر ناطف آن کودك بداد که هیچ چیز باقی نماند و هیچ چیز در نبایست وبرابر آمد شیخ گفت این‌زر دربند اشك این کودك بوده است .

پرچم ـ بسیار بیشرمیست که مردی پی کاری نرود وبمفتخواری وشکم چرانی پردازد و یکدسته از مفتخوران‌را بسرخودگرد آورد و با نداشتن هیچ در آمدی از این و ازآن وام گیرد که راستی را کلاه برداریست وآنگاه ازبچه‌ای که اندك سرمایه‌ای میداشته وحلوا (یاخوراك دیگری) می‌فروخته وبا آن زندگی میکرده ، هرچه می‌داشته بنام خریدار از دستش بگیرند وبی آنکه پولی پردازند آن‌را بخورند وچون بچه پول خواهد بی‌پروایی نمایند و اورابگریه وادارند ، وچون دراینمیان کسی برسد وپولی‌آورد آنرا معجزه‌ای سازند . راستی‌را بسیار بیشرمیست .راستی‌باخدا بازی وریشخند پرداختنست.

گزارش هفتگی

۱ ـ زمزمه‌صلح

خبر مهمی که درآغاز هفته پیش‌ناگهان‌انتشار یافته وتاثیر آن درمعاملات بازار تهران بیش ازهمه نمودارگردید عبارت‌ازخبری بود که یکی ازایستگاه های رادیو نوشتهٔ روز نامه نیویورك تایمزرا دایر بمذاکرات صلح‌اطلاع‌دادبرحسب نوشته این روزنامه آقای‌روزولت رئیس جمهورایالات متحده‌برای گفتگو درباره صلح خیال هزیمت باستکهلم پای تخت سوئد یاواتیکان را دارد .

همچنین خبرگزاری دیگری نیز اطلاع داد که آنتینوسکو برادر نخست وزیر رومانی برای انعقادصلح‌انفرادی‌مابین‌رومانی واتحادجماهیرشوروی روانه مسکو گردیده .

گرچه منابع صلاحیت‌دار متفقین عموما شایعه مزبوررا بی‌اساس‌دانسته ومخصوصاسفیررومانی‌ترکیه نیز که اخیرا بانکارا مراجعت کرده است رفتن انتینوسکورا تکذیب‌نموده وتاامروزهم‌آثاروعلائمی درباره صحت این اخبار دیده نشده است ، ولیکن لحن‌مذاکراتیکه‌آقای کردل‌هول وزیر خارجه‌آمریکا اخیرا درانجمن روزنامه نگاران‌نموده‌اند مساعدبودن چنین زمینه‌ای‌را تا اندازه‌ای تأیید مینماید . وازسوی دیگر خستگی وناتوانی مفرطیکه درنیروهای‌آلمان مشاهده میشود مطلعین وکارشناسان سیاست جهان‌را درتردیداین‌گونه اخباردچارشبهه‌نموده وروز متار که این جنك خانمانسوز را چندان دور نمی بینند . بنابر این استبعاد ندارد که این‌زمزمه صلح ناگهان تحقق یافته دولت‌آلمان ویاران وی از رسیدن بفتح نهائی مایوس گردیده و بعقد پیمان متارکه راضی شوند .

برای اثبات اینکه نیروی آلمان دچار ضعف و تزلزل روحی گردیده بهترین مثال همانا جنگهای شبه جزیره کریمه میباشد زیرا همین سربازان‌آلمان در موقع اشغال این شبه جزیزه چندین روز در تنگه پریکوپ جنگیده وپس از ورود بداخله شبه جزیره چندین هفته معطل گردیدند ، وبرای هر کیلو متراز خاك آن صدها وهزارها قربانی دادند، ولی امروز می بینیم بمحض اینکه نیروی سرخ تنگه پریکوپ را شکافته وبداخل‌شبه‌جزیره واردشدند نیروهای مدافع آلمان درهیچ نقطه مقاومت سخت از خودنشان نداده و دربرابر سربازان شوروی یا تسلیم میشوند ویا بعقب نشینی‌های سریع مبادرت میکنند. چنانکه‌دیدیم از تاریخ حمله‌نیروی سرخ به‌شبه جزیره کریمه بفاصله ده روزسپاهیان مهاجم بپای دژ سباستاپول رسیدند ! و این خود بهترین دلیل است که نیروی آلمان آن شجاعت‌وروحیه سه سال پیش را ازدست داده ودیگر قادر بانجام خارقه‌هائیکه در اوایل جنك نشان میداد نمی باشد .

۲ ـ جنگهای روس و آلمان

پس ازفتح‌شهر وبندر اودسا توجه فرماندهی کل نیروی اتحادجماهیر شوروی به‌شبه جزیره‌کریمه معطوف گردیده واز چند روز باین طرف مهم‌ترین وسخت‌ترین‌جنگهای جبهه روسیه درشبه جزیره کریمه جریان دارد .

ژنرال‌تولبوخین‌فرمانده جبهه‌چهارم اوکرائین با یك حمله متهورانه تنگه پریکوپ را که درظرف چندین ماه بوسیله آلمانها مستحکم و غیر قابل عبور شده بود شکافته وسربازان سرخ مانند سیل وارد خاك کریمه شدند . واین پیشروی بقدری تند وسریع بود که درظرف ٤روز مسافت این‌تنکه‌را که درحدود ٦۰ کیلو متر است پیموده و بحوالی شهر جانکوی رسیدند ؛ پس از جنگهای خونین شهر مذکورسقوط کرده ونیروی فاتح رو بسمت شهر سمفروپل (پایتخت شبه جزیره کریمه) سرازیر ودر سیزدهم‌آوریل‌آنجا را متصـرف شدند ، در سمفروپل نیروهای ژنرال تولبوخین بدوستون تقسیم‌گردیده یکی از سمت‌شمال ودیگری ازسمت‌خاور بسوی‌بندرسباستاپول‌به‌پیشروی آغاز کردند . مطابق‌آخرین اخبار هردوستون بپای دژهای‌خارجی‌سباستاپول رسیده ودرچندین نقطه‌وارد استحکامات این‌بندر شده‌اند ؛

طبق اخبار رادیو لندن آلمانها آنچه درقوه داشتند برای جلوگیری از پیشرفت نیروهای سرخ بکار برده وحتی درجاده‌ها درختهای کهن را قطع کرده ودرمیان جاده‌ها قرار داده ودر اطراف شهر استحکامات زیادی بابتون مسلح ساخته ودرمیان‌آنها توپ ومسلسل گذاشته بودند ولی نیروی سرخ به‌تمام این موانع‌فائق آمده وخطوط بسیار مستحکم آلمانها را دراطراف سباستاپول شکافتند .

علاوه ازنیروهای‌ژنرال‌تولبوخین که‌چگونگی حملات‌آنرا شرح‌دادیم ازطرف‌شرق‌شبه جزیره کریمه نیز نیروی ژنرال ارمانکو با دست‌یاری تفنگداران نیروی دریائی دژ مستحکم کرچ‌را متصرف گردیده وروبسمت‌مغرب دماغه کرچ‌پیش‌روی میکند وبطوری که‌ازقرائن‌استنباط میشود نیروهای‌ژنرال‌ارمانکو نیز خودرا بحوالی سباستاپول رسانیده وباسربازان تحت فرماندهی ژنرال تولبوخین همکاری مینمایند .

اغلبی از کارشناسان‌جنگی‌طول مدت نبردهای شبه جزیره کریمه‌را دست کم یکی دوماه پیش‌بینی میکردند ، ولیکن جریان اوضاع نشان میدهد که در همین چندروز آینده پایان می‌یابد وبندرسباستاپول که آلمانها برای گرفتن آن درحدود ٤٥ روز زحمت کشیدند درعرض یکی دوروز ازدست خواهند داد .

درجبهه مرکزی‌نیز ارتشهای اول ودوم‌جبهه اوکرائی در تحت‌هدایت وفرماندهی مارشال‌ژوکوف ومارشال‌کونیف ازشمال‌بسارابی‌شهرژاسی‌را درجنوب خط حرکت خودگذارده وارد کشور رومانی‌شده‌اند جناح راست این نیروی بزرك و دهشتناك دژ بسیار مستحکم تارناپول‌را پس‌ازچند روز جنگهای خونین متصرف‌شده‌وپیش‌قراولان آن‌بحوالی‌لوف‌رسیده‌اند .

وازقلب جبهه نیز بدامنه‌های کارپات یعنی بمرزهای چك اسلواکی واصل شده و پرچم این دولت در قله یکی از کوه‌های کارپات باهتزاز درآمده‌است .

سپاهیان مارشال کونیف که بخاك رومانـی وارد شده‌اند از رودخانه‌های‌سرت وسوچاوا گذشته‌و درکناره‌های‌طرف‌راست‌این‌رودخانه‌موضع گرفته‌اند . دسته از سپاهیان این ژنرال یکی از رشته‌های مهم راه آهـن و شهر پاشکانی‌را که در کنـاره راه آهـن پاشـکانی بزاسی واقـع اسـت تصـرف نموده‌اند .

همچنین‌سپاهیان جبهه سوم اوکرانی‌تیراسپول را که مرکز خطوط دفاعی آلمانها درساحل دنیستر بود بدست آورده اتصالا بحملات خویش ادامه داده وساعت بساعت بتوسعه میدان نبرد می‌افزایند .

چون‌نیروی‌سرخ‌از سمت شمال بمرزمجارستان رسیده واین کشوررا سخت‌موردتهدید قرار داده‌است طبق‌اخبار واصله‌ازانکارا امیرال‌هورتی رئیس‌دولت مجارستان‌حکمی صادر کرده وعموم ملت مجارستان را برای مقابله بانیروی سرخ ومدافعه از خاك‌میهن دعوت نموده است ، درعین حال کلیه نیروی دریائی مجارستان ورومانی که عبارت ازچند واحد جنگی‌در رودخانه دانوب می‌باشد باختیار فرماندهی کل‌آلمان گزارده شده تابهر نحوی که صلاح بدانند آنها را بکار برد .

۳ ـ حملات هوائی متفقین

چنانکه اخبار روزنامه‌ها حاکیست حمله های متفقین روزبروزبرشدت خود افزوده ومیدان عملیات آنها توسعه‌می‌یابد [illegible] ۱۳۲۰ که نیروی‌هوائی آلمان حمله‌های سخت‌وپی‌درپی بجزیره بریتانیامیکرد دربزرگترین حمله هوائی آنسال هیچوقت شماره هواپیماهای مهاجم از ششصد هواپیما تجاوز نکرد . پس ازسه سال تدارکات هوائی متفقین بجائی رسیده که دریك حمله هوائی می‌توانند دو هزار هواپیمای بمب افکن‌را بکار انداخته ودر روز روشن هزاران تون‌بمب بخاك دشمن‌فروریزند ! اینك خلاصه گزارش یکی ازحمله‌های هوائی متفقین‌را که در جریان هفته پیش رخ داده.ذیلا مینگاریم :

لندن ـ میشل‌زبرسون‌دبیرهواپیمائی‌خبرگزاری انگلیس امروز اطلاع داد که در حدود دو هزار هواپیمای امریکائی هنگام روز بر آلمان حمله‌ور شده‌اند! ازجمله‌هدفهای‌نیروی هوائی‌امریکا کارخانه هواپیماسازی وشرزلین وبرنبرك بوده‌است . امروز پس ازحمله‌های شب گذشته یکی از بزرگترین حمله های‌هوائی برعلیه سرزمین‌های‌اشغال شده‌اروپا صورت گرفته که طی‌آن ۹۰۰ هواپیمای انگلیسی محل‌تقاطع خطوط‌راه‌آهن‌را درفرانسه وبلژیك بمباران‌نمودند .

اعلامیه ستاد ارتش امریکا حاکی‌است که امروز ۷۵۰ تا ۱۰۰۰ هواپیمای بمب افکن ازنوع لیبراتور ودژپرنده به‌هدفهای دشمن در داخل خاك آلمان حمله‌ور گشتند . این واحدها از طرف ۷۵۰ تا ۱۰۰۰ هواپیمای شکاری ازنوع تندربولت و موستانك متعلق بهشتمین ونهمین دسته نیروی هوائی امریکا وهواپیماهای انگلیسی نوع موستانك متعلق به دومین گروه تاکتیکی حمایت میشدند .

درحمله شب گذشته نیروی هوائی انگلیس برعلیه نقاط تقاطع خطوط آهن درفرانسه وبلژیك و همچنین حمله‌های دیگری که بوسیله هواپیماهای موسکیتو برعلیه شهر « هانور » صورت گرفت بیش از ۳ هزار وششصد تون بمب برروی هدفهای دشمن ریخته شد ! تاکنون دریك حمله واحد هوائی‌این مقدار بمب بکار برده نشده‌است !

نوشته یك بانو

گواهی پاکدلانه

نزدیك سه‌سال است که نسخه‌های پیمان و روزنامه پرچم وسایر کتابهای شما در خانه‌ما دیده میشود . من‌از اول به‌راه آن‌اشنا نبودم . گمان‌میکردم این‌هم دکانی‌هست که بالای همه دکانهای مفتخواری بازشده.همسرم‌آقای باغگلی برخلاف من هرچه بیشتر بخواندن کتابهای شما خودرا مشغول می‌نمود واصرار داشت من‌هم بخوانم . راستی ازکتابها وازنوشته‌های شما بدم‌میآمد چراکه نوشته‌های‌شمارا بدقت نخوانده جز بی‌دینی تشخیص نمیدادم . مثلا شما دستگاه روضه خوانی‌ورفتن‌بزیارت وامثال‌آنرا کار بیهوده میدانید درصورتیکه کار روزانه اغلب مازنهای ایرانی جز برپاداشتن اینگونه دستگاه‌ها نیست . بعلاوه شما تنها خدارا گرداننده دستگاه جهان میدانید ولی ما تاکنون معتقد بودیم که‌چهارده معصوم پیش ازپیدایش جهان بوده‌اند خدا برای خاطر آنها این جهان را خلق نموده وبآنها هرگونه اختیار ازدادن وگرفتن و آمرزیدن وشفا دادن وبه‌جهنم بردن را داده‌است بدیهی است با داشتن چنین عقیده پوچ نوشته های سراپا راستی شمارا نمیتوانستم بپذیرفت . خلاصه در اثر پافشاری‌آقای باغگلی‌بخواندن کتابهای شما ، کم کم بحقایق پی‌بردم ودانستم که تاکنون درگمراهی‌بودم، حالاعقیده‌ام بکلی‌وارونه عقیده پیش است امیدوارم وسیله فراهم شود که سایرخانمها نوشته‌های شمارا بخوانند و بحقایق آن آشنا بشوند . موفقیت شمارا خواهانم

زهرا ـ باغگلی

خرده‌گیری بیپا و پاسخ ان

—۲—

یکي دیگر ازکتابهای من «شهریاران گمنام» است . این کتاب داستانش آنست که شرقشناسان اروپا ازخانوادهایی که پس ازاسلام در ایران فرمانروایی کرده‌اند سخن‌رانده چندکتابي در آن باره بانگلیسی یا بفرانسه یا آلماني بچاپ رسانیده‌اند . ولی من دیدم لغزشهایی از ایشان رخداده . مثلا درآذربایجان یك‌خاندانی از دیلمان بنام سالاریان ، ودیگری ازتازیان بنام روادیان بوده‌اند . این دو خاندان که ازهم جدایندشرقشناسان آنهارا یکی‌دانسته بهم آمیخته‌بودند .

درآنروزها بشرقشناسان بادیده دیگری نگریستندی و گمان لغزش ونفهمیدن بآنان‌نبردندی . من خواستم‌نشان‌دهم که‌آنان بچه‌لغزشها دچارند . نشان دهم که چون‌تاریخ‌ایرانست اگرایرانیان خودشان بآن پردازند وهمان راه جستجوی دانشمندانه اروپایی‌را پیش گیرند بهتراز ایشان کتابها توانند نوشت . برای‌این‌خواست‌بآن کتاب پرداختم که در سه‌بخش بپایان رسانیدم .

این کتاب نیز در انجمنهای دانشي اروپا ارجی پیدا کرد وستایشهااز آن نوشتند . با اینحال بارها دیده‌ام کسانی ازبودن چنین‌کتابی خشمناکند ودرپی بهانه می‌باشندکه ایرادی گیرند ویا ازارج آن بکاهند . ازجمله آقای عباس‌عزاوی که یکی ازنویسندگان بنام‌بغداداست وکتابهای سودمند بسیاری‌نوشته ، ایرادی‌باین کتاب گرفته که پیداست جزازروی‌خشم‌نمی‌باشد .

چگونگي آنکه در بخش یکم «شهریاران گمنام» ازدیلمان واز کارهاییکه درآغاز اسلام کرده‌اند وازخاندانهای پادشاهی که‌پدیدآورده‌اند سخن رانده شده ، وازجمله ازسه خاندانی ازایشان که یکی جستانیان ، و دیگری کنکریان ، ودیگری‌سالاریان باشند گفتگو رفته است .

آقای‌عزاوی کتابی‌بنام«تفضیل‌الاتراك‌علی‌سایرالاجناد» که از کتابهای کهن‌است بدست‌آورده وآنرا باترجمه ترکیش دراستانبول (درسال ۱۹۴۰) بچاپ رسانیده. درآن کتاب ازدیلمان نامی برده جمله‌هایی‌بدینسان‌میویسد :

«... ان‌الدیلم فرقتان وهماالاستانیة واللانجیة واماالاستانیه فهم‌الذین یسکنون الاوعار والحصون والجبال من بلادالدیلم و لم یزل ولاتهم الوهسودانیة والتی‌لهذه‌الغایة . واماللانجیه‌فانهم‌یسکنون‌صحاریهاوالسهل من بلادها ولم یزل ملوکهم‌الجستانیة وهم فی تملکهم علی هذه‌الجمله » .

معنی آنکه : دیلمان بدو گروهند : یکي‌استانیان ودیگری‌لانجیان . استانیان آنانندکه در کوهستان و دردزها می‌نشینند و فرمانروایانشان « وهسودانیان » می‌باشند که هنوز هستند .. اما لانجیان در دشتستان ودرهمواریهای آنجا می‌نشینند وهنوز شاهانشان جستانیانند .

این جمله‌هاهیچگونه ناسازگاری بانوشته‌های من نمیدارد . جزاینکه یکی از دوخاندان پادشاهی‌را که من بنام « کنکریان » نامیده‌ام دراین جمله« و هسودانیان » (وهسودانیه) می‌نامد. این‌هم ازآنجاست که از آن خاندان پادشاهی‌بنام وهسودان‌بن محمد بوده که سالیان درازی فرمانرانده وکارهایی کرده وبنام‌گردیده . اینست گاهی‌خاندان‌رابنام‌او «وهسودانیان» میخوانده‌اند . چنانکه گاهی نیز بنام پدر بنیادگزار خاندان که محمدبن مسافر می‌بوده « مسافریان » یا «آل‌مسافر» شان می‌نامیده‌اند . ولی نام راستشان همان « کنکریان» می‌بوده .بهرحال این یك ایرادی‌بنوشته‌های من نیست ونباید بود .

ولی آقای عزاوی این جمله‌هارابانوشته‌های من بیکبار ناسازگار پنداشته .بلکه چنین دانسته که این‌جمله‌ها همه نوشته‌های مرا بهم زده و رنجهای مرا بیهوده گردانیده . زیرا در زیر آن جمله ها در پای صفحه حاشیه‌ای افزوده وچنین نوشته :

« بین‌المؤلف ان ملوکهم (الجستانیة) و (الوهسودانیة) و فی کتب التاریخ والبلدان تدوینات عنهما . و قدجمع السید احمدالکسروی فی کتابه (شهریاران گمنام) جملة منهم و حاول ایجاد سلسلة تجمعهم‌فلم‌یفلح . خصوصا بعدان علمنامن‌هذه‌الرسالة ان(الوهسودانیة) و (الجستانیة) امارتان والسلطة موزعة بینهمافلم یصح مزجهما ولم یعد فی‌الامکان التفریق وتعیین‌الجستانیه والوهسودانیة ولاارجاع (آل‌مسافر) الی احدهما . کل هذا لم یعرف . ومن ثم نری نقص‌التحقیقات للاستاذین الفاضلین الکسروی والقزوینی ...»

معنی آنکه : نویسنده‌کتاب نشان میدهدکه پادشاهان دیلمان یکي جستانیان ودیگری وهسودانیان می‌بودند . درکتابهای تاریخ و «البلدان» چیزهایی از ایشان‌آورده شده‌که سید احمد کسروی درکتاب « شهریاران گمنام » خود برخی ازآنهارا دریکجاگرد آورده وچنین خواسته‌که تك خاندانی پدید آورد که همگی ایشانرا درآن جادهد ، ولی‌نتوانسته . بویژه پس ازآنکه ما ازنوشته‌های همین کتاب دانستیم که « و هسودانیان » جز «جستانیان» می‌بودند وفرمانروایی درمیان ایشان نیمه شده می‌بوده که دیگر نتوان آنهارا بهم آمیخت ، وهمچنین نتوان دانست جستانیان کدام می‌بودند ووهسودانیان کدام ، و «آل‌مسافر» از کدام یکی از ایشان می‌بوده . هیچیکی‌ازاینهاشناخته نمی‌باشد . ازهمینجا پیداست که جستجوهای دواستاد ، کسروی وقزوینی ،کمیهای بسیارمیدارد ...

پیداست که استاد بغدادی کتاب مرا نیك نخوانده و تنها بیك نگاه سرسری بس کرده . پیداست که اودرآرزوی دستاویزی برای ایرادگرفتن می‌بوده . وگرنه من درآن کتاب نخواسته‌ام که همه پادشاهان‌دیلمی‌را در یکخاندان‌گرد آورم . بلکه من نیز ایشانرا دو خاندان شمارده‌ام . یکی جستانیان که‌:رخوددیلمان‌فرمانروامیبوده‌اند . دیگری کنکریان یاوهسودانیان یا «آل مسافر» که در تارم (میانه‌گیلان‌وزنجان) نشسته فرمان‌میرانده‌اند . این دوخاندانرا جدا نوشته وداستانهاشان جداگانه یاد کرده‌ام . بهرحال هرچه نوشته‌ام دلیلهای روشن برایش آورده‌ام .

اینکه می‌نویسد : دیگر نتوان دانست جستانیان کدام می‌بودند و وهسودانیان کدام ، سخن‌بسیاربیجاییست . دربارهٔ این دوخاندان در کتابهای عربی وفارسی آگاهیهای بسیاری هست که من آنچه بدستم رسیده درآن کتاب نوشته‌ام . «آل مسافر » چنانکه گفتیم همان کنکریان بوده‌اند و در این باره جای گمان دیگرنیست .

آقای‌عزاوی‌می‌بایست بشیوه دانشمندان ، بهریکی‌ازگفته‌ها بادلیلهای آن کتاب که‌ایراد دارد بازبان روشنی‌نویسد . نه‌اینکه یك‌جمله کوتاهی‌راکه ازکتابی بدست آورده (جمله‌ای که بانوشته‌های من ناسازگار نمی‌باشد) عنوانی سازد وچنین خواهد که همه نوشته‌های آنکتاب‌را ازارج اندازد. درآن کتاب پنجاه صفحه‌بیشتر درباره این دو خاندان نوشته شده . این یك جمله چگونه تواندآنهاراکه همه ازروی دلیلست‌بهم‌زند وبی‌ارج گرداند.

داستان آقای عزاوی دراین نوشتن داستان آن داور می‌باشد که می‌بینی دریك‌محاکمه وکیل دلیلهای گیرنده بسیارآورده وسند نشان‌داده ، ولی داور چون‌دلخواهش نیست که دعوی‌را بپذیرد ازهمه‌آن‌دلیلها چشم‌پوشد یکباره چنین نویسد : « دعوی ثابت نیست » یا «دلایل موجه نیست » ، با این یك‌جمله خودرا آسوده گرداند .

ازهمه شگفتر جمله‌های ترجمه ترکی‌نوشته‌آقای عزاویست . زیرا با یك لحن‌سختی‌چنین‌می‌نویسد : «بواثر اورتویا چخدیقدان صونرا سیداحمد کسروینون مساعیسینون بوشلوقو بوتون بوتون آنلاشیلمشتور». معنی‌آنکه «پس‌ازبمیان‌آمدن‌این کتاب بیهوده بودن کوششهای سیداحمد کسروی‌بیکبار فهمیده‌شده» . نیك‌پیداست که‌این‌جمله‌ازیك‌سهش کینه‌جویانه‌برخاسته‌است .

درپایان دوباره می‌نویسم : من به « شهریاران گمنام » یا کتابهایی ازهمان‌رشته که‌نوشته‌ام ارج‌بسیاری‌نمیگزارم وبآنهانمی‌نازم . چنین‌هم‌نیست که اگر کسی‌بآن کتابها ایرادی گرفت‌ولغزشی‌رااز‌من‌روشن گردانید بمن‌برخورد ویا مایه دل‌آزردگیم‌باشد . دل‌آزردگی‌من ازآنست که چراکسانی ازبودن چنین کتابهایی خشمناکند ؟!.. چرا میخواهند با ایراده‌ای بیپا از ارج‌آنها بکاهند؟!..دل‌آزردگی‌من‌ازآنست که‌برخی زمینه‌هایی‌را که‌روشن گردانیده‌ام چراکسانی می کوشند که با ایرادهای بیهوده آنهارا تیره گردانند . من دوست میدارم‌آنان نیز هریکی بزمینه‌های دیگری پردازند وروشن گردانند نه آنکه روشن‌کرده های مرا بتاریکی باز گردانند .

همین کتاب آقای‌عزاوی‌را چهارسال‌پیش دوست‌دانشمندما آقای‌محمد احمد ازبصره فرستاده بودند ومن دوست نمی‌داشتم بپاسخی پردازم . دوست نمیداشتم کارهای امروزی خودرا کنارگزارده بآن فهلم . ولی چون پاسخ ندادن مایه لغزشي برای دیگران توانستی‌بود بآین پاسخ پرداختم .

آگهی

از این تاریخ دستمزدپخت نان تازه وخشك وروغنی بشرح‌زیر تعیین میشود:

۱ ـ دستمزد پخت نان تازه یك کیلو		۱۵ر۱ ریال

۲ ـ دستمزد نان‌خشك وروغنی		ـ ر۲ »

در صورتیکه آرد به دکان‌مزدی‌پزی داده شود ربع آن صدی سی‌و سه ودر صورتیکه چونه خمیر داده شود برای سه‌کیلو خمیر۱۵۰ گرم آرد بعنوان گرد خمیر به نانوا باید تحویل گردد .

درصورت تخلف نانواها ازمقررات بالا مرجع رسیدگی به شکایات اداره نان شهر چهارراه یوسف آباد دادگاه کیفری گرانفروشان برزنهای مربوطه وشمیران وشهرری است

شماره ٦		(ك . ك . ك)		مدیر کل نان شهر . صفاری



سال یکم — شماره ششم

روزشنبه ۲ اردیبهشت ۱۳۲۳
جای اداره : لاله‌زار کوچه مهران
شماره تلفن ۶۰۲۶

بهای سالانه ۲۵۰ ریال
بهای ششماهه ۱۳۰ »
ازهمه‌کس پیشکی گرفته خواهد شد

۲۲ آوریل ۱۹۴٤
تکفروشی ۵ ریال

چرا بویرانی کشور می کوشند؟..

—۱—

یك چیزی را که انبوه ایرانیان نمیدانند واز آن ناآگاهند اینست که در ایران گروهی می‌باشند که می‌خواهند این کشورهمیشه ناتوان ودر مانده باشد واین توده از آلودگیهای هزار ساله خود پاك نگردد و از پیشرفتی که دیگر کشورها را بوده است بهره نیابد و از دانشها که سراسر جهانیان برخور دار می باشند برخوردار نگردد.

آری اینرا انبوه ایرانیان نمی‌دانند ، واگر بدانند بآسانی باور نخواهند داشت . چگونه تواند بود که کسانی در این کشور زندگی کنند و خودشان از این توده باشند وبا اینحال بیدبختی‌آن کوشند؟! راستی چنین چیزی بآسانی باور کردنی نیست. ولی چه باید کرد که چنان گروهی هستند وچون بایکدیگر هم دستند بسیار نیرومند می‌باشند وبایك چالاکی‌در راه‌خواست خود تلاش می کنند .

چیزیکه هست آن گروه همیشه کارخود رادر لفافه بانجام می رسانندو بکردار ورفتار خود رنك دیگری میدهند . مثلا بدآموزیهای زمان مغول را که مایه بدبختی توده است بنام«ادبیات»درمغزهای جوانان جایگیر میگردانند . از کهنه پرستی وبازگشت (ارتجاع) که رنجهای سی‌وهشت سال آزادیخواهان را هدر می گردانند بنام«مذهب» پشتیبانی می‌نمایند . باسپاه که مایه نیرومندی دولت وایمنی کشور است بنام آنکه بمردم ستم می کنند دشمنی نشان میدهند. بایلهای پراکنده که یادگار دوره‌های وحشیگریست و همیشه مایه نابسامانی زندگانی توده‌ای میباشند همراهی نشانداده تامی‌توانند جلوگیری از برداشته شدن آنها می نمایند .

شما ببینید پس از برافتادن رضا شاه چه‌می‌بایسته که جلو روضه خوانان را بازگزارند ، وآنها درهرشهری بمیان افتند ونمایشهای بیخردانه محرم را از سر نو برواج گزارند ؟! چه می‌بایسته که بار دیگر قمه زنان وزنجیرزنان و قفل بتنان راه افتند ؟!

دین‌را بهانه می‌آورند - آیا اینها دینست ؟! آیا آن وزیران وسروزیرانی که میدان بیازگشت این نمایشها داده بلکه کوشش بیازگشت آنها کرده اند چندان ساده بوده اند که اینها را از دین شمارند ؟!

همه میدانند که بیگانگان این نمایشها را دلیل بوحشیگری ایرانیان می‌شمارند ، واگر ما نیز بجای ایشان باشیم جزآن نخواهیم کرد . اگر ما نیز ببینیم یابشنویم مردمی در اروپا بدستاویز داستانی که هزار وسیصد سال پیش رخداده هرساله سرمی‌شکنند ، زنجیر بدست گرفته بتنهای خود می کوبند ، وخنجروقمه و تیر بتن خود بند کرده ، قفلها فرو می‌آویزند، واین کارها را مایه خشنودی‌خدا شناخته بمزد وباداش امید می‌بندند ، هرآینه خواهیم گفت مردمی وحشی می‌باشد وشاینده زندگانی جداسر وآزادشان نخواهیم شناخت.

همه میدانندکه جهانگردانی ازاروپاییان وآمریکاییان بایران می‌آیند که پیکره‌هایی (عکس‌هایی) از درویشان وگدایان و از نمایشهای محرمی و مانند اینها برداراند و باروپا و آمریکا برده در روزنامه‌ها بچاپ رسانند . بلکه در سالهای اخیر فیلمها ازآنها برمیدارند .

همه میدانند که این پیکره‌ها وفیلمها دراروپا وآمریکا چه دشمنیهابرای ما پدید تواند آورد وما را در دیده‌ها تاچه‌اندازه پست وبی‌ارج تواند گرداند .

همه میدانند که این پیکره‌ها وفیلمها بیهای بسیار گرانی بما سرآمده آزادی و جدا سری کشورمان را بباد تواند داد . اینها چیزهاییست که ناگفته همه‌میدانند .

اکنون باید از دولتهایی که دراین دوسال آمده ورفته‌اند پرسید که چه بوده که زیان بازگشت آن نمایشهای بیخردانه محرمی را ندانسته اند ؟! چه‌بوده که جلو آنها را بازگزارده اند ؟! اگر می گویند : نمی‌توانستند جلو گرفت ، دروغست واز ایشان پذیرفته نخواهد شد . زیرا درزمان رضا شاه از آن نمایشها جلوگیری شده ومردم تایك اندازه فراموش کرده بودند . اگر دولت اندیشه جلوگرفتن میداشت و مردم میدانستند که آزادی نخواهند داشت هرگز بکاری برنمی‌خاستند و کمترین نافرمانی نشان نمیدادند . این خود دولت بود که مردم را واداشت ودلیری بآنها داد .

پس از پیشآمد شهریور ۱۳۲۰ که فروغی نخست وزیرگردید بیش از همه برنده‌گردانیدن «دین» کوشید . در همان روزهای نخست بروزنامه نویسها چنین گفت : « باید ازدین حمایت کرد » .

کدام دین ؟ ایرانیان دینشان کدام است ؟ این مردم بدبخت ازدین جز همان نمایشهای بیخردانه ومانندهای آنهارا نشناخته‌اند . اینان دین‌آنرا میدانند که زنجیر زنند ، سینه کوبند ، سر بشکافند، مالیات دولت‌را نداده بزیارت کربلاروند، اگر گذرنامه نگرفتند درسر مرز بژاندارمها ومرزدارها رشوه دهند وبی گذرنامه درگذرند . آنان ازدین اینهارا شناخته‌اند وفروغی نیزهمینهارا میخواست .

چندتکه پیکره‌هایی (عکسهایی)را که ماازقمه زنان‌وقفل بتنان وزنجیرزنان درشماره‌های پرچم هفتگی بچاپ رسانیدیم یکی از آشنایان ایراد گرفته چنین می گفت : اینها را که بچاپ میرسانید بدست اروپاییان خواهد افتاد و آنها را دستاویز ساخته ما را وحشی خواهند شناخت .

گفتم ما آن پیکره‌ها را از اروپاییان گرفتیم . هفتاد وباهشتاد سال پیش یك جهانگرد روسی بقفقازآمده و در شوشی بازیچه‌های محرمی را تماشا کرده، واز همه آنها پیکره‌ها برداشته وسپس کتابی گردانیده که شایدصدهزارنسخه‌چاپ شده ... ماهنامه «توردوموند» فرانسه‌ای که در پاریس چاپ یافته بهمه جای جهان فرستاده می‌شد آنها را برداشته وبار دیگر ده‌هزارها و صدهزارها نسخه ازآنها بمیان مردم پراکنده . ما آنهارا ازاین‌توردوموند برداشتیم . نیازی بآنکه باسا... روزنامه ما بردارند نیست .



ناصر الدینشاه



دارنده و نویسنده احمد کسروی

هستند کسان بسیاری که چون سخن ... بمیان آیدروی‌خود ترشانید وچنین گویند: « اینها چیست ؟! زندگانی نبرد است. آدم باید زیرك باشد و پول در آورد و با خوشی زید. مرا با نیك و بد دیگران چه کار است؟!.. » اینها چیزهاییست که از فلسفه مادی یاد گرفته‌اند. ولی همان کسان، اگر یکی را دزدی بخانه‌اش بیاید و یا دغلی کلاهش بردارد بفریاد برخاسته از مردم داد خواهد خواست و هیچگاه نخواهد گفت: زندگانی نبرداست و آن‌دزدیادغل زیرکتراز من میباشد.

(ازگفته‌های دارنده پرچم)

سال یکم | سه‌شنبه ۵ اردیبهشت ۱۳۲۳ | شماره هفتم



درپیرامون دین

دین‌ازاین‌چیزها والاتراست. دین شناختن معنی جهان‌وزندگانیست.

- ۲ -

چاره این‌دوتیرگی و گرفتاری‌آنست که معنی راست دین دانسته‌شود. دین بیك معنی بسیار والاییست، بیك معنیست که هرخردمندی باید آنرا بپذیرد وهوادارش باشد. دین‌زیستن بآیین خرد است.

ببینید شما باتن خود دوگونه رفتار توانید داشت:

یکی‌آنکه دربند تندرستی ودوری ازبیماریها نباشید، هرخوراکی‌را که خواستیدبخورید، هرکاری‌را که‌خواستیدبکنید. هرزمان‌دلتان‌خواست بخوابید. اگر بیمار شدید دربی چاره نباشید واگرناچارشدید درآنهنگام نیز بجای پزشگان دانشمند بدعانویس‌وجادوگر روآورید وازآنان درمان درد خواهید.

دیگری اینکه بکوشید وساختمان تن‌را بشناسید، ازگردش خون و از دیگر حالهای تن آگاه باشید، دستورهای پزشگی‌را بکار بندید، بخوراکهای زیان‌آور وبکارهای‌تن‌فرسا برنخیزید، بابیماریها نبرد کنید، دولت‌به‌نیرومندی وتندرستی‌مردم ارج گزارد، کوششها درآن راه بکاررود

پیداست که این‌دورفتار یکی نیست ونتیجه‌های آن نیزجداست. آن یکی رفتار بیخردانه‌ایست که آدمی‌را نشاید، واین یکی رفتارآدمیانه وبخردانه است.

در زندگانی توده‌ای نیز چنینست ودوگونه رفتار تواند بود:

یکی آنکه هرکس چون سربرافراشت دربند شناختن معنی جهان وزندگانی نباشد وهرکسی تنهاسود خودجویدوپیروی ازهوسها وشهشهای خودکند. هرکسی تنها خودرا خواهد وخوشی خودرا خواهد ودلها پراز پندارهای بیپا بوده‌آمیغهای زندگانی درتاریکی بماند. شاهراهی درمیان نبوده اندیشه‌ها ازهم جدا وآرزوها بآخشیج یکدیگر باشد.

دیگری‌آنکه مردمان‌ازآیین گردش‌جهان‌آگاه باشند ومعنی‌زندگانی را بشناسند و همگی بیك شاهراه درآیند واندیشه‌ها وآرزوها یکی باشد. هرکسی درکارهای خود دربند آسایش همگان بوده باسودخود زیان دیگران‌را نخواهد. درمیان مردم(وهمچنین درمیان توده‌ها و کشورها) قانونهای‌بخردانه‌ودادگرانه روان باشد وهیچکس خودرا درپیروی‌ازهوسها وشهشها آزاد نشناسد. آمیغهای زندگانی روشن گردیده پندارهای بیپا از میان برخیزد.

اکنون دینداری‌اینگونه زیستنست: دین‌شاهراه‌این‌گونه زندگیست. چنانکه گفته‌ایم، دین برای آنست که تا آنجا که راه بازست معنی جهان وزندگیرابفهماند، وجایگاه والایی که آدمیان درمیان دیگر آفریدگان میدارند بازنماید، وآیینی برای زندگانی بخردانه پدید آورد.

دین باین معنی از آنچه دیگران می‌گویند بسیار جداست. دین باین‌معنی نچیزیست که یك خردمند نپذیرد، نچیزیست که نیکخواهان‌جهان ازآن روگردانند. دین‌باینمعنی خواسته نیکخواهانست وهرکسی از آنان بیگمان هوادار وپشتیبان این خواهد بود.

یکی ازدشواریها درزمینه دین ناسازگاری‌آن با دانشها می‌بود. دین باینمعنی‌نه‌تنهابادانشها ناسازگار نیست‌خود همدوش‌وهمگام‌دانشهاست. دین که یکپایه بزرگش شناختن جهان و دانستن آمیغهای زندگانیست باید از دانشها سود جوید وهرچه‌را دانشمندان (ازراه آزمایش وجستجو) پیدا کرده‌اند بپذیرد، وخود پشتیبان دانشها ودانشمندان باشد.

بارهادیده‌ام‌کسانی بنزد من آمده می‌گویند: اگر خواست شما اینهاست، پس چرا نامش‌را « دین » می‌گزارید؟!.. می‌گوییم: ما نامش را دین نگزارده‌ایم. از نخست نامش‌همین می‌بوده. یابهتر گوییم: دین از نخست همینها می‌بوده وهمه دینها اینهارا خواسته‌اند. ازاین گذشته، ما در راه نیکخواهی جهان نباید دربند نام باشیم.

خواست ما آنست که در جهان یکراهی از روی دانستن وفهمیدن و پیروی ازخرد کردن باز باشد وزندگانی ازروی فهم وبینش راه افتد، و همان پروایی‌را که امروز مردمان در باره تندرستی و پزشگی میدارند دزباره نیکی زندگانی وآسایش توده‌ها نیز کنند و نبردی‌را که با بیماریها می‌نمایندمانندهاش‌را باگمراهیهاوبدیها آغازند. اگرپزشگی دانش‌تندرست زیستن وتواناگردیدنست دین نیز دانش آسوده زیستن وپاك وستوده‌بودن واز معنی جهان وزندگانی آگاهی بسزاداشتنست. اگرچه معنی دین از اینکه گفتیم والاتر می‌باشد واین درزمینه سنجش با دانشهاست که ما این جمله‌هارا میگوییم.

از یك نامه‌ای از تبریز

چنانکه خودتان نیز می‌دانید محرکین حقیقی‌غوغای ۲۴ بهمن ۱۳۲۱ بیش‌ازهمه ملایان‌مفتخوار وبازرگانان‌انباردار ودلالان‌روسیاه بازاربودند. پس ازآنهمه تلاش وغوغا وبرآغالیدن یکمشت رجاله اکنون که‌می‌بینند تحریکات ونیرنگهایشان سودی نداده وپولهایی که در اینراه خرج کرده‌اند همه‌اش بهدر رفته‌است علاوه ازآن تحریکات و مفسده‌جوییهای آنها بنفع شاوهواخواهانتان‌تمام شده‌و کتابهای‌شما ازشیعیگری‌وصوفیگری‌وبهائیگری وغیره دست بدست میگردد وبدو بلکه به‌برابر بهای اصلی بفروش‌میرسد بیشتربدست‌وپا افتاده باز روبه‌دولت ومجلس‌شورایملی‌آورده پیاپی‌تلگرافات صدکلمه‌وهزارکلمه‌ایست که مخابره میکنند. نمونه این تلگرافات‌رابادستینه عده‌ای‌ازبازرگانان‌ودلالان‌روسیاه وجنایتکارتبریزدرشماره‌های‌اخیرروزنامه (رعدامروز)باید ملاحظه کرده باشید. تلگرافمزبورخطاب‌بمجلس‌شورای ملی وبطوریکه اشاره شداغلب مخابره کنندگان آن دلالان و بازرگانان وپیشه‌وران‌محتکرتبریز هستند وچون میدانند که در سایه پافشاری آزادگان بالاخره پرده ازروی‌جنایتهای ایشان‌برداشته‌خواهدشد بااین وسایل‌میکوشند جلوکوشش شمارا گیرند وچنانکه دراساس قضیه دین‌را بهانه‌کرده بودند دراین تلاشهای خود همان بهانه‌رابدست‌گرفته‌اند ودرعالم خود تصور می‌کنند که‌بازور پول ریختن وتلگرافهای متوالی بدولت ومجلس‌فرستادن جلوکوششهای آزادگان‌را خواهند گرفت.

گواهی‌های پاکدلانه

(۱) (ازمسجد سلیمان)

اکنون کم و بیش دوسال ونیم است که براهنمایی برادر بزرگترم براه رستکاری آشنا شده ومعنی راست دین را دانسته وآنرا پذیرفته‌ام. سپاس خدای بزرك را که چنین راهی‌را بروی ماگشوده . باشد که اگر این ورجاونه راه نبودی من‌نیزهمچون سدهزاران‌وهزار هزاران جوانان دیگر این کشور افسار گسیخته بارآمده و پابندی بهیچ دینی‌نداشتمی و چه بسا گزندها که ازآن زندگی بیراهه دیدمی - زیرا این پندارها که بنام کیش‌های گوناگون درمیان می‌بودی نتوانستی مرا از بیراهه و پرتگاه برهاند .

کنون را که باین راه ورجاوند درآمده‌ام - مانند نابینائی که دراثر کوششهای پزشك آزموده بینا شده باشد جهان را بادیده روشنتر وبینایی فزونتری می‌بینم .

اینکه می‌گویم نیروی بینایی (یافهمیدنم) فزونتر شده باین‌دلیل است که‌بانخستین برخورد باهر کتاب ویا نوشته‌ای - چون ریشه گمراهیها را (از جبریگری - مادیگری - اروپاییگری - خرباتیگری و دیگر) نیك شناخته‌ام با اندك اندیشه‌ای زیانمندی یاسودمندی آن را خواهم دریافت و از اینراه از زیانمندی‌آن برکنار ویا از سودمندی این بهره خواهم برد .

از هنگامیکه پاکدینی را با داوری خرد پذیرفته‌ام در راه پیشرفت آن وپراکندن آمیغها کوشیده واکنون نیزآفریدگار جهان را گواه می‌گیرم که درآینده نیز در اینراه هرچه استوارتر بوده ودر راه پیشرفت آن باندازه توانایی خود بکوشم .

جلال امام جمعه

---

(۲) (تلگرافی از شیراز)

پرچم من نصرالله حکمی در شیراز بوسیله آقای شغایی با راه پاکدینی آشنا و آمیغهارا در یافتم در اینراه تاحد توانایی خواهم کوشید خدا را باین پیمان گواه میگیرم .

حکمی

---

(۳) (تلگرافی ازشیراز)

پرچم با راه پاك دینی آشنا آمیغ‌های‌آنرا دریافته‌ام باجان ودارائی بایای ورجاوند خودرا انجام خواهم داد خدارا باین پیمان گواه میگیرم !

متوسلانی

نوشته یك بانو

رازهایی‌خدایی پدیدار خواهد گردید .

چندی پیش دوسه نفر از اقوام ما بزیارت کربلا می رفتند من یکی دو دفعه ایراد کرده‌بودم که دراینسال بهتربود مخارج کربلاراهمینجابکارهای سودمندی خرج میکردید . آنها هم دراینجا گفته بودند که بهاییست وچون بعراق رفته‌اند ببرادر من که درآنجاست‌شکایت کرده‌اند که خواهرت از خواندن نوشتجات آقای کسروی از دین برگشته . برادر من از شنیدن این حرف بصدد برآمده که از نوشتجات شما بدست آورد و بخواند . خوشبختانه خود اوتکان سختی‌می‌خورد . جمله‌ای‌را که درنامه خود برای من نوشته می نویسم :

(این‌شخص واقعا یك‌مغز فوق‌العاده یك‌آدم فکوریك انقلابی‌واقعیست، بعضی‌از کتابهایش را خواندم و لذت بردم دلم میخواست اگر بتوانی تمام کتب او را برای‌من تهیه کرده بفرستی که خیلی ممنون میشوم . می گویند تو همه کتابهای اورا داری . کسروی را هنوز ندیده نمی‌شناسم ولی کاملا باحرفها ومطالبش موافقم مرد بزرگیست) .

خیلی خوشحال شدم که اگر حرفهای من بآنها اثری نکرد بتوسط آنها بکسی که خودم تصور نمیکردم این کتابها را بخواند و بپذیرد اثر خودش‌را بخشیده است . من تمام کتابهای شما را خریده‌ام . ولی چون در اینجا میدهم بخوانند و پس نمیگردانند خواستارم همه کتابها تان بنام ایشان بعراق بفرستید وبرای‌بها هزارریال بااین کاغذ می فرستم -

بزرگوارا چیزی را که باید بگویم اینست که من باهمه دوری از پاکدینان بسیار نزدیکم . در هرموقع حاضرم‌زندگانی‌را فدا کنم . گرچه بواسطه دوری و تنهایی در اینجا تابحال کاری نتوانسته‌ام . اما بدانید اگر روزی بفداکاری یکزنی نیاز افتاد آن من‌خواهم بود . زیرا من‌باین زندگی با این‌آلودگیها قیمتی نمیگزارم وتاکنون در میان خانواده بناترسی شناخته بوده‌ام .

پرچم : شادباش ای‌بانوی‌پاك .شمانخست کسی‌ازبانوانید که‌راستیها را چنانکه می‌شاید دریافته اید . نخست کسی از بانوانید که‌آتش ورجاوند دردلتان‌فروزان گردیده . خدارا سپاس که‌این‌آتش روزبروزبه‌روزش‌افزوده، خدا را سپاس که همگامی دراین راه ازخانواده‌تان پیدا شده .

شما درخاندان خود آسوده زیید . این فداکاری شماست که درچنان شهر تیره‌ای از بیفرهنگیها وبد زبانیها نمی ترسید و از گفتن راستیها باز نمی‌ایستید . باهمین کوشش وفداکاریهاست که اکنون تکان سختی در همه جا پدیدآمده وزود خواهد بود که خواست خدا جای‌خود را گیرد وآنچه بایستی بود انجام یابد . دراین جنبش وتکانست که رازهایی خدایی پدیدار خواهد گردید .

وضع آلمانیها درشبه جریره بالکان

باپیشرفت سریع ارتش سرخ موقعیت آلمانیها در رومانی و بلغارستان وخیم‌تر میشود - عملیات میهن پرستان یوگوسلاوی و بمباران‌های‌هوائی‌متفقین ارتباط را مختل‌وپیشرفت‌ارتش‌سرخ‌راتسهیل‌مینماید

عده قابل ملاحظه سربازان رومانی وآلمانی درشبه جزیره کریمه بخوبی ثابت مینماید که آلمانها تصور میکردند بتوانند از این شبه جزیره که ازلحاظ راه ارتباط با سواحل دریای سیاه اهمیت حیاتی دارد وهمچنین از بندر ادسا که از نظر پیشروی ارتش سرخ درطول سواحل بسارابی ورومانی کلید عملیات‌بشمار می‌رود دفاع کنند .

سقوط سریع ادسا دلیل روشنی بود که ستاد ارتش آلمان بار دیگر در تشخیص اوضاع‌جنگی جبهه خاور مرتکب‌اشتباه بزرك‌گردیده وطبق عقیده‌مفسرین لندن سیاست تاکتیکی آلمانیها که برای مدت زیادی مواضع مقدم‌را به امید تهیه وسائل عقب نشینی وتاخیر انداختن پیشرفت حریف حفظ کنند برای آنها گران تمام می‌شود . عده سربازا ، وافسران آلمانی که در شبه جزیره کریمه محاصره شده‌اند طبق عقیده محافل لندن مشتمل بر هفتاد الی یکصد هزار افسر و نفرات آلمانی ورومانی است که‌عبارت ازچهار لشکر آلمانی وهفت لشکر رومانی‌میباشد که کلیه این لشکرها ازلحاظ تشکیلاتی کمتر ازمیزان مقرر لوازم و مهمات و همچنین نفرات لازم دراختیاردارند .

بهترین لشگرهای‌رومانی در کریمه نابود می‌شوند

نکته قابل ملاحظه آنست که لشکرهای رومانی مقیم شبه جزیره کریمه ازبهترین وورزیده‌ترین‌نفرات ارتش این کشور تشکیل‌شده‌است وچنانچه‌بطوری که انتظار می‌رود این‌عده نابودگردیده ویااسیر گردند دیگر نمی‌توان رومانی‌را از لحاظ کمك لشکری برای آلمان بحساب آورد و دفاع سرزمین رومانی که از لحاظ نفت ومصب رود دانوب وارتباط با بلغارستان و سایر کشورهای بالکان برای آلمان بسیار مهم است بعهده سپاهیان خسته خود آلمان خواهد بود .

معلوم نیست آلمانیها برای دفاع بالکان چه روشی در پیش خواهند گرفت ولی موضوع جنگجویان یوگوسلاوی که هنوز پس از سه سال تسلیم ظاهری در سرزمین خود بمقاومت ونبرد مشغول وآلمانیهارا بستوه می‌آورند نقش مهمی در این مسئله بازی‌خواهد کرد .

ارتش یوگوسلاوی ازهمه حیث‌ارتشی بتمام معنی ملی‌است وشیوه هائی که جنگجویان دلاور این کشور بکار می‌برند قلع وقمع آنهارا بسیار مشکل وبلکه محال می‌نماید جنگجویان غیر منظم یوگوسلاوی مانند جنگجویان چریك روسی مرکب ازافرادی است که‌درحدود دهکده ویاشهرویامزرعه خود بعملیات‌میپردازند اینان روزها مشغول‌شخم زدن مزارع وسایر کارهای کشاورزی خود می‌باشند ولی بمحض آنکه احتیاج پیداشود بیل وشخم‌را رهاکرده تفنگهای خودرا که‌باکمال دقت‌مخفی‌نموده‌اند برمیدارندوبستونهای‌بنه ومهمات‌آلمانیهاحمله‌ورشده پس‌از آنکه تلفات سنگین وارد آوردند وکارخودرا تمام نمودند دوباره بسروقت کارهای فلاحتی خود می‌روند .

هدف نقشه سوق‌الجیشی ژنرال تیتوبیشتر قطع وسایل ارتباط وانهدام راه آهنهاست - راه آهن تریست ، زاگرب ، بلگراد ، صوفیه که خط اساسی حمل و نقل‌آلمانیهاست همواره درمعرض‌تهدید می‌باشد وفقط درصورتی‌آلمانیها میتوانند قطار ازاین خط عبور دهند که عده‌کافی سربازان مسلح با آن رهسپار گردند .

هرچه عقب نشینی آلمانیها از جبهه روسیه صورت وخیمتری بخود بگیرد فعالیت‌دسته‌های فوق شدیدترمیشود. حملات هوائی‌متفقین برمراکز ارتباط بالکان مانند بوخارست ، بوداپست ، صوفیه‌وبلگراد نیز مزید برعلت شده ووضع دفاع آلمانیها وهم‌چنین رساندن‌اسلحه ومهمات‌را بجبهه اساسی خاورمشکل‌تر وپیشرفت ارتش سرخ‌راآسانتر میکند .

ازتفسیر خبرهای‌جهان

یارپنداری شاعران



نگاره شگفتی که در بالا دیده میشود «ودوشماره پیش نیز آورده بودیم» ازروزنامه ملانصرالدین قفقاز که درچند سال پیش بچاپ می‌رسیدویکی از بهترین روزنامه‌های شوخی آمیز بشمار می‌بود برداشته شده. ملانصرالدین‌را شاعری می‌بودمیرزاعلی اکبر صابرنام که درروزنامه خودرا «هوپ هوپ» می‌نامید . این میرزا علی‌اکبر برای اینکه بیمعنی‌بلکه بیمزه بودن غزلهای شاعران ایران را برساند غزلی بترکی سروده که همان « تشبیهات » شاعران ایرانی‌را درباره چشم وابرو ودیگر اندامهای یار بکار برده و آنگاه همانهارا در یك نگاره (نقش) هویدا گردانیده که همان نگاره بسیار ناستوده بالاییست .

نه سال پیش مااین نگاره‌را در مهنامه پیمان آورده بودیم که شاعری هم‌شعرهای صابر را بفارسی ترجمه گردانید (همان شعرهایی که‌دردو شماره پیش آوردیم) .

درهمان زمان کسانی‌ایراد گرفتند که‌شاعر قفقازی‌نفهمیده. زیرا در «تشبیه» که‌چیزی‌را مانند‌ه چیزی شمارند ، نه این خواسته شود که آنچیز از هر باره این چیز است . مثلاً ابرو را که بشمشیر«تشبیه» کنند نه آنست که‌خواهند ابرورا از هرباره شمشیری شناسند . بلکه این خواسته میشود که‌ابرو درکجی‌همچون شمشیرمیباشد . تنها در کجی «تشبیه»را خواهند . بگفته دانشمندان معانی وبیان « در هرتشبیهی‌وجه شبه منظوراست» .

این ایراد را درآن زمان گرفته‌بودند. بتازگی تیزیکی درخوزستان آنرا تازه گردانیده . آقای محمد علی امام که نوشته‌ای بعنوان « ملایان شوخترنخوانند » بچاپ رسانیده بود یکی از ملایان دزفول پاسخی بآن داده که باید گفت ازچنان کسی جزچنین چیزی نشایستی . در این نوشته که بجای پاسخ به پرسشهای آقای امام‌دست بخس وخاشاك انداخته یکی هم آن ایراد را تازه گردانیده . اینست ما بهتردانستیم آن‌نگاره‌را بار دیگری دَرپرچم هفتگی بچاپ رسانیم وداستانش‌را بازنماییم وبآن ایرادپاسخ نویسیم .

اینست‌می گوییم : شما نفهمیده‌اید نه‌شاعر قفقازی. ایرادهای شاعر قفقازی بشاعران ایران بسیار بجاست . آنچه‌را که در کتابهای‌معانی وبیان دربارهٔ«تشبیه» نوشته بوده‌اند ، شاعران ایران یا ندانسته ویا پیروی‌ننموده‌اند . شما اگر بشعرهای فارسی نگرید خواهید دید در «تشبیهات» آن چیزرا از هر باره این چیز پنداشته‌اند . ابرو را از هر باره شمشیری شناخته و خود را کشته آن شمشیر نشان داده‌اند . گودی زنخ‌را براستی چاه دانسته یوسف دل‌را در آن چاه بزندان انداخته‌اند ، چشم را از هر باره آهویی شناخته شگفتی نموده‌اند که آهوشکار می کند . درهمه‌جا این رفتار را کرده‌اند . در این باره هزار شعر بگواهی توان آورد وشعرهای پایین را بهنگام نوشتن گفتار یکی از یاران یاد کرده که بگواهی یاد می کنیم :

یوسف شنیده‌ای که بچاهی اسیرشد
این یوسفیست برزنخ آورده چاه‌را

ببین که‌سیب زنخدان او چه می گوید
هزار یوسف‌مصری فتاده‌درچه‌ماست

مژگان یار بردل‌زارآن کند که کرد
تیرزره شکاف‌تهمتن بر اشکبوس

زندباتیغ ابرو یارمهرودرصف مردان
بسان‌حیدر کرار گاهی‌راست گاهی‌چپ

چشمان و خطت بهمه‌گر پیوستند
بر قتل من‌دلشده محضر بستند

قاضی‌تودراین مسئله فتوی چه‌دهی
خطیست پریشان و گواهان مستند

پاسخی‌بپرسشهای‌ما

نامه حضرت امیرع را که در شیعیگری و پرچم شماره ۳ ایراد نموده ایدخواستم آن نیست که خورده بگیرم و یا معناییکه از آن در میآ بدروشن‌سازم چیزیکه هست ملایان میگویند : در آن نامه حضرت امیر ع بپذیرش ویادریافت دشمن(مسلمات‌خصم) سخن رانده یعنی‌میگویدای‌معاویه باورتواینست که برگزیدن خلیفه‌مهاجرین و انصار راست و آنان هرکسیرا بر گزینند خوشنودی‌خدا نیز در آن‌خواهدبود پس مرانیز همان کسان برگزیده و بدان‌سان که به ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرده‌بودند بمن نیز بیعت‌کرده‌اند ای معاویه‌ترانرسد که پذیری .خواست‌حضرت آن‌نبوده که راستی و یا کجی برگزیدن‌راروشن گرداند بلکه‌میخواهدمعاویه‌را بباورخودپاسخ دهد ولی درخطبه‌شقشقیه آشکارا ازخلافت‌ایشان ناخشنودی‌نموده و خلافت‌راحق‌خود دانسته‌است این بودمعناییکه ملایان بدان‌نامه‌میدهند کنون دارندهٔپرچم پاسخی که‌در برابر این‌معنی‌دارند بنگارند .

تبریز م ـ ا ـ توحیدی .

پرچم : بچه‌دلیل!!.. برای‌چه؟!.. بچه‌دلیل‌سخنی‌را ازمعنی‌آشکار خودبرمیگردانند ؟! . برای چه برمیگردانند ؟!.. سخن‌بآن‌آشکاری و روشنی ، برای‌آنکه دست از نافهمی برندارند می گویند :«با مسلمات‌خصم‌سخن‌رانده» آیا این بوالفضولی نیست ؟!.

اینان هنوزندانسته‌اند که گزارش (یا تاویل) یابهتر گوییم برگردانیدن‌سخنی ازمعنای‌آشکارش که‌ازباطنیان یادگرفته‌وشیوه خودگردانیده‌اند یکی‌ازنادانیهای‌ایشانست .

امام علی بن ابیطالب سیدباب یا بهاءالله نمی‌بود که عربی را نیك‌نتواند و درفهمانیدن معنی‌درماند . اگرخواست آن‌امام این‌معنی‌بودی بایستی بگوید:«وانك‌تزعم‌ان ابابکر وعمر وعثمان کانوا علی‌الحق وقد بایعنی القوم‌الذین بایعوهم علی ما بایعوهم و انك تزعم ان‌الشوری للمهاجرین و الانصار ...» نه‌آنکه‌بگوید : «انا قدبایعنی القوم‌الذین بایعواابابکروعمر و عثمان‌علی‌ما بایعوهم» و از این‌سخن نتیجه گرفته بگوید : «فلم‌یکن للشاهدان یختار و لا للغائب ان یرد» سپس باستواری‌آن گفته‌ها کوشیده بگوید : « انما الشوری للمهاجرین والانصار فان‌اجتمعوا‌علی‌رجل واتخذوه اماماکان ذلك لله رضی فان خرج من‌امرهم بطعن او بدعة ردوه الی ما خرج منه فان ابی قاتلوه علی اتباعه غیر سبیل‌المؤمنین»

میخواهند باهایهوی جلو ماراگیرند

—۱—

چندی پیش شنیدم آخوندی درهفته نامه‌ای درتهران گفتاری زیر عنوان «مدعی پیامبری» آغاز کرده که سخنی ازمن میدارد چون نویسنده‌را می‌شناختم که کیست وخواستش چیست نوشته‌هایش نخواندم تادرهفته گذشته نوشته‌ای ازآقای یزدانیان از خراسان در پاسخ او رسید که درشماره گذشته بچاپ رسانیدیم.

داستان او اینست که در سال ۱۳۱۵ که به‌تبریز رفته بودم او بادیگری بدیدنم آمدند وچون نشستند وکمی درمیانه گذشت گفتند می‌خواهیم سخنانی باشما درتنهایی بگوییم. رفتیم باطاق دیگر. نخست گله بسیاری از رضا شاه (که در همان‌روزها با ولیعهدش به تبریز خواستی آمد) سرودند وسپس چنین گفتند: «شماپیمان را آغاز کرده‌اید و کوششهایی می کنید. مامی‌خواهیم باشما همدست باشیم و بشما بیعت کنیم. ولی شما باصلاح ایران تنها می کوشید. باید باصلاح همه‌جهان کوشید!؟»

مرا اینسخن شگفت افتاد. چه دیدم ازگام نخست به برتریفروشی پرداختند ومیخواهند برتری اندیشه‌خودرا نشان دهند: «شماباصلاح ایران‌تنها میکوشید. بایدباصلاح‌همه جهان کوشید». این یك بیماری در ایرانیانست که باصدنادانی، درهر گفتگووجستجویی، برتریفروشند وبهرکسی‌راه‌نمایند و پند دهند. درآن روزهایکی از گرفتاری‌های من همین می‌بود. بسیار کسانی یکه کاره برخاسته بنزد من‌می‌آمدند برای اینکه بمن بگویند: «شما چنین می کنید، ولی اگرچنان کنید بهتر خواهد بود».

باخود گفتم: ازچنین کسانی‌جزدل‌آزاری چه‌تواند برخاست؟! آنگاه اینان ازکلمه «اصلاح» چه معنایی می‌فهمند که بآن‌آسانی می‌شمارند. توگویی سخن از چایی‌خوردنست که من می‌خواهم یك استکان خورم وآنان پیشنهاد می کنند چهار استکان باشد.

این نادانی دیگری ازایرانیان می‌بود که هر آخوندی، هرطلبه‌ای، هرشاعری، هررمان‌نویسی بآرزوی «اصلاح» می‌افتاد وخودرا «مصلح» می‌نامید، وبرای چنین کاری بسرمایه‌ای نیاز نمی‌دید. در آنروزها باهر که از اینان بسخن می‌پرداختی‌میدیدی دم از «اصلاح» می‌زند.

ازهمینجا پی بنافهمی آنان بردم. ولی ازآنجا که در این شاهراه خدایی که مایش گرفته‌ایم‌نباید جلو کسی‌راگرفته ازهمراهی بازداریم. نباید بسهشهای خود ارج گزارده‌ازهر که نومید باشیم دورش رانیم بآنان نیز سخن رنجاننده نراندم. تنها این گفتم: چون ما همه سخنان خودرا نگفته‌ایم نمی‌دانم شما تا بپایان همراهی خواهید توانست یانه؟. گفتند: همه‌را بما بگو. گفتم آنچه‌را که ننوشته‌ام نباید هم بگویم. من نیزاین راه‌را گام‌بگام میپیمایم.

اینها سخنانی بود که درچند نشست میانه من وایشان رفت. باهمین سخنان چون بتهران بازگشتم نامه‌هایی می‌فرستادند. گاهی پرسشهایی‌می کردند، گاهی بوالفضولانه‌راهنمایی‌هامی‌نمودند. در یك نامه‌ای نوشته بودند: شما از امام زمان گفتگو نمی کنید و دلیلهابهستی اونمی‌آورید. در دیگری‌نوشته بودند: چنین پیداست که شما ببودن او باور نمیدارید.

من در آن روزها از امام زمان (یا امام ناپیدا) سخنی نمی‌راندم و نمی‌بایست برانم. ما در آن روزها به بنیادگزاری پرداخته راه گفتگو از دین را هموار می‌گردانیدیم. ما می‌بایست نخست روشن‌گردانیم: «در دین کسی‌را جزخدا جایگاهی نیست». «دین شناختن معنی‌جهان وزندگانیست». «دین بایدباخرد و دانشها سازگار باشد». «خدارادرگردانیدن جهان آیینی هست که چیزی‌بیرون ازآن نتواند بود». اینها هر کدام جستاربسیار ارجداری است که می‌بایست روشن‌گردانیم. دینداران نه‌تنهااینها را نمیدانستند باورهاشان بیکبار آخشیج اینها می‌بود.

تا اینها روشن نگردیده بود نبایستی بگفتگو از امام‌ناپیدا یا ازمانندهای‌آن پردازیم. نبایستی سخنی‌ازکیشها برانیم. ازاینرو کسانیکه در نزد من سخن از امام زمان بمیان می آوردند جلوشان گرفته نمی‌گزاردم. بآن آخوند نیز که بارها می‌نوشت پاسخ دادم امامزمان باآن نشانیهایی که درکتابها برایش شمرده‌اند اگر بیاید همه‌کس اورا خواهند شناخت.

کسیکه اگر بیاید آفتاب بازگشته از مغرب سرخواهد زد، وفرشته‌ای درمیان‌آسمان وزمین پیدا شده‌آواز خواهد داد، ودجال وسفیانی ازیکسو [illegible] از سوی دیگر پدیدار خواهند گردید، یاران او «باطی‌الارض» درمکه درنزد اوخواهند بود، وتوپ و تفنگ وتانك ازکار افتاده جنگها همه باشمشیر خواهد بود با این نشانیها کسی اورا انکار نخواهد کرد.

درآنروزها یکی از گرفتاریهای ما این‌بود که کسانی میآمدند وچنین می‌گفتند: «اینهاکه شما می‌نویسید درکتابها نیست. پس شما دین نوینی آورده‌اید!!» چون معنی دین را نمی‌دانستند چنین می‌پنداشتند که کسیکه برخاسته باید دین‌نوینی آورد وهمه چیز را «با اختیار خود» دیگر گرداند. اینکه «دین شناختن جهان و زندگانیست و یك برخاسته باید هرچه می‌گوید با خرد راست آید» باندیشه ایشان نمیرسید.

من درپاسخ بارها میگفتم: «دین نچیزیست که کهنه ونوگردد. همان دین کهن است وبایدراه را ازسرگرفت». بآن آخوند نیز که نامه نوشته پرسیده بود همین پاسخ را دادم.

بدینسان نامه‌هامی‌نوشتند ومن پاسخ میدادم. سپس دانسته شد انجمنی بنام «انجمن پاکدینان» برپاکرده‌اند وکسانی را از تیپ خودشان در آنجا گرد می‌آورند وبدگویی از «خیام» را عنوانی‌برای هوسبازیها وخودنماییها گرفته‌اند که این یکی‌سخن می‌راند وآن یکی شعر میخواند وپیاپی‌گفتار باشعر برای چاپ شدن درپیمان‌می‌فرستند. دانسته شد این آخوند درپی‌دستاویزیست که‌خود را شناخته گرداند، وآن همراهش رضا نخجوانی خارش مغزداشته که میخواهد زمینه‌ای باشد وپیاپی قافیه بافد. این‌بود نوشتم شما از ما نیستید وآن انجمن را بهم زنید.

سپس این آخوند به بغداد رفت که درآنجا نویسنده سید هبةالدین شهرستانی میبود و سپس نیز بتهران بازگشته که‌چون دربازار بداد وستدپرداخته برای دلجویی از حاجیهای انبار دار بسه دالان‌ملك وسرای امیر بنوشتن آن گفتارها پرداخته است.

نخست دستاویز این‌آخوند نامه های منست که باو نوشته‌ام. نمیدانم کجای‌آن نامه بانوشته هایم ناسازگار است. اگر من در گام نخست نخواسته‌ام ازامام ناپیدا سخنی رانم گناهی از من بوده؟! اگر نیخواسته‌ام بی‌گزاردن بنیادی درباره دین از کیشها بگفتگو پردازم کار بدی‌کرده‌ام؟!. یاچون‌درآن روز بسخنی درفلان زمینه نپرداختم بایستی هیچگاه نپردازم؟. آنگاه من درهمان نامه چیزی را که بایستی بفهمانم فهمانیدم. اگر آخوند نفهمیده گناه دیگران نیست.

تاکنون بارها این را روشن گردانیده‌ایم که دین دیگر نتواند بود. بنیاد دین همیشه یکیست. خواستهایی که دین دنبال می کند همیشه یکیست. یکدینی که پیدا شد کم کم‌آلودگیهادرآن پدیدآید ومردان بدنهادی بنام‌پیشوایی برخیزند وآنرا بابد‌آموزیهاآلوده گردانند، واز آنسوی گمراهیهای نوی درجهان‌پدیدآید گمراهیهایی که‌آن دین پاسخده نمی باشد از اینجا نیاز بجنبش نوینی افتد که باید یکی باخواست‌خدا برخیزد وآندین را ازآلودگیها پاك‌گرداند وآمیغها را چندانکه زمان نیازمند است وبازبانیکه شاینده زمانست روشن‌گرداند.

بارها این‌را روشن‌گردانیده‌ایم‌وهمان آخوند بارها این را بروی صفحه پیمان خوانده، ولی از زیرکی که میخواهد دستاویزی بدست آورد خود را بنافهمی‌می‌زند وجمله‌ای‌را که درپاسخ‌نامه‌اش نوشته‌ام وبنیاد راستست عنوانی می گیرد. یکچیزی که باید دانست آنست که اینان‌بانوشته‌وگفتارهای‌من‌همان‌رفتار رامی کنند که باقرآن کرده‌اند. چنانکه ازقرآن تنها یك جمله یا یك‌آیه‌را که با دلخواه خودشان سازگاراست گیرند وبازمانده‌را بکنارگزارند، با نوشته‌های‌من نیزهمان رفتاررا می کنند. ازیك نامه تنها دوسه جمله‌را که‌بگمان خودشان‌جای ایرادتواند بود می‌گیرندوپس وپیش آنرا فراموش می‌گردانند. یك نمونه ازاین دغلکاری درهمان‌جمله‌ها پیداست. زیرامن‌نوشته‌ام: «زنده‌گردانیدن همان دین کهن جز با خواست خدا وبیاری اونتواند بود» او واژه «جز» را انداخته تاجمله معنایی ندهد واین را زیرکی بزرگی پنداشته، واکنون که مااین‌را می‌نویسیم‌بهانه‌آورده خواهد گفت «درچاپخانه ازمیان‌افتاده»

اینست او یاهر کس دیگری که‌می گویدمن‌نامه‌باونوشته‌ام بایدنامه‌را گراور کند تابدانیم که‌جمله‌هارا دیگرنگردانیده است.

یکدستاویز دیگرش کتابیست بنام «شریعت احمدی» که من سی سال پیش هنگامیکه جوان بیست‌وچند ساله بودم‌و کیش‌پدری میداشتم وچون در دبیرستان تبریزدرس‌میگفتم‌ازروی برگرام وزارت فرهنك‌آنرا نوشته‌ام. بیچارگان چون درمانده‌انددست بخس وخاشاك‌میاندازند.

یکی نمی‌پرسد: آخوندمن اگرسی سال‌پیش‌همچون دیگران‌می‌بودم وباکیش پدری میزیستم و کتابی برای بچگان نوشته‌ام‌آن‌جلوگیرسخنان کنونیم‌میباشد؟!. من اگرشیعی‌زاده بوده‌ام بایستی هنگامی که خدا پرده از روی بینشم برداشت و چشمهایم‌رباز گردانید نپذیرم؟!. آیابایستی بدستاویز کیش پدری از کوشش ونبرد با گمراهیها بازایستم؟!.

ای نادان بهتر است در قرآن آیه «الم یجدك یتیما فآوی و وجدك ضالا فهدی» یاآیه «وماکنت تدری ماالکتاب و لاالایمان» را بخوانی وبنادانی‌خودت وهمکارانت پی‌بری.

آنگاه آخوند درباره آن کتاب‌نیز نادرستی‌نشانداده. ازآن‌نیزتنها جمله‌هایی را که بسود خود پنداشته برداشته و آغاز و انجامش‌را انداخته. بایستی همه جمله‌هارا بیاورد تادانسته شود خواست من ازمعجزه چه بوده. اینان از بدبختی وتیره درونی که باآمیغهای روشنتر از خورشید می‌جنگند ناچارند از دروغ و نیرنك بازنایستند.

ازیاران تبریز خواستاریم یك نسخه ازآن کتاب‌را بدست‌آورده برای مابفرستند تاخودمان همه جمله‌هارا بنویسیم ونیرنك اینهارا روشن‌گردانیم.

دراینجاباید بگوییم که‌این‌پاسخهابآن آخوندنیست. مراباوپاسخی‌نیست. اورا که‌می‌شناسم ازمن ناسزاست که باو پاسخ نویسم. این پاسخها برای برخی از خوانندگانست که دراین باره پرسشهایی کرده‌اند.

داوری پاکدلانه

همشهریان ارجمند بخوانند

همشهریهای گرامیم : ازوقایع اخیر آزادگان خبر دارید وتصورنمی کنم کسی از زن ومرد و کوچك و بزرك در این شهر باشد ونام کسروی‌را نشنیده وازغارت کتابخانه وقرائتخانه آزادگان واز کتك زدن وچاقو کشی در باره آنها حکایاتی بگوششنخورده باشد .

من در این گفتار خود نه آزادگان را بداوری میخؤانم ونه طرف آنهارا بلکه روی سخنم با اشخاص بیغرض و پاکدلی‌است که از دور ناظر اعمال آنها بوده‌اند .

چه آزادگان ممکن‌است از شدت علاقه بمرام خود حقیقت‌را آن طوری که واقع شده ندیده‌اند و طرفهای آنهارا هم خوب می‌شناسیم که بادست دیگران می‌رقصیدند وحاضر نیستند به هیچ دلیلی قانع شوند .

ولی طبقه سوم که روی سخنم باآنهاست نه آزادگانند ونه غارتکنندگان وخوب می‌توانند در باره این پیشآمدها داوری کنند .

آیا غارت قرائتخانه عمومی وچاقو کشی وآدم کشی(چه تمام زنندگان بقصد کشت میزدند) در روز روشن در توی دومین شهر ایران در مقابل نیروهای همسایگان را شما بچه چیز حمل می‌کنید ؟. آن فیلمها وعکس‌ها که ازآن حرکات برداشته شده اگر کسی به آن فیلم ها وعکس ها تماشا کند آن صحنه‌را بچه وبکجا تشبیه خواهد کرد؟!.

اگر بداند آن وقایع در شهر تبریز اتفاق افتاده و مردم دارند قرائتخانه غارت میکنند بما چه خواهند گفت ؟.

اگر دریکی ازممالك دور دست آن فیلمهای برداشته شده‌را بمعرض نمایش بگذارند تماشاچیان‌نخواهند پرسیداینها کیانند ومشغول‌چکار می‌باشند ؟!.

آیا متصدیان آن فیلمها چنین شرح نخواهند داد (در ۱۹۴۴ یك ملت شش‌هزارساله در یکی از شهرهای معتبرشان مشغول غارت‌کردن قرائتخانه عمومی‌هستند) ؟!. آیا این‌عمل برای یك‌ملت شش هزار ساله مایه ننك نیست ؟!.

مگر آزادگان‌چه گفته بودند ؟!. هیچ ، یك حرف با ده دلیل ده پرسش یك پاسخ میخواستند آیا این اعمال اعلام ورشکستگی ونبودن دلیل درمقابل آنهارا نمیرساند ؟

آیااین حرکات معلوم‌نکرد که طرفهای آزادگان هیچ دلیلی ندارند واین اعمال ناشی ازعجز است ؟!. آیا آزادگان باتوپ وتفنك پیش آمده بودند که اینها هم باچاقو ودشنام و حرکات سخیف درجلوآنها عرض اندام کردند ؟

ممکن‌است‌بگویندآنها می‌خواستند بدعتی‌بنهند .آنوقت می‌پرسم‌آیادستور جلوگیری‌ازبدعت‌چاقو کشی وغارت‌است ؟!.

پس چرا کلینی ومجلسی در کتابهای خود ازپیغمبراکرم روایت کرده‌اند که اگر بدعتی ظاهر بشود برعالم‌است که‌علم خودرا ظاهر کند واگر نکند لعنت خدابراو باد .

آیا این علم ظاهر کردن بود ؟ ! . یا بخدای نکرده علم علمای زمانه چاقو کشی وتحریك اجامر و اوباش است ؟! من دوراه دلسوزی بآذربایجان‌وتبریز این گفتاررانوشتم‌ومیخواهم به تمام‌آزادگان‌ایران‌بگویم آذربایجان مردان شجاع وپاکدل دارد وتبریز ازاین اشخاص بیزار است .

تبریزدر مقابل دیو استبداد ازقربانی کردن جوانان‌خود دریغ نگفت ومدت یازده ماه بااستبداد جنگید وبه‌دشمن خود غالب شد حالامحال‌است که خود عامل ارتجاع باشد .

من ازآزادگان خواستارم محرکین وبد کرداران‌اصلی رادنبال کنند وبکیفر اعمال خود برسانند تایك عده اشخاص بیفرهنك وسودجو که نوشته‌های‌آزادگان فقط باعث بسته‌شدن دکانهای آنها می‌شد یك استان‌را که بادادن قربانیهای زیاد درراه ایران وآزادی کسب افتخار کرده است بدنام نکنند .

تبریز - جعفرساعی

ازروزنامه ایران

پیام ما بمردم هوشمند

جهرم فارس

چند ماه است ما که‌از دیدار یکی ازدوستان باتقوی وپاکدامن وفاضل وفعال خود آقای فرهنت جهرمی محرومیم و بااینکه جامعه مابدون او رونقی ندارد ولی خوشحالیم که از گوشه و کنار بگوش ما میرسد که‌شما مردم موقع شناس جهرم درنظردارید که این‌فرزندلایق شهر خود را بنمایندگی خویش در دوره چهاردهم مجلس انتخاب کنید .

خوشوقتی ما از دوجهت است اول از لحاظ اجتماعی دوم ازنظر فردی از نظر اجتماعی مسروریم که با انتخاب‌آقای فرهنك یك نماینده فاضل لایق صالح‌پاکدامن ومطلع ازسیاست جهان بمجلس خواهدرفت‌ومیتواندبکشور ما وشما خدمتی‌انجام‌دهد

ازنظر فردی خوشحالیم که با انتخاب‌آقای فرهنك شما نماینده‌ای خواهید داشت که از حوایج شما بخوبی آگاه و بااشغال کرسی وکالت خواهید توانست‌رفع‌احتیاجات‌شمارا ازدولت‌بخواهد وبا یاری خدا و کمك دوستانی که در اثر پاکدامنی و فضیلت وصمیمیت‌درسالهای توقف خود درتهران فراهم کرده است دررفع حوائج شما بکوشد وموفق‌گردد .

ما انتظار داریم‌باانتخاب این جوان دانشمند وپاکدامن وفعال دین خودرا بوطن اداء کنید خدا مددکار وهمراه شما خواهد بود .

ابوالقاسم مجتهدی (لیسانسیه ادبیات) جواد کوهه (لیسانسیه دانشکده ادبیات) جواد سعیدی فیروزآبادی (لیسانسیه‌درعلوم ادبی وسیاسی) احمد جهرمی مقدم (لیسانسیه حقوق) محمد جزایری (لیسانسیه‌رشته‌ادبیات) محمد حسن شریف (لیسانسیه حقوق وسیاسی‌وادبیات) مهندس ابوالقاسم صدری محمدعلی منوچهری (لیسانسیه حقوق) دکتر حسن نصیری ، سیدضیاءالدین میرفخرائی (لیسانسیه‌حقوق) منوچهر بدر(لیسانسیه‌ادبیات) ، هادی‌هاشمی (لیسانسیه حقوق) عنایت‌الله هاپوریان (لیسانسیه حقوق وعلوم سیاسی) ه . داریوش (لیسانسیه حقوق) فریدون‌معتمد (لیسانسیه‌ادبیات) ، مهندس‌ابوالفضل ناصحی محمودی (لیسانسیه دانش سرای عالی) محمد رضی ویشکایی (لیسانسیه دانشکده ادبیات) علی اکبر حکمی‌زاده (لیسانسیه ادبیات) صدرالدین مهدوی (لیسانسیه‌شعبه منقول) محمد صادق هکور (لیسانسیه دانشکده معقول و منقول) احمد تیموری (لیسانسیه حقوق) سیف‌الله تشکری (لیسانسیه دانشسرای عالی) جلال وحیدی لنکرودی (لیسانسیه دانشگاه تهران) دکتر علی محمد اخوان . دکتر احمد پژوهی غلام علی چمن‌زاری (لیسانسیه حقوق) دکتراحمد نوابی‌ابراهیم قائمی‌تهرانی(دانشجوی دوره دکتری‌دانشکده‌ادبیات) دکتر مرتضی بیضاوی ، دکتر مرتضی میر دامادی ، دکتر جلال‌الهی ، سیف‌الدین مقامی (لیسانسیه‌ادبیات) حسین ضرابی (لیسانسیه حقوق) عطاءالله اشراقی (لیسانسیه ادبیات) جواد شهیدی (لیسانسیه حقوق) باقر موسوی(لیسانسیه‌ادبیات) محمد قاضی (لیسانسیه حقوق) دکترصفوی‌نائینی ، زین‌العابدین کیایی‌نژاد (لیسانسیه فلسفه) محمدعلی ادیبی (لیسانسیه ادبیات) ابوالفتح‌واعظی (لیسانسیه ادبیات) تقی‌فقید (لیسانسیه حقوق) دکتر هدایت، عباس صدیقی(لیسانسیه‌حقوق) میراشرف مشیری (لیسانسیه دانشکده ادبیات)محمد علی کافی (لیسانسیه حقوق) حسن شفیعیان (لیسانسیه ادبیات) دکترمحمدعلی دانشور ـ ملکوتی (لیسانسیه حقوق)محمدی ، محمدعلی مجتهدزاده(لیسانسیه‌فلسفه) اسماعیل‌معینی (لیسانسیه دانشگاه تهران)

بهانه‌های بچگانه

اگرپدر ومادری‌ندانند فرزند خود را تربیت کنندآن بچه بی‌ادبانه‌پیشنهادات پدر ومادر را رد کرده‌هرزمان بهانه‌تازهٔ میسازدواگر پدرومادرخریدارنازش باشند پیداست گستاخی را فزونتر میکند وچون راه‌بهانه را بلد نیست‌مایه درد سر ایشان میشود . پاسخ دهندگان آقای کسروی بالاتر از اینگونه بچه‌ها نیستند . همانا آنان‌بخود فشار میآورند که‌پاسخی جویند چون نمییابند و نیز نمیخواهند گواهی پاکدلانه دهند خود را نشنیده می نمایند واز گفتگووبهانه‌های بچگانه وایرادهای بیجا خود داری نمیکنند از جمله مردی هست که بتازگی بآبادان آمده ودردلها جایگاهی پیدا کرده . این مرد شبی در پیرامون گوشتخواری ایراد گرفته همانا دراندیشه خود نقطه ضعف‌را پیدا کرده . اینك ایرادش را در این نامه مینویسم :

درپاسخ اینکه بشر نباید بیرحمانه جاندارانرا کشد وبرای‌خود خوراك تهیه کند . میگوید : « گیاهان نیز جاندارند و اگر بخواهیم جانداران را بحال خود گذاریم نخست باید جانوران را از خوردن گیاهان باز داریم » اینمرداگر پاکدل بود ومیخواست از روی پاکدلی بایرادبرخیزد می‌توانست بروزنامه‌نویسد و پاسخ خواهد نه اینکه هرجا میدان را فراخ‌بیند داددانشمندی‌زند . وبنام اینکه پاسخ‌گفته مردم‌را فریب‌دهد . دیگرآنکه این‌واعظ پیداست ازتاریخ طبیعی واینکه گیاهان تنفس وتغذیه میکنند سودجسته واین ایراد را گفته است واین نمیداند که‌گیاهان اگر تنفس‌میکنند ولی همچون جانوران جان ندارند . آن می‌داند که شاخ بریده درخت با تغذیه وتنفس درختی بزرك شود و نیز میداند که از پای بریده جانداری جاندار دیگری بوجود نیاید ولی بااینهمه نفهمیده که میان‌جاندار و گیاه چه جدائی هست . دیگری برای آنکه بهانه گرفته باشدمیگوید «با این هوش وذکاوتی که آقای کسروی دارد بهترآن بود که اختراعی میکرد خود و ایرانرا سربلند میگردانید » بیچاره از شهریگری و زندگی تنها صنعت واختراع را میشناسد . این نفهمیده کسی که بتواند توده‌را بآیین خدائی راهنماید ازهزاران مخترع بالاتراست. این نمیداند که‌اختراع اگر از راه آئین وقانون نباشد زیانش بیش از سودش خواهد بود . راستی را این کسان تاکنون راهها وخویهای بستی داشته وچون اراده آنرا ندارد که براه ورجاوند گروند وخود را پاك گردانند این‌بهانه‌ها را پیش میآورند . بیشترایشان پیشه نداشته و از دسترنج دیگران نان میخورده اند اکنون اگر بخواهند این گفته‌ها را درظاهر بپذیرند ناچار باید همچون‌دیگران کار کنند والبته تنبلی‌مانع خواهد بودپس دراینصورت باید بکوشند وهرچه برزبان‌آیدبگویند تاجایگاه خود رانگهدارندغافل از آنکه تیرشان بسنك خواهدخورد وهرچه دراین زمینه‌ها سخن گویند وبهانه گیرندخود را خوارتر کرده و راه‌آمیغ‌ها را بازتر گردانیده اند .

آبادان - کاظم اشین

از گفتارهای پیمان

گفت و شنید

مرا آشنایست که نخست مسیحی بوده ولی چون بزرگ شده ودرس خوانده همچون هزاران دیگران از دین روگردان شده ، وچون سالها دراروپامی زیست پس از بازگشت بدیدنم آمد ونشست وازدیدار هم خشنودی نمودیم و او بسخن درآمده چنین گفت : در اروپا رشته فلسفه را دنبال میکردم ودر موضوع دین نیز اتد کردم وچون بایران باز گشتم و شنیدم شما مجله مینویسید و طرفداری از دین می - کنید بسیار تعجب کردم وبعضی شماره‌های مجله تان را گرفتم وخواندم حقیقت اینست که چیزی نفهمیدم واینست آمده‌ام باخودتان گفتگو کنم . شما کسی نیستید که بتعصب یامنظور مادی چیزی نویسید وباید یکی دو ساعت باهم نشسته این موضوع را حلاجی کنیم و من نمیدانم می‌توانیم گفتگو کنیم یانه ؟!.

گفتم : چرا نتوانیم وبهتر ازاین چکاری می داریم ؟!.

گفت : اگر بدتان نیاید اشکالاتیکه در موضوع دین دارم مطرح کنم و ایرادهای خود را بگویم ، وچون من در این موضوع اتد کرده‌ام از روی بصیرت واحاطه ایراد خواهم کرد .

گفتم : بدم نخواهدآمد . شما آزادانه ایرادهای خودرا بگویید واین مرا فرصت خواهد بود که خواست خود را از دین روشنتر گردانم . شما ایرادهای خود را یکباره بگویید و من هم یکباره پاسخ خواهم گفت ، چیزیکه هست باید خواستتان رسیدن براستی باشد وپافشاری به پیش بردن گفته‌های خود ننمایید . اگر شما ازروی بینش وفهم ایراد خواهید گرفت من نیز از روی بینش وفهم پاسخ خواهم داد

گفت : من تصدیق میکنم که ادیان سه‌هزار سال بیشتر دنیا را اداره کرده . انبیاء مردم‌را از بت پرستی نجات داده وخودشان عقایدی در اطراف زمین وآسمان وخدا وبهشت و جهنم بمردم یاد داده واصول معیشتی هم بنیاد نهاده‌اند که تقریبا سه هزار سال یا بیشتر دوام داشته . لیکن از آنجا که عالم‌در ترقیست سوسیو لوژی اروپا (علوم اجتماعی) پیدا شده وآنرا ازبین برده. و اولین ایراد من بشما این است که اصول عقیده ومعیشتی ادیان در نتیجه ترقی کون محکوم بنابودی شده واز میان رفته وشما که میخواهید آنرا بازگردانید اولا مبارزه با طبیعت مینمایید و ثانیا برفرض آنکه مغلوب نشده موفقیت پیدا کنید تازه نتیجه آن خواهد بود که مردم را از ترقی‌باز داشته بقهقری بازگردانید .

ایراد دوم من اینست که اساس دین شناختن خداست . به‌این‌معنی‌مردم‌دیندار میشوند تاخدارا بشناسند وگفته میشدو اگر کسی نشناخت درآتش‌خواهدبود . درحالیکه شناختن خدا دشوار است وما امروز نمی توانیم بهستی‌خدا معترف باشیم . زیرا اینکار نه‌جهت عاقلانه دارد ونه‌ما دلیل برای آن پیدا میکنیم . در زمانهای قدیم مردم چون اغلبی از حوادث را درك نمیکردند آنرا بخدا نسبت میدادند . مثلا کیفیت تشکیل‌ابروباران‌را درك‌نمیکردندو ناچارشده‌می گفتند خداآنرا میکند . ولی ماکه امروز علتهای‌طبیعی‌همه اینگونه حوادث را کشف کرده ایم ومی‌بینیم عالم یکدستگاه مرتب ومنظمی است که هرامری دروقت وموقع خود حادث می‌شوددیگر چه احتیاجی داریم که خدایی فرض کنیم . ازطرف دیگر گرفتیم که خدایی هست‌آیا معقولست که‌ما را بگناه آنکه دلیل پیدا نکرده واو را نشناخته‌ایم بآتش سوزاند ؟!.

سوم‌یکی از ارکان دین تصدیق انبیاست . توریت نامهای انبیاء بسیاری را می برد که باید تصدیق کرد وبمعجزات آنها ایمان‌آورد . خودآنها باالد همین معجزات.اشکال بزرگیست ومسلم است که اساسی ندارد. درانجیل معجزاتی بمسیح نسبت میدهد که اگر یکی از آنها راست بود شهرت مسیح تمام کشور یهود و روم را فرا میگرفت . درحالیکه ما می بینیم رومیان از آمدن و رفتن مسیح اطلاعی نیافته اند.

می گویند مسیح لازار را پس ازچند روز از مرگش زنده گردانید، واوبامسیح سیاحت می کرد و زندگی مینمود . مامیدانیم که اگر چنین کاری رخ می دادمردم بهیجان‌آمده لازار را روی دست گرفته بهمه جا میبردند وازهمه اطراف کشور بدیدن او میآمدند ودر همه کتابهای تاریخ‌آنرا مینوشتند. درحالیکه‌می‌بینیم‌درهیچ کتابی ذکری‌ازآن نشده و ازانجیلها تنها یکی‌آنرانوشته‌واز سه‌انجیل‌دیگر بکلی بیخبربوده‌اند وما ناچاریم که‌آنرا باورنکنیم . گذشته ازآنکه علم منکر این چیزهاست و این محال است که مرده ای زنده‌گردد .

چهارم امروز علوم بسیار ترقی کرده ومسئله تکوین‌تا اندازه‌ای‌روشن گردیده‌و شما ازعلوم‌ناآگاه نیستید . مایك کتابی راکه بدست می گیریم می‌بینیم تاریخ کره زمین را از هنگامیکه از کره‌آفتاب جدا گردیده تا امروز بشیرین ترین زبانی با روشنترین دلیلها برای ماشرح میدهد وماچون‌آنرا میخوانیم و بپایان‌میرسانیم بایك لذتی ازدست بزمین می گزاریم ودر دلهای خود یك نوع استراحتی حس میکنیم و سپس بهرچه دراطراف خود نظر میاندازیم با زبان آشکار صحت آن شرح وبیان را بما حکایت می کند . شما میدانید که علما می گویند زمین از کره خورشید جداگردیده ونخست توده بخار آتشینی بوده وکم کم سرد گردیده وپس از سرد شدن بوده که موجودات در روی‌آن شروع بپیدایش کرده ولیکن بتدریج‌درقرنهای‌طولانی . مایقین‌میدانیم که‌موجوداتی که امروزهست ازگیاه‌ودرخت وجانور وآدمی بنحوی که امروز هست نبوده. ماده حیات اول درحیوانات بسیار کوچك‌وساده پیداشده وبتدریج ازآنهاجانوران بالاتر ، تکوین‌یافته‌ودرضمن چندین ملیون‌سال باینجا رسیده‌است .عقیده عوام‌برآنست که اسب‌واستر وشتر وگاووگوسفند هرنوعی جداگانه خلق شده . ولی مادرعلم می‌بینیم که مرجع همه اینها بیك اصل‌است . حتی آدمی نیز جداگانه خلق‌نشده وامروز ازمسلمات است که ازیك حیوان دیگری نشأت نموده . اینها دلیلهای بسیار برای خود دارد . در ایران اینرا بداروین‌منسوب میکنندولی چنین‌نیست . صدها علمای بزرك دراین رشته کار کرده‌اند وآنچه‌را داروین درموضوع‌حیوانات‌وانسان گفته‌بوده دیگران بسراسر عالم‌منطبق گردانیده‌اند . امروز کسی‌منکر اینهانیست ونتواندبود. اساسا چیزی‌را که بادیده می‌بینیم‌چگونه انکار کنیم ؟!..

ایراد من‌این است که بااین اطلاعات گرانبها که ما ازراه‌دانش بدست آورده‌ایم دیگرچه نیازی بخواندن قضیه‌تکوین‌درتوریت‌پیدا می کنیم ؟! اساسا چگونه‌می‌توانیم‌بادانستن اینها توریت‌را بدست گیریم وآن قصه‌هارا بخوانیم ؟!. آیا این نظیر آن نیست که مرد جهاندیده ومجربی در پنجاه سالگی‌اطلاعات وتجربه‌های خودرا کنار نهاده وبافسانه‌هائی که در زمان‌کودکیش از زبان پیره زنها شنیده تنزل نماید واگر نکرد خدا اورا بآتش سوزاند ؟!. آقا جان مگر عقیده اختیاریست که اگر کسی نداشت خدا عذابش کند ؟!.. اساسا میگوییم برای چه ادیان از این حقایق علمی آگاه نبوده‌اند ومااثری اشاره در کتابهای دینی‌باینها نمی‌یابیم ؟! برداشت آن کتابها همه براینست که انسان یك مخلوق مستقل وجدائیست واولین انسان که پیدا شده دارای علم کافی بوده و نامهای حیوانات‌واشیاء رامیدانسته . درحالیکه علوم میگوید [illegible] ‌ها بسربرده‌اند ودرآن زمان [illegible] برای حرف زدن نداشته‌اند وبمرور زمان بوده که باینها رسیده‌اند .

کنون اگر ما بنزد یك‌روحانی برویم واینها را بپرسیم آیا جز توهین وتکفیر پاسخی خواهیم شنید ؟!. من‌نمیدانم شمابادانشهای خود چگونه‌بچنین کسانی کمك می کنید ومایه تجری آنها می‌شوید ؟!.

ایرادپنجم‌اینست که میگوییم : آیا دین‌امروز بما چه تواند آموخت ؟! . چه چیزی هست که ما نمیدانیم وازدین توانیم یادگرفت ؟. آیا رواست که برویم وسالها رنج بریم وصدها و هزارها حقایق‌را یادگیریم وآنگاه بیاییم وهمه آنهارا کنار گزاریم وبنام دین وازترس آنکه خدا مارا بآتش بسوزاند گوش بسخنان بی‌ثمر وبی‌اساس یك روحانی دهیم ؟. آیا شما اینرا سزاوار میشمارید ؟!.

بدینسان دوست ما سخن را بپایان رسانید و چشم بروی من‌دوخت که پاسخ شنود . گفتم باایرادهای ریشه‌داری‌برخاستید ومن ناگزیرم بپاسخ‌درازی پردازم وچشم میدارم چنانکه من حوصله نمودم وشما سخنان خودرا بپایان رساندید ونیك گوش دادم و آنچه‌گفتید بیاد واندیشه سپردم‌شما نیز حوصله نمائید وآنچه می گویم بیاد واندیشه سپارید ، واگرسخنی را ازمن نپذیرفتید یاخرده‌ای باندیشه‌تان رسید برآن نباشید که در زمان بپاسخ پردازید و یازبان بخرده گشایید . امروز ازشما هیچ پاسخ یاخرده‌ای نخواهم پذیرفت . امروزهمه‌را گوش‌باشیدو بشنوید وفرا گیرید وباری یك هفته یادوهفته اینهارا بیندیشید و پس از آن بیائیدتاباز دیگررو برو نشینیم وبگفتگوپردازیم ونگوئید که‌چرا من‌خودم‌اینکاررا نمی کنم‌وبگفته‌های شما بیدرنك پاسخ میدهم . من سالهاست در این زمینه‌ها چیز می‌نویسم واین ایرادها که شما میگیرید من بارها اندیشیده‌ام و پرسیده‌ام وپاسخ‌هائی نیز در برابرش‌پیدا کرده‌ام . اگر نوشته‌های‌مراخوانده‌بودید ازبسیاری ازایرادهایی‌نیاز شده بودید . باری‌بپاسخ گفته‌هاتان می‌پردازم :

نخست گفتیدجهان درپیشرفت‌است وسوسیولوژی یاعلوم‌اجتماعی‌اروپا راه‌شناسائی‌جهان وآیین‌زندگانی راکه دینهاآورده بوده از میان برده . من‌می گویم: پیشرفت جهان جاویدانست ودرجائی نخواهد ایستاد وچنانکه اندیشه‌های نوین اروپائی راه وآیین دینها راکهنه‌ساخته‌وازمیان‌برده بایدبهنگام خوداندیشه‌هائی نیز اینهارا کهنه گرداند وازمیان برد . شماچه‌میدانید که ما بیك راه و آیین بالاتر از سوسیولوژی اروپا نمیکوشیم ؟!. تنها ازنام دین که می‌بریم بآن نتیجه نرسید که مامردم‌را پس می‌بریم و جهانرا ازپیشرفت بازمیداریم . راستی‌هم‌اینست که‌مابالادست اندیشه‌های اروپائی را گرفته‌ایم و مردم را نه‌تنها به پسرفت وانمی‌داریم گامهایی نیزبه‌پیشرفت می‌رانیم . شما که باروپا رفته وسالها در آنجا درس خوانده‌اید اینرا بآسانی باور نخواهید کرد که‌درشرق چنین کاری‌انجام گیرد ومن نیز دراینجا نمی‌خواهم بسخنانی در این زمینه پردازم و تنها بیك نمونه بسیار کوچکی بس می‌نمایم : شما می‌دانید که در اروپا رمان نویسی‌را جایگاه بلندیست وکسانی همچون ویکتور هوگو و آناتول فرانس بآن برخاسته‌اند . ولی‌ما درنخستین شماره نخستین سال‌پیمان نخستین گفتاررا دربارهٔ‌رمان نوشته وپرده ازروی بیهوده‌گی آن برداشتیم ورمان نویسی‌را یك کار نکوهیده‌ای نشان دادیم . کنون آن‌را بخوانید و ببینید آیا توانسته‌ایم کاری انجام دهیم؟!.وآنگاه‌مرا کتابی درباره‌اروپاواروپاییگریست که کسانی‌ازخود اروپائیان آنهارا دیده‌اند وبراست داشته‌اند . شما توانید آنرا نیز بخوانید . گذشته‌از اینها سوسیولوژی اروپاراست است که‌تکانی بجهان داده وراههای پیشین‌را ازکار انداخته . چیزیکه هست خودراهی بروی جهان باز نکرده و آنچه ما میدانیم اروپا امروز براه نیفتاده و سرگردان وبیراهست واگر راستی را بخواهیم این جنگها که می بینیم بیش ازهمه نتیجه بیراهی اروپاست . ولی این

سخن بسیار بزرگتر و درازتر از آنست که بتوانیم دراین نشست باشما بپایان رسانیم. بویژه با ناآشنایی که شما بسخنان ماميداريد وبيكمان درفهم و داوری دچار سختی خواهید بود .

ما نیك آگاهیم کەدراروپا از یکسو کسان بسیاری ازگرسنگی میمیرند و یااز بیم چنان مرگی خودکشی می‌کنند واز آنسوی شکر وقهوه وگندم وگوشت را بنام آنکه خرندە ندارد بدریامی‌ریزند ونابود می‌کنند . مادریکی‌ازشماره‌های‌پیمان شمارشی دراین باره از یك مهنامه انگلیسی آوردیم و چنانکه‌آن می‌نماید در یکسال نزدیك بچهار مليون تن بدانسان مرده یاخود را کشته اند و در همانسال صدهاهزار خروار گندم وشکر ودیگر خوراکهارا نابود ساخته اند . آیا این نابسامانی دلیل بیراهی زندگانی نیست ؟!. آیا بایث آیین خردمندانه جلو اینها را نتوان گرفت ؟!.

ما را در پیرامون اروپا سخن بسیار است ، ودراین باره کتابها وگفتارها بسیار نوشته‌ایم که‌شما می‌باید آنها را بخوانید . ما اروپا را در این راه زندگی که پیش‌گرفته رستکارنمی شناسیم . ولی‌این جلوگیر ما نیست که به‌پیشرفتهایی که در زمینه دانش ها کرده‌وبافزارهای بس‌شگفتی که برای زندگی‌پدید آورده وتکانی‌که بجهان داده ارج گزاریم .

این بچیستان می‌ماند که‌مااز یکسو به‌پیشرفت‌های اروپا در راه دانش و به افزارهایی‌که برای زندگانی ساخته ارج می‌نهیم واز یکسو آنرا در راه زندگانی رستکار نمیدانیم. بسیاری‌این را نمی‌توانند فهمید و درآغاز کارکه ما خرده‌گیری براروپا می نمودیم‌می‌پنداشتند که‌بادانشها واختراعهای آن‌دشمنی می‌نماییم. اینست بگله برمیخاستند. مامی گوییم خرسندی وآسایش آدمیان تنها با پیشرفت دانشها و پیدایش افزارهای بسیار نیست ویکچیز دیگری‌نیزمیخواهد ، وآن اینکه راه‌باهم زیستن را بشناسند . می‌گوییم اروپا دردانشها پیشرفت‌بسیار کرده‌وافزارهای‌شگفت فراوان برای‌زندگی‌پدیدآورده.ولی‌راه برخورداری ازآن دانشها وافزارها را نمیداند . می‌گوییم: دانش کار خودرا کرده و کنون نوبت دینست که کار خود را کند.

شما تاکنون چنین سخنی را نشنیده‌اید واین برشما گران خواهد افتاد . ولی اگر آن گفتار را نیك خوانید ونیك اندیشه خودرا ناگزیرازپذیرفتن گفته‌های ما خواهید یافت . امروز جهان دربرابر یك چیستان‌بزرگی ایستاده وآن‌اینکه این افزارهای نو پدید اروپایی از هواپیما و اتومبیل وتلگراف و راه‌آهن‌ورادیو وبسیارمانند اینها آیا بسود زندگانی آدمیانست یا بزیان‌آنها؟!.اگر گویند بسود آنست راست نخواهد درآمد . زیرا همه می‌بینیم که‌در این دوصد سال و بیشتر که این‌افزارها پیدا شده ، زندگی زمان بزمان سخت ترشده‌واین نچیزیست که که بتوان پوشیده داشت ، واگر بگویید بزیان آن است سخن شگفتی خواهد بود .زیرا درجاییکه همه می‌بینیم یك اتومبیل‌راهی راکه ما با اسب درپانزده روز پیمودیمی‌دریکروزمی‌پیماید ودر هر رشته همین اندازه آسانی پدید آمده . با اینحال چگونه توانید گفتن که اینها بزیان زندگانیست ؟!.

این ایراد نخست شما بود . دوم گفتید : بنیاد دین شناختن آفریدگار است و شناختن اورا هم دشوار شمردید . مااین‌را نمی‌پذیریم که بنیاددین‌شناختن‌آفریدگاراست . ما آفریدگاری که‌می‌شناسیم بی‌نیاز ازاینست که مردمان اورابشناسند ویا نشناسند ، وخودبزرگتر ازآنست که توان اورا شناخت . شماچیزهائیراکه‌از کشیشها شنیده‌اید همیشه جلو چشم می‌دارید و سخن ازآنها می‌رانید . ولی مادین چیزهای‌دیگررا می گوییم . من می‌توانم گفته‌های خودمانرا در باره دین در چند جمله برای شما یادکنم . مامی گوییم : آدمیان که‌دراین جهان می‌زیند نخست باید آنرا (تاآنجاکه می‌توان) بشناسند ، ومعنی زندگی‌را بدانند ، ویك آیینی ازروی خرد برای آن دارند ، وچون آدمیان اگر بسرخودباشند باندیشه‌های‌پراکنده برخیزند وهردسته‌ای‌به‌پندارهای دیگری‌گرایند‌اینست باید راهی باشد‌که همه درآن گردآیند ، واین راهست که ما دین می‌نامیم . کوتاه سخن آنکه دین برای شناختن جهان و دانستن معنی زندگانی وداشتن یك آیین بخردانه است . چیزیکه هست آدمیان چون بخواهندجهانرا بشناسند وباندیشه پردازندخواهند دیداین دستگاه بسر خود نتواند بود وناگزیر خواهند بود که آفریدگاری برای آن بشناسند وبهستی آن بخستوند . خداشناسی از اینجا پیش‌می‌آید . روشنتر گوییم: این‌مردمانند‌که نیازمندند خدارا بشناسند ، وخدانیست که نیازمند شناخته شدن باشد . این دو ازهم دوراست .

گفتید نمیتوانیدهستی‌خدارا بپذیرید : میگوییم چرا نمی‌توانید ، می‌توانید وخود ناگزیرهستید‌که آنرا بپذیرید. ازروی آن دریافتی که اسحق نیوتون نیروی کشش (قوه جاذبه) را پیدا کرده شما نیز توانید هستی خدارا دریابید . نیوتون نیروی کشش‌را چگونه‌پیدا کرده ؟!. نه‌اینست که می‌گویند زیردرختی نشسته بودوسیبی‌رادید که ازدرخت جداگردیده بزمین افتاد وباندیشه فرورفت که بهرچیست که یك چیزی ازبالا بپایین‌افتد ؟!. عامیان باین چیزها معنایی‌ندهند وچنان دانند که هرچیزی باید از بالا بپایین افتد و جزچنین نباید بود ، ولی نیوتون که‌دانشندی بود این می‌دانست که هرچیزیرا انگیزه‌ای درباید ، و وافتادن یك‌چیزی ازبالابپایین نیز بی‌انگیزه وبخود نتواند بود واین‌بود درپیرامون آن بجستجوپرداخت واین دریافت که داستان‌بالا وپایین نیست وچگونگی اینست که‌چیزهاییکه درجهان‌است همه باهم‌در کششند ویك چیزبزرگترچون نیروی‌کشش آن فزونترباشد چیزهای کوچك‌را بسوی خود کشد و افتادن سیب و چیزهای دیگری‌از بالا بپایین نتیجه کشیدن کره زمین می‌باشدوبدینسان‌یك‌رازازرجداری‌راه یافت‌وبدانشهای ارجداری ازآنراه رسید .

ما ازهمین راه بی‌بهستی‌آفریدگار می‌بریم . جهانیست آراسته و بسامان وهزارها شگفتی در آن پدیدار .میگرددودمی‌نمی‌ایستد ، ناگزیریم باور کنیم آفریدگاردانایی‌آنراآفریده ، وهمومی گرداند ، و خواستی ازآفریدن و گردانیدن آن میدارد . باید باور کنیم و هیچ‌راه دیگری نمی‌داریم .

شما اگرزندگانی‌یکجفت پرستوك‌را باندیشه سپارید ناچار باشید بهستی خدا خستوید . باینهاکه آموخته نر وماده باهم زیند ؟!. که آموخته ازراه دور گل وسنگریزه درنك‌خودآورده آشیانه‌سازند؟!. که‌آموخته ماده چون تخم گذاشت بنوبت روی آن خوابند ؟!. که‌آموخته که چون جوجه درآوردند‌آنها را بپرورانند وبزرگ گردانند وچون بزرگ شدند و بی‌نیاز گردیدند بخودشان واگزارند و بیگانه‌شان شمارند؟!. آیا میتوان‌پذیرفت که اینهارا طبیعت‌بی‌فهم ودانش بآنها آموخته است ؟!..

گفتید امروز انگیزه پدیدآمدن ابر وباریدن باران‌ومانند اینهارا دانسته‌اید . بسیار نیك ، ولی اینها سخن ازکارخانه می‌باشد وما درجستجوی پدید آورنده وگرداننده این کارخانه می‌باشیم .

ما از جنبش مادیگری دراروپا وکتابهاییکه دانشمندان بنام مادی نوشته‌اند وازایرادهاییکه بدینها (یابهتر گوییم : به پندارهای بیهوده دینی) گرفته‌اند ناآگاه نیستیم ، ودرشگفت خواهید بود که بشنوید مابا همه‌هواداری ازدین ازآنان رنجیدگی نمی‌نماییم وبلکه‌درزد وخوردی که باپندارهای بیهوده کرده‌اند نیکوکارشان میشناسیم . چیزی که هست ما می گوییم آنان بادروغها جنگیده و آنهارا برانداخته‌اند ولی خودشان هم براستیها نرسیده‌اند . هرچه هست مارا درباره مادیگری گفتارهاییست که باید شما آنهارانیز بخوانید

سوم بربرانگیختگان‌ایرادگرفتیدوگفتیدخود آنان بمانند ، براست داشتن نیارستنی‌ها بسیار دشوار است . دراین باره ما باشما هم سخنیم وما نیز آنهارا براست نمیداریم وخود نیازی بچنین کارهایی‌نمی‌بینم . همین امسال سخنان بسیاردر باره آنها نوشته‌ایم . امادرباره خود برانگیختگان آنچه کار را بر شما دشوارگردانیده سخنانیست که اززبان کشیشان‌ویااز کتاب‌توریت‌فراگرفته‌ودردل‌اندوخته‌اید وچون گفته‌های گزافه‌آمیز وبیهوده‌است‌شمارا رمانیده است . ولی اگر ازآنها چشم پوشید و بایك اندیشه ساده گفته‌های‌مارا بشنوید دشواری در کار نخواهید دید .اگرچه گفتگو ازگذشتگانرا سودی نتواند‌بود وامروز مارا نیازی‌بسخن‌راندن ازموسی وعیسی و دیگران بازنمانده.لیکن ازآنجاکه همیشه گفتگو از آنها بمیان می‌آید وکشاکشها در پیرامون آن رخ میدهدوازآنسوی‌برانگیختگی‌خودداستان‌ارجداریست باشما دراین باره گفتگو می کنم .

چنانکه گفتیم‌دشواری‌دراینکار نیست. آفریدگاری که‌آدمی‌رابرگزیده آفریدگان ساخته، ودربایستهای زندگانی اورا آماده کرده ، وبهردردی درمانی‌نهاده وروزی‌کودکرا پیش اززاییده شدن در پستان مادر اندوخته گردانیده ، چه‌دشواری‌دارد که برای‌راهنمائی آدمیان ، بهرهنگام نیازی ، کسی‌را برانگیزد؟!.. شماخودتان‌می‌گوییدجهان‌درپیشرفت‌است . من‌می‌پرسم آیااین پیشرفت‌بخودتواند بود؟!..آیا به‌پیش‌برنده‌ای نیاز نباشد ؟!.

شما آشکاره می‌بینید جنبش‌دانشها و اختراع افزارهای شگفت راه آسایش و خرسندی‌را بروی جهانیان‌باز‌نکرده . پس‌ناگزیرست که‌یکدست‌دیگری آنرا بروی جهانیان باز کند ، و گرنه پیشرفت معنی نخواهد داشت . ما چون باور کنیم که جهان دستگاه بیهوده‌ای نیست و ازآن خواستی (قصد) درمیانست ، چون از سوی دیگر می‌بینیم آدمیان بسرخود رستکار نمیگردندازسنجش ایندو ناچار خواهیم‌بود بگوییم باید راهنمایانی درمیان باشند .

بردور نمی‌رویم : ازراه اندیشه وداوری‌خرد هیچ‌دشواری‌در کاربرانگیختگی‌نیست .امابرانگیختگان شمااگر بتاریخ برگردیدوسرگذشت و کارهای هریکی از ایشانرا بسنجید وبیندیشید خواهید دید هریکی‌در زمان خودبرگزیده‌وبیمانندبوده. بمردمان راه‌زندگی آموخته وتکانی بجهان داده . خود شما خستوانید که جهانرا از بت‌پرستی رها گردانیده و سه هزار سال بیشتر مردمانرا ازروی آیین خردمندانه راه بردند. مارا در این باره سخنان دیگری‌هست ، واینرا روشن گردانیده‌ایم که برانگیختگی یك کار دروغ برداری نیست ودلیلهائی در کارست که باید براستگویی‌آنان‌باور داشت ، و من بهتر میدانم که شما آنهارا نیز بخوانید وبیندیشید وپس از آن اگرنیازی بود دوباره‌گفتگو کنیم .

در اینجاتنهایك چیزرایاد میکنم و آن اینکه چون ما بدانش ارج می‌گزاریم و چنین می گوئیم : «دین ودانش درپیشرفت جهان همگامند» ، کسانی میگویند با اینحال چه جدائی میانه دانشمندان و برانگیختگان‌میگزارید وچرا میگزارید ؟! میگویند چنانکه دانشمندان بااندیشه بدانشهایی‌رسیده وآن‌را بمردم یاد داده‌اند برانگیختگان نیز همان حال را داشته‌اند وچه نیازی هست که‌آنانرا برانگیختگان نامیم ویك پیوستگی میانه آنان باخدا باور کنیم ؟ چون میدانم این ایراد از اندیشه شما نیز خواهد

گذشت میخواهم پاسخ آنرا بگوییم .

باید دانست میانه برانگیختگان با دانشمندان جدایی بسیاراست . نخست دانشمندان آگاهیهاشان همچون رشته بهم‌پیوسته وهریکی ازآنان آگاهیهای پیشینیان را گرفته وخود نیز آگاهی‌هائی بآنهاافزوده و رشته را بدست پسینیان دهد وگاهی نیز یکی در رشته خود گامهای بزرگی بردارد ونامور گردد و آن رشته بنام‌وی شناخته‌شود . مثلاچارلس‌داروین‌دانشمند انگلیسی که شما نیز نام او را آورديد و امروز در سراسر شرق وغرب یکی از دانشمندان بزرگ شناخته گردیده ويك فلسفه ای بنام او نامیده شده اینمرد خودش بما میگوید : از هزارها سال پیش کسانی از دانشمندان یونان واز دیگران‌هوش بدان‌فلسفه داشته وهریکی چند جمله‌ای درباره آن نوشته بوده اند و پس از همگی لامارك دانشمند فرانسه‌ای آنرا بروبه دانش‌انداخته ودنبال کرده وپس ازوی‌بوده که نوبت بداروین رسیده و این باگامهای بزرگی که درآن رشته برداشته آنرا دانش درستی گردانیده ودررده دیگردانشهاجاداده‌است . بااینهمه‌باز نارساییهایی در میان بوده که بگفته خودشادیگران پس از داروین آنها را از میان برداشته اند .

ولی برانگیختگان نچنانند . زیرا هریکی‌از ایشان هنگامی برخیزد که آنچه پیشینیان بنیاد نهاده بودند گوهر خود را از دست داده ودستورهاشا ، رویه وارونه بخود گرفته ، که از آنها نه تنها یاوری نتواند دید ، این يك رنج بزرگی باشد که آنها را دورگرداند ودلها را ازآنها پاك سازد ، واگر پشتیبانی ونگهداری خدا نباشدهمان لغزشگاه بزرگی برای اوگردد. زیرانداند بآنها چه رفتاری کند وراست و دروغ آنها را چگونه شناسد ؛ و چه بسا فریب خورده وچیزهای بیهوده وبیپائی را از آنهابرگیرد وبدنبال کردن پردازد.همان مسیحیگری مثل نیکی است . ما امروز در کوششهای خود چه سودی ازآن توانیم برداشت وچه چیزی توانیم یاد گرفت ؟!. از سالها این اندیشه میان مسلمانان پیدا شده‌که اسلام را به بنیاد خود برگردانند و صدها علمای بنام درمصر وحجاز وهند و ایران در اینراه کوشیده‌اند ولی هیچ کاری نتوانسته‌اند . زیرا چنان نیاشفته‌که کسی چاره تواند وسر رشته چنان گم نشده که کسی‌آنرا بدست آورد .

دوم دورشته ازهم جداست .آن کاری که يك برانگیخته انجام میدهد باکاریکه يك دانشمندمیکند درخور سنجیدن نیست . بازنمودن معنی زندگانی و نشان‌دادن‌آئین‌آن و تکان دادن بخردها و پیراستن خوّیها چیزیست که درمیان دانشها مانندی برای آن نتوان پیدا کرد و اینها نچیزیست که کسی با درس خواندن یا اندیشه بکار بردن بدست آورد .

در اینجا نمیخواهم ازمعنی فرهش (وحی) و اینکه چه حالی يك برانگیخته را باشد سخن رانم . چه این رازیست میانه او باخدا وچه بسا درهریکی از برانگیختگان دیگر باشد . همین اندازه میگوییم آنچه عامیان می‌پندارند نه‌درست است . بهر حال باید این باورکرد که برانگیختگی بدلخواه نتواند بود و بیگمان خواستی از خدا در میان باید بود . مااینرامی‌پذیریم که این‌جهان دستگاهیست‌آماده ودر چیده ، وهمه چیزش از خودش و کارهای آن همه به‌یکدیگر بسته ، می گردد وبسوی نیکتری وآراسته تری پیش میرود . ولی میگوییم گاهگاهی نیز در آن‌جهشی هاست یابهتر گوییم‌دست گرداننده دستگاه نموداراست که گردش آنراتندترمی‌گرداند ، ویکی ازآن‌گاهها پیدایش آدمی را می شناسیم که بگفته خود داروین. جهشی درآن روی داده وجدائی میانه آدمی وبوزینه بیش از اندازه طبیعی میباشد و دیگری این برخاستن برانگیختگان است که باید آنرا هم جهشی شماریم ودستی را ازخداپدیدارببنیم.

اینکه يك کسی برمیخیزد و معنی زندگی‌را بازمی‌نماید ، وراه آنرا بمردم نشان میدهد وسودو زیان‌ونیك‌وبدرا روشن می گرداند ، وخردهاراتکان می‌دهد ، ودانشهای بسیار گرانمایه‌را بی‌آنکه‌درسش خوانده باشد از خود بیرون می‌دهد ، و از هزاران دانشمندان یکی‌خرده‌برو نمی‌تواند گرفت — این‌نیرو اورا از کجا پیدا شده ؟! . اکنون که دانشمندان روانشناسی‌ازدریافتهاواندیشه های‌آدمی گفتگومیکنند وبرای هریکی سرچشمه و انگیزه‌ای نشان می‌دهند بگویند دراین باره چه می‌گویند ؟!.

درباره برانگیختگی يكدلیل هم ازتاریخست وآن اینکه کسان‌بسیاری‌بآن برخاسته‌اند، ولی‌درمانده وکاری ازپیش نبرده‌اند . همین دلیلست که جز بایك نیروی خدایی بآن نتوان برخاست . تاریخ اسلام نمونه‌های‌نیکی‌را دراین باره دربر می‌دارد ، ودیده میشود کسانیکه‌ازمیان‌مسلمانان باین‌دعوی برخاسته‌اند ندانسته‌اند چکار کنند ، وبیش ازاین نتوانسته‌اند که از رفتار وکردار پیغمبر اسلام رویه‌سازیها نمایند و درماندگیشان تا بانجا رسیده‌که پیغمبر اسلام که از میان عرب برخاسته بوده وکتابش بایستی بعربی‌باشد اینان پنداشته‌اندبرای راهنمایی بجهان جز زبان‌عربی بکار نبایدبرد ، وآنانکه ازایران وهند برخاسته‌اند نیز بعربی‌پرداخته‌اندوهمچون‌قرآن‌آیه‌هایی‌سروده‌اند. آنگاه هریکی‌بیش ازاین‌نتوانسته‌اند که همان‌نادانیها وگمراهیها که مردم گرفتارش بوده‌اند چندی‌را بهم آمیخته‌گمراهی‌نوینی‌پدید آورند واین‌بوده هیچیکی گرهی ازکار مردم نگشاده‌اند . اینان کسان بسیار زیرك وباهوشی بوده‌اند ، واگرچنان بودی‌که کسی بی‌نیروی خدایی کار برانگیختگی‌را ازپیش بَرد اینان بردندی .

اینها بشماگران می‌افتد . ولی سپس چون بیندیشید پاسخی باینهانخواهیدیافت وناچارازپذیرفتن خواهید بود .

چهارم دانشهارا ایراد گرفتید که اکنون که مادرس میخوانیم ودرباره پیدایش زمین وگردش‌آن ودیگرچیزهاآگاهیهای بسیاری یاد می گیریم دیگر چگونه توانیم ازهمه آنها چشم پوشیده بداستان آفرینش که درتوریت‌است گردن‌گزاریم و این کاررا برای چه کنیم ؟.سپس گفتید : بهرچه دین‌ازاین‌دانشها ناآگاهست؟. اینها ایرادهای بسیار ریشه داریست و شما نیك میدانید که پیشوایان دین که امروزهزارها وصد هزارها هستند بیکبار خود را بکوری و کری زده‌اند که توگویی هیچ این ایرادها را نشنیده اند وبهیچ پاسخی نمی‌پردازندوخود نتوانند پرداخت . ما نیز دراین باره تاکنون بنوشتنی برنخاسته بودیم تا گفتار «دین ودانش» را چندی پیش نوشته درآنجا دو سه گامی بسوی این زمینه برداشتیم . ولی می‌باید بگوییم که این زمینه بسیارسنگلاخست و مابرای روشن‌گردانیدن‌بسخن‌درازی‌نیاز می‌داریم . دراینجا نیز چون گفتگو بدرازی‌انجامیده وهردو فرسوده‌ایم نخواهم توانست بآن پردازم وتنهاکاریکه می‌توانم کرد آنست که مثلی یاد کنم و بخود شما واگزارم که‌آنرا نیك بیندیشید وخواست مرا دریابید واگر پرسشهایی نیاز افتاد درنشست دیگری‌آنرا بپرسید .

دراینجنگی‌که امروز در اروپا می‌رود چنین انگاریم بیکی از شهرها سپاه دشمن می آید و از آسمان وزمین هجوم آغاز گردیده واز اینسو مردم شهربتلاش افتاده ، بنگهداری شهر خود می کوشند وجوانان ومردان باتفنك وتوپ وشصت تیر وبمب و دیگر افزارهای جنگی بجلو دشمن می‌شتابند ، و در چنین هنگامی مردم ناگهان کسیرا می‌بینند که بشیوه جنگجویان هفتصدسال پیش‌زره آهنین بتن پوشیده وخود فولادین بسر گزارده ونیزه بدست گرفته و شمشیر بکمر بسته وکمان بدوش انداخته و او نیز بجلو دشمن شتابانست .آیا از دیدن اوچه حالی‌پیدا کنند ؟!. نه آنست که‌همه در شگفت شوند وباو بخندند و اورا نه يك‌جنگجو بلکه‌يك بازیگرتیاترشمارند ؛ درحالیکه مانیك می‌دانیم که درهفتصدسال پیش‌اگر مردی باین آرایش درکوچه‌ها پدیدآمدی سهمش‌در دلها نشستی ومردم او را جنگجوی درست افزاری شناخته پاسش داشتندی وبتماشایش‌ایستادندی . نیز نیك میدانیم که باهمان‌افزارها جنگهای بس‌بزرگی کرده‌اندوشهرهای‌بسیاری گشاده‌اندودشمنان نیرومندی پس نشانده‌اند . پس کنون برای‌چه‌همه‌بآن میخندند؟!. آیا نه‌اینست که چون زمان پیش رفته وآن افزارها از شایستگی افتاده ؟!. نه‌اینست که بآن افزار هیچ نکوهشی نیست وهمه نکوهشها بکسیست که امروز آنها را بخود می‌بندد وبرخ مردم میکشد ؟!.

دربارهٔ توریت‌نیزهمینست این‌پیشرفت‌زمانست که آنرا از شایستگی انداخته . بآن هیچ نکوهش نیست. و همه نکوهش بکسانیست که آن‌را امروز برخ‌مردم می کشند وبیایی‌چاپ کرده‌می‌پرا کنند .آنان کسانیند که نه‌معنی دین می‌دانند .ونه ازمعنی زندگی آگاهند ونه‌راستی‌را بخدا باور میدارند . اگر دمی آنان‌را بنشانید و چهار پرسشی ازایشان بکنید از پاسخ‌درمانند وبچخش وپرخاش برخیزند وبگفته‌شما ازدر تکفیردرآیند . بیش‌ازاین کالایی‌ندارند.بسیاری از ایشان نیز از اینراه نان میخورند که این گناه دیگری ازایشانست .

توریت‌را همگی‌ازموسی پیغمبر نتوان‌دانست و بیگمان دستهایی‌درآن برده شده . شما نیك‌میدانید که پیدایش ستون حمورابی(که ازشوش پیدا شده) نشانداد که چیزهایی‌ازآیین حمورابی درآن راه‌یافته وچنین دانسته شدکه جهودان آنرا پس از بازگشت ازبابل نوشته‌اند واینست‌چیزهایی‌را ازآیین‌حمورابی بآن راه داده‌اند . هرچه هست‌مانیك میدانیم که بنیاد خداشناسی جهودان از موسیست وتوریت نیز بیشتر گفته‌های‌اورادارا می‌باشد . کنون شما آنرااندیشید که هنگامی که اوبرخاسته ومردم‌را ازبت‌پرستی‌جلو گرفته وبه « یهوه » یاخدای آفریدگار خوانده و چنین گفته که «آفریدگارجهان یکیست واوبیرون از این جهان می‌باشد و چیزی از اینجهان خدا یا آفریدگار نتواند بود » مردم درچه حالی بوده‌اند واندازه فهمشان‌چه‌بوده‌است . تاریخ‌این‌را نیك نشان میدهدومانیك‌میدانیم که مردم درآنروز ازاین‌چیزها چندان بدور بوده‌اند که پیدایش چنین اندیشه‌ای در دل کسی جز بخواست خدا وبانیرویی ازو نتوانستی بود . درآنروزیکی ازتوده‌های پیش رفته مصریان می‌بودند که‌ازچند هزار سال بازباشهریگری(یاتمدن) زیسته بودند . با اینهمه می‌بینیم دُرباره آفرینش و آفریدگار اندیشه بسیارسستی‌میداشته‌اند وچیزهاییرا می‌پرستیده‌اند که بآسانی نتوان باور کرد . یکی از پرستیده‌های آنان‌گاو سفید پیشانی می‌بوده که چون می‌مرده بایستی دیه بدیه بگردند و گاوی‌را بدانسان برای‌جانشینی‌پیدا کنند . یونانیان‌باآن‌پیشرفت دردانش وشهریگری ببینید‌چه حالی می‌داشته‌اند وچه چیزهایی‌رامی‌پرستیده‌اند . زیوس‌ودیگرپرستیدگانی که می‌داشته‌اند همیشه از رشك وخشم آنان در بیم می‌بوده‌اند . اینست می‌بایسته هرزمان قربانیهابرای آنان بگزارند تا از آزارشان در زینهار باشند و یکی چون دارا می‌شده می‌بایسته بخشی از دارایی خودرا بیکی از پرستشگاهها دهد . سرداری چون فیروزانه ازجنگ بازمی‌گشته ناچار می‌بوده بخشی از کالاهای تاراجی‌را به پرستشگاهی سپارد . نادانی تا آنجا بوده‌که دختران را به پرستشگاهها سپارده و زنده بگور می کرده‌اند .

باشد که شما باین سخنان ارجی نگزارید و پیش خودچنین گویید : «چه‌جدایی‌میانه‌بت‌پرستی‌وخدا پرستی‌است». ولی‌نچنان‌است وبسیارجدایی‌میانه اینها هست . بت‌پرستی گذشته از آنکه باپستی‌هائی توأم بوده واز ارج‌آدمی بسیار میکاسته سرچشمه آن يك نادانی درباره جهان بوده . زیرا آنان جهان را يك دستگاه نشناخته و دستهای بسیاری را درآن‌در کار می‌دیده‌اند این‌سخن که جهان‌سراسر یکدستگاه‌است

ودرآن جز یکدست کار نمیکند نخست از دهان برانگیختگان برخاسته و سپس دانشها آنرا روشن گردانیده . آن روز این سخن بسیار دور بوده و گفتنش صددشواری با خود داشته . ولی امروز کسی نیست که آنرا نداند ویا نپذیرد !

سخن اینست که یکدستگاه بودن جهان ، و یگانه بودن آفریدگار ، وبیرون ازاینجهان بودن او ودیگر آموزشهای توریت درآن زمان گام برجسته‌ای یا بهتر گویم جهشی در راه پیشرفت بوده و با آنهمه امروز ناگزیر است که خوار نماید . زیرا هزارها سال از آن زمان گذشته وهمه چیز پیش رفته چیزی که زمانش بسرآمده باید نیز از میان رود و گرنه خوار گردد .

دوباره میگوییم : گناه از آن کسانیست که هنوز دست از آن بر نمیدارند . هنوز آن را نگه میدارند و برخ جهانیان میکشند و زشتی اینکار خود وزیان آنرا نمیدانند . اینان از یکسو نادان و گرانجانند وبیشتری نیز جز درپی سود جویی نیستند ، وازیك سو نیز معنی دین دانسته نیست . این معنی که مابدین میدهیم آنان هیچگاه نشنیده‌اند و نمیدانند . داستان پیشرفت جهان واینکه خواست خود آفریدگار همین بوده چیزیست که آنان هرگز نیندیشیده‌اند و نمی‌فهمند .

بسیار جدایی هست میانه گفته‌های ما باداتسته‌های آنان . ما دین را برای مردم میشناسیم وآنان مردم را برای دین . ما دینرا برای شناختن معنی جهان وزیستن از روی یك آیین بخردانه میخواهیم وآسایش و خرسندی مردم را ازآن چشم میداریم و آنان از این چیزها بسیار دورند وهمگی ازمسیحی ومسلمان و جهود و زردشتی دین‌را باورهایی میدانند که دیندار یاد گیرد وبدل‌سپارد وگاهی نیز بپاره کارهایی از رفتن بپرستشگاه وگزاردن قربانی وخواندن دعا ومانند اینها برخیزد ، ونتیجه‌ای که ازآن چشم میدارند رفتن به بهشت میباشد وگفتگوی اینکه معنی زندگی را دانند وبه آسایش وخرسندی رسند واینگونه چیزها درمیان نیست .

شما نیك میدانید که مسیحیان چنین میگویند : آدم چون در بهشت گندم خورده و نافرمانی نموده گناهکار شده فرزندان او نیز گناهکارزایند واینست خدا فرزند یگانه خود را فرستاده تا کشته شود و کفاره آن گناهان باشد ومردمان باید مسیح را بشناسند وبفرزند خدا بودن او بگروند تا درآن جهان در بهشت باشند . اینست عنوانی که برای دین خودمی‌دارند . دستگاه بآن بزرگی عنوانش این سخن بی ارج وسست است . دیگران نیز هر کدام عنوانی نزدیك به آن یاد میکنند .

اگر بسنجیم دینی که می گویند یك ساختمانی از پندار می‌باشد . بدینسان که خدایی پنداشته در بالا دست جا می‌دهند وفرودست او پیغمبری رامینشانند و پایینتر از آن امامان یاحواریان است ، وپس از همه امامزادگان یاقدیسان می‌آیند ، وداشتن دین جز ازاین نیست که هر کسی اینهارا فراگیرد وبدل‌سپارد وهمیشه بآنان بپردازد ونگزارد نامهاشان فراموش گردد وجاهایی را ورجاوند (مقدس) شمرده بدیدن آنها رود ، وروزهایی راازسال برگزیده وروزهای ورجاوند شناسد .

اینست رویه‌ای که آنان بدین داده‌اند و این شگفت ، که کسانیکه در قرنهای پسین در ایران وهند بدعوی برانگیختگی برخاسته‌اند دین را جز چنین ساختمانی ندانسته‌اند واینست کوشیده‌اند آنان نیز ساختمان نوین دیگری گذارند تاآنجا که دربرابر مکه یابیت‌المقدس شهری را برای حج پیروان برگزیده‌اند وگورهای خودرا زیارتگاه گردانیده وخود پیش از مرك زیارتنامه نوشته‌اند واین خود مایه رسوایی آنان می‌باشد .

شگفت‌تر از آن اینکه اکنون که مانام دین می‌بریم وسخنی ازآن می‌رانیم بسیاری چشم می‌دارند که ما نیز بساختمان آنچنانی پردازیم و گاهی نیز بزبان آمده می گویند : این دین امامانش کدامند ؟ زیارتگاههایش کدام خواهد بود ؟ برخی نیز شرم می کنند بآن آشکاری ایراد گیرند و خواست خودرا بپرده پیچیده چنین میگویند : « من هرچه نگاه میکنم دراین گفته‌های شما دین نمی‌بینم » .

برای اینکه شناخته شود کشیشان و دیگران دین را بچه معنی میشناسند داستانهای نیکی در دست هست . اینرا در تاریخ آمریکا خوانده‌ام که چون کلومبوس آنجارا پیدا کرد واسپانیان دسته دسته کوچیدند و در آبخوستها نشیمن گرفتند با بومیان بدرفتاری بی‌اندازه می کردند وروزی در آبخوست کوبا یکی از بزرگان آنجارا گرفته می‌خواستند با شکنجه بکشند وچون اورا به تیری بستند کشیشی که از اسپانیا با همشهریان خود برای رواج دادن بدین مسیح بآنجا آمده بود فرصت یافته گام پیش گزاشت ورو بآن دستگیر آورده چنین گفت : « تواکنون زیرشکنجه خواهی مرد وبخوشیهای این جهان بدرود خواهی گفت . باری در این دم بازپسین دین مسیح را بپذیر که درآنجهان در بهشت باشی » . مرد آمریکایی بسخن کشیش گوش داد واندکی اندیشید وچنین گفت : « در بهشت که می گویی آیا از اینمردم اسپانیا خواهند بود ؟ » کشیش پاسخ داد « همه کسانیکه نیکند در بهشت خواهند بود » .

گفت : « اینانرا که من می‌شناسم از نیکانشان هم باید دوری گزید » این گفت وتن بشکنجه سپرد .

این نمونه نیکیست که کشیشان دین‌را بچه معنی میدانند . وآنرا جز این نمی‌شناسند که کسی نام مسیح را بشنود وفراگیرد وبفرزند خدا بودن او بخستود و بپاداش این کار درآنجهان در بهشت باشد . اگر آن کشیش معنی دین‌را دانستی بایستی پیش ازدیگران همشهریان ستمگر خود را بدین شارد و بدیندار گردانیدن آنان کوشد ، ودرباره آنمرد آمریکایی نیز این بداند که کسیکه سالیان دراز با بت‌پرستی زیسته در بازپسین دم‌زندگی دیندار نتواند بود وهیچ‌سودی از دین پذیرفتن او بدست نیاید . بویژه که آنهم تنها بازبان باشد وپذیرنده هیچ معنایی نفهمد .

مانندهمین داستان از مسلمانان در دستست اینان همینکه کسی مرد وبزیرخاکش سپردند یکی بالاسرش ایستد وبازبان عربی دین باو آموخته چنین گوید : « اگر دوفرشته آمدند وپرسیدند پروردگارت کیست نترس و باك مدار وبگو پروردگارم خداست ... » یکدوره دین را باو یاد دهد . پس چه دلیل بهتر ازاین که آنان دین‌را جز یاد گرفتن نامهایی وبرزبان‌راندن آنها نمی‌شناسند . وگرنه یك کس اگر در زندگیش دین داشته چه نیاز است که بدانسان یادش دهند !؟ . واگر نداشته چه سودی ازیاد گرفتن آنها پس از مرك در دست باشد !؟

اکنون اگر اینهارا بگوییدپیشوایانشان بگردن نگیرند وبه بهانه‌هایی برخیزند ، ولی با این دلیلهای روشن چه جای بهانه آوردنست . خواستم ازاین گفته‌ها آنست که اینان ازمعناییکه ما بدین میدهیم ناآگاهند . این معنی هرگزبگوش آنان برنخورده . ازآنسوی داستان پیشرفت جهان واینکه هرزمان زندگی برنگ دیگر می‌افتد وهرزمان گرفتاریها و گمراهیهای دیگری پیش می‌آید ، واینست دین هم که برای جلوگیری از گمراهیها و بازداشتن راهی برای رستگاریست باید درپیشرفت همگام جهان باشد ، هیچگاه باندیشه‌شان نرسیده . اینست باچشم بسته ودل تاریك بکارهایی برمیخیزند که صد دشواری پدید می‌آورد . و شما و هزاران دیگران‌را بایراد گرفتن وبد گفتن برمی‌انگیزند وچون پاسخی نیز بایرادها نمی‌توانند اینست از در پرخاش می‌آیند وایرادگیرنده‌را بیدین خوانده باآتش دوزخ بیم میدهند .

شما می گویید : ما باهواداریها که ازدین می‌نماییم بآنان یاری می‌کنیم وبردلیریشان می‌افزاییم ولی راستی آنست که با بازنمودن معنی راست دین ریشه آنانرا برمی‌اندازیم وزود خواهد رسید آنروزیکه مردم از همه آنان روگردانند ویکبار بازگردند .

ایراد دیگر شما اینست که داستان جداشدن زمین ازآفتاب وپیدایش آدمی وجانوران ودرختان در آن و دیگر داستانها که دانشها آنهارا برای ما روشن گردانیده چرا در توریت ودیگر کتابهای دینی یادی ازاینها نیست . ما جایی برای این ایراد بازنگزارده‌ایم . زیرا گفته‌ایم دانش راهش جدا ودین راهش جداست : دانش باید بادست دانشمندان پیش رود واین نه شگفتست که خدا نخواسته همه‌چیز را بیکدسته دهد و هر یکرشته از پیشرفت جهانرا بدست کسان دیگری سپرده . اینها باباورهای عامیان نسازد . زیرا چنانکه گفتیم آنان یك برانگیخته یا پیغمبررا باخدا هم‌نشین و با اوهمباز میشمارند واورا دارای همه دانشها می‌پندارند . ولی : اگر نیك اندیشید خواهید دید آنان خدا ودستگاه اورا بسیار کوچك می‌دانند واینست آنرا بسراین و آن می‌چرخانند . اینها باورهای بسیار بیهوده است وما نیك میدانیم که هر برانگیخته‌ای تنها در کار خود که شناختن معنی جهان وزندگانی ورسانیدن جهانیان براه رستگاریست دارای نیروی خدایی باشد ودرد یگر دانشها جز پایه همزمانان خودرا ندارد ، دو باره می گویم : این نه شگفتست که خدا نخواسته همه پیشرفتها بادست یکدسته باشد .

در پایان ایرادهای خود گفته‌اید : امروز دین بمن چه تواند یاد داد !؟ این پرسش ازآنجا است که شما از یکسو بدانشها ارجی بیرون از اندازه می نهید و چنان می‌دانید همه چیز ازآنها برآید ، و ازیکسو دین را جز از آنچه کشیشان می نمایند نمی دانید و آنرا بسیار خوار میدارید . من می گویم : دین بشما معنی آدمیگری و آیین زندگی تواند یاد داد و اینها چیزی است که دانشها از آن ناآگاهست . دانشها بجهان هیاهوی نبرد انداخته و برداشت همگی این است که زندگی جز نبرد زندگان با همدیگر نیست . وجهان جز نبرد گاهی نمیباشد و بدینسان آدمیان را که توانند از راه همدستی با خوشی وآسایش زیند بجان همدیگر می‌اندازد . ازروزیکه این هیاهو بمیان افتاده سختی زندگی چندبرابر گردیده . در این کشور ما درسی واند سال این هیاهو آتش افروخته وهزاران کسان را از مردمی بی‌بهره گردانیده و بی آنکه نیازی باشد بنا درستی و بستی بر انگیخته است . پیمان شش سالست پراکنده میشود و کمتر شماره‌ای از آن خواهید یافت که بااین اژدها گرفتاری روبرو نشده و جنگی با آن نکرده .

گفتم آدمیان توانند ازراه همدستی با خوشی و آسایش زیند ، خواهید پنداشت یك سخن ناسنجیده ایست بر زبان میرانیم ، و یا اندیشه شاعرانه‌ایست که باآن دلهای مردم را خوش میگردانیم . خواهید گفت : یکپایه بزرگی از پایه‌های دانش را نمی‌پذیریم ولی نه چنان است ، شما گفته‌های مرا بسیار استوار تر از این دانید . ما در گفتارها و کوششهای خود آنراهرا میرویم که دانشها رفته‌اند و بچیزی تادلیل روشن نداریم نمی پردازیم . خدا راستیها را برای ما باز کرده . در همین زمینه من بشما باز نمایم که از روی چه دلیل بسیار استواری سخن میرانیم و چگونه یك چیزرا تا بریشه‌اش میرسانیم .

داستان نبرد یا کشاکش که فلسفه نوین می گوید درباره گیاهان و درختان و جانوران باشد ما ایرادی نمی کنیم ولی در باره آدمی بآن سادگی نتوان پذیرفت . آدمی از دوگوهر جداگانه سرشته شده : گوهرجان وگوهر روان ، این دو ازهم جداییست فلسفه تنها گوهر جانی‌را شناخته و این است آنیزا بپای جانوران می‌برد وهمچون آنها ناگزیر از نبرد

از پشتیبانان پیمان



آقای سلطانزاده



آقای امامی رودسری

و کشاکش می‌شمارد . لیکن آدمیگری آدمی باگوهر روانی اوست . بااین گوهر است که دارای خرد وفهم و اندیشه گردیده . اینها از بستگان روانست . هم بااین گوهر آدمی دارای خویهای نیکخواهی و غمخواری و راستی پرستی و آبادی دوستی و مانند اینهامی باشد. روشنتر گویم : آدمی همه خویهای جانوران را ازرشك وخشم و خودخواهی و مانند اینهارا داراست وازروی گوهر جانی خود، همچون جانوران به نبرد و کشاکش گراید. چیزیکه هست در پهلوی آن خویهای پست جانوری خویهای ستوده نیکخواهی وغمخواری وراستی پرستی ومانند اینهارا دارا می باشد . بدینسان که نیکی را چه از خود وچه از دیگران دوست دارد . ازدستگیری بناتوانان خشنود گردد. از گرفتاریهای دیگران غم خورد. راستی را دوست دارد ودر راه پیشرفت آن تاجانبازی پیش رود . فیلسوفان اینها را نشناخته اند .

ولی ما آنهارا نیك می‌شناسیم ونیك میدانیم که زیستن ازروی همدستی ونیك‌خواهی در سرشت روانی آدمی نهاده وچنین زیستن باو دشوار نخواهد بود وبسیار خوش خواهد بود . چیزی که هست در اینجا دو کارمی باید : یکی آنکه سرشت روانی آدمیان را نیرومند گردانیم وآن‌را برسرشت جانی چیره وفرمانروا سازیم . دیگری آنکه برای زیستن باهمدستی راهی بازکنیم . یا روشن‌تر گویم آیین بخردانه‌ای برای زندگی بنیاد گزاریم واین کاریست که ما بان برخاسته‌ایم ومی کوشیم .

شما آنرا ببینید که دانشها اینهارا هیچ نمی‌شناسند وبایك هیاهوی بی‌پا که بجهان انداخته روان‌ها وخردها را بسیار ناتوان و کارزندگی را بسیار سخت میگردانند.

مارا دراین‌زمینه‌ها نیز نوشته‌هایی هست ، و در باره دوسرشتی آدمی وداستان روان گفتارهایی هست که کوتاه شده آنهارا در کتابی که بشما دادم خواهید یافت .

پرچم : این گفتار درسال ششم پیمان در شماره دوم بچاپ رسیده بود و چون در یکزمینه بسیار ارجداریست بهتردانستیم آنرا دراین روزنامه بچاپ

نگاره است و پنداری



درصفحه ۹ شماره پنج پرچم ازخوانندگان درباره چگونگی یك پیکره تاریخی پرسشی کرده بودید که آقای پتگر درشماره ششم پاسخ آنرا داده بودند ، ولی چون درآخر اشتباهاتی رخداده وجای پل نیز بدرستی آشکار نشده بود ؛ اینرو خواهشمندم این شرح مختصررا نیز درباره رفع اشتباهات وتعیین جای حقیقی پل درآن نامه گرامی چاپ فرمایید

نخست باید دانست چنانکه آقای پتگر نوشته اند این پیکره نقاشی است که بعداً از روی آن عکس برداری شده است و علت آن نیز ازوضع قرار گرفتن مردگان ومراعات نکردن دوری و نزدیکی جای چیز بخوبی پیداست . بقول آقای پتگر نقاش ناشی کشیده است .

دوم آنکه آقای پتگر دربالا نوشته اند « اما در طرف راست بالای صندوق وارونه انگار دو تن ایستاده بمردگان تماشا میکنند » . ولی شما درپایین می نویسید « ولی دربالای صندوق دونفر تماشا کننده نیست وعلت این تناقض بسته بدواشتباه زیر است که نوشته میشود :

اولا آقای پتگر چارپایه را که بپهلو افتاده (وبی شباهت بصندلی که به پشت افتاده باشد نیست) ودر میان آن نیز کوزه دهان‌گشادی دیده می‌شود صندوق وارونه پنداشته اند و چون درطرف دیگر نیز صندوق وارونه افتاده است از اینجهت توجه وتماشا کننده فوراً بآن طرف جلب شده می بیند که نزدیك آن کسی نایستاده است درصورتیکه اگر دراینطرف (طرف چارپایه) بادقت بیشتری نگاه کنیم یك زن ایستاده با چادر سیاه ویك دختر بچه یا (زن نشسته) را بخوبی خواهیم دید .

اشتباه دوم درتعیین راست یاچپ عکس است، معمولا سمت چپ یاراست عکس را باسمت چپ یاراست تماشا کننده معین میکنند یعنی اگر بگوییم فلان شخص درسمت راست ایستاده باید تماشا کننده سمت راست خود را درنظر داشته باشد زیرا درغیر اینصورت کار مشکل میشود و آدمی در اشتباه می‌افتد ، ولی آقای پتگر عکس اینکار را کرده‌اند واز اینرو اشتباه دیگری روی داده است چنانکه آقای پتگر می‌نویسند «دوتا سرگلدسته که در سمت چپ دیده میشوند شاید گلدسته‌های (صاحب‌الامر) باشد» ولی شما در پایین توضیح میدهید که «در دست‌چپ هم آنچه دیده میشود سر بخاریهاست نه مناره» علت این اشتباه چنانکه نوشته شده اینست که سمت چپ آقای پتگر راکه (اشتباه نوشته‌اند) شما سمت راست گرفته ودراینصورت خیال کرده اید منظورآقای پتگر از مناره ها سربخاریهاست . درصورتیکه اینطور نیست بلکه در سمت راست عکس (بنابر معمول) باندازه هفت میلیمتر از انتهای پل بآنطرف نقطه کمرنگی دیده میشود که‌شیروانی گرد ایوان گلدسته است وخود تنه‌مناره خیلی کمرنك مشاهده میشود چنانکه آقای پتگر نوشته‌اند این مناره ومناره دیگر که بواسطه کمرنگی عکس ودوری مناره هیچ دیده نمیشود مناره های صاحب‌الامر می باشد .

واما‌آمدیم باینکه این پل درکجای شهر است ؟

این پل برخلاف نظر به آقای پتگر (قاری کرپوسی) نمیباشد بلکه این پل درسابق به‌پل میرزا نصرالله معروف بود (گویا نام دیگری نیز داشته که‌بنده فراموش کرده ام) وچندسال قبل بواسطه شکستی که ازسیل برداشته وخطرناك بود خرابش کردند . جای آن نیز کمی بالاتر از(قاری کرپوسی) یعنی میان پل منصور حالیه وپل مزبور بود وبازارچه میرزا نصرالله را به دربند طوطی متصل میساخت ومناره‌های صاحب‌الامر نیز از آنجا بخوبی دیده میشود وچون خانواده ما درتبریز نزدیك این‌پل منزل داشتند از اینجهت قراین‌دیگری نیز صحت نظریه بنده‌را میرساند .

یحیی . ذکاء

پرچم : ناچار شدیم بار سوم این کلیشه‌را چاپ کرده بگفتگو دربارهٔ آن پایان دهیم . آقای پتگر که نوشته بود « در طرف راست بالای صندوق وارونه انگار دونفرایستاده ... » خواستش سوی راست تماشا کننده بوده ومانیز بهمان معنی فهمیدیم . دراین باره لغزش نه ازآقای‌پتگر رخداده نه‌ازما . درنگاره درسوی راست (سوی‌راست ما) صندوق وارونه‌ای بآشکاری پیداست واندکی بالاتر ازآن ، دو تکه سیاهی بروی دیوار پیداست (که می‌توان پنداشت خون می‌بوده) ، آقای پتگر آنهارا آدمی پنداشته بود ماگفتیم‌نیست .

بهرحال مادر باره پیکره چندچیزرا دراندیشه می‌داشتیم :

۱) کالاهای تاراجی که دیده‌می‌شود کاچال روستاییست نه‌شهری . همچنان زنیکه دردست چپ دیده می‌شود باچادرروستاییست .

۲) بستر رود خانه که نشان [illegible] ده‌شده چندان کم پهناست که بیش از سه تن دراز کشیده در آن جا نمیگرفته ، ومهرانرود تبریز باین تنگی نیست .

۳) خانه‌های پیرامون رودخانه خانه‌های روستایی نیست ، وازخانه‌های میان‌تبریز نیز نتواند بود. پس بایستی ازخانه‌های کویهای کنار شهر باشد [illegible] و بهرحال چگونگی دان [illegible] ته نمیشد ولی اکنون که دانسته شد یك نگاره پنداریست

داستانی که پیش را خواهیم گرفت

—۲—

در باره رشوه‌گیری یکی از چیزهایی که باید گفته شود خوگرفتن مردم برشوه دادنست. این توده بدبخت که درتوی پستیها دست وپا می‌زند آسانترین راه برای پیشرفت کار خود دادن رشوه را می‌شناسند. بارها دیده میشود کسیکه درعدلیه دعوایی دارد ومیخواهد وکیل برای خود بگیرد از جمله چنین می‌گوید: «هرچه هم مخارجی بود مضایقه نکنید من میدهم». یا اگر یکی‌را گرفتاری دریك اداره پیش‌آمده ومیخواهد یکی را میانجی برانگیزد می‌گوید: «هرچه هم مخارج باشد من حاضرم».

چندسال پیش‌که شهربانی عمامه ها را برمیداشت روضه خوان بیدانشی‌از تبریز بتهران آمده بود که بعنوان «محدثی» اجازه عمامه بگیرد ومرا به پیش آقای‌دیبا دستیار نخست وزیر بمیانجیگری می‌فرستاد و ازجمله می‌گفت: «اگر پولی هم مایه بایدگزاشت عیب ندارد می‌گزاریم!» سخت در شگفت شدم که مرا بچه‌کاری می‌فرستد وچه راهی یاد میدهد.

برخی دراین باره چندان پافشارند که وام خود را ندهند ورشوه دهند، واگر کسی را دیدند که رشوه نمیگیرد راهها برای رسانیدن پول باو اندیشند و نیرنگها بکار برند. دراین باره داستان شیرینی هست که می‌باید بنویسم.

بیست‌و چندسال پیش در تبریز بازرگانی یکصدوهشتاد هزار تومان کلاه مردم را برداشت وهرچه بدست آورد فرش خریده بآمریکا فرستاد که پسرش درآنجا تجارتخانه‌ای برپا گردانید وخوددرتبریز بدعوی ورشکستی برخاست. بستانکاران برآشفتند و بکارهایی برخاستند. ولی هرچه کوشیدند ودویدند دستشان بجایی نرسید وآن‌بازرگان زیرك بدستیاری رشوه‌دادن و نیرنك بازیدن کارخود را پیش برد. اینمرد برای رشوه دادن راههایی می‌اندیشید و از جمله چون‌مستشاران‌دیوان کشور رشوه‌نگرفتندی این‌بخانه‌های ایشان رفته بنام‌خریداری فرش کهنه‌سودهای گزاف بایشان رسانیدی. مثلا فرشی را که ده‌هزار ریال‌ارزش داشتی بصدهزارریال خریدی. داستان پایین‌را میرزا رضای نایینی دادستان دیوان کشور بانویسنده گفته است:

روزی نشسته‌بودم رئیس کابینه‌آمد که بازرگانی از تبریز آمده فرشهای خانگی می‌خرد بهتراست بیاید وفرشهای‌شمارا ببیند. گفتم: فردا که آدینه‌است. بیاید. فردا دیدم در زدند ومرد بلند بالایی درآمد واطاقهارا یکایك گردیده فرشهارا دید. ولی من دیدم بسیار پرتست. فرشی را که من یکسال پیش ذرعی دویست وپنجاه ریال خریده بودم این هزار ریال‌بها می‌گزارد. پیش خودم گفتم: مغزش‌پریشانست. ولی‌چون نامش‌راپرسیدم‌وگفت بیادم‌افتاد که‌همان بازرگان‌تبریزیست که‌بنام ورشکستگی کلاه مردم‌را برداشته و پرونده‌اش ازچندی پیش‌بدیوان کشور آمده‌ودانستم که‌خواست‌او ازخریدن فرش‌رشوه رسانیدن‌بمنست. می‌گفت: پاسخ دادم‌که من فرشهایم‌را نخواهم فروخت و بازگردانیدم. ولی سپس شنیدم بخانه کسان دیگری از مستشاران دیوان کشور رفته و از آنان باین دستاویز فرش خریده ا ت.

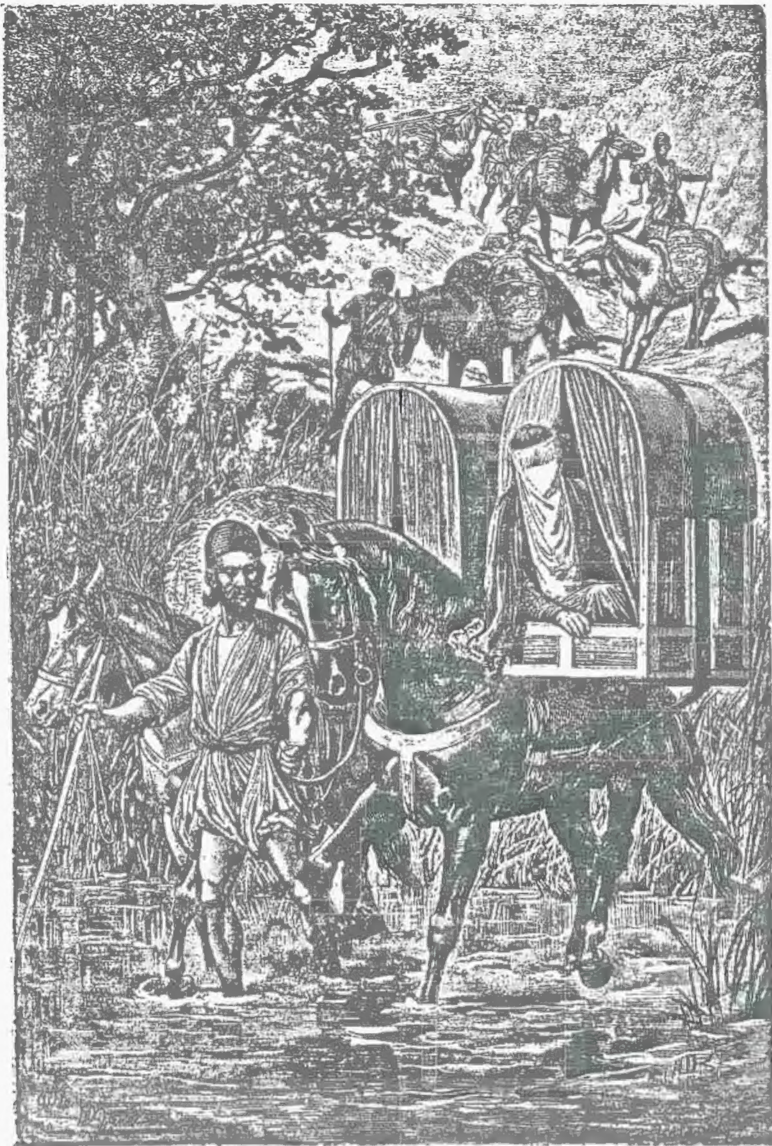
این‌یك نمونه‌ازپافشاری کسان دردادن‌رشوه بکارکنان دولت می‌باشد. از همینجادانسته‌خواهدشد که‌چگونه‌آقای‌محسن‌صدر ومانندگان‌آن‌ازیکسو برشوه‌گیری ودزدی شناخته نشده‌اند وازیکسو ما می‌بینیم بادست تهی بزندگانی درآمده و همیشه دراداره دولتی بوده‌اند که بکار دیگری نپرداخته‌اند و بااینحال هریکی اکنون دارای پول گزاف می‌باشد. اینان همچون دیگران دله دزدی نکرده‌اند و رشوه‌ازمردم نخواسته‌اند. ولی‌ازاینگونه راههای‌سرپوشیده بهره‌مندیها کرده‌اند.

درکشوری که برای زندگانی راهی نیست و هرکسی تنها آن میخواهد که دلخواه خودرا پیش‌برد چه شگفت‌است که چنین‌نادانیهایی پیش‌آید؟ بدبختان برای آنکه‌کار خودرا راه‌اندازند پروای‌هیچی ننموده از تباه‌گردانیدن کارکنان دولت که باید پاکدست وپاکدل باشند باك نمیدارند، وهمان کسان هنگامیکه‌از یك اداره بدی ببینند زبان بگله وناله‌گشاده داد می‌کشند: «ای‌بابا، پس این مملکت کی اصلاح خواهد شد؟!. چرا دولت باین خائنین مجازات نمی‌دهد!!». بدبختان همچون کودکان هیچ‌نمیدانند نیکی از کجا باشد و چگونه باشد. جلو بدی ازچه‌راه توان گرفت. همچون جانوران خودرا بچاله می‌اندازند، و آنگاه بناله می‌پردازند.

همه شنیده‌اید که سال گذشته چندهزار تن از ایرانیان بی‌داشتن گذرنامه بعنوان زیارت‌آهنك‌خاك عراق کردند‌و‌بیشتر‌ایشان درمرز بمرزداران رشوه داده و یابقاچاقچیان پول داده قاچاقی ازمرزگذشتند که درخاك عراق دستگیروگرفتار گردیدند، واکنون شما اگر بایکی از ایشان راست آیید و بگفتگو پردازید خواهید دید ازکاری که کرده کمترین شرمی نمی‌نماید. بلکه باپیشانی بازداستان سفررا بزبان‌می‌آورد واین‌رامایه سرفرازی می‌شمارد که پشت پا بقانون زده‌است وبارشوه‌دادن ازمرزگذشته خواست خودرا پیش برده است.

باهمان‌کس اگر سخنرا برگردانید وگفتگو از آبادی کشورهای دیگر واز خوشی وآسودگی مردمان آنجا بمیان آورید خواهید دید دلسوزانه بگفتار پرداخت‌واز ناشایستگی دولت ایران گله وناله آغاز کرد، وبی‌آنکه کار خودرا

هنگامی که اتومبیل نمی‌بود



زنهای‌ایرانی باکجاوه بزیارت‌میروند

درپیرامون وحشیگریهای تبریز

جناب آقای نخست وزیر رونوشت وزارت دادگستری رونوشت روزنامه پرچم حرکت وحشیانه از طرف بعضی اجامر اوباش وبی‌خردان درتبریز ومراغه نسبت به‌آزادگان و میهن پرستان حقیقی کشور موجبات تاثر و تاسف بلکه عدم امنیت اجتماع را فراهم استدعا داریم برابر قوانین کشوری رسیدگی‌فرمایند که باکشف حقیقت باین گونه وحشیگریها خاتمه داده شود از طرف آزادگان شوط قدس تهرانچی عبدالحسین زاده.

بیاد آورد و یامیانه آن بادرماندگی دولت اندك بهمبستگی پندارد درد دل درازی سرود.

ازسخن خوددور نیفتیم. بیگفتگوست که یك نیمی از رواج رشوه در کارمندان اداره‌ها نتیجه نادانی ونافهمی‌توده‌است، و ما چنانکه از رشوه‌گیران بد می‌گوییم باید از رشوه دهان‌نیز بدگوییم. چنانکه آنانرا پست میشماریم باید اینانرا هم پست شماریم.

اینان‌گاهی بهانه آورده می‌گویند: ناچار شده بودم. ولی این بهانه‌را نباید پذیرفت. زیرا چنانکه‌گفتیم بیشتر ایشان خودشان خواهشمند رشوه دادنند. چون خودشان مردان دغلکارند و کارهای خودرا از راه دغلکاری پیش می‌برند رشوه دادن برای ایشان یکی از افزارهای پیشرفتست. آنگاه اگر کارمندی رشوه‌ای خواهد هرکسی تواند نپذیرد ورشوه‌ای ندهد و برای جلوگیری اززیان بکوشش‌های دیگری پردازد. اگر کارمندی بنام آنکه رشوه خواست ونداد ند کارکسی‌را تباه گرداند می‌توان اورا ازراه قانون دنبال کرد. گذشته از اینکه رشوه‌خواران چون دزدند ازکسیکه راست و استوارش شناختند بیم دارند وکمتر رخ دهد که‌کسی ازرشوه‌ندادن زیان برد.

آمدیم که‌زیانی‌برد، آیاآن زیان‌بدتراز زیان‌رشوه دادن‌خواهدبود؟! آیازیان دیدن یك‌کسی‌بزرگتر از زیان دیدن یك‌توده میباشد؟!. اینسخنان ازکسانیست که ازتوده و کشور بیگانه‌اند، واز بدبختی‌هایی که از آشفتگی کارهای یك‌توده پدیدمی‌آید ناآگاه می‌باشند. از کسانیست که‌تنهاخودرا میخواهند وخوشیهای‌خود را، وازبس نادانند این نمیفهمند که خوشی یکتن یا یك خاندان بی‌خوشی توده نتواند بود. دوباره می‌گوییم: این بهانه‌را نباید پذیرفت. دو باره می‌گوییم: رشوه دهانرا نیز باید پست شمرد.



سال یکم

شماره هفتم

روز سه‌شنبه ۵ اردیبهشت ۱۳۲۳
جای اداره : لاله‌زار کوچه مهران
شماره تلفن ۶۰۲۶

بهای سالانه ۲۵۰ ریال
بهای ششماهه ۱۳۰ »
ازهمه‌کس پیشکی گرفته خواهد شد

۲۵ آوریل ۱۹۴۴

تکفروشی ۵ ریال

• چرا بویرانی کشور می کوشند؟..

‎-۲-

یکی دیگر از گرفتاریهای ایران ایلهای کوچ نشین‌است که در هر گوشه کشور هستند و با ییلاق و قشلاق و با رفتن و آمدن زندگی می کنند .

درباره اینها ما بارها نغمه‌هایی میشنویم . یکی میگوید : آنهامرزداران ایران هستند . دیگری می‌نویسد : «قشون بی‌جیره ومواجب‌میباشند ». دیگری می‌گوید : «در روز سخت بدرد کشور خواهند خورد» . اینگونه جمله‌هارا بارها می‌شنویم . ولی هیچگاه گمان نمیکردیم در مجلس شوری یکی ازنمایندگان از ایلها نامی برد . و ستایشهای بسیار کند و آنگاه از تفنك و فشنك خریدن آنها خشنودی نموده چنین گوید : « از مسلح شدن آنها همه نگران هستند بنده که بروحیه‌عشایر سابقه دارم از این قضیه دلتنك ونگران نیستم . زیرا وقتیکه بدانند درمرکز حکومت قانونی دارنداسلحه‌را کنارخواهندگذاشت وازنظریه‌مجلس و دولت قانونی پیروی خواهندکرد » .

ما نمیدانیم باین گفته ها چه‌بگوییم ؟!. درجاییکه در مجلس شوری چنین گفته شودبدیگران چه ایرادی‌توان گرفت ؟!

ما نمیدانیم این نماینده‌چرا وارونه گویی کرده ؟!.. مگر دولتهای امروزی که می‌آیند و مجلس رای اعتماد میدهد قانونی نیستند ؟!. مگر دولت قانونی را باید ایلها شناسند ؟!..

مانمیدانیم این خوشگمانی بایلها از کجاست ؟!. مگر همان ایلها نیستند که همیشه در برابر دولتهای قانونی گردن کشی می‌کردند ونافرمانی مینمودند . ولی در زمان رضا شاه همانکه زوری دیدند ومشت خوردند همه‌شان گردن گزارده و فرمانبرداری نشاندادند؟!..

آقای نماینده باین اندازه بس نکرده بیك جمله های زهرآلود دیگری پرداخته است : « لااقل با این ترتیب عشایر می‌توانند نوامیسشانرا از تعدی مامورین ارتش ودیگران حفظ‌کنند » .

آقای نماینده اگرخواستش آنست که‌در کشور سپاهی‌نباشد وایمنی نباشد و اینها همه تفنك بدست راهزنی کنند و بتاخت وتاز پردازند و در سراسر کشور دزدی و آدمکشی رواج یابد ونمایندگان سیاسی بزبان آمده از ناامنی شکایت کنند ودرهمه جا ایرانرا یك کشورنیمه وحشی خوانند بهتراست خواست خود را آشکار گوید . وگرنه هر کسی میداند بایلها ستمی بآن اندازه که‌ناچار ازتفنك خریدن‌ونافرمانی نمودن‌باشند نرفته‌است . هر کسی‌میداند که دست درازی بزنان ایلها افسانه‌ای بیش نیست . هر کسی میداند که تفنك وفشنك خریدن ایلها جزبآهنك راهزنی و تاخت وتاراج نیست ، جز برای نا فرمانی کردن با دولت نمی باشد .

بسیار خوب ایلها تفنك و فشنك میخرند تا « نوامیس » خودرا از دست سپاهیان دولت نگه دارند . ولی اگر اینهاچیره گردیدند وبآبادیها تاختند وزنان ودختران مردم‌را کشیدند وبردند آنها چه باید کنند و« نوامیس » خود را با چه افزاری نگه دارند ؟!. آیا آنها نیز باید تفنك وفشنك خرند و بنگهداری خود آماده باشند ؟!. آیا اینست آرزوی‌آقای‌نماینده ؟!.. آیااینست آیین کشورداری؟!.. آیا اینست معنی سیاست ؟!.

این‌در کجای‌جهانست که اگر در میان کار کنان دولت کسان بد وستمکاری بودند بزرگان‌بروستائیان ودیگران دستور دهند که تفنك وفشنك خرید وخودتان را از دست آنان نگه دارید ؟!.. در کدام کشور دموکراسی پیشروان ودلسوزان توده بچنین‌چاره جویی پردازند؟!..در کدام پارلمانست که‌بدینسان رشته«مرکزیت» کشور را از هم گسلند؟!..

نمیدانم نمایندگان فراموش کرده‌اند که تابیست و چند سال یکی از گرفتاریهای بزرك ایران نافرمانی ایلهاودزدی وراهزنی آنها می‌بود که ازیکسو دیه‌هارا تاراج کرده کشت‌را از میان بردندی وازیکسو سرراههارا گرفته آسیب بیازرگانی زدندی وازیکسو آبروی دولت‌را برده زبان بدگویی همسایگان‌دور ونزدیك را بما گشاده داشتندی .

درجنبش‌مشروطه یکی ازافزارهاییکه‌دربار بزیان‌آزادیخواهان برانگیخت آشوب همان ایلها بود که ازیکسو اقبال السلطنه درماکو سربرافراشت وآنهمه خونها ریخت وآبادیهارا ویران گردانید وازیکسو شاهسونها در اردبیل وخلخال برخاستند ومایه ناامنی سختی‌شدند وازیکسو درجنوب و کوه گیلویه ایلهای‌آنجا براهزنی پرداختند ، و ازیکسو در کاشان وآن پیرامونها نایب حسین کاشانی و رضا جوزانی وجعفرقلی ودیگران پیدا شدند وسالها مجلس گرفتار آنها می‌بود وکاری نمی‌توانست . سپس‌نیز داستان‌سمتقو درآذربایجان پیش‌آمد که آشکاره نافرمانی می‌نمود ودم ازجداسری می‌زد وسالها تاخت وتاراج و کشتار می کرد و زنان‌ودختران را می کشید ومی‌برد .

این گرفتاری تا زمان رضا شاه بود . و اودرآغاز کار بفرونشاندن آتشهای ایلها پرداخت ویکی ازچیزهایی که مردم را هواخواه او گردانید همین داستان ایلها می‌بود .

این داستانها که درزمان خود رخداد وما آنها را بادیده دیده‌ایم و از نزدیك شنیده‌ایم و از نتیجه‌های کشور ویرانکنش نیك آگاهیم نمیدانم چگونه فراموش گردیده واز یادها رفته‌است که کاربانجا کشیده که‌در پارلمان دلسوزی بایلها می نمایند وآرزوی تفنك وفشنك خریدن ایشان می کنند ؟!.

محمدشاه



آگهی مناقصه

اداره کل دانشگاه وبیمارستانها مقداری چراغ پریموس از یك شاخه وشش شاخه ومقداری درب‌پنجره چوبی برای‌بیمارستانها بمناقصه خریداری می‌نماید داوطلبان می‌توانند پیشنهاد خودرا باضمیمه نمودن رسید سپرده بمبلغ صدی پنج مورد معامله تا آخر وقت اداری روز ۱۳ر۲ر۲۳ بدفتر این‌اداره‌تسلیم نموده‌ورسید دریافت‌دارند پیشنهادات رسیده روز ۱۴ر۲ر۳۲۳ ساعت ۱۱ صبح‌در کارپردازی این‌اداره‌باز وخوانده‌خواهد شد‌بپیشنهادات‌فاقد سپرده ترتیب اثر داده نخواهد شد (ك . ك . ك) شماره ۸

پوزش‌خواهی

نامه‌های خجسته بادی‌بنام‌من رسیده که نتوانسته‌ام پاسخ فرستم ازبرادران پاکدینم پوزش طلبیده امیدمندیم بیاری خدای بزرك این‌سال نوین سال‌پیروزی‌و وپیشرفت ماباشد

هنزوی